

اثبات نبوت

حضرت ابوطالب عليه السلام

بہ قلم:

شیخ قاسم رحمان

رجیبیان، قاسم، ۱۳۶۴-
اثبات نبوت حضرت ابوطالب علیه السلام / به قلم قاسم رجیبیان.
قم: عصر رهایی، ۱۳۹۶.
۵۰۴ ص شابک: ۰ - ۶۵ - ۷۶۶۴ - ۶۰۰ - ۹۷۸
ابوطالب بن عبدالمطلب، ۲۹۱ - ۳ قبل از هجرت
BP ۲۵ / ۶ / ۳ ر ۲ الف ۱۳۹۶
۴۷۷۰۴۸۹ ۲۹۷ / ۹۳۱

شناسنامه کتاب

نام کتاب: اثبات نبوت حضرت ابوطالب علیه السلام

نویسنده: قاسم رجیبیان

نوبت و تاریخ چاپ: اول / ۹۷

شمارگان: ۳۰۰۰

ناشر: عصر رهایی

قطع: ۵۰۴ صفحه وزیری

شابک: ۰ - ۶۵ - ۷۶۶۴ - ۶۰۰ - ۹۷۸

خوانندگان عزیز و گرامی می‌توانند از راههای زیر با مؤلف کتاب در ارتباط باشند:

کانال تلگرام: [telegram.me/qasemrajabiyani](https://t.me/qasemrajabiyani)

پیج اینستاگرام: <https://www.instagram.com/qasemrajabiyani>

آدرس اینترنتی مؤلف: www.rajabiyani.com

قیمت ۲۵۰۰۰ تومان

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ
صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
أَجْمَعِينَ سَيِّمًا الْإِمَامِ الْمُبِينِ
الْحُجَّةِ الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى
فَرَجَهُ الشَّرِيفِ وَعَلَنَةُ اللَّهِ عَلَى
أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ



این اثر را تقدیم می‌کنم به مظلوم، پدر مظلوم،
مردی که آخرین نبی قبل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

بودند یعنی حضرت ابوطالب رضی الله عنه و سعادت و

شعاعت را از این پیامبر الهی و بزرگ مرد جهان

اسلام برای دنیا و آخرت من مسألت دارم.





پیشگفتار

وقتی به تاریخ بنگریم متوجه خواهیم شد همواره پیامبران الهی در دنیا مظلوم و مورد اجحاف واقع شده‌اند، خدای تعالی بالطفی که داشته آن‌ها را برای هدایت بشریت ارسال فرموده، اما نفسانیت و خودخواهی بعضی مانع از اطاعت و محبت آن بزرگواران شده، حتی گاهی اذیت و آزارهای مردم زمان خود را متحمل شدند و حتی توسط بدترین خلائق زمان خویش، به شهادت می‌رسیدند.

حضرت ابوطالب علیه السلام نیز پیامبر مظلومی بودند که در زمان حیات مبارک خود به گونه‌ای و بعد از فوت به گونه‌ای دیگر مورد ظلم خبیث‌ها واقع شدند.

در زمان حیات توسط مشرکین و کفار به جرم حمایت جامع و کامل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بعد از فوت نیز توسط دشمنان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام مورد ظلم واقع شدند، دشمنان اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی دیدند آباء و اجداد خویش همه مشرک و کافر و شراب‌خوار و خبیث هستند اما آباء و اجداد حضرت علی علیه السلام همگی از بهترین و پاک‌ترین و از انبیاء الهی بوده‌اند در صدد شدند تا به گونه‌ای این ننگ خود را سرپوش گذارند و همچنین وقتی دیدند حضرت علی علیه السلام از کودکی در منزل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بزرگ شده و تربیت شده ایشان هستند و لحظه‌ای العیاذ بالله شرک و کفر در وجودشان نبوده و همچنین بر حسب ظاهر اولین کسی است که به پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله ایمان آورده و این مسأله در کتب خودشان هم موجود است، ولی خودشان گذشته‌ای ننگین داشته و انسان‌های شراب‌خوار و حرام‌خوار و مشرک و کافری بودند به این نتیجه رسیدند که با توجه به مسائل ذکر شده مستقیم با خود حضرت علی علیه السلام



نمی شود در افتاد، لذا به این دو دلیل به شخصیت حضرت ابوطالب عليه السلام حمله ور شده و با استناد به مطالبی که حتی از دید خودشان هیچ سندی ندارد العیاذ بالله حضرت ابوطالب عليه السلام را مشرک و کافر خوانده اند، تا هم شرک و کفر آباء و اجداد خویش را سرپوش گذارند و هم این که شخصیت حضرت علی عليه السلام را خراب کنند، علماء و دانشمندان بزرگ شیعه در طول تاریخ جواب این اراجیف را استدلالاً به منابع خودشان داده و ثابت فرموده اند که این مطالب غیر از تهمت و دروغ و جعل، چیز دیگری نبوده و حضرت ابوطالب عليه السلام دارای ایمان بوده اند.

حقیر با مطالعه و تحقیق در آیات و روایات اسلامی و همچنین تاریخ به این نتیجه رسیدم که حضرت ابوطالب عليه السلام علاوه بر این مطالب جزء انبیاء الهی بوده اند که الحمد لله با استدلال به منابع روایی و آیات قرآن و عقل این مطلب را در این کتاب به اثبات رسانده ام.

این کتاب شامل هشت فصل می باشد، فصل اول: ترفند شیطان، فصل دوم: مراتب نبوت، فصل سوم: زندگی نامه و شرح احوالات حضرت ابوطالب عليه السلام فصل چهارم: پاسخ به اتهامات، فصل پنجم: صحابه، فصل ششم: حضرت ابوطالب عليه السلام از منظر بزرگان، فصل هفتم: خصوصیات اوصیاء الهی، فصل هشتم: اثبات نبوت حضرت ابوطالب عليه السلام.

امیدوارم این اثر که در حد بضاعت کم حقیر هست باعث شادی قلب اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گردد و شفاعت حضرت ابوطالب عليه السلام و فرزند قسیم النار والجنة ایشان را در دنیا و آخرت برایم در برداشته باشد.

قاسم رجبیان

۲۶ رجب ۱۴۳۸

کربلاء معلی

ع



فصل اول

ترفند شیطان



حربه شیطان علیه شخصیت حضرت ابوطالب عليه السلام

بی تردید شیطان و شیطان سیرتان همیشه از اولیاء خدا و بزرگان دین ترسیده و می ترسند و این مسأله کاملاً طبیعی بوده چرا که خدای تعالی در قرآن در جواب به بزرگ آن‌ها فرموده: قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ* قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ* إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ.^(۱) و اهل بیت عصمت و طهارت عليهم السلام یوم الوقت المعلوم را به زمان ظهور امام عصر ارواحنفاذاه تفسیر فرموده اند.

طبیعی است که بزرگان دین و اولیاء خدا وجودشان برای راه خدا و تعجیل در ظهور امام زمان ارواحنفاذاه بسیار پر منفعت می باشد تا آنجا که در روایت می فرماید: إِذَا مَاتَ الْعَالِمُ تُلِمَ فِي الْإِسْلَامِ ثَلَمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ إِلَّا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ یعنی: زمانی که یک عالم دینی از دنیا برود ضربه جبران ناپذیری به دین اسلام وارد می شود و مردم ضرر زیادی می کنند که هیچ چیزی آن ضربه و ضرر را جبران نخواهد کرد تا زمانی که روز قیامت فرارسد.

البته عمده علت این ضربه و زیان مخصوصاً در زمان ما شاید بتوان گفت به خاطر عدم حضور مستقیم امام معصوم عليه السلام در میان ما باشد، لذا به نظر من، یکی از معانی یوم القیامه در این روایت قیامت صغری است، چون طبق روایت اهل بیت عصمت و طهارت عليهم السلام ما دو قیامت داریم یکی قیامت صغری که منظور روز ظهور امام زمان

۱- سوره: صاد، آیه: ۷۹، الی ۸۱



ارواحنا فاده می باشد و دوم قیامت کبری که همان روز قیامت می است که بعد از این عالم بریا می شود.

شیخ حر عاملی رحمته الله در کتاب الايقاظ می نویسد:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَصَبَ اللَّهُ لِفَاطِمَةَ قُبَّةً مِنْ نُورٍ فَيَقْبَلُ الْحُسَيْنَ عليه السلام وَرَأْسَهُ عَلَى يَدِهِ، فَتَصْرُخُ صَرْخَةً إِلَى أَنْ قَالَ: فَيَمِثُّهُ اللَّهُ لَهَا فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ وَهُوَ تَخَاصُمَ قَتْلَتِهِ، فَيَجْمَعُ اللَّهُ قَتْلَتَهُ وَالْمُجَهِّزِينَ عَلَيْهِ وَمَنْ شَرَكَ فِي دَمِهِ، فَيَقْتُلُهُمْ حَتَّى أَتَى عَلَى آخِرِهِمْ ثُمَّ يُحْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمُ الْحَسَنَ، ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمُ الْحُسَيْنَ ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَلَا يَبْقَى أَحَدٌ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا إِلَّا قَتَلَهُمْ قَتْلَهُ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكْشِفُ اللَّهُ الْغَيْظَ وَيَنْسِي الْحُزْنَ وَرَوَاهُ السَّيِّدُ رَضِيَ الدِّينَ عَلِيُّ بْنُ طَاوُسٍ فِي كِتَابِ الْمَلْهُوفِ عَلَى قَتْلِي الطُّفُوفِ.

اقول: الظاهر ان المراد من القيامة هنا الرجعة لانها مأخوذة من القيام الخاص اي الحياة بعد الموت و قد اطلق على الرجعة في كلام بعض المتقدمين اسم القيامة الصغرى و القرينة على إرادة ذلك هنا ما يأتي التصريح به من وقوع هذا بعينه في الرجعة و ما هو معلوم من عدم ورود الاخبار بوقوع القتل و الحياة بعد الموت مرارا كثيرة جدا في القيامة الكبرى اصلا. (١)

از حضرت صادق عليه السلام نقل شده که پیغمبر صلى الله عليه وآله فرمود: روز قیامت خداوند قبه ای از نور برای حضرت زهرا عليها السلام نصب می کند، حسین عليه السلام در حالی که سر روی دست دارد می آید فاطمه زهرا عليها السلام ناله ای می زند... خداوند حسین عليه السلام را به بهترین صورت در می آورد تا با قاتلانش مخاصمه کند، آن گاه هر که را که در خون او شرکت داشته و در کشتنش کمک کرده جمع می فرماید و همه را می کشد سپس زنده شوند و امام

١- الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، جلد: ١، صفحه: ٢٥١.



حسن علیه السلام همه را بکشد، باز زنده شوند و امام حسین علیه السلام آن‌ها را بکشد و همین طور هر یک از فرزندان ما جدا جدا آن‌ها را می‌کشند، آن‌گاه خداوند خشم و غصه ما را برطرف کند، و اندوه را فراموش گرداند. این حدیث را سید رضی هم در کتاب «ملهوف» روایت می‌کند.

مؤلف گوید: ظاهراً مراد از «قیامت» رجعت است، چون قیامت مشتق از قیام است یعنی: قیام مخصوصی که عبارت از زنده شدن بعد از مرگ است، چنان که در کلمات بعضی از متقدمین هم از رجعت به قیامت صغری تعبیر شده، و شاهد مطلب هم روایاتی است که عین جریان مزبور را راجع به رجعت می‌فرماید، چنان که بیاید و شاهد دیگر این که هیچ چیزی وارد نشده که در قیامت کسی را چند بار بکشند و باز زنده کنند.

با توجه به این که رجعت در زمان ظهور امام عصر ارواحنفاده رخ می‌دهد لذا قیامت صغری بر ظهور امام زمان ارواحنفاده اطلاق می‌گردد.

لذا در طول تاریخ که توجه و تفحص می‌کنیم به وضوح می‌بینیم یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین حربه‌هایی که شیاطین جنی و انسی همیشه و دائماً علیه انبیاء و رسولان الهی، ائمه معصومین و اولیاء خدا و علماء و بزرگان دین علیهم السلام به کار می‌برده‌اند تهمت زدن به آن بزرگواران و با آبروی آن‌ها بازی کردن و آن‌ها را در چشم مردم پست و بد نشان دادن بوده است، و هر کس برای دین خدا مفیدتر بوده در طول تاریخ از این حربه شیطانی بیشتر ضربه خورده است.

امام صادق علیه السلام در تأیید مدعای مامی فرمایند: شما چگونه می‌خواهید از دست و زبان مردم راحت باشید و حال آن که انبیاء و فرستادگان و حجّت‌های الهی علیهم السلام از آن‌ها سالم به درنرفته‌اند.

آیا یوسف صدیق علیه السلام را به این که می‌خواست زنا کند، نسبت ندادند؟!



آیا نگفتند: حضرت ایوب علیه السلام به خاطر آن که گناه کرده، به آن بلاها مبتلاء شده است؟

آیا به حضرت داوود علیه السلام تهمت نزدند که او دنبال پرنده‌ای به بام رفته تا به زن اوربیا نگاه کند و عشق به او پیدا کرده و شوهرش را به خطمقدم جبهه فرستاده تا کشته شود و زن او را برای خودش بگیرد!

آیا حضرت موسی علیه السلام را متهم به آن که او عین است، نکردند؟ و به این سبب او را اذیت نمودند، تا آن که خدا او را از آن تهمت نجات داد، زیرا او نزد خدا آبرومند بود! آیا پیامبران دیگر را به این که آن‌ها دروغگو و ساحر هستند و برای دنیا ادعای نبوت کرده‌اند، متهم نمودند؟

آیا حضرت مریم علیها السلام را به این که او با شخصی به نام یوسف نجار زنا کرده و عیسی علیه السلام را متولد نموده، متهم نکردند؟
آیا پیامبر اسلام حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله را به این که او شاعر دیوانه‌ای است، نسبت ندادند؟

آیا او را متهم به این که عاشق زن زید بن حارثه شده و کارهایی انجام داده که زید بن حارثه او را طلاق دهد و خودش او را بگیرد، نمودند؟

آیا در جنگ بدر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را متهم نکردند به این که از غنائم قتیفه حمراء برای خود برداشته تا آن که پروردگار متعال این آیه را نازل کرد: ﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُغْلُ وَ مَنْ يُغْلُ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾.

یعنی: پیامبر نمی تواند که هم فرستاده الهی باشد و هم خیانتکار باشد و کسی که خیانت کند، او را با آن چه خیانت کرده روز قیامت می آورند.

آیا به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت ندادند که او در خصوص خلافت پسر عمویش



حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام روی هوای نفس حرف می زند تا آن که خدا آن ها را تکذیب کرد و فرمود: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»؛ یعنی: سخنی روی هوای نفس نمی گوید، جز آن که هر چه می گوید، وحی است که خدا بر او نازل فرموده است.

آیا به آن حضرت نسبت دروغ ندادند و نگفتند که فرستاده الهی نیست؟! تا آن که خدای تعالی فرمود: قبل از تو هم پیامبران را تکذیب کرده اند، آن ها در مقابل این تکذیب صبر نمودند و اذیت شدند تا آن که کمک هائی به آن ها رسید! و یک روز هم که فرمود: من به آسمان رفته ام، به معراج رفته ام، کسی گفت: به خدا قسم دیشب تا صبح از رختخوابش جدا نشده است!

و اما آن چه درباره اوصیاء پیامبران تهمت زده اند، بیشتر از این ها است!

آیا به سید اوصیاء حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نگفتند که او طالب دنیا و سلطنت است و او فتنه را بر آرامش ترجیح می دهد، او خون مسلمانان را می ریزد و اگر در وجود آن حضرت خیری می بود به خالد بن ولید دستور داده نمی شد که گردنش را بزند!

آیا آن حضرت را متهم نکردند بر این که می خواهد دختر ابوجهل را با بودن حضرت فاطمه زهراء علیه السلام بگیرد و گفتند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن حضرت در منبر شکایت کرده و فرموده که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام می خواهد دختر دشمن خدا را روی دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بگیرد، همه بدانند که فاطمه علیه السلام پاره تن من است، کسی که او را اذیت کند، مرا اذیت کرده و کسی که او را مسرور کند، مرا مسرور کرده و کسی که او را به غیظ اندازد، مرا به غیظ انداخته است. (۱)

۱ - بحار الانوار، جلد: ۱۱۰، صفحه: ۳۰۴.



نه تنها ائمه اطهار و انبیاء و اوصیاء علیهم السلام بلکه علماء و بزرگان دین نیز از این حربه بی بهره نبوده اند؛ به عنوان مثال فرد بی ارزشی که به پدر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پدر علی بن ابی طالب علیه السلام جسارت و توهین کرده و نستجیر بالله آن پیامبران الهی را مشرک خوانده همان فرد به علامه مجلسی رحمته الله که وجودش آن قدر برای دین خدا پر منفعت بوده و فقط بحار الانوار این عالم بزرگوار مشتی از خروار است، حمله برده و توهین کرده است. خلاصه گاه شیطان و شیطان سیرتان علماء و بزرگان و مراجع ما را مورد اتهام و بدگویی قرار می دهند.

حضرت ابوطالب علیه السلام نیز از این حربه شیطانی بی نصیب نمانده و بلکه بیشتر از هر شخص دیگری گرفتار این حربه شیطان و اعوانش شده است.

شیطان و شیطان صفتان وقتی خود را در مقابل علمای اعلام و بزرگان دین ضعیف و حقیر دیده و خود را در مقابل آن بزرگواران شکست خورده می بینند به ناچار برای جبران این ضعف و نقص خود، از ضعف و نقص افکار و عقاید مردم سوء استفاده کرده و گاهی با توهین و تهمت، گاهی با ارباب و ایجاد وحشت و تهدید، حتی المقدور مردم را از بزرگان دین دور نگه می دارند همان طور که با همین ترفند زشت مردم را از وجود مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دور نگه می داشتند.

البته این مسأله خود یک امتحانی می باشد که هر کس امتحان خویش را بدهد، تا معلوم شود ما انسان ها چقدر از فکر و عقل خویش استفاده می کنیم، چقدر تابع اوامر پروردگار، و چقدر تابع هوای نفس خویش و یا دیگران هستیم و گرنه در طول تاریخ ادیان و انبیاء و مخصوصاً اسلام اگر توجه شود در آخر نتیجه به نفع انبیاء و اولیاء الهی بوده و خدای تعالی نیز کثرت جمعیت را نشانه حقانیت ندانسته و در چند جای قرآن همان اکثریتی که فاقد عقل و علم و تقوا هستند را محکوم نموده در آنجا که می فرماید:



﴿أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ (١) مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ؛ (٢) وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ؛ (٣) وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ (٤) وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ؛ (٥) وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ؛ (٦) وَ إِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ؛ (٧) وَ مَا يَتَّبِعُ أَكْثَرَهُمْ إِلَّا ظَنًّا؛ (٨) وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ؛ (٩) وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ؛ (١٠) وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ؛ (١١) بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ؛ (١٢) وَ أَكْثَرُهُمْ لِالْحَقِّ كَارِهُونَ؛ (١٣) مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ؛ (١٤) وَ أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ. (١٥)

اما همان تعداد معدود و محدودی که فریب شیطان و شیطان صفتان نمی خورند و همیشه تابع اوامر پروردگار خویش هستند و به وسوسه ها و توهین و تهمت های شیاطین جنی و انسی اعتنائی کنند همیشه مورد توجه و تمجید و تایید خدای تعالی بوده و قرآن در وصفشان فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ

۱ - سوره: بقره، آیه: ۱۰۰.

۲ - سوره: آل عمران، آیه: ۱۱۰.

۳ - سوره: مائده، آیه: ۱۰۳.

۴ - سوره: انعام، آیه: ۳۷.

۵ - سوره: انعام، آیه: ۱۱۱.

۶ - سوره: اعراف، آیه: ۱۷.

۷ - سوره: اعراف، آیه: ۱۰۲.

۸ - سوره: یونس، آیه: ۳۶.

۹ - سوره: یونس، آیه: ۶۰.

۱۰ - سوره: یوسف، آیه: ۱۰۶.

۱۱ - سوره: نحل، آیه: ۸۳.

۱۲ - سوره: انبیاء، آیه: ۲۴.

۱۳ - سوره: مؤمنون، آیه: ۷۰.

۱۴ - سوره: شعراء، آیه: ۸.

۱۵ - سوره: شعراء، آیه: ۲۲۳.



بُنْيَانٌ مَّرْصُوعٌ؛^(۱) و یا در جای دیگر در وصف و شأن چنین افرادی می فرماید: ﴿إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾؛^(۲) و یا در جای دیگر با مثال بزرگ آن‌ها حضرت ابراهیم علیه السلام فرموده که هر کدام از چنین افرادی به اندازه یک امت ارزش و قدرت دارند: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً﴾؛^(۳)

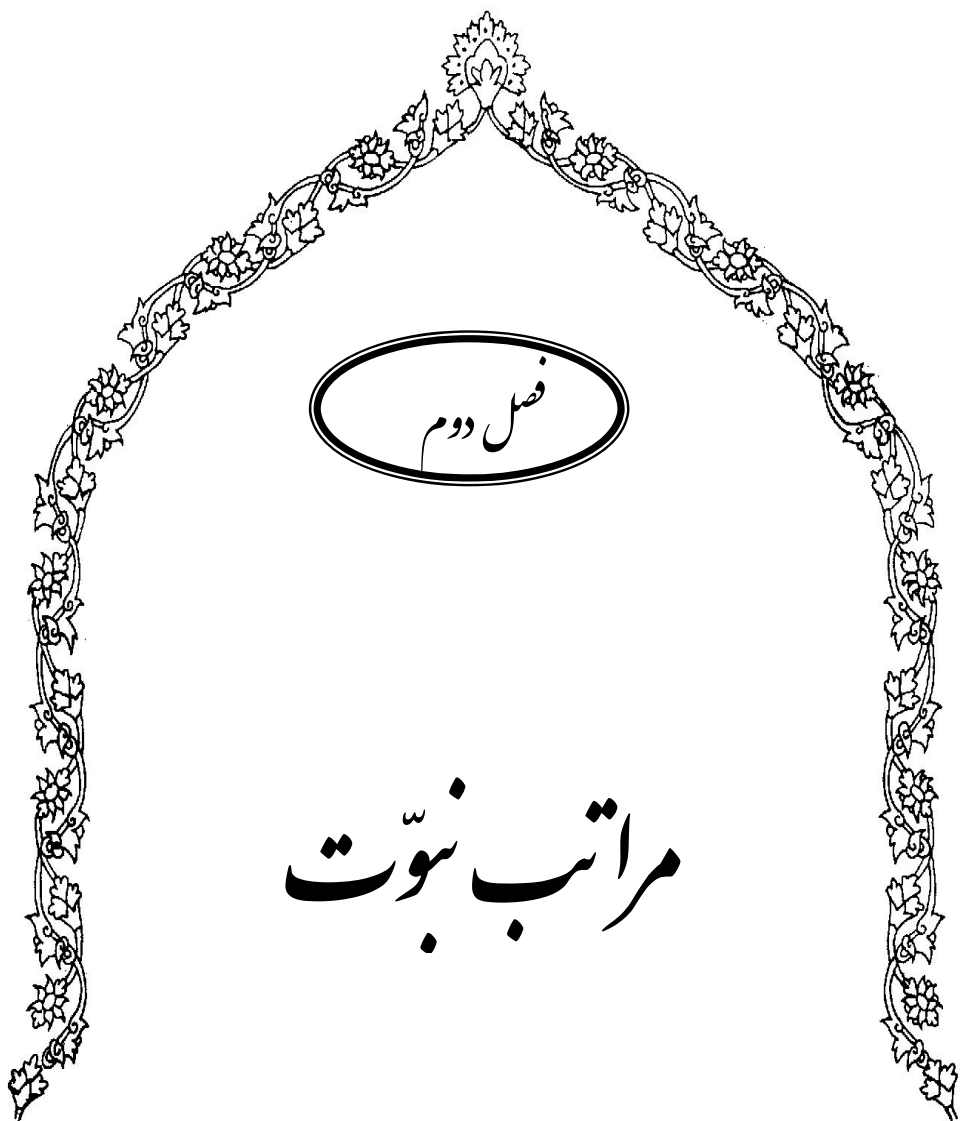
لذا گرچه شیطان و شیطان سیرتان موفق بشوند عده زیادی را فریفته و از اولیاء خدا و بزرگان دین دورنگه دارند اما خدای تعالی در آیات فوق الذکر آن عده زیاد را مذمت و فقط آن عده کمی که با علم و تقوا جلورفته‌اند راستوده است: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾.^(۴)

۱ - سوره: صف، آیه: ۴.

۲ - سوره: انفال، آیه: ۶۵.

۳ - سوره: نحل، آیه: ۱۲۰.

۴ - سوره: حجرات، آیه: ۱۳.



فصل دوم

مراتب نبوت



مراتب انبیاء و پیامبران الهی

پیامبران الهی از جهت موقعیت و مقام به چند دسته تقسیم می‌شوند که برای شما دوستان عزیز قبل از شروع کتاب توضیح این مسأله را خواهم داد.

پیامبران الهی به پنج دسته: نبی، وصی، رسول، اولوالعزم و خاتم تقسیم می‌شوند، در بین دانشمندان بزرگ اسلامی درباره توضیح و فرق مقام نبی و رسول اختلاف نظرهای زیادی وجود دارد و وقتی من در این باره در کلمات دانشمندان خارج از خط اهل بیت علیهم‌السلام و فلاسفه دقت کردم با کمال تعجب دیدم که هر کدام از آنها قائل به مطالبی شده که هیچ کدام نیز نتوانسته‌اند حق مطلب را ادا کنند.

بعضی از آنها هیچ فرقی بین رسول و نبی نگذاشته‌اند، بعضی فرق‌هایی گذاشته‌اند که آن قدر بی اساس است که لازم به ذکر آنها نیست، بعضی قائل شده‌اند رسول کسی است که کتاب بر او نازل شده و نبی کسی است که کتاب بر او نازل نشده، بعضی قائل شده‌اند که نبی فقط در خواب به او وحی می‌شود، اما رسول در بیداری به او وحی می‌شود و خلاصه در توضیح و فرق این دو عنوان حرف و حدیث بسیار است، اما آنچه از نظر حقیر تحقیق شده و صحیح است همان مطالب اخذ شده از آیات قرآن و روایات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام است که نبی به پیامبری گفته می‌شود که به او از طرف خدای تعالی هم در خواب و هم در بیداری وحی نازل می‌شود و آنچه از معارف و اعتقادات و اخلاقیات که لازم باشد خدای تعالی به او وحی می‌کند، اما



پیامبری که نبی باشد وظیفه پخش و ارسال آن مطالب را به دیگری ندارد و خدای تعالی برای خود آن پیامبر به او وحی می‌کند.

البته به تمام انبیاء وحی می‌شده، اما وحی تنها مخصوص پیامبران الهی نیست و در طول تاریخ به غیر از انبیاء، مانند: مادر حضرت موسی علیها السلام و حتی گاهی به حیوانات از طرف خدای تعالی وحی شده است.

نبی از ریشه ی "نبا" به معنی خبر گرفته شده و به معنای کسی است که دارای خبر بوده و خبر به وی داده می‌شود؛ همچنین از ریشه ی "نبوة" به معنای بلندی و ارتفاع گرفته شده و نبی به معنای شخصی است که از شأنی عظیم و مقام بالایی نزد خدای تعالی برخوردار است.

وصی به افضل انبیاء هر زمان یعنی: آن دسته از پیامبرانی که علاوه بر مقام نبوت مفتخر به جانشینی پیامبر پیش از خود که یا رسول بوده یا وصی با واسطه یا بی واسطه رسولان قبل از خود بوده گفته می‌شود، وصی بی واسطه مثل وصایت حضرت ابوطالب علیها السلام از حضرت عبدالمطلب علیها السلام و وصایت با واسطه مانند وصایت ایشان از حضرت ابراهیم علیها السلام.

بنابراین مقام وصایت برتر از مقام نبوت است، چراکه در زمان واحد چندین پیامبر وجود داشته‌اند و از میان آن‌ها فقط یک نفر به وصایت مفتخر می‌شد که این مسأله به معنای فضیلت او بر سایر انبیاء زمان خویش است که تمام این مباحث در فصول مختلف کتاب استدلالاً ثابت خواهد شد.

رسول به آن دسته از پیامبرانی گفته می‌شود که علاوه بر این که نبی بوده‌اند و از طرف خدای تعالی به آن‌ها در خواب و بیداری وحی می‌شده، مضافاً از طرف خدای تعالی رسالت پخش و انتشار علوم و هدایت دیگران را نیز بر عهده داشته‌اند، رسولان الهی خود صاحب کتاب و شریعت مستقل نبوده‌اند، بلکه یا صحف آسمانی بر آن‌ها



نازل می شد و یا موظف بودند طبق کتاب و شریعت پیامبر اولوالعزم قبل از خود تبلیغ کنند و معمولاً فاصله زمانی مابین دو پیامبر اولوالعزم گاهی نزدیک به هزار سال به طول می انجامید و در این بین رسولان متعددی در جای جای کره زمین مبعوث و طبق شریعت و کتاب پیامبر اولوالعزم قبلی مشغول انجام رسالت خویش می شدند.

اولوالعزم نیز به پیامبری گفته می شود که اولاً؛ نبی، ثانیاً؛ رسول، و ثالثاً؛ دارای عزم قوی و راسخی در انجام وظایف خویش بوده و صاحب کتاب و شریعت است، لذا خدای تعالی او را به عنوان اولوالعزم انتخاب کرده، به عنوان مثال: چون حضرت آدم عليه السلام عزم راسخی نداشت خدای تعالی می فرماید: ما در او عزمی ندیدیم؛ ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَ لَمْ يَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾،^(۱) و جزء پیامبران اولوالعزم انتخاب نشد.

خاتم به پیامبری گفته می شود که نبی و رسول و اولوالعزم بوده و مضافاً خاتم الانبیاء؛ یعنی: پایان دهنده به امر نبوت و رسالت می باشد، به این دلیل که آن چه خدای تعالی می خواسته برای بشریت توسط رسولان و پیامبران نازل کند و آن چه بشریت نیاز داشته به طور کامل و جامع توسط انبیاء و رسولانش نازل فرموده و همچنین همه آن علوم و معارف را یک جا در وجود شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گذاشته است،^(۲) که شاعر در این باره می گوید: آن چه خوبان همه دارند تو یک جاداری، لذا بعد از این که خدای تعالی آن چه لازم بوده بر بشریت نازل فرمود، دیگر نیازی به انزال کتب و ارسال رسل نیست و پیامبر خاتم ختم دهنده این امر بوده است، اما اوصیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که شیعه و سنی با ذکر نام و نشانی آن بزرگواران را به ما معرفی کرده و فرموده اند: **كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ أَوْلَاهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ**، تامی رسد به نام

۱ - سوره: طه، آیه: ۱۱۵.

۲ - وَأَوْدَعْتَهُ عِلْمَ مَا يَكُونُ إِلَىٰ انْقِضَاءِ خَلْقِكَ (المزار الكبير، صفحه: ۵۷۵).



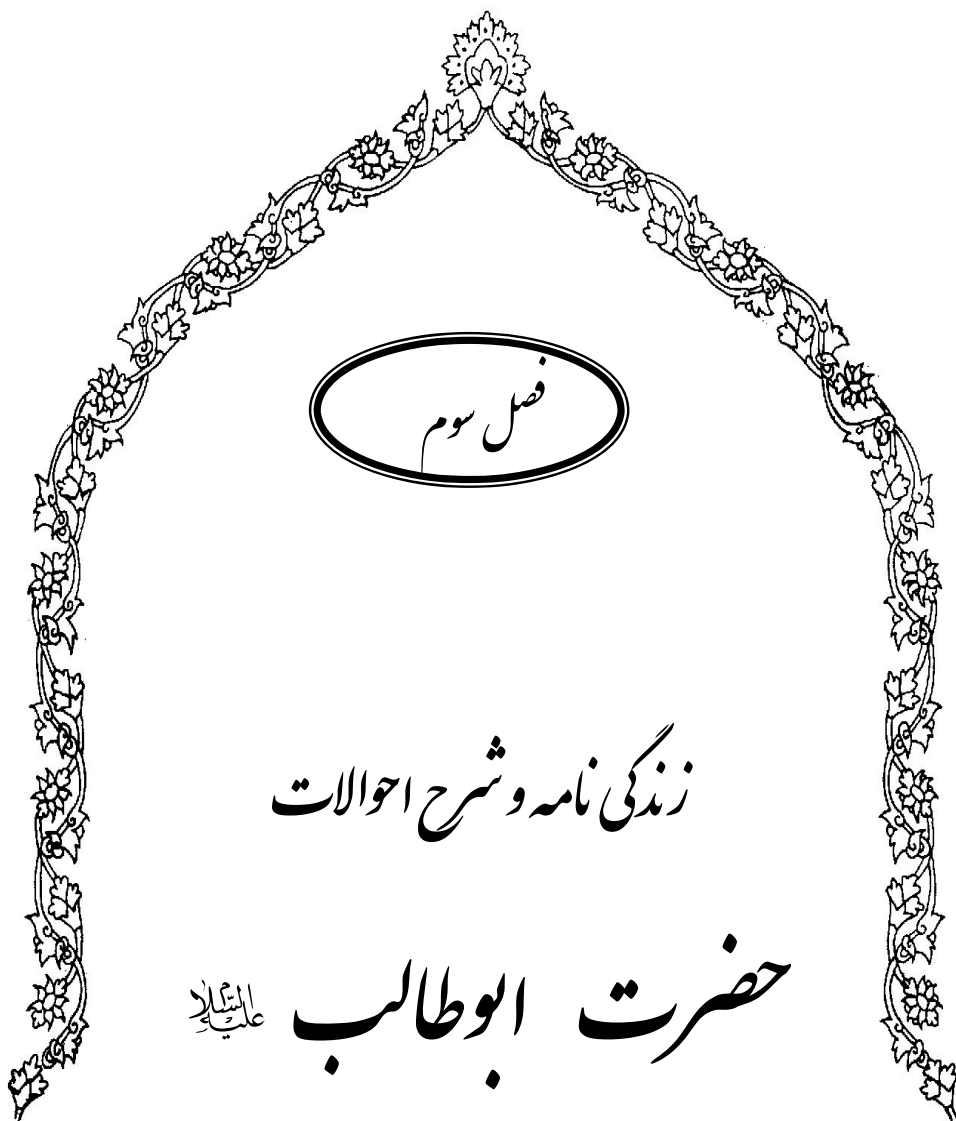
مقدس امام زمان ما حضرت حجة بن الحسن العسكري عليه السلام این بزرگواران به عنوان امام معصوم، و خلفاء رسول الله صلى الله عليه وآله تا آخرین لحظه دنیا در بین مردم خواهند بود و مردم را از همه جهات مادی و معنوی و غیره و ذالک راهنمایی خواهند نمود، و البته این بزرگواران به عنوان خلیفه و وصی هستند.

حقیر پیرو مطالعات و تحقیقات دقیق و فراوانی که در این باب داشته و کتب و منابع معتبر فرقه‌ها و مذاهب مختلف اسلامی را مورد فحص و بررسی قرار داده‌ام به این نتیجه رسیدم که پدر گرامی حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عليه السلام اگر نتوان ثابت کرد که رسولی از رسولان الهی بوده، اما به وضوح و محکم و متقن می‌توان ثابت کرد و به این نتیجه رسید که این بزرگوار نبی ای از انبیاء الهی بوده که مفتخر به مقام وصایت شده‌اند.

و شاهد ما بر این امر آیات قرآن، روایات صحیحیه نبوی، عقل و اجماع علماء اعلام شیعه و همچنین اقرارهایی که بزرگان و دانشمندان دیگر مذاهب اسلامی درباره این بزرگوار داشته‌اند، همه و همه حاکی از این امر بوده و همان گونه که عرض شد: اگر رسالتش را نتوان به اثبات رساند، اما محکم و متقن نبوتش ثابت است.

ما در فصل بعدی زندگی نامه و شرح احوالات این پیامبر الهی را خواهیم آورد و البته هر کجا که در شرح احوالات و زندگی نامه ایشان حاکی از این امر بوده و دلیلی بر اثبات نبوت ایشان باشد، توضیحی اجمالی در همان جا خواهیم داد، اما ان شاء الله در فصل اثبات نبوت به طور مفصل؛ مستدل و مستند به آیات و روایات نبوی و عقل و اجماع به اثبات این امر خواهیم پرداخت.

امید است مورد قبول فرزندان مظلومش مخصوصاً حضرت علی عليه السلام و بالاخص امام زمان حضرت حجة بن الحسن العسكري ارواحنا فداه واقع گردد و این تحقیق و حق گویی را که در حد و وسع کم علمی من بوده، از حقیر قبول بفرمایند.



فصل سوم

زندگی نامہ و شرح احوالات

حضرت ابوطالب علیہ السلام



ولادت و خصوصیات حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ

۷۵ سال قبل از بعثت پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم یعنی ۳۵ سال قبل از ولادت ایشان، مقارن با سال ۳۵ میلادی،^(۱) در مکه مکرمه در خاندان بزرگ قریش، از پدری که خودش و تمام پدرانش از انبیاء و رسولان الهی بودند، نبی دیگری از انبیاء الهی و وصی دیگری از اوصیاء پیامبران الهی به نام عبدمناف، مکتبی به ابوطالب دیده به جهان گشود.

عبدمناف به معنی عبدالعالی، یعنی بنده خدای بزرگمی باشد، مناف از نوف می آید و این واژه حسب گفته صحاح اللغه و لغویین بر علو و فضیلت دلالت داشته و به معنای ارتفاع و بلندی، عظمت و بزرگی و شرافت است.



حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ از نظر جسمی سفید روی، بسیار زیبا و قد بلند و از نظر معنوی بسیار نورانی بودند،^(۲) ایشان به فرزنگی، پاکی و ورع، دلاوری و شجاعت معروف بود و از همه دارایی ها و توانایی هایش در راه خدمتگزاری و پشتیبانی پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم استفاده کردند.

۱- الاصابه، جلد: ۴، صفحه: ۱۱۵.

۲- احتجاج، جلد: ۱، صفحه: ۲۴۲.

عظمت حضرت ابوطالب

او شکوه و ابهت پادشاهان و وقار وطمئینه حکماء را داشت، قریشیان او را "شیخ" یعنی شخص بزرگ و با عظمت خطاب کرده و همواره از هیبت و عظمت وی می‌هراسیدند، اهل شهر نیز او را "بیضة البلد" یعنی ریش سفید و بزرگ شهر می‌خواندند.

حضرت ابوطالب  آن قدر زیرک و کیس و زرنگ و دانا بودند که اشخاصی مانند اکثم بن صیفی علم و بزرگی و موفقیت خویش را مدیون حضرت ابوطالب  می‌داند و از ایشان به عنوان سرور عجم و عرب یاد می‌کند.

اکثم بن صیفی بن ریح بن حارث از حکماء و دانشمندان معروف عرب بود و نزد ملوک و سلاطین وقت، مقام ارجمند و احترام زیادی داشت. او سیصد و سی سال در دنیا عمر کرد و تا آخر عمر نیز نشاط روحی و فکر و خرد و دانش خود را از دست نداد. ایشان در دوران جاهلیت، از کسانی بود که به دلیل شرافت، صداقت و دیگر صفات خوب و حمیده‌ای که داشت، آن قدر مورد اعتماد مردم واقع شده بود که او را به کار قضا گمارده بودند.^(۱) وی به دلیل علم و دانایی و همچنین سخنوری و نطق شیوایی که داشت، نقش اجتماعی و تربیتی برجسته‌ای در عصر خود داشت،^(۲) به طوری که برخی از بزرگان و فرمانروایان عرب با وی ارتباط و مکاتبه داشته، و از رایزنی با او بهره‌مند می‌شدند.

اکثم از چنان اعتباری برخوردار بود که نعمان بن منذر، او را با گروهی از نخبگان

۱ - بلاذری احمد، انساب الاشراف، تاریخ یعقوبی.

۲ - جاحظ عمرو، البخلاء.



عرب همراه نامه‌ای نزد پادشاه ایران به مدائن فرستاد و در این دیدار وی با پادشاه سخن گفت و شاه از سخنان نیکو و حکیمانه اکثم در شگفت شد و گفت: اگر عرب فقط تو را داشت، کفایت می‌کرد. (۱)

در منابع تاریخی، روایی و ادبی سخنان حکمت آمیز و بلیغ بسیار از اکثم آورده‌اند، و از چنان منزلتی برخوردار است که در شمار سخنان حکیمان بزرگ قرار گرفته است، دانشمندان و مورخان اسلام او را حکیم‌ترین و عالم‌ترین فرد زمان خویش دانسته‌اند. اکثم وقتی شنید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مکه، مردم را به دین اسلام دعوت می‌کند، به دلیل کهولت سن خودش نمی‌توانست، لذا فرزندش را فرستاد تا تحقیقی در این امر کند و چگونگی ماجرا را به او اطلاع دهد. فرزندش آمد و با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ملاقات کرد و نزد پدر برگشت و دیده‌ها و شنیده‌هایش را به پدر گزارش داد. وقتی اکثم حالات و مشخصات و سخنان پیامبر معظم اسلام صلی الله علیه و آله را از زبان فرزندش شنید به نبوت و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شهادت داد و مشتاق زیارت آن حضرت گردید و جهت قبول کردن دین مقدس اسلام با عده‌ای از قوم خود "بنی تمیم" به قصد مدینه منوره و دیدار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به راه افتادند، اما متأسفانه در بین راه درگذشت و موفق به زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشد ولی همراهانش که با تبلیغ و تحریک‌های ایشان به مدینه آمده بودند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را زیارت کرده و اسلام آوردند.

فرزندان وی در کوفه زندگی می‌کردند، یحیی بن اکثم وزیر مأمون، از نوادگان او بود. وی در سال ۹ هجری قمری وفات کرد.

۱ - حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده.

پدر و مادر حضرت ابوطالب رضی الله عنه

پدر او عبدالمطلب، مادرش فاطمه بنت عمرو بن عائذ بن عمران مخزومی باشد و به وی فاطمه مخزومی می گفتند، ایشان را مُنَجِّيات من النساء خوانده اند، و علت دادن این لقب به وی این بود که سه پسر شریف و بزرگوار داشت.

ازدواج حضرت ابوطالب رضی الله عنه

حضرت ابوطالب رضی الله عنه فقط یک همسر اختیار کردند، فاطمه بنت اسد دختر عموی حضرت ابوطالب رضی الله عنه بودند، این ازدواج، اولین ازدواجی بود که هر دو طرف از نوادگان هاشم و در واقع بنی هاشمی بودند و بنابراین فرزندان شان از دو طرف هاشمی نسب هستند.

حضرت ابوطالب رضی الله عنه هنگام تزویج حضرت فاطمه بنت اسد رضی الله عنها خودشان خطبه عقد را خواندند، خطبه عقدی که ایشان خواندند به شرح زیر بود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَالْمَقَامِ الْكَرِيمِ وَالْمَشْعَرِ وَالْحَطِيمِ
الَّذِي اصْطَفَانَا أَعْلَمَاءَ وَ سِدَنَةً وَ عُرَفَاءَ خُلَصَاءَ وَ حَجَبَةً بِهَالِيلٍ أَطْهَاراً مِنَ الْخَنَى وَ الرَّيْبِ
وَ الْأَذَى وَ الْعَيْبِ وَ أَقَامَ لَنَا الْمَشَاعِرَ وَ فَضَّلَنَا عَلَى الْعَشَائِرِ نُخْبُ آلِ إِبْرَاهِيمَ وَ صَفْوَتَهُ وَ
زَرَعَ إِسْمَاعِيلَ فِي كَلَامٍ لَهُ ثُمَّ قَالَ وَ قَدْ تَزَوَّجْتُ فَاطِمَةَ بِنْتَ أَسَدٍ وَ سَقْتُ الْمَهْرَ وَ نَفَقْتُ
الْأَمْرَ فَاسْأَلُوهُ وَ اشْهَدُوا فَقَالَ أَسَدٌ زَوْجِنَاكَ وَ رَضِينَا بِكَ. (۱)

یعنی: ستایش خاص خدا، پروردگار جهانیان است، پروردگار عرش بزرگ و مقام گرامی و مشعر و حطیم و آن خدایی که ما را به بزرگی و خدمتکاری خانه کعبه برگزید و

۱- مناقب آل ابی طالب رضی الله عنهم (لابن شهر آشوب)، جلد: ۲، صفحه: ۱۷۱.



سرشناسان با اخلاص و پرده‌دارانی بزرگ‌گردانید و از زشتی و شک و تردید و آزار و عیب پاک کرده و مناسک حج را برای ما بر پاداشت و بر قبائل دیگر برتری بخشید و برگزیده‌خاندان ابراهیم و نخبه ایشان و از فرزندان اسماعیل قرارداد. سپس فرمود: من فاطمه بنت اسد را به ازدواج خویش در می‌آورم و مهریه را هم به نزدش آورده و کارهای لازم را در این باره انجام دادم، اینک از خود او (اسد) پرسید و گواهی بخواهید اسد هم گفت: ما هم او را به ازدواج تو در آورده و بدان راضی شدیم.

حضرت ابوطالب علیه السلام پس از عقد حضرت فاطمه بنت اسد علیها السلام هفت روز پیاپی به میمنت این ازدواج شترهای زیادی را نحر کرده و ولیمه‌های مفصلی دادند.

فرزندان حضرت ابوطالب علیه السلام

حضرت ابوطالب علیه السلام در طول مدت زندگی مشترک خود صاحب پنج پسر و دو دختر به ترتیب زیر شدند:

۱- طالب ۲- عقیل ۳- جعفر ۴- علی علیه السلام ۵- طلیق که مادرش کنیز ابوطالب علیها السلام بود ۶- امّ هانی ۷- جمانه.

هیبره بن ابی وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم همسر امّ هانی و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب همسر جمانه، دامادهای حضرت ابوطالب علیه السلام بودند. (۱)

بشارت کاهن درباره ولادت علی بن ابی طالب علیه السلام

روزی حضرت فاطمه بنت اسد علیها السلام باعده‌ای از زنان قریش نشست بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر آنها وارد شدند در حالی که یک کاهن پشت سر آن حضرت می‌آمد و آن

۱- المحبر، صفحه: ۶۳.

حضرت را زیر نظر داشت و به دقت او را نگاه می کرد.

وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد آن زنان رسیدند کاهن از آنان درباره حضرت سوالاتی کرد. آنان گفتند: این محمداست، صاحب شرف عظیم و فضیلت شامخ، کاهن آن چه از منزلت حضرت می دانست به آنان گفت، و درباره آینده آن حضرت و نبوت و رسالت و مقام بلندی که به آن دست خواهد یافت به آنان بشارت داد سپس اضافه کرد:

در بین شما بانویی است که این پیامبر را در کودکی پرستاری کرده است، به زودی همین پیامبر فرزند این زن را پرستاری می کند، و هر دو از یک ریشه اند. او را به اسرار خود محرم دانسته و به همنشینی خود مخصوص می گرداند و یگانگی و برادری خود را با او قرار می دهد.

حضرت فاطمه بنت اسد رضی الله عنها به کاهن گفت: منم آن که از او نگهداری کرده ام، من همسر عموی او هستم که به آینده او امید دارد و منتظر است، کاهن گفت:

اگر راست می گویی به زودی پسری عالم، و مطیع پروردگار و عالی مقام به دنیا می آوری که نام او سه حرفی است.

او در همه امورش پیرو این پیامبر است و در همه امور کوچک و بزرگ او را یاری می کند و پریشانی ها را از او می زداید... او یعنی پسر تو که جانشین او است پیامبر را بعد از فوتش در حجره اش دفن می کند. (۱)

حضرت فاطمه بنت اسد رضی الله عنها می گوید: آن روز درباره سخن آن کاهن فکرمی کردم و شب در خواب دیدم: کوه های شام به حرکت درآمده و پیش می آمدند در حالی که پوششی از آهن بر روی آنها بود، و از داخل آنها صدای وحشتناکی برمی خاست. کوه های مکه نیز به حرکت درآمده و به استقبال آنها رفتند و با همان صدای وحشتناک

۱ - (بحار الأنوار، جلد: ۳۵، صفحه: ۳۹) و (کنزالفوائد، صفحه: ۱۱۵).



جوابشان رادادند. منظره وحشت آوری بود و آن کوه‌ها مانند شتر رم کرده و در هیجان بودند. کوه ابوقبیس مانند اسب به حرکت درآمده بود و قطعات آن از راست و چپش می‌افتاد و مردم آن‌ها را جمع می‌کردند.

من نیز همراه مردم به جمع کردن پرداختم و چهار شمشیر و یک کلاه خود آهنین طلاکوب شده برداشتم همین که وارد مکه شدم یکی از آن شمشیرها در آب افتاد و به قعر آن رسید و سپس به آسمان بالا رفت دومی آن هم مستقیم به آسمان رفت و سومی به زمین افتاد و شکست و چهارمی از غلاف بیرون کشیده و در دست من ماند.

من آن را به دست گرفته و می‌چرخاندم که ناگاه آن شمشیر به بچه شیرینی تبدیل شد و سپس به شیر مهبیبی مبدل گردید و از دست من خارج شد و به سوی کوه‌ها به راه افتاد و همچنان پستی و بلندی‌های آن را درمی‌نوردید. در آن حال مردم از اومی ترسیدند و از او حذر می‌کردند، که ناگهان محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و دست در گردن او انداخت و مانند آهوی مهربان با او همراه شد.

آن‌گاه من از خواب بیدار شدم در حالی که مرا لرزه گرفته بود و به وحشت افتاده بودم در پی تعبیر خواب خود رفتم تا آن‌که یکی از معبرین خواب مرا، به من خبر داد، او در تعبیر چنین گفت:

تو چهار فرزند پسر و بعد از آن‌ها دختری به دنیا می‌آوری یکی از پسران تو غرق می‌شود و دیگری در جنگ کشته می‌شود و آن دیگری می‌میرد و نسل او باقی می‌ماند ولی چهارمی آن‌ها امام مردم می‌شود او صاحب شمشیر و حقیقت است او صاحب فضیلت و مقام والا است او پیامبر مبعوث شده را به بهترین وجه اطاعت می‌کند. ^(۱)

۱ - بحار الانوار، جلد: ۳۵، صفحه: ۴۲.

بسته شدن نطفه علی بن ابی طالب علیه السلام از میوه بهشتی

روزی حضرت فاطمه بنت اسد علیها السلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دید در حالی که خرمایی میل می کرد که بوی خوش آن از تمام عطرهاى مشک و عنبر بالاتر بود و آن خرما از نخلى بود که شاخه ای نداشت.

ایشان نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خرما درخواست کرد و آن حضرت خرمائی به او داد تا او میل کند، حضرت فاطمه بنت اسد علیها السلام پس از این که آن خرما را خورد، خرمای دیگری برای شوهرش حضرت ابوطالب علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله طلب کرد، آن حضرت برای او هم خرما داد.

شب که شد وقتی حضرت ابوطالب علیه السلام به منزل آمدند، بوی خوشی را استشمام کردند که هرگز مانند آن ران دیده بود. حضرت فاطمه بنت اسد علیها السلام که متوجه تحیر حضرت ابوطالب علیه السلام شد خرما را به او نشان داد و او هم میل کرد. و این واقعه درست در شبی بود که آن ها برای تولد امیرالمؤمنین علی علیه السلام همبستر شدند و بدن مطهر آن حضرت از تناول آن خرمای بهشتی به وجود آمد. ^(۱)

خواب فاطمه بنت اسد علیها السلام هنگام ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام

حضرت فاطمه بنت اسد علیها السلام می گوید: خداوند سه پسر به من عطا کرد: عقیل و طالب و جعفر، سپس به علی علیه السلام حامله شدم.

زمانی که علی علیه السلام را به دنیا آوردم در خواب دیدم عمودی از آهن از وسط سر من جدا شد و در هوا به حرکت درآمد تا به آسمان رسید و سپس به سوی من بازگشت. در

۱ - مناقب ابن شهر آشوب، جلد: ۱، صفحه: ۳۵۸.



خواب پرسیدم: این چیست؟ به من گفته شد:

این قاتل اهل کفر و صاحب پیمان پیروزی است. حمله او شدید است و از ترس او به وحشت درمی آیند، او کمک پروردگار برای پیامبرش و تأیید او علیه دشمنش می باشد. (۱)

عظمت و وفات فاطمه بنت اسد رضی الله عنها

این بانوی با عظمت جزء نخستین زنانی بود که به رسالت پیامبر معظم اسلام صلی الله علیه و آله شهادت داد و از کسانی بود که سختی و مشقات و خطرات هجرت را به جان و دل خرید و همراه با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هجرت نمود، همچنین در جنگ بدر نیز حضور داشت، ایشان برای پیامبر معظم اسلام صلی الله علیه و آله به منزله مادر بود و حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را از فرزندان خودش بیشتر اکرام و احترام می کرد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز ایشان را بسیار دوست داشتند به طوری که ایشان را مادر خطاب می فرمودند، (۲) و درباره وی فرمودند: پس از ابوطالب رضی الله عنه ایشان بیشترین نیکی و محبت را به من رو داشتند.

وقتی که فاطمه بنت اسد رضی الله عنها از دنیا رفتند امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شدند در حالی که گریان بودند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علت ناراحتی و گریه علی بن ابی طالب رضی الله عنه را جویا شد، آن حضرت گفت: مادرم فاطمه وفات کردند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از شنیدن این خبر بسیار ناراحت گشته و به گریه افتادند و فرمودند: به خدا مادر من هم بود، آن گاه به زن ها دستور داد تا ایشان را غسل دهند، و به اسامه بن زید و ابو ایوب انصاری و عمرو و غلام سیاه امر فرمودند برای ایشان قبری حفر کنند، و وقتی به قسمت لحد رسیدند خودشان شخصا با دلی محزون و چشمی اشک بار شروع

۱ - بحارالانوار، جلد: ۳۵، صفحه: ۴۳.

۲ - خرایج راوندی، جلد: ۱، صفحه: ۱۳۹.

به ادامه حفر قبر کرده و بادستان مبارک خویش قبر را حفر کرده و بادستان مبارک خویش خاکها را بیرون می ریخت، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در هنگام تشییع جنازه پای خویش را برهنه کرده و بسیار آهسته و با احتیاط قدم برمی داشتند و در نماز بر جنازه وی هفتاد تکبیر گفتند، بعد ابتدا خود در لحد ایشان خوابیدند،^(۱) و ایشان را بادست مبارک خویش در آن گذاشتند، سپس سر مبارک خویش را کنار گوش ایشان برده و مدتی با او صحبت می کردند و در آخر کار فرمودند: پسرت، پسرت، پسرت.

بعد از آن از قبر بیرون آمده و با خاک قبر را پر کردند، مجدداً پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با گریه و ناله خود را روی قبر ایشان انداخته و می گریستند و می فرمودند: لا اله الا الله بار خدایا من او را به تو می سپارم.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایشان را با پیراهن خود کفن کرد و هنگام دفن وی این چنین در حقش دعا فرمودند: **اللَّهُ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَأُمِّي فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ وَ لَقْنَهَا حُجَّتَهَا وَ وَسَّعْ عَلَيْهَا مُدْخَلَهَا بِحَقِّ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ وَ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِي فَإِنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.**^(۲)

یعنی: خداوند کسی است که زنده می کند و می میراند و او زنده ای است که نمی میرد. خدایا! مادر من فاطمه بنت اسد را بیامرزد و حجت وی را به او تلقین نما و محل ورود وی را به حق پیامبرت محمد و پیامبران قبل از من گشایش بخش، زیرا تو مهربان ترین مهربان ها هستی.

بعدها وقتی از آن حضرت درباره حکمت آن اعمال در تشییع جنازه فاطمه بنت اسد عَلَيْهَا السَّلَام سؤال شد، فرمودند:

با پیراهنم او را کفن کردم، تا روز قیامت که همه عریان محشور می شوند، ایشان

۱ - اسد الغابه، جلد: ۷، صفحه: ۲۱۲.

۲ - بحار الانوار، جلد: ۳۵، صفحه: ۱۷۹.



عریان نباشد. این که قدم هایم را با احتیاط و آهسته برمی داشتم به دلیل ازدحام ملائکه در مراسم تشییع جنازه ایشان بود. و علت هفتاد مرتبه تکبیر گفتنم این بود که ملائکه شرکت کننده در مراسم تشییع جنازه در هفتاد صف برای نماز بر جنازه ایشان ایستاده بودند و وقتی که از او سوال می پرسیدند تلقینش می دادم، وقتی از پروردگارش از او سوال کردند جواب داد و وقتی از پیغمبرش پرسیدند نیز جواب داد، اما چون از ولی و امامش پرسیدند زبانش به لکنت افتاد، لذا من گفتم: پسرت، پسرت، پسرت.^(۱)

حضرت فاطمه بنت اسد عليها السلام اولین شخصی بود که پس از نازل شدن وجوب نماز میت بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اولین نماز میتی که خواندند، نماز بر جنازه ایشان بود،^(۲) سال وفات ایشان، سال پنجم هجری بود.^(۳)

خدمت و محبت فاطمه بنت اسد عليها السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا عليها السلام

حضرت فاطمه بنت اسد عليها السلام همیشه در تمام عمر شریفش خودش را به معنای دقیق کلمه محب و خدمت گزار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می دانست و همیشه در دوران کودکی پیامبر معظم اسلام صلی الله علیه و آله از همه جهات ایشان را بر فرزندان خویش ترجیح می دادند تا جایی که گاهی فرزندان این بانوی با عظمت ژولیده بودند ولی هیچ گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ژولیده نبود و همیشه مرتب و منظم و معطر و موهای سر مبارک شان شانه کشیده و روغن زده بود، گاهی ممکن بود فرزندان این بانوی عظیم الشان گرسنه باشند اما هیچ

۱ - (الدر النظیم فی مناقب الأئمة اللہامیم، صفحہ: ۲۲۳) و (تسلية المجالس و زينة المجالس، جلد: ۱، صفحہ: ۱۶۰) و (مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، جلد: ۵، صفحہ: ۲۷۸) و (بحار الأنوار، جلد: ۳۵، صفحہ: ۱۷۹) و (اصول کافی، جلد: ۱ صفحہ: ۴۵۳ الی ۴۵۴).

۲ - السيرة الحلییه، جلد: ۱، صفحہ: ۳۴۷.

۳ - الاعلام، صفحہ: ۵ و ۱۳۰.

گاه نگذاشت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گرسنه بماند. (۱)

همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از رحلت حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها حضرت فاطمه زهراء رضی الله عنها را به حضرت فاطمه بنت اسد رضی الله عنها سپردند و ایشان برای آن حضرت مادری می کرد و در دامن مبارک خود، آن بانوی با عظمت عالم بشریت را تا آخر عمر با جان و دل و محبت تمام سرپرستی می کرد.

عبدالمطلب رضی الله عنه و نقش فرزندانش در یاری پیامبر صلی الله علیه و آله

عبدالمطلب رضی الله عنه پدر بزرگوار حضرت ابوطالب رضی الله عنه زن های متعددی به همسری برگزید، همسران وی ۱- فاطمه دختر عمرو بن عائد مخزومی ۲- هاله دختر وهیب بن عبد مناف ۳- نثیله دختر جناب بن کلیب ۴- سمراء دختر جندب بن حجیر ۵- لبنی دختر هاجر بن عبد مناف بن ضاطر بوده و از آن ها صاحب ده پسر و شش دختر به نام های زیر شد:

عبدالله، حمزه، عباس، عبدمناف (ابوطالب)، زبیر، حارث، حجل، مقوم، ضرار، ابولهب.

و دخترانش به نام: صفیه، بره، ام حکیم، عاتکه، لمیمه، آروی بودند.

مادر عبدالله، ابوطالب، زبیر و دختران غیر از صفیه، فاطمه دختر عمرو بن عائد مخزومی بود.

مادر حمزه و مقوم و حجل و صفیه، هاله دختر وهیب بن عبد مناف بود.

مادر عباس و ضرار، نثیله دختر جناب بن کلیب بود.

مادر حارث بن عبدالمطلب، سمراء دختر جندب بن حجیر بود.

۱ - (تاریخ یعقوبی، جلد: ۲، صفحه: ۱۰) و (نورالابصار، صفحه: ۱۰).



مادر ابولهب، لبنی دختر هاجر بن عبد مناف بن ضاطر بود.

در بین فرزندان حضرت عبدالمطلب عليه السلام که عموها و عمه‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند، حضرت عبدالله عليه السلام پدر گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت ابوطالب عليه السلام کفالت و حضانت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را عهده دار شد و بعد از بعثت نیز در مقابل توطئه‌ها و خصومت‌های قریش با تمام توان ایستاد و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دفاع محکمی نمود. حمزه در رکاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شهید شد.

عبّاس و فرزندان او که قدر مسلم آن‌ها عبدالله و عبیدالله و فضل هستند در تمام عمر شریف و بابرکت خویش محبّ و خدمتگزار و حامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و همچنین اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، ولی در نسل‌های بعدی فرزندان عبّاس که همان بنی العبّاس باشند به علت داشتن نفسی آلوده به رذائل اخلاقی و برای تصاحب قدرت و خلافت انواع و اقسام توطئه‌ها و دشمنی‌ها نسبت به اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله روا داشته و خصومت ورزیده تا آنجا که اغلب ائمه اطهار عليهم السلام به دست آن‌ها، و یا با توطئه آن‌ها مسموم و شهید شدند.

ابولهب از مخالفان سرسخت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، به گونه‌ای که خود و همسر و فرزندان او در آزار و اذیت وجود نازنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و در وحله بعد، دیگر مسلمانان از هیچ تلاش و کوششی دریغ نکردند تا جائی که خدای تعالی در مذمت ابولهب و همسرش سوره مسد را نازل فرمود.

اسامی و القاب حضرت ابوطالب عليه السلام

نام حضرت ابوطالب عليه السلام عبدمناف است،^(۱) و ابوطالب کنیه آن بزرگوار می‌باشد اما به علت این که شهرت این کنیه از نام شریف وی غلبه پیدا کرده است، بعضی از

۱- (معانی الاخبار، صفحه: ۱۲۱) و (مناقب ابن شهر آشوب، جلد: ۱، صفحه: ۳۶).

دانشمندان و مورخان شیعه و سنی معتقد بوده اند که نام ایشان ابوطالب بوده است،^(۱) در عین حال هم در تاریخ و هم در بعضی روایات اسلامی نام های متعددی برای این پیامبر خدا نقل شده که ما به آن ها اشاره ای خواهیم نمود.

۱- عبدمناف.

۲- ابوطالب.

۳- عمرو.

۴- شیبه.

۵- عمران.^(۲)

القاب حضرت ابوطالب عليه السلام

۱- شیخ الابطح ۲- سیدالبطحاء ۳- والد الائمه الاطهار عليهم السلام ۴- شیخ الامة

۵- سیدالقریش ۶- رئیس المکه ۷- کفیل الرسول ۸- عم الرسول

وکنیه مبارک آن حضرت ابوطالب عليه السلام.

وفات حضرت آمنه و حضرت عبدالمطلب عليه السلام

حضرت آمنه شش سال بعد از تولد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خدمت حضرت عبدالمطلب عليه السلام رسید و عرض کرد: دای جان! اگر اجازه بدهی می خواهم به مدینه که اقوام و خویشاوندانم در آنجا هستند بروم و پسر مرا هم با خود ببرم تا اقوام او را زیارت کنند.

۱- يَا لَكُحُ إِنَّ أَبِي سَمَانِي زَيْدًا بِاسْمِ جَدِّي قُصِيٍّ وَإِنَّ اسْمَ أَبِي عَبْدِ مَنَافٍ فَغَلَبَتِ الْكُنْيَةُ عَلَى الْإِسْمِ (الأمالي للصدوق، صفحه: ۶۰۳).

۲- (مجالس المؤمنین، جلد: ۱، صفحه: ۱۶۲) و (حدیقه الشیعه، جلد: ۱، صفحه: ۱۳).



حضرت عبدالمطلب عليه السلام که پیرمرد صد و بیست ساله‌ای بود و کفالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به عهده داشت به آمنه رضی الله عنها اجازه داد و او پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را برداشت و با امّ ایمن که دایه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود به سوی مدینه روانه شد و در محله دارالنابعه که حضرت عبدالله رضی الله عنه در آنجا دفن شده بود یک ماه سکونت نمود و اقوام و خویشان خود را دید و در برگشتن به مکه در توقفگاه ابواکه بین راه مکه و مدینه است، حضرت آمنه رضی الله عنها مریض شد و وفات کرد و امّ ایمن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به مکه نزد حضرت عبدالمطلب رضی الله عنه برگرداند.

وقتی چشم حضرت عبدالمطلب رضی الله عنه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله افتاد که در سنّ شش سالگی علاوه بر پدر، مادر مهربانش را نیز از دست داده به او بیشتر از قبل محبت نمود و لحظه‌ای او را تنهانی گذاشت و از او با کمال مهربانی پذیرائی می‌کرد. متأسفانه پس از دو سال حضرت عبدالمطلب رضی الله عنه در مکه وفات کرد و حضرت ابوطالب رضی الله عنه که عموی آن حضرت بود با کمال محبت و ایمان متکفل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که هشت ساله بود گردید.

ابوطالب رضی الله عنه کنیل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هشت سال و هشت ماه و هشت روز از عمر بابرکتشان در دنیا گذشت، حضرت عبدالمطلب رضی الله عنه در حالی که صد و بیست سال از عمر شریفش در دنیا گذشته بود، دار فانی را وداع گفت،^(۱) وی هنگامی که در حال احتضار قرار داشت فرزندان خود را فراخواند، و قبل از هر چیزی در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آنها سفارش و وصیت نمود.

۱ - تاریخ یعقوبی و بحار الانوار.

بعد در مورد این که کدام یک از آن‌ها حاضر می‌شوند بعد از مرگ او، کفالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به عهده بگیرند سخن به میان آورد، در این هنگام تمامی فرزندان اعلام آمادگی خویش را جهت این افتخار بزرگ اعلام کردند، ابولهب گفت: من این کار را خواهم کرد.

حضرت عبدالمطلب رضی الله عنه فرمود: تو شرّ به او نرسان، امیدی به خیرت نیست. بعد از ابولهب، عباس عرض کرد: اگر اجازه بفرمایید من حاضرم چنین کاری انجام دهم.

حضرت عبدالمطلب رضی الله عنه فرمود: نه، تو چهره‌ای خشمناک داری می‌ترسم محمد اذیت شود، زبیر و ابوطالب رضی الله عنه نیز مانند دیگران آمادگی خویش را اعلام کرده بودند و هر دوی آنان به حسب ظاهر مورد تایید جناب عبدالمطلب رضی الله عنه واقع شده بودند، البته نظر حضرت عبدالمطلب رضی الله عنه روی جناب ابوطالب رضی الله عنه بود، اما چون می‌خواست به حسب ظاهر همه چیز عادی پیش برود و همچنین می‌دانست خواست خدای تعالی هم بر این است که این کفالت با حضرت ابوطالب رضی الله عنه باشد، لذا امر را به قرعه بین آن دو بزرگوار محوّل فرمود، و سرانجام قرعه به نام حضرت ابوطالب رضی الله عنه افتاد. (۱)

علت محبت حضرت ابوطالب رضی الله عنه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

در این جا بعضی از مورخین و دانشمندان علت علاقه حضرت عبدالمطلب رضی الله عنه برای انتخاب شدن حضرت ابوطالب رضی الله عنه به عنوان جانشین پدر برای کفالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و همچنین علت علاقه و محبت حضرت ابوطالب رضی الله عنه به وجود شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را از یک پدر و مادر و برادرتنی بودن ایشان با جناب عبد الله رضی الله عنه پدر

۱- المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، جلد: ۲، صفحه: ۲۸۱.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دانسته اند، اما حقیقت امر مطلب دیگری است و این علت شاید یا اصلاً مطرح نبوده یا به عنوان یک علت بسیار کوچک مطرح بوده است.

علت اصلی این است که حضرت عبدالمطلب عليه السلام از پیامبران الهی بودند، همچنین حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز پیامبر، بلکه خاتم پیامبران الهی بودند و نیز جناب ابوطالب عليه السلام هم از پیامبران الهی بودند و هر چند که جناب زبیر بن عبدالمطلب انسان شریف و بزرگواری بود، اما پیامبر خدا اولی و مقدم بر هر شخص دیگری است که حضانت و کفالت پیامبر دیگری را عهده دار شود، هر چند طرف دیگر از شریف ترین و بزرگ ترین انسان ها باشد، و همچنین چون پیامبران الهی از عوالم قبل منتخب خدای تعالی بوده اند، حضرت عبدالمطلب عليه السلام به امر نبوت فرزندش ابوطالب عليه السلام واقف بود، لذا طبق منابع معتبر تاریخی و روایی حضرت عبدالمطلب عليه السلام از همان اول، نظرش بر کفیل قرار دادن حضرت ابوطالب عليه السلام بود اما چون پیامبران الهی از طرف خدای تعالی مأمور به ظاهر هستند و باید نظم دنیا که جلسه امتحان است به هم نخورد و همچنین برای مصالح دیگری که در نظر دارند لذا همیشه کارها را بسیار طبیعی و بدون هیچ اعجاز و خارق العاده ای پیش می برند مگر در مواقعی که مصالحی در کار باشد که بسیار به ندرت اتفاق افتاده است.

وصیت عبدالمطلب به ابوطالب عليه السلام

بعد از این که حضرت ابوطالب عليه السلام برای کفالت و سرپرستی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تعیین گشت حضرت عبدالمطلب عليه السلام خطاب به وی فرمود:

وَصَيْتُ مَنْ كُنَيْتَهُ بَطَالِبٍ عَبْدَ مَنَافٍ وَ هُوَ ذُو تَجَارِبِ
يَا ابْنَ الْحَبِيبِ أَكْرَمُ الْأَقَارِبِ يَا ابْنَ الَّذِي قَدْ غَابَ غَيْرَ آئِبِ^(۱)

۱ - الدر النظیم فی مناقب الائمة اللہامیم، صفحہ: ۲۱۱.

یعنی: به کسی که کنیه او را ابوطالب نهادم و اسمش عبد مناف است، و مردی کار آزموده و با تجربه است، وصیت می‌کنم، ای پسر عزیزترین و گرامی‌ترین خویشاوندان، در مورد فرزند کسی که رفته و باز نمی‌گردد سفارش می‌کنم.

حضرت ابوطالب رضی الله عنه در پاسخ وی اظهار داشت:

لَا تُوصِنِي بِلَازِمٍ وَ وَاجِبٍ أَنِّي سَمِعْتُ أَعْجَبَ الْعَجَائِبِ
مِنْ كُلِّ حَبْرٍ عَالِمٍ وَ كَاتِبٍ بَانَ بِمُحَمَّدٍ اللَّهُ قَوْلُ الرَّاهِبِ (۱)

یعنی: این امر بر من لازم و واجب است، و نیازی به وصیت ندارد، و من مطالب عجیبی شنیده‌ام، از هر عالم و دانشمند و نویسنده‌ای، و سپاس خدای را که گفته راهب روشن شد.

حضرت عبدالمطلب رضی الله عنه فرمودند:

ای ابوطالب، تو باید در نگهداری و نگهداری این فرزند تنها، که بوی پدر را استشمام نکرده و شفقت و مهربانی مادر نچشیده است بکوشی، او را چون جگرگوشه خود بدان، من در میان تمام فرزندانم تو را به سرپرستی او برگزیدم، برای آن که تو برادر تنی پدر او هستی.

اگر توانستی از او پیروی کن و به زبان و دست و مال خود او را یاری نما، زیرا به خدا سوگند به زودی بر همه شما سروری و آقائی خواهد یافت، و مالک چیزی خواهد شد که هیچ یک از پدران من مالک آن نبوده‌اند، آیا سفارش و وصیت مرا قبول کردی؟ حضرت ابوطالب رضی الله عنه عرض کرد: آری، پذیرفتم و خدا را بر این امر شاهد می‌گیرم.

در این هنگام حضرت عبدالمطلب رضی الله عنه فرمود: دستت را دراز کن، و دست

۱- مناقب ابن شهر آشوب، جلد: ۱، صفحه: ۲۵.

ابوطالب علیه السلام را گرفت و از وی برای این امر تعهد گرفت، سپس فرمودند: اکنون مرگ بر من آسان گردید. (۱)

حضرت ابوطالب علیه السلام از این مقام و سعادتى که با سرپرستی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شامل حالش شده، شاد و مسرور بود و نهایت سعی و تلاشش را در رسیدگی به امور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انجام می داد، و از بذل مال و آبروی خویش در این راه دریغ نمی کرد. وقتی حضرت ابوطالب علیه السلام کفالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را عهده دار شد، با خوشحالی فراوان به سمت خانه شتافت و به همسرش چنین مژده داد: این پسر برادرم هست و عزیزتر از همه فرزندان و اموالم خواهد بود، مواظب باش کسی کوچکترین تعرضی به او نداشته باشد، او نور چشم و پاره تنم است، امر او امر من، و نهی او نهی من خواهد بود، (۲) فاطمه بنت اسد علیها السلام همسر حضرت ابوطالب علیه السلام نیز در این زمینه هیچ گونه کوتاهی مرتکب نشد.

حضرت ابوطالب علیه السلام ولی ای از اولیاء بزرگ خدا

همان طور که از بعضی آیات و روایات و همچنین نقل تواریخ به دست می آید و ان شاء الله ما در این کتاب مفصلاً به یک یک آن‌ها اشاره خواهیم نمود، حضرت ابوطالب علیه السلام نبی ای از انبیاء الهی بوده‌اند، اما حتی اگر بخواهیم خیلی سطحی نگرانه به این جریان نگاه کنیم حتی به حسب ظاهر طبق آیات و روایات و نقل تواریخ شیعه و سنی به این نتیجه خواهیم رسید که ایشان ولی ای از اولیاء بسیار بزرگ خدای تعالی بوده‌اند.

۱- کحل البصر فی سیره خیر البشر، صفحه: ۵۷.

۲- ابوطالب اسوه مقاومت و ایمان، صفحه: ۲۲.

چون مصلحت خدای تعالی بر تقیه کردن حضرت ابوطالب علیه السلام در عصر خویش بود و بعد از آن نیز دشمنان و منافقان نه تنها نگذاشتند شخصیت بزرگ این پیامبر خدا به طور صحیح و مطابق با واقع معرفی گردد، بلکه چون قدرت در دست داشتند این بزرگوار را مطابق با غرائض و کینه‌هایی که از فرزندان عزیزش مخصوصاً امیرالمؤمنین علی علیه السلام داشتند معرفی کردند، لذا به همین جهت است که عرض می‌کنم به حسب ظاهر، وگرنه برای صاحبان مغز و کسانی که حقد و کینه و تعصب نداشته باشند حتی اگر به تاریخ زندگی ایشان رجوع کنند، اعمال ایشان، گفتار ایشان، سکوت ایشان، قیام ایشان، محبت ایشان، غضب کردن ایشان و خلاصه لحظه به لحظه زندگی ایشان بیانگر این مطلب است که غیر پیامبر خدا هیچ کس دیگر نمی‌تواند این چنین بوده باشد.

بشارت مثرم راهب به ولادت علی بن ابی طالب علیه السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صحابی جلیل القدر جابر بن عبد الله انصاری فرمودند:
قبل از آن که علی بن ابی طالب علیه السلام در رحم مادرش قرار بگیرد، راهب زاهد و پاکی به نام مثرم بن دعیت بن شیقنام زندگی می‌کرد.
این راهب زاهد در عبادت معروف بود و صد و نود سال خدای تعالی را عبادت کرده بود و هرگز در طول عمر خویش حاجتی از خداوند نخواست بود.
تا این که روزی از خدای تعالی حاجتی خواست، و به درگاه خدای تعالی عرض کرد: خداوند! یکی از اولیاء خود را به من نشان بده؛ (تا از وجود مبارکش بهره مند شوم) خدای تعالی اجابتش فرمود و به حضرت ابوطالب وحی نمود تا نزد او برود.
زمانی که مثرم آن حضرت را دید از جا برخاست و سر او را بوسید و او را با احترامات ویژه‌ای در مقابل خود نشانید و گفت: خدا تو را رحمت کند، تو کیستی؟

حضرت ابوطالب علیه السلام فرمود: مردی از منطقه تهامه.

راهب پرسید از کدام تهامه؟

ابوطالب علیه السلام فرمود: از تهامه مکه.

راهب پرسید: از کدام طایفه تهامه مکه هستید؟

ابوطالب علیه السلام فرمود: از طایفه عبدمناف.

راهب پرسید: از کدام طایفه عبدمناف؟

ابوطالب علیه السلام فرمود: از بنی هاشم.

وقتی راهب این مطالب را از آن حضرت شنید بار دیگر برخاست و سر حضرت ابوطالب علیه السلام را بوسید و عرض کرد: خدا را شکر که خواسته و حاجت مرا برآورده نموده و مرا زنده نگه داشت تا ولی خود را به من نشان داد.

سپس خدمت حضرت ابوطالب علیه السلام عرض کرد: تو را بشارت باد! خداوند به من الهامی نموده که آن الهام مژده‌ای برای شماست. حضرت ابوطالب علیه السلام پرسید: آن بشارت چیست؟

گفت: فرزندی از صلب تو به دنیایم آید که ولی الله است، او ولی خدا و امام متقین و وصی رسول رب العالمین خواهد بود.

هرگاه آن فرزند را ملاقات کردی سلام من را به ایشان برسان و از طرف من به او بگو: مژم به تو سلام می‌گویم و شهادت می‌دهد که خدایی جز الله نیست، یگانه است و شریکی ندارد و محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده خدا است و تو جانشین بر حق او هستی، نبوت با محمد صلی الله علیه و آله و وصایت با تو کامل می‌شود.

در این جا حضرت ابوطالب علیه السلام گریه کرد و فرمود: نام این فرزند چیست؟

راهب عرض کرد: نامش علی است.

حضرت ابوطالب علیه السلام برای یقین مردم خطاب به راهب فرمود: من حقیقت مطلبی که می گوید فقط با دلیل و برهان می پذیرم.

راهب عرض کرد: برای تاییدیه سخنانم هر چه بخواهی همین الان برایت از خدای تعالی درخواست می کنم که به شما عطا بفرماید تا این کار دلیل و برهانی باشد برای شما.

حضرت ابوطالب علیه السلام فرمود: من از تومی خواهم همین الان طعامی از بهشت برابم آماده شود.

راهب دست به دعا برداشت و هنوز در حال دعا کردن بود که ملائکه الهی طَبَقی از میوه های بهشتی که حاوی رطب، انگور و انار بود برای حضرت ابوطالب علیه السلام آوردند. حضرت ابوطالب علیه السلام مقداری از آن میوه های بهشتی تناول فرمودند و یک انار نیز از آن طبق میوه که برایش نازل شده بود برداشت و بسیار خوشحال و مسرور و بانشاط به منزل خویش برگشت.

وقتی به منزل رسید آن میوه بهشتی را با همسرش فاطمه بنت اسد علیها السلام تناول فرمودند، همچنین حضرت فاطمه بنت اسد علیها السلام نیز خرمای بهشتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ایشان عطا فرموده بودند را خورده و برای همسرش آورده بود و به ایشان داد و بعد از خوردن آن میوه های بهشتی که توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مَثْرَم به آن ها داده شده بود زمانی که آن میوه ها در صُلب ابوطالب علیه السلام اثر گذاشت با حضرت فاطمه بنت اسد علیها السلام همبستر شد و نطفه امیرالمؤمنین علی علیه السلام منعقد گشت.

شفاعت حضرت ابوطالب علیه السلام نزد خدای تعالی برای قریش

وقتی حضرت فاطمه بنت اسد علیها السلام به مولای متقیان علی علیه السلام حامله گشت، تا چندین روز پیاپی زمین لرزه های بسیار شدیدی به وقوع می پیوست، و آن قدر این



زمین لرزه‌ها در مردم هول و وحشت ایجاد کرده بود که قریش تعدادی از بت‌های خویش برداشته و به کوه ابوقبیس رفته و دست به دامان آن‌ها شده و از بت‌ها خواستند تا این اوضاع درست شود و آرامش به سرزمین شان برگردد.

امامجددا زمین آن چنان لرزش تند و شدیدی پیدا کرد و کوه ابوقبیس هم آن چنان به لرزه درآمد که هر چه بت با خود برده بودند در هم شکست به طوری که هیچ اثری از بت‌ها باقی نماند.

قریشیان با وحشت و تحیر، مأیوسانه به یکدیگر می‌گفتند: ما توانائی ایستادگی در مقابل این حادثه را نداریم.

در این هنگام حضرت ابوطالب علیه السلام که اول آن‌ها را به حال خود واگذاشته بود تا به ناتوانی خویش و بت‌هایشان واقف شوند، با قدرت و صلابت خاصی به طرف آن‌ها بالای کوه ابوقبیس رفت و آن‌ها را مورد خطاب قرار داده و فرمود:

ای مردم! خدای تعالی در شب گذشته امری بزرگ ایجاد نموده و خلقتی عظیم نموده که اگر اطاعت آن مخلوق نکنید و اقرار به ولایت و شهادت به امامتش نداشته باشید، هیچ‌گاه این زمین لرزه تمامی نخواهد داشت به طوری که خانه و مسکنی برای هیچ کدامتان در تهامه باقی نخواهد گذاشت.

قریشیان گفتند: ای ابوطالب علیه السلام! ما سخنان شما را قبول داریم، و هر چه امر بفرمایی خواهیم گفت.

در این هنگام حضرت ابوطالب علیه السلام گریه کرد و دستان مبارک خویش را به طرف آسمان بلند نمود و خطاب به خدای تعالی عرض کرد: بار خدایا! تو را به محمدیه محموده، که منظورش حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود، و به علویه عالییه، که منظورش حضرت علی علیه السلام بود، و به فاطمیه بیضاء، که منظورش حضرت فاطمه زهراء علیها السلام بود، سوگند می‌دهم که بر تهامه رأفت و رحمتت را نازل بفرمایی.

بلافاصله بعد از دعای حضرت ابوطالب علیه السلام اوضاع آرام شد و به این ترتیب قریش پیشاپیش با نام این بزرگواران آشنا شده و از آن تاریخ به بعد در موارد مهم و در وقت مشکلات، این اسامی را نوشته و با توسل به آنها دعای کردند. (۱)

شکافتن کعبه و ولادت علی بن ابی طالب علیه السلام

بالاخره روز جمعه سیزدهم ماه رجب سال سی عام الفیل مطابق با سال ۵۸۴ میلادی زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سی سال داشتند، علی بن ابی طالب علیه السلام در خانه کعبه از مادرش فاطمه بنت اسد علیه السلام متولد شد.

وقتی فاطمه بنت اسد علیه السلام درد زایمانش گرفته بود در منزل بود. حضرت ابوطالب علیه السلام به او فرمود: چه شده؟

عرض کرد: من دردی احساس کردم و دعا خواندم فعلاً آرام شده ام.

حضرت ابوطالب علیه السلام فرمود: اجازه بده بروم زن های آشنا را خبر کنم تا تو را کمک نمایند.

فاطمه بنت اسد علیه السلام عرض کرد: هر طور شما صلاح می دانید، انجام دهید.

حضرت ابوطالب علیه السلام می گوید:

من وقتی برخاستم از خانه بیرون بروم هاتفی از گوشه خانه ام مرصدا زد و گفت:

ای ابوطالب علیه السلام صبر کن، نباید دست ناپاک و نجس به بدن ولی خدا برسد.

سپس فاطمه بنت اسد علیه السلام برای التجاء به خدای تعالی به سوی خانه کعبه حرکت می کند و وقتی کنار خانه کعبه قرار می گیرد دیوار شکافته می شود و او وارد خانه کعبه می گردد.

۱ - روضة الواعظین.



جمعی از اهل مکه که من جمله آنها عباس بن عبدالمطلب و یزید بن قعب بن بودند می گویند: ما کنار خانه کعبه نشسته بودیم، دیدیم فاطمه بنت اسد علیها السلام با کمال عفت و هیبت و عظمت آرام آرام به طرف کعبه می آید. آن روز ایشان نه ماهه به امیرالمؤمنین علیه السلام حامله بود. او پرده خانه کعبه را گرفت و با خدای تعالی مناجات می کرد، حال خوشی داشت، من جمله عرض کرد:

پروردگارا! من به تو ایمان دارم و به هر چه تو به عنوان رسول و کتاب فرستاده ای معتقدم و من کلام جدّم حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام که این بنای قدیمی را پایه گذاری کرده درباره توحید راست می دانم، پس به حقّ آن کسی که این خانه را بنا کرده و به حقّ این طفلی که در رحم دارم تولّد فرزندم را بر من آسان فرما.

ناگهان حاضرین در مسجد الحرام دیدند که دیوار پشت آن سمتی که در کعبه است شکافته شد و فاطمه بنت اسد علیها السلام داخل شد، هرچه کردند قفل در را بازکنند ممکن نشد، لذا این معجزه باهره را مشاهده کردند همگی دانستند که حکمت خداوند در کار است و به زودی مسأله ای از جانب خدای تعالی اتفاق می افتد. ^(۱)

فاطمه بنت اسد علیها السلام می گوید: وقتی وارد کعبه شدم دیدم چهار زن مجلّه ایستاده و مرا استقبال می کنند، آن ها لباس های حریر سفیدی پوشیده و خوشبو تر از مشک بودند. همه دست جمعی به من سلام کردند و گفتند: السّلام علیک یا ولیة الله من به آنها جواب دادم، سپس نشستم آنها هم در مقابل من نشستند و با کمال محبت در زایمان به من کمک کردند، ناگهان دیدم فرزندم که صورتش مانند خورشید می درخشید متولّد شد. او در همان لحظه اوّل سر به سجده گذاشت و گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَصِيُّ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ.

۱ - (اعلام الوری، جلد: ۱، صفحه: ۳۰۶) و (ارشاد، جلد: ۱، صفحه: ۵).

سپس معلوم شد که این زن‌ها حضرت حوا و حضرت مریم و سوّمی آسیه زن فرعون و چهارمی مادر حضرت موسی علیه السلام هستند.

خروج فاطمه بنت اسد علیها السلام از کعبه

حضرت فاطمه بنت اسد علیها السلام سه روز در خانه کعبه از جانب خدای تعالی به وسیله این چهار زن و ملائکه مقرب بامیوه‌های بهشتی پذیرائی می‌شد و روز چهارم اراده فرمود که از خانه کعبه بیرون بیاید.

حضرت ابوطالب علیه السلام که چهار روز بود به انتظار همسر و فرزند عزیزش لحظه شماری می‌کرد در این مدت در کوچه و بازار صدا می‌زد: بشارت باد شما را که ولی خدا ظاهر شده است، همان کسی که وصایت به او تمام و کامل می‌شود،^(۱) ناگهان دید دوباره دیوار کعبه شکافته شد و فاطمه‌ی بنت اسد علیها السلام در حالی که فرزندش امیرالمؤمنین علیه السلام در آغوشش مانند خورشید می‌درخشد از خانه کعبه بیرون آمد.

حضرت ابوطالب علیه السلام بی اختیار پرید و فرزندش را در آغوش کشید و دست فاطمه بنت اسد علیها السلام را گرفت و در سرزمین ابطح کنار خانه کعبه ایستاد و در حال مناجات با خدای تعالی عرض کرد:

يَا رَبِّ يَا ذَا الْعَسَقِ الدَّجِيِّ وَالْقَمَرِ الْمُبْتَلِجِ الْمُضِيِّ
بَيْنَ لَنَا مِنْ حُكْمِكَ الْمُقْضِيِّ مَاذَا تَرَى فِي إِسْمِ ذَا الصَّبِيِّ

که خلاصه معنی این است: خدایا! برای ما بیان کن که اسم این طفل چه باشد.

ناگهان لوحی دیده شد که این اشعار رویش نوشته شده بود:

حَصَّصْتُمَا بِالْوَلَدِ الزَّكِيِّ وَالطَّاهِرِ الْمُتَتَجِّبِ الرَّضِيِّ
فَاسْمُهُ مِنْ شَامِخِ عَلِيٍّ عَلِيٍّ إِشْتَقَّ مِنَ عَلِيٍّ

۱ - بحار الانوار، جلد: ۳۵، صفحه: ۱۳.



که خلاصه معنی این است: نام او از نام علی اعلی گرفته شده و اسم او باید علی باشد (و این لوح به خانه کعبه آویزان بود تا زمانی که هشام بن عبدالمملک آن را از خانه کعبه برداشت و از بین برد).

ظاهراً آن خانم‌ها همچنان با فاطمه بنت اسد علیها السلام بوده‌اند و آن حضرت را بدرقه می‌کرده‌اند تا به خانه حضرت ابوطالب علیه السلام رسیدند.

ابوطالب علیه السلام می‌گوید: من سخنان آن‌ها را که درباره علی علیه السلام می‌گفتند که او طاهر است و اگر ما بخواهیم او را شستشو کنیم به او جسارت کرده‌ایم می‌شنیدم.

حضرت ابوطالب علیه السلام می‌گوید: محمد صلی الله علیه و آله برادرزاده‌ام که هنوز به رسالت مبعوث نشده و حدود سی سال بیشتر از عمرشان نگذشته بود او را از دست خانم‌ها گرفتند و دست او را در دستشان فشردند و با او حرف زدند و از همه چیز از او سؤال کردند و از اسرار زیادی که معلوم بود بین آن‌ها از قبل وجود داشته گفتگو نمودند، در این موقع آن خانم‌ها که آمده بودند غائب شدند و من دیگر آن‌ها را ندیدم.

ولی پسر من علی علیه السلام همان گونه که در آغوش رسول الله صلی الله علیه و آله بود رو به من کرد و گفت: السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَه (یعنی سلام بر تو ای پدر) سپس این آیات را از قرآن قرائت کرد:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ
وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾.

که در این جا رسول الله صلی الله علیه و آله با شور و اشتیاق عجیبی فرمود: به وسیله‌ی تو رستگار می‌شوند، به خدا قسم تو فرمانده آن‌ها هستی، تو آن‌ها را از علمت بهره‌مند می‌کنی و آن‌ها هم بهره‌مند می‌شوند، به خدا قسم تو راهنمای آن‌ها هستی، به خدا قسم به وسیله تو آن‌ها هدایت می‌شوند.

سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با کمال محبت زبانشان را در دهان علی علیه السلام گذاشتند که ابواب علوم به قلب او باز شد. (۱)

بشارت ولادت علی بن ابی طالب علیه السلام به مثرم راهب

بعد از آن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در گوش راست علی بن ابی طالب علیه السلام اذان و در گوش چپ او اقامه گفت، سپس امیرالمؤمنین علیه السلام مولود کعبه رو به پدر خود کرد و فرمود: اکنون نزد مثرم راهب برو و به او بشارت بده و آن چه را که دیدی برای او بازگو کن، او اکنون در فلان غار است. (۲)

حضرت ابوطالب علیه السلام جهت انجام این امر، از مکه راهی سرزمین شام شد تا در کوه لکام، (۳) در غاری که مثرم ساکن بود برود و مثرم را از ولادت حضرت علی علیه السلام مطلع کند.

به همین جهت حضرت ابوطالب علیه السلام به مدت چهل روز از چشم مردم غایب و راهی شام شد.

امام تاسفانه هنگامی که به کوه لکام رسید و وارد غار شد مشاهده کرد که مثرم از دنیا رفته و جسد او در روانداز روزانه اش پیچیده شده و به سوی قبله قرار داده شده است. هم چنین دو مار سیاه و سفید را دید که کنار بدن او از آن مواظبت می کنند، مارها همین که حضرت ابوطالب علیه السلام را دیدند، در غار پنهان شدند.

حضرت ابوطالب علیه السلام مقابل جنازه مثرم قرار گرفت و فرمود: سلام بر تو ای ولی خدا.

ناگهان خداوند مثرم را زنده کرد، او به پاخواست در حالی که دست بر صورت خود

۱ - برگرفته شده از کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام.

۲ - (العمدة، صفحه: ۱۴) و (امالی شیخ طوسی).

۳ - نام کوهی است در شام که غالباً زهاد و عبّاد و ابدال در آنجا ساکن و عبادت می کرده اند.



می کشید و می گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنْ عَلِيًّا وَ لِيَّ اللَّهُ وَ الْإِمَامَ بَعْدَ نَبِيِّ اللَّهِ.

حضرت ابوطالب علیه السلام به مثرم گفت: بشارت ده که علی علیه السلام در زمین ظاهر گشته است!

مثرم پرسید: علامت آن شبی که به دنیا آمد چه بود؟

حضرت ابوطالب علیه السلام تمام ماجراهای پیش آمده را برای مثرم بازگو کرد، تا آنجا که گفت: علی علیه السلام به سخن آمد و به من گفت: نزد تو بیایم و تو را بشارت دهم و آن چه دیده ام برایت بازگو کنم.

مثرم گریه کرد و سپس سجده شکر بجا آورد و بعد از آن دراز کشید و خوابید و گفت: روانداز را روی من قرار بده؛ ابوطالب علیه السلام روانداز او را انداخت و متوجه شد او از دنیا رفته است، ابوطالب علیه السلام سه روز در آنجا ماند و هر چه با مثرم سخن گفت: پاسخی نشنید، بسیار ناراحت و وحشت زده از غار خارج شد، این جا بود که بار دیگر دو ماریرون آمدند و به او گفتند: سلام بر تو ای ابوطالب علیه السلام حضرت هم جواب آن‌ها را داد سپس به او گفتند: نزد ولی خدا باز گرد که تو از دیگران سزاوارتر به حفظ و نگهداری او هستی.

حضرت به آن دو ماریرون فرمود: شما کیستید؟

آن‌ها گفتند: ما عمل صالح او هستیم که خداوند ما را از نیکی‌های اعمالش خلق کرده و تا روز قیامت در این جا از او محافظت می‌کنیم و روز قیامت یکی از ما پیش روی او و دیگری از پشت سرش او را به بهشت هدایت می‌کنیم.

پس از این ماجرا حضرت ابوطالب علیه السلام از شام به مکه بازگشت و این سفر چهل روز به طول انجامید.^۵

۵- بحار الأنوار، جلد: ۳۵، صفحه: ۱۰ الی ۱۵.

بارش باران به دعای حضرت ابوطالب رضی الله عنه

در زمانی که کفالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با جناب عبدالمطلب رضی الله عنه بود، شهر مکه به مدت دو سال خشکسالی شد و باران نیامد، به طوری که مردم بسیار در مضیقه و فشار واقع شده و تجمع کرده و در صدد چاره برآمدند، یکی از آنها گفت: نزدلات و عزّی برویم، دیگری گفت: به مناة متوسل شوید، در این میان پیرمرد سالمند و خوش صورتی به مردم گفت: چرا به بیراهه می روید؟ با این که یادگار ابراهیم خلیل رضی الله عنه و نژاد حضرت اسماعیل رضی الله عنه در میان شما است!

به او گفتند: منظور شما ابوطالب بن عبدالمطلب رضی الله عنه است؟

گفت: آری، منظورم او است!

در این هنگام مردم همگی برخاسته و در خانه حضرت ابوطالب رضی الله عنه اجتماع کرده و در زدند، همین که حضرت ابوطالب رضی الله عنه از خانه بیرون آمد مردم به سوی او هجوم برده و او را در میان گرفتند و به او گفتند: ای ابوطالب رضی الله عنه تو به خوبی از قحطی و خشکی بیابان و گرسنگی و تشنگی مردم با خبری! اینک ما به محضر آمده و از شما تمنا داریم تا بیرون آیی و برای مردم از درگاه خدایت طلب باران کنی!

حضرت ابوطالب رضی الله عنه در این هنگام به داخل منزل برگشت و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که نوزاد شیرخواری بود راقن داق کرد و روی دست گرفت و از منزل بیرون آمد تا جهت دعا برای طلب باران به خانه کعبه مشرف شود.

همه مردم مشاهده کردند که حضرت ابوطالب رضی الله عنه از منزل بیرون شد در حالی که فرزندی نورانی مانند قرص خورشید و معطر از مشک بر روی دست دارد.

حضرت ابوطالب رضی الله عنه کنار خانه کعبه رفت و مردم هم پشت سر ایشان می رفتند،



زمانی که جنب خانه کعبه رسید به آن خانه تکیه داد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که نوزاد شیرخواری بود را روی دست بلند کرد و آن حضرت را واسطه بین خویش و خدای تعالی قرارداد و عرض کرد: خدایا به حق این کودک، خدایا! به حق این کودک، خدایا به حق این کودک بارانی پیوسته و دانه درشت بر ما نازل بفرما.

در این هنگام با این که هیچ تیکه ابری در آسمان مکه نبود و حتی دو سال بود که باران نیامده بود اما با دعای حضرت ابوطالب علیه السلام و توسل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فوراً از شرق و غرب آسمان توده‌های ابر پدیدار گردید و صدای رعد و برق در زمین و آسمان پیچید و چنان باران تند و دانه درشتی شروع به باریدن گرفت که مردم از خراب شدن خانه‌ها مخصوصاً خانه خدا به وحشت افتادند.

توضیحی اجمالی بر نبوت حضرت ابوطالب علیه السلام

عقل سلیم و بدون تعصب مخصوصاً اگر صاحب آن عقل تحصیل کرده باشد متوجه خواهد بود که از این داستان نبوت حضرت ابوطالب علیه السلام به وضوح به دست می‌آید، چرا که اولاً؛ همان گونه که در بالا نقل شد و همه مورخین شیعه و سنی به آن اذعان داشته و نقل نموده‌اند، مردم برای طلب باران به وجود شریف حضرت ابوطالب علیه السلام پناه می‌برند، حتی مردم مشرک و بت پرست به بت‌های خود متوسل نمی‌شوند چون بارها متوسل شده و جواب نگرفته بودند، لذا تا این جا به دست می‌آید که حضرت ابوطالب علیه السلام در جامعه آن روز به عنوان یک شخص معمولی مطرح نبوده بلکه حداقل در بین مردم به عنوان یک ولی خدا معروف بوده که برای طلب باران به وی متوسل می‌شوند و گرنه چرا به دیگری متوسل نشدند؟!

ثانیاً؛ همان گونه که نقل تاریخ معتبر شیعه و سنی شاهد مدعای ما است، حضرت ابوطالب علیه السلام وقتی که می‌خواهد برای دعا جهت نزول باران برود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را که

در آن زمان طفل شیرخواری بود همراه خود می برد و بعد او را واسطه قرار می دهد و خدا را به حق ایشان قسم می دهد، و این در حالی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن روز به حسب ظاهر یک طفل شیرخوار بیش نبودند، پس فقط یک پیامبر خدای تواند در آن زمان پیامبر دیگر را تشخیص دهد و بشناسد، چون همان طور که عرض شد پیامبران الهی در عوالم قبل از طرف خدای تعالی به این مقام منصوب و انتخاب شده اند و لذا همگی آن ها، یکدیگر را از جهت روح و مقامات معنوی می شناسند، بنابراین تنها یک پیامبر خدایمانند حضرت ابوطالب رضی الله عنه می تواند در آن زمان که پیامبر معظم اسلام صلی الله علیه و آله تنها طفل شیرخواری است تشخیص دهد و بشناسد که این طفل؛ رسول خدای تعالی می باشد، و همین گونه هم بود؛ به طوری که به گواه تاریخ شیعه و سنی حضرت ابوطالب رضی الله عنه برای دعا ایشان را با خود می برد و در زمان دعا به وی توسل کرده و خدای تعالی را به حق او قسم می دهد.

و همچنین قضایا و جریاناتی که حضرت ابوطالب رضی الله عنه از همان دوران طفولیت پیامبر معظم اسلام صلی الله علیه و آله علم و آگاهی و معرفت به نبوت و رسالت ایشان داشتند مورخین نقل کرده اند. به عنوان مثال مورخین آورده اند: در همان روزهای اول پس از وفات حضرت عبدالمطلب رضی الله عنه که کفالت و حضانت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت محمد صلی الله علیه و آله به عهده حضرت ابوطالب و حضرت فاطمه بنت اسد رضی الله عنهما افتاد و به او خدمت می کردند، در خانه حضرت ابوطالب رضی الله عنه نخل هایی بود که هر روز حضرت فاطمه بنت اسد رضی الله عنها مقداری از خرماهایی که از آن درختان بر زمین می ریخت برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جمع آوری می کرد و به ایشان می دادند.

یک روز فراموش کرد که برای ایشان خرما جمع آوری کند و کودکان و فرزندان همسایه و آشنایان همه خرماها را از زیر درختان جمع کرده و خوردند در حالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن ایام کودک خردسالی بود خواب بودند، وقتی ایشان بیدار شد به



طرف درختان نخل رفته و اشاره‌ای به یکی از آن درختان کرد و فرمود: ای نخل! من گرسنه‌ام.

ناگهان درخت شاخه‌هایی را که خرما داشت خم کرد و مقابل آن حضرت آورد، ایشان هر اندازه که می‌خواست میل کرد و سپس شاخه‌ها به جای خود بازگشتند. هنگامی که حضرت ابوطالب رضی الله عنه به منزل آمد حضرت فاطمه بنت اسد رضی الله عنها این ماجرا را به ایشان خبر داد.

حضرت ابوطالب رضی الله عنه فرمود: تعجب نکن، محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا است و تو برای او وزیر و جانشینی به دنیا خواهی آورد.^۵

آیا به راستی کدام عقل سالم و بدون تعصب می‌تواند منکر شود که فقط پیامبر خدا می‌تواند در آن هنگام که حضرت محمد صلی الله علیه و آله طفل خردسالی است و هنوز به حسب ظاهر هیچ گونه آثاری از علم و دیگر نشانه‌ها از او صادر نگردیده؛ از نبوت و رسالت او و همچنین از وصایت وصی او که هنوز به دنیا نیامده خبر داده و پیش‌گویی کند؟! همچنین در روز تولد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه بنت اسد رضی الله عنها نزد حضرت آمنه بنت وهب رضی الله عنها مشرف گشته و حضرت آمنه رضی الله عنها معجزات و کراماتی که هنگام تولد فرزندش دیده برای وی نقل فرمود.

حضرت فاطمه بنت اسد رضی الله عنها با حسرت و خوشحالی خدمت همسرش ابوطالب رضی الله عنه رسید و ضمن تبریک تولد پسر برادرش کراماتی را که از حضرت آمنه رضی الله عنها شنیده بود برای همسرش نقل کرد.

حضرت ابوطالب رضی الله عنه به ایشان فرمودند: از این امر تعجب نکن، اگر سی سال دیگر صبر کنی من تو را بشارت می‌دهم به تولد فرزندی که غیر از مقام نبوت با ایشان

۵ - الغدير، جلد: ۷، صفحه: ۳۹۸.

یکی خواهد بود.

این پیشگویی نیز در حالی انجام می شود که نه تنها علی بن ابی طالب علیه السلام به دنیا نیامده بود بلکه حضرت ابوطالب و فاطمه بنت اسد علیهما السلام تا چندین سال بعد از ازدواج به حسب ظاهر عقیم بوده و صاحب فرزند نمی شدند، روایات صحیحی ای که مؤید این کلام حضرت ابوطالب علیه السلام هست؛ یعنی برابری علی بن ابی طالب علیه السلام در همه جهات غیر از نبوت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وجود دارد که علماء و دانشمندان شیعه و اهل سنت آن روایات را در کتاب خویش آورده اند و ذیلاً به چند مورد آن‌ها اشاره خواهیم نمود:

علماء و دانشمندان شیعه عبارتند از: علامه طبرسی نوری در کفایة الموحّدین، جلد: ۲، صفحه: ۲۸۵، علامه مجلسی رحمته الله در بحار الانوار، جلد: ۳۸، صفحه: ۱۵۴، علامه شیخ حر عاملی رحمته الله در اثبات الهداة، جلد: ۲، صفحه: ۲۴۶، علامه حلّی رحمته الله در کشف الیقین، صفحه: ۲۶۲ و نهج الحق، صفحه: ۲۱۴، علامه امینی رحمته الله در الغدير، جلد: ۷، صفحه: ۱۷۷ و ۲۳۹، علامه ابن بطریق رحمته الله در العمدة، صفحه: ۲۳۴، علامه مظفر رحمته الله در دلائل الصدق، جلد: ۲، صفحه: ۳۷۷، علامه اربلی در کشف الغمّه، جلد: ۱، صفحه: ۱۵۳، علامه مقدس اردبیلی رحمته الله در حدیقة الشیعه، صفحه: ۱۳۱، علامه حضرت آیت الله حاج سید محمد هادی میلانی رحمته الله در قادتنا کیف نعرفهم، جلد: ۱، صفحات: ۳۸۹ و ۴۳۴ و ۴۶۴، علامه حضرت آیت الله نجفی مرعشی رحمته الله در ملحقات احقاق الحق، جلد: ۶، صفحه: ۴۶، حضرت آیت الله احسان بخش در آثار الصادقین، جلد: ۱۴، صفحه: ۳۷۱، علامه حضرت آیت الله فیروزآبادی در فضائل الخمسه، جلد: ۲، صفحه: ۳۴.

و علماء و دانشمندان عامّه عبارتند از: محبّ الدین طبری در ذخائر العقبی، صفحه: ۶۴، خوارزمی در المناقب الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، صفحه: ۸۵، جزری در اسنی المطالب، صفحه: ۱۴، شیخ سلیمان حنفی بلخی در ینابیع المودّه، جلد: ۱، صفحه: ۳۳۵، شافعی همدانی در السبعین، صفحه: ۵۱۰، امرتسری در ارجح المطالب، صفحه:



۴۵۴، عینی در مناقب سیدنا علی عليه السلام، صفحه: ۴۷، علی بن حسام الدین متقی در کنز العمال، جلد: ۵، صفحه: ۳۲، عبدالرئوف مناوی در کنوز الحقایق، جلد: ۲، صفحه: ۱۲۱، گنجی شافعی در کفایة الطالب، صفحه: ۲۶۰، ابن عساکر دمشقی در ترجمه الامام علی بن ابی طالب عليه السلام، جلد: ۳، صفحه: ۵، ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء، جلد: ۱، صفحه: ۶۳، ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان، جلد: ۱، صفحه: ۲۲۱.

همه دانشمندان فوق الذکر در کتاب های خویش که در بالا آدرس داده شد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت نقل کرده اند: مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَ لَهُ نَظِيرٌ فِي أُمَّتِهِ وَ عَلِيٌّ نَظِيرِي؛ یعنی: هیچ پیامبری نبوده مگر این که در میان امتش نظیری برای او بوده و علی عليه السلام نظیر من است.

ملاقات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با بحیرا در سفر شام

حضرت ابوطالب عليه السلام ایشان را از فرزند خود بیشتر دوست می داشت و برای او احترام خاصی قائل بود. وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دوازده ساله شد و حضرت ابوطالب عليه السلام می خواست به سفر شام برای تجارت برود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زمام شتر حضرت ابوطالب عليه السلام را گرفت و از عمویش سؤال کرد: پس مرا به که می سپارید؟ من نه پدر دارم و نه مادر.

حضرت ابوطالب عليه السلام گریه کرده و عرض کرد: عزیزم تو را با خود می برم. بعضی از اقوام حضرت ابوطالب عليه السلام به او گفتند: او هنوز کوچک است و نمی تواند زحمت سفر را تحمل کند. حضرت ابوطالب عليه السلام فرمود: به هیچ وجه من نمی توانم از او جدا شوم چون او را بسیار دوست می دارم. لذا وسائل مسافرت را تهیه کرد و شتر آن حضرت را همیشه مقابل چشمان خود

قراری داد که مبادا آسیبی به آن حضرت برسد و در بیابان هائی که آفتاب بود ابری پیدا می شد و بر سر آن حضرت سایه می افکند.

وقتی اهل قافله به شهر بصره که اول شهر از شهرهای شام بود رسیدند، دیدند شخصی به نام جرجیس که لقبش بحیرا بود از صومعه خود بیرون آمد و به آن حضرت نگاه کرد و گفت: اگر کسی که من او را می طلبم وجود داشته باشد تو هستی.

بحیرا مردی بود که فوق العاده اهمیت اجتماعی داشت. انوشیروان، شاه ابر قدرت ایران به او نامه می نوشت و برای او احترام خاصی قائل بود، بحیرا بزرگترین عالم نصرانی بود و تمام راهبان وقت همگی به محضر بحیرا ارادت عجیبی داشته و برای کسب فیض به محضرش می شتافتند.

بحیرا در کتب انبیاء گذشته اوصاف پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دیده بود و می دانست که روزی پیامبر معظم اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از صومعه او عبور خواهد کرد و با او دیدار خواهد نمود. او مکرر به بام صومعه می رفت و به راه مکه نگاه می کرد و آرزو و انتظار مویک همایونی آن حضرت را می کشید.

در آن روز کاروانی را دیده بود که می آیند و ابر سفیدی بر سر آن ها سایه انداخته است. بحیرا از این علامت متوجه شده بود که محبوب و مقصود او باید در این کاروان باشد. این جا بود که بحیرا از صومعه بیرون آمد و در میان قافله رفت و با کسی حرف نزد مگر این که از رئیس کاروان سوال می گرفت.

حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام را به عنوان رئیس کاروان به او معرفی کردند، با عجله به سمت حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام آمد و با التماس از او خواهش کرد که به سوالات او پاسخ دهد.

حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام که از ظاهر ژولیده و حیرت زده بحیرا و این گونه خواهش کردنش متعجب شده بود با مهربانی و عطوفت به وی فرمود: هر چه می خواهی بپرس.



بحیرا با عجله سوال کرد: آن کودک که زیر درخت نشسته فرزند کیست؟

حضرت ابوطالب علیه السلام با تعجب بیشتر چون پیامبر معظم اسلام صلی الله علیه و آله را از فرزندان خودش هم بیشتر دوست داشت فرمود: فرزند من است چه کار داری؟

بحیرای راهب با دقت بیشتری در صورت حضرت ابوطالب علیه السلام نگاه کرد و گفت: تا آنجا که من می دانم نباید پدر او الان زنده باشد.

حضرت ابوطالب علیه السلام از آگاهی راهب بیشتر تعجب کرد و فرمود: درست است این فرزند برادر من است که خیلی پیش از دنیا رفته و من عمو و جای پدر او هستم.

در این لحظه که چشمان بحیرا از شادی و خوشحالی برق می زد پرسید: شما کدام عموی او هستید؟

همراهان و کاروانیان گرد بحیرا و حضرت ابوطالب علیه السلام جمع شده و با تعجب به ماجرامی نگریستند، حضرت ابوطالب علیه السلام جواب داد: من آن عمویش هستم که با پدرش از یک مادر هستیم، شما به چه جهت این سوالات رامی پرسید؟

بحیرا فریادی از شادی کشید و گفت: آه به خدا قسم خود او است، ایشان همان است که من این همه وقت منتظر او بوده ام، قسم می خورم که اگر او نباشد من بحیرا نیستم و دائمابی اختیار می گفتم: او است، خود او است و با شوق و اشتیاق به طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دوید.

وقتی به محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و متوجه شد که ابر بر سر او سایه انداخته و درخت خشک خرما به برکت وجود آن حضرت سبز شده و میوه آورده است. به صومعه برگشت و طعامی برای آن حضرت آورد و به حضرت ابوطالب علیه السلام گفت: اجازه می دهید که این غذا را برای او ببرم؟

حضرت ابوطالب علیه السلام اجازه داد و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد: پسر من این مرد

دوست دارد که تو را اکرام کند از طعام او دوری نکن.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به بحیرا فرمود: همه اهل کاروان می توانند از این غذا استفاده کنند یا تنها آن را برای من آورده ای؟

بحیرا عرض کرد: خیر، فقط شما می توانید از آن استفاده کنید چون آن قدر زیاد نیست که همه بتوانند از آن بخورند.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: من بدون این جمعیت غذایی رانمی خورم.

بحیرا عرض کرد: من چه کنم بیشتر از این غذا ندارم و نمی توانم تهیه کنم.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: تو اجازه بده که این طعام را من با آن ها تقسیم کنم.

بحیرا عرض کرد: شما مجازید.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همه اهل کاروان را که صد و هفتاد نفر بودند دعوت کرد و همه را از آن غذای کم خوراند و همه سیر شدند و بحیرا به آن منظره با تعجب نگاه می کرد، سپس بحیرا جلو رفت و سر و صورت آن حضرت را بوسید و گفت: به خدای مسیح قسم تو همانی که من انتظارش رامی کشیدم، ولی مردم نمی فهمند.

یکی از اهل کاروان به بحیرا گفت: ما از کنار این صومعه زیاد عبور کرده و توقف نموده ایم، تو تا به حال ما را این گونه اکرام نکرده بودی، این دفعه چه شده که این چنین اکرامان می کنی؟!

بحیرا گفت: آن چه را که من می دانم و می بینم شما نمی دانید و نمی بینید، زیرا این درخت پسری نشسته که اگر آن چه را من از او می دانم شما می دانستید او را بر دوش خود سوار می کردید و می بردید و من این دفعه شما را بخاطر او اکرام و احترام کرده ام. من نوری در مقابل او بین زمین و آسمان می بینم. این ابر سفید که به هیچ وجه سایه اش را از سر او بر نمی دارد علامتی برای صحت گفتار من است. و این درخت که به برکت



او سبز شده و برگ کرده و میوه داده از علائم پیغمبری است که از مکه خروج می کند و او از اولاد اسماعیل عليه السلام است.

سپس روبه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کرد و گفت: از تو سه سؤال می کنم به حق لات و عزری به من جواب بده.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آوردن این دو اسم ناراحت شده و فرمودند: با این اسم ها از من سؤالی مکن زیرا من کسی را مانند آن ها دشمن نمی دارم.

بحیرا او را به خدای تعالی قسم داد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این لحظه فرمود: قسم بزرگی خوردی، حالا هر چه می خواهی بپرس.

و مطالبی بین آن ها از قبیل آن چه مربوط به رسالت آن حضرت بود از خواب و بیداری و مطالبی که در کتب سابقین نوشته شده بود رد و بدل شد و سؤالاتش را مطرح کرد و پاسخ شنید و با آن چه می دانست آن ها را تطبیق کرده همه را صحیح و درست دید. لذا به پای آن حضرت بوسه زد و گفت: تو همانی که عرب و عجم خواهی نخواهی از تو پیروی می کنند و بت های لات و عزری را می شکنی و مکه را مالک می شوی و سلاطین در مقابلت خاضع خواهند شد و من اگر زنده باشم و بعثت تو را درک کنم مثل یک سرباز در مقابلت شمشیر می زنم، و روزی که تو متولد شدی زمین از خوشحالی خندید و تاقیامت خندان خواهد بود و شیاطین و اصنام بگریستند و تا روز قیامت گریان خواهند بود. سپس روبه حضرت ابوطالب عليه السلام کرد و گفت: باید در حفظ و حراست او کوشش کنی. زیرا او دشمنان زیادی خواهد داشت. یهود و نصاری با او دشمن اند، اگر او را بشناسند به او صدمه خواهند زد.^(۱)

حضرت ابوطالب عليه السلام در این باره می فرماید: هنگامی که بحیرا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را

۱ - (سیره ابن هشام، جلد: ۱، صفحه: ۱۹۱) و (سیره حلبی، جلد: ۱، صفحه: ۱۹۱) و (طبقات الکبری، جلد: ۱، صفحه: ۱۲۹) و (تاریخ طبری، جلد: ۲، صفحه: ۳۲) و (الغدیر، جلد: ۷، صفحه: ۳۴۲).

ترک می نمود می گریست و خطاب به ایشان می گفت: گویا تو رامی بینم که همه عرب، با کمانشان به سوی تو تیر می اندازند و خویشان با تو قطع رابطه کرده اند و اگر می دانستند که تو چه کسی هستی و چه مقام و منزلتی داری تو را به منزله فرزند خود می شمردند. حضرت ابوطالب رضی الله عنه می فرماید: در این هنگام بحیرا متوجه من شد و گفت: و اما تو ای عمو؛ خویشاوندی را در حق وی همواره مراعات کن و وصیت پدر بزرگوارت درباره او حفظ کن، زیرا قریش به زودی تو را به خاطر او ترک می کنند، و من می دانم که تو به صورت علنی به او اظهار ایمان نخواهی کرد و وظیفه ات این است که ایمانت را مخفی نگهداری، به زودی فرزندی خواهی داشت که به او علنا ایمان می آورد و او را با عزت یاری می کند و نامش در آسمانها "البطل الهاصر" و در زمین "الشجاع الانزع" می باشد و او دو فرزند شهید خواهد داشت و سید عرب و ذوالقرنین آن ها است، آن فرزند تو در کتب و صحف آسمانی معروف تر از اصحاب حضرت عیسی رضی الله عنه است.

حضرت ابوطالب رضی الله عنه می فرماید: به خدا سوگند هر آن چه بحیرا گفته بود بلکه بیشتر از آن را با چشم خود مشاهده کردم.^(۱)

ملاقات نسطورای راهب با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفر شام

بالاخره حضرت ابوطالب رضی الله عنه با کاروان به سوی شام حرکت کرد، مردم شام که کم کم وصف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را شنیده بودند به دیدن اومی آمدند، راهبی به نام نسطورا سه روز متوالی به محضر آن حضرت می آمد و با کسی حرف نمی زد، فقط به آن حضرت نگاه می کرد، روز سوم حضرت ابوطالب رضی الله عنه از او پرسید: تو این جا چه

۱- کمال الدین شیخ صدوق، جلد: ۱، صفحه: ۳۶۲.



می خواهی؟

راهب گفت: می خواهم بدانم اسم این جوان چیست؟

حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ گفت: اسم او محمد بن عبدالله است.

وقتی راهب این نام مقدس را شنید از کثرت محبت رنگ از صورتش پرید و اشک از دیدگانش ریخت و درخواست کرد که پشت نازنین آن حضرت را ببیند.

حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ وقتی لباس را از پشت آن حضرت کنار زد و آن راهب مهر نبوت را بر دوش آن حضرت دید بوسه ای بر کتف آن حضرت زد و گفت: ای ابوطالب رضی اللہ عنہ او را هر چه زودتر به وطن برسان که او دشمنان زیادی دارد و تا آن حضرت در شام بود نسطوراطعامی برای آن حضرت می آورد و روز حرکت پیراهنی هدیه برای آن بزرگوار آورد که حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ آن را برای آن حضرت پذیرفت ولی بخاطر آن که آن راهب بدش نیاید خودش پوشید و از شام به سوی مکه حرکت نمودند.

بالاخره حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ در این سفر با این که به قصد تجارت آمده بود اما تجارتي نکرد و خیلی زود جهت حفظ جان پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم به مکه بازگشت،^(۱) چراکه در این سفر آوازه پیامبر معظم اسلام صلی اللہ علیہ وسلم در همه جا پخش شد و حفظ جان ایشان از شرّ علماء و بزرگان یهود و نصارا از طرفی و از شرّ کفار و مشرکین از طرف دیگری از مهم ترین وظایف حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ بود.

مردم مکه و تمامی قریش به استقبال آن ها آمدند که من جمله ابو جهل بود که در حال مستی به استقبال آمده بود.

۱- دلایل النبوة، جلد: ۲، صفحه: ۲۹.

عظمت حضرت خدیجه کبری علیها السلام

حضرت خدیجه علیها السلام در خانواده‌ای که از نظر شرافت خانوادگی و نسبت‌های خویشاوندی، جزء بزرگ‌ترین قبیله‌های عرب بود چشم به جهان گشود. این خاندان در تمام سرزمین حجاز محبوبیت و نفوذ داشتند. آثار بزرگی و نجابت و شرافت از همان دوران کودکی از کردار و گفتار حضرت خدیجه کبری علیها السلام پدیدار بود.

حضرت خدیجه علیها السلام از بنی هاشم بود و پدر و اقوامش از ثروتمندان قریش بودند. پدرش خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی القریشیه الاسدیة،^(۱) و مادرش فاطمه دختر زائد بن اصم بود.

حضرت خدیجه علیها السلام در بین اقوام خود یگانه و ممتاز و کم نظیر بود. ایشان از همان سن کم به فضیلت اخلاقی و پذیرایی‌های شایان بسیار معروف بود و به همین جهت زنان مکه اغلب به وی حسد می‌ورزیدند.

اولین زنی که اسلام آورد و اولین زنی که نماز خواند حضرت خدیجه کبری علیها السلام بود، ایشان از کتب آسمانی آگاهی داشت و به خاطر علم و تقوا و پاکی روحی و زیبایی ویژه‌ای که داشت او را ملکه بطحاء می‌خواندند. حتی قبل از اسلام نیز به خاطر پاک دامنی و نجابتش وی را طاهره، مبارکه و سیده النساء می‌خواندند^(۲)، ایشان مضافاً بر علم و تقوا و پاکی، اموال و املاک بسیاری داشت و جزء ثروتمندترین افراد زمان خویش بود، به طوری که مورخین تعداد شترهایی که مال التجاره ایشان را حمل می‌کردند هشتاد هزار نفر نوشته‌اند، ایشان آن قدر کریم و بخشنده بود که مردم او را "ام الصعاليك" و "ام الایتام" می‌خواندند.

۱- اسد الغابه فی معرفة الصحابه، جلد: ۶، صفحه: ۷۸.

۲- الاصابه فی تمیيز الصحابه، جلد: ۷، صفحه: ۶۰۰.



وصیت حضرت خدیجه کبری علیها السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

این بانوی بزرگ و با عظمت سه سال قبل از هجرت بیمار شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عیادت وی رفت و فرمود: ای خدیجه، **أَمَا عَلِمْتِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ زَوَّجَنِي مَعَكَ فِي الْجَنَّةِ**؛ یعنی: آیامی دانی که خداوند تو را نیز در بهشت همسرم قرار داده است؟!

آن گاه از حضرت خدیجه کبری علیها السلام دل جوئی و تفقد نمود؛ و به او وعده بهشت داد و درجات عالی بهشت را به شکرانه خدمات او توصیف فرمود.

زمانی که بیماری حضرت خدیجه کبری علیها السلام شدت یافت، عرض کرد: یا رسول الله! چند وصیت دارم: من در حق تو کوتاهی کردم، مرا عفو کن.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هرگز از تو تقصیری ندیدم و نهایت تلاش خود را به کار بردی. در خانه ام بسیار خسته شدی و تمام اموال و دارائیت را در راه خدا مصرف کردی.

عرض کرد: یا رسول الله! وصیت دوم من این است که مواظب این دختر باشید و به حضرت فاطمه زهراء علیها السلام اشاره کرد و عرض نمود او بعد از من یتیم و غریب خواهد شد، پس مبادا کسی از زنان قریش به او آزار برساند، مبادا کسی به صورتش سیلی بزند، مبادا کسی بر او فریاد بکشد، مبادا کسی با او برخورد غیر ملایم و زننده ای داشته باشد. اما وصیت سوم را شرم می کنم بگویم، آن را به فاطمه علیها السلام عرض می کنم تا او برایت بازگو کند. سپس حضرت فاطمه زهراء علیها السلام را فراخواند و به وی عرض کرد: ای نور چشمم! به پدرت رسول الله بگو: مادرم می گوید: من از قبر در هراسم؛ از تو می خواهم مرا در لباسی که هنگام نزول وحی به تن داشتی، کفن کنی.

حضرت فاطمه زهراء علیها السلام از اتاق بیرون آمد و مطلب را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض

کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن پیراهن را برای حضرت خدیجه رضی الله عنها فرستاد و او بسیار خوشحال شد.

وفات حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها

عاقبت آن بانوی بزرگ در سن ۵۰ سالگی در سال ۱۰ بعثت وفات نمود، هنگام وفات حضرت خدیجه رضی الله عنها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله غسل و کفن وی را به عهده گرفت. ناگهان جبرئیل در حالی که کفنی از بهشت همراه داشت، نازل شد و عرض کرد: یا رسول الله، خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: ایشان اموالش را در راه ما صرف کرد و ما سزاوارتریم که کفنش را به عهده بگیریم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخصاً ایشان را غسل داده و حنوط کردند و با همان پارچه‌ای که جبرئیل از طرف خدای تعالی برای حضرت خدیجه رضی الله عنها آورده بود، کفن کرد. پیامبر معظم اسلام صلی الله علیه و آله شخصاً درون قبر رفتند و حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها را در خاک نهادند و سنگ لحد را روی آن گذاشت. رحلت این بانوی بزرگ اسلام بر پیامبر عظیم الشأن صلی الله علیه و آله بسیار سخت و گران آمد، ایشان بر حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها اشک می‌ریخت، دعای می‌کرد و برایش آمرزش می‌طلبید. آرامگاه حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها در قبرستان معلاة در دامنه کوه حجون در مکه مکرمه قرار دارد.^(۱)

مقبره شریف این بانوی بزرگ جهان اسلام دارای حرم و بارگاه با شکوه و همواره محل عبادت و زیارتگاه مردم مسلمانی بوده که از اقصی نقاط دنیا جهت انجام حج و عمره به آن سرزمین مقدس مشرف می‌شدند، امامتاسفانه این بارگاه ملکوتی توسط وهابیت که تمام آثار و اماکن تاریخی و مذهبی را به خاطر انحراف و جمود فکری و

۱- الانوار الساطعه من الغراء الطاهره، صفحه: ۷۳۵.



عقیدتی از بین برده و می‌برند، بعد از روی کار آمدن حکومت ضالّه آل سعود تخریب شده و امروز اثری از حرم و بارگاه ملکوتی این بانوی با عظمت که آبروی جهان اسلام بوده و مسلمان بودن امروز ما مدیون رشادت‌ها و انفاق‌ها و اموال این بزرگ زن هستیم، وجود ندارد، به امید روزی که مردم مسلمان به احترام پیامبر خویش و به پاس تشکر و قدردانی از زحمات پیامبرشان و همچنین جهت تعظیم شعائر الهی این حرم با شکوه راهمراه با حرم و بارگاهی مجلل برای ائمه مظلوم بقیع علیهم السلام مجدداً احیاء کرده و جهت تقرّب به خدای تعالی به این عتبات مقدسه متوسل شوند.

جایگاه حضرت خدیجه کبری علیها السلام نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خدای تعالی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با این که بعد از رحلت حضرت خدیجه علیها السلام از دواج‌های متعددی انجام داد؛ ولی هرگز حضرت خدیجه کبری علیها السلام و خدمات ارزنده آن بانوی بزرگ و محبت‌های زیاد ایشان را از یاد نمی‌برد، عایشه می‌گوید: هر وقت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به یاد خدیجه می‌افتاد، ملول و گرفته می‌شد و برای او آمرزش می‌طلبید. روزی من رشک ورزیدم و گفتم: یا رسول الله، خداوند به جای آن پیرزن، زنی جوان و زیبا به تو داد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ناگهان بر آشفت و خشمگین شد و دست بردست من زد و فرمود: خدا شاهد است خدیجه زنی بود که چون همه از من رو برگردانیدند، او به من روی آورد؛ و چون همه از من می‌گریختند، به من محبت و مهربانی می‌کرد؛ و چون همه دعوت مرا تکذیب می‌کردند، به من ایمان می‌آورد و مرا تصدیق می‌کرد و در مشکلات زندگی مرا یاری می‌داد و با مال خود کمک می‌کرد و غم از دلم می‌زدود.

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی حضرت خدیجه کبری علیها السلام از دنیا رفت، حضرت فاطمه زهراء علیها السلام کودکی خردسال بود، نزد پدر آمد و عرض کرد: یا رسول الله این امی، مادرم کجا است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت کرد. جبرئیل نازل شد و گفت: خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید: به زهراء بگو، مادرت در بهشت و در کاخ طلائی که ستونش از یاقوت سرخ است و اطرافش آسیه و مریم هستند، جای دارد.

آشنایی حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

روزی حضرت خدیجه رضی الله عنها که دوشیزه‌ای بسیار ثروتمند و با شخصیت بود با جمعی از زنان در محلی نشسته بود و به مناظر اطراف نگاه می‌کرد، ضمناً یکی از علماء و پیشوایان روحانی یهود در خدمت او بود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن اطراف می‌گذشت، آن عالم یهودی وقتی چشمش به آن حضرت افتاد به حضرت خدیجه رضی الله عنها گفت: اگر ممکن است این جوان را دعوت کن تا او به این جابباید و من چند جمله با او حرف بزنم. حضرت خدیجه رضی الله عنها دستور داد که از آن حضرت درخواست کنند تا به محل آن‌ها تشریف ببرد.

آن حضرت هم اجابت کرد و به مجلس آن‌ها تشریف برد و نشست عالم یهودی از پیامبر معظم اسلام صلی الله علیه و آله تقاضا کرد کتف خود را به او نشان دهد. آن حضرت کتف خود را به او نشان داد.

عالم یهودی وقتی چشمش به مهر نبوت افتاد که بر شانه راست آن حضرت بود گفت: قسم به خدا که این مهر پیامبری است.

بعد از این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آنجا رفت. حضرت خدیجه رضی الله عنها به آن عالم یهودی فرمود: اگر عمویش حاضر بود نمی‌گذاشت که تو به بدن او نگاه کنی، زیرا عموهایش او را از یهودی‌های تریسانند و دور نگه می‌دارند.

عالم یهودی گفت: کسی نمی‌تواند به او آسیبی برساند به خدا قسم او پیامبر



آخر الزمان است.

این جا بود که حضرت خدیجه عليها السلام محبت شدیدی نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیدا کرد، سپس به عالم یهودی گفت: تو از کجادانستی که او پیغمبر است؟ او در جواب عرض کرد: من این مطلب را از تورات بدست آورده‌ام و در آنجا هست که او پایان دهنده پیامبران و خاتم انبیاء است و در آن کتاب آمده که در کودکی پدر و مادر را از دست می‌دهد و جدّ و عمویش او را تکفل می‌کنند، در آنجا آمده: او زنی از قریش به نکاح خود در می‌آورد که او بزرگ قبیله خود می‌باشد و در وقت خداحافظی به حضرت خدیجه عليها السلام گفت: مبادا حضرت محمد صلی الله علیه و آله را از دست بدهی که بودن با او سعادت دو جهان را برای تو مهیّامی کند.

بالاخره روزبه روز حضرت خدیجه عليها السلام محبتش به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زیادتر می‌شد تا آن که یک روزبه نزد ورقه بن نوفل که پسر عمویش و از بزرگان و کشیشان نصاری بود، رفت و اظهار کرد: مایلیم شوهرکنم ولی نمی‌دانم با چه کسی ازدواج نمایم، ورقه به او دستور و برنامه دعا و غسلی داده و گفت: اگر این اعمال را انجام دهی خدای تعالی تو را راهنمایی خواهد کرد.

حضرت خدیجه عليها السلام آن اعمال را انجام داد. در خواب دید مردی که قدّ میانه و چشمان سیاه و ابروهای باریک و لب‌های سرخ و گونه‌های گلگون که ملاحظت و زیبایی خاصی دارد و قطعه ابری بر سر او سایه انداخته و براسی از نور سوار است از خانه حضرت ابوطالب عليه السلام بیرون آمد و حضرت خدیجه عليها السلام چون او را دید او را بغل کرد و اظهار محبت نمود، وقتی حضرت خدیجه عليها السلام از خواب بیدار شد نزد ورقه رفت و خواب خود را نقل کرد، ورقه گفت: رستگار شدی و آن کسی را که در خواب دیده‌ای صاحب کرامت و شفیع روز قیامت و آقای عرب و عجم حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است.

حضرت خدیجه علیها السلام وقتی این تعبیر خواب را شنید عشق و محبتش به آن حضرت چندین برابر شد و به خلوت رفت و در اظهار محبت به آن حضرت اشک زیادی ریخت و با خود اشعاری درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می سرود و گریه می کرد که ناگاه درب خانه را زدند و این کوبنده درب حضرت ابوطالب علیه السلام بود.

حضرت ابوطالب علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرده بود: ای پسر برادرم، من مردی هستم که پیر شده و اموالی ندارم، زمان بر ماسخت گرفته و سالهای دشواری را می گذرانیم، خدیجه دختر خویلد کسانی را از قوم تو به شام می فرستد که برایش تجارت کنند و منافعی را نیز برای خود به دست آورند، اگر تو نیز به او پیشنهاد همکاری دهی به سرعت از تو قبول می کند و تو را بر دیگران مقدم می دارد، زیرا او از پاکی و امانت داری تو خبر دارد، من نیز کراهت دارم که تو به شام بروی، زیرا از فتنه یهود نسبت به تو هراسانم، لکن چاره ای جز این نیست، اگر اجازه بفرماید سرمایه ای از حضرت خدیجه علیها السلام برایت بگیریم تا تجارت کنی و آن حضرت اجازه فرموده بودند، لذا حضرت ابوطالب علیه السلام و عباس و عموهای آن حضرت به خانه خدیجه علیها السلام رفتند. وقتی درب را کوبیدند حضرت خدیجه علیها السلام کنیز خود را فرستاد تا درب را باز کند و خودش همچنان مشغول خواندن و انشاد اشعار در مدح و دوری از وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود که کنیزش برگشت و گفت: بزرگان عرب و فرزندان عبدالمطلب علیهم السلام پشت درب خانه اند و آن ها بودند که در می زدند، حضرت خدیجه علیها السلام خوشحال شد و فرمود: در را باز کنید و از آن ها احترام نمائید و خودش شخصا برخاست و به استقبال شان رفت و از آن ها پذیرائی کرد.

بالاخره حضرت خدیجه علیها السلام پشت پرده ای نشست و گفت: ای بزرگان مکه و حرم خوش آمدید، هر چه بفرمائید انجام می دهم. حضرت ابوطالب علیه السلام فرمود: ما با شما کاری داریم که البته سودش برای شما هم هست، برای پسر برادرمان محمد صلی الله علیه و آله



خدمت رسیده ایم.

حضرت خدیجه رضی الله عنها نام آن حضرت را که شنید فوق العاده مسرور شد و خود را کامیاب دید و فرمود: پس او کجا است؟ چون دوست دارم حاجتش را از دولب خودش بشنوم. عباس عموی آن حضرت فوراً به جستجوی او رفت و ایشان را در خوابگاه حضرت ابراهیم رضی الله عنه پیدا کرده و به او گفت: بیا با هم به خانه خدیجه رضی الله عنها برویم تا با تو قرارداد تجارت ببندد.

آن حضرت با عباس عموی خود به خانه حضرت خدیجه رضی الله عنها رفت، عموهای آن حضرت که منتظر او بودند برای استقبالش از خانه حضرت خدیجه رضی الله عنها بیرون آمدند و او را وارد خانه خدیجه رضی الله عنها کردند.

حضرت خدیجه رضی الله عنها از آن حضرت پذیرائی کرد و به آن حضرت خیر مقدم گفت و عرض کرد: ای آقای من، خانه مرا منور کردی، آیامی خواهی امین من باشی و هر کجا که انتخاب کنی بروی و برای من (به نحو مضاربه) تجارت کنی؟

آن حضرت قبول فرمود و به سوی شام رفت و استفاده بسیاری نمود و مردم در این سفر از آن حضرت معجزات و کارهای مهمی دیدند.

اولین سفر تجاری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و کرامات ایشان در این سفر

در این سفر حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها به غلام خود میسره دستور داد تا همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده و همه جامطیع ایشان باشد، هنگامی که کاروان به نزدیکی شام رسید، از کنار صومعه ای عبور کرد و همان نزدیکی اطراق نمود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در زیر درختی که در آن نزدیکی بود فرود آمده و نشستند.

راهب این صومعه نسبتاً نام داشت، و با میسره به خاطر این که در سفرهای قبل

از آنجا عبور می کرد آشنا بود.

نسطورا از بالای صومعه قطعه ابری را مشاهده کرد که بالای سر کاروانیان سایه افکنده و همچنان آن ابر در حرکت بود تا بالای سر آن درختی که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زیر آن نشست، ایستاد.

میسره که به دستور بانوی خود همه جا همراه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود و از آن حضرت جدانمی شد ناگهان صدای نسطورا را شنید که او را به نام صدامی زند!

میسره برگشت و پاسخ داد: بله!

نسطورا گفت: این مردی که پای درخت فرود آمده کیست؟

میسره گفت: مردی از قریش و از اهل مکه است!

نسطورا گفت: به خدا سوگند زیر این درخت جز پیغمبر خدا ننشسته و سپس سفارش آن حضرت را به میسره و کاروانیان کرد و از نبوت و رسالت آن حضرت در آینده خبرهایی داد.

بالاخره کار خرید و فروش و مبادله اجناس کاروانیان در شام به پایان رسید و آماده مراجعت به مکه شدند، میسره در راه که به سوی مکه می آمدند حساب کرد و دید سود بسیاری در این سفر عاید حضرت خدیجه عَلَيْهَا السَّلَام شده است، از این رو نزد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده و عرض کرد: ما سالها است برای خدیجه عَلَيْهَا السَّلَام تجارت می کنیم و در هیچ سفری این اندازه سود نبرده ایم، لذا بسیار خوشحال بود و انتظار می کشید هر چه زودتر به مکه برسند و خود را به حضرت خدیجه عَلَيْهَا السَّلَام رسانده و این مژده را به او بدهد. وقتی به نزدیکی های مکه یعنی وادی مرالظهران رسیدند، نزد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده و گفت: خوب است شما جلوتر از کاروان به مکه بروید و جریان مسافرت و سود بسیار این تجارت را به اطلاع خدیجه عَلَيْهَا السَّلَام برسانید.



نزدیک ظهر بود و حضرت خدیجه رضی الله عنها در آن ساعت در غرفه‌ای که مشرف بر کوچه‌های مکه بود نشسته بود، ناگاه سواری را دید که از دور به سمت خانه او می‌آید و تیکه ابری بالای سر اوست و چنان است که پیوسته به دنبال او حرکت می‌کند و او را سایبانی می‌کند.

سوار نزدیک شد و چون به در خانه حضرت خدیجه رضی الله عنها رسید و پیاده شد، دید حضرت محمد صلی الله علیه و آله است که از سفر تجارت بازگشته است.

حضرت خدیجه رضی الله عنها مشتاقانه او را به خانه برد و آن حضرت با بیان شیرین و سخنان دلنشین خود جریان مسافرت و سود بسیاری را که عاید حضرت خدیجه رضی الله عنها شده بود شرح می‌داد، حضرت خدیجه رضی الله عنها محو گفتار آن حضرت شده بود و پیوسته در فکر آن تیکه ابر بود و چون سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تمام شد پرسید: پس میسره کجا است؟

آن حضرت فرمود: به زودی او هم خواهد آمد.

حضرت خدیجه رضی الله عنها که می‌خواست ببیند آیا آن ابر برای سایبانی او دوباره می‌آید یا نه عرض کرد: خوب است نزد او بروی و با هم بازگردید!

و چون آن حضرت از خانه بیرون رفت حضرت خدیجه رضی الله عنها مجدداً به همان غرفه رفت و به تماشا ایستاد و با کمال تعجب مشاهده کرد که همان ابر آمد و بالای سر آن حضرت سایه افکنده و به دنبال آن حضرت حرکت می‌کرد تا آن حضرت از نظر پنهان گردید.

بالاخره میسره هم از راه رسید و جریان مسافرت و آن چه را دیده و از نسطورای راهب شنیده بود برای حضرت خدیجه رضی الله عنها شرح داد.

خواستگاری حضرت خدیجه کبری علیها السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

وقتی آن حضرت مجدداً به خانه حضرت خدیجه علیها السلام وارد شد و سود و فائده تجارتش را به حضرت خدیجه علیها السلام داد، حضرت خدیجه علیها السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای آقای من! هر حاجتی داری از من بخواه تا من برآورده کنم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از کثرت اظهار محبت حضرت خدیجه علیها السلام سربه زیر انداخت و صورتش سرخ شد. حضرت خدیجه علیها السلام عرض کرد: با این پولی که نزد من از کارکرد خود داری چه کار می کنی؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: عمویم ابوطالب علیه السلام می خواهد برای من از فامیل خودمان همسری انتخاب کند.

حضرت خدیجه علیها السلام عرض کرد: آیا مایل نیستی که من برای تو همسری انتخاب کنم؟

آن حضرت فرمود: چرا راضی نیاشم، شما انتخاب کنید.

حضرت خدیجه علیها السلام عرض کرد: زنی را برای شما می شناسم که در جود و سخاوت و در خوش فهمی و نجابت و کمالات روحی و وجاهت از همه زنان مکه بهتر است و در نسب با تو نزدیک باشد و در کارها کمکت خواهد بود و از شما به کمی از خوراک و وسائل زندگی قانع است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله متوجه شد که او چه می گوید و منظورش خود او است، لذا از کثرت حیا پیشانیش عرق کرد و چیزی نفرمود.

حضرت خدیجه علیها السلام دوباره همان کلمات را تکرار کرد و گفت: ای آقای من! چرا جواب نمی دهی، به خدا قسم که تو محبوب منی و من در هیچ کار مخالفتی با تو



نخواهم کرد و مطیع تو هستم.

آن حضرت فرمود: دختر عمو، تو ثروت زیادی داری و من چیزی ندارم و من باید زنی بگیرم که مثل خودم باشد.

حضرت خدیجه عليها السلام عرض کرد: اگر تو ثروتی نداری من ثروت زیادی دارم، من که جانم را حاضرم تقدیم کنم چگونه حاضر نباشم مالم را تقدیم نمایم، من و آن چه در اختیار دارم متعلق به شما است، تو را به خدای کعبه قسمت می‌دهم که مراد مکن و خواهش مرا بپذیر.

حضرت خدیجه عليها السلام وقتی این کلمات را عرض می‌کرد اشکش می‌ریخت و زیر لب اشعاری می‌سرود، آن حضرت وقتی که متوجه رضایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شد گفت: همین الآن از جا برخیز و به اقوام خود بگو نزد عمویم بروند و مرا برای تو خواستگاری کنند و اگر او از تو مهر و یا مخارج زیادی برای ازدواج با من خواست اهمیت ندارد، من به تومی دهم تو به آن‌ها هر چه خواستند بده، مشکلی ندارد.

سن حضرت خدیجه عليها السلام و باکره بودن ایشان هنگام ازدواج با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

نکته مهمی که تذکرش لازم است؛ همان گونه که مورخان شیعه و سنی در کتاب‌های خود آورده‌اند: حضرت خدیجه کبری عليها السلام هنگام ازدواج باکره بوده و ۲۵ سال بیشتر از عمر شریفشان نگذشته بود، بی‌هقی در این باره می‌گوید: ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله با خدیجه عليها السلام ۱۵ سال قبل از بعثت بوده و در جای دیگر می‌گوید: بعضی می‌گویند: سن حضرت خدیجه عليها السلام (در زمان وفات) ۶۵ سال بوده و برخی دیگر گفته‌اند: ۵۰ ساله بوده و قول صحیح همین است.^(۱)

۱- دلایل النبوة، جلد: ۲، صفحه: ۷۱.

بنابراین طبق قول این مورخ وقتی حضرت خدیجه کبری علیها السلام در سال ۱۰ بعثت در سن ۵۰ سالگی رحلت کرده‌اند و همچنین ۱۵ سال قبل از بعثت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ازدواج نموده‌اند، سن شریفشان هنگام ازدواج ۲۵ سال بیشتر نبوده، قول دیگر که در مورد سن ازدواج ایشان مطرح است ۲۸ سالگی است؛ العکبری از بزرگان اهل سنت در شذرات الذهب فی اخبار من ذهب و حاکم نیشابوری در مستدرک علی الصحیحین قائل به ۲۸ سالگی سن ازدواج حضرت خدیجه علیها السلام شده‌اند، همچنین ابن عساکر و ذهبی و اربلی به نقل از ابن عباس سن ۲۸ سالگی را برای ازدواج آن حضرت قائل شده‌اند.

دشمنان دین مقدس اسلام در اثر جهل و انحراف چون باکره بودن را یک کمال برای زن حساب کرده‌اند کوشیده‌اند تا حضرت خدیجه کبری علیها السلام را غیر باکره و بعضی دیگر که باکره نبوده‌اند را باکره، بلکه تنها همسر باکره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معرفی کنند.

به عقیده ما باکره بودن یا نبودن صرفاً کمالی محسوب نمی‌شود، بلکه کمال و فضائل هر شخص، مربوط به میزان عقاید و روحیات و معنویات او است، اما آن چه از تاریخ شیعه و سنی به دست می‌آید حضرت خدیجه کبری علیها السلام در سن ۲۵ سالگی در حالی که باکره بوده‌اند با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ازدواج نمودند.

ابوالقاسم اسماعیل بن محمد اصبهانی از دانشمندان اهل سنت به این مسئله اذعان کرده و در کتابش چنین می‌نویسد: وکانت خدیجة امرأة باکرة ذات شرف و مال کثیر و تجارة تبعث بها الی شام فتکون غیرها کعامة غیر قریش.

یعنی: حضرت خدیجه علیها السلام زنی باکره، دارای اعتبار و مال بسیاری بود و کاروان تجاریش را به سوی شام می‌فرستاد و کاروان او به اندازه کاروان قریش بود.

ابوالقاسم کوفی از علماء و دانشمندان شیعه در کتاب الاستغاثه می‌نویسد:



مورخان و محدثان شیعه و سنی بر این مطلب اتفاق دارند که کسی از بزرگان، اشراف، روسا و جوانمردان قریش باقی نماند مگر این که از حضرت خدیجه رضی الله عنها خواستگاری کرد و ازدواج با ایشان را آرزومی نمود، اما خدیجه کبری رضی الله عنها دست رد بر سینه همه آن‌ها زد، ولی وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله با او ازدواج کرد تمام زنان قریش از او فاصله گرفته و رفت و آمد با وی را ترک کردند و گفتند: تو پیشنهاد سران قریش را رد کردی و تن به همسری کسی دادی که فقیر است و مال و ثروتی ندارد؟!

با این حال چگونه اهل فهم می‌توانند بپذیرند که حضرت خدیجه رضی الله عنها خواستگاری بزرگان قریش را نپذیرفته باشد، اما با یک اعرابی (شوهرهای قبلی که برای حضرت خدیجه رضی الله عنها نام برده اند) از قبیله بنی تمیم ازدواج کرده باشد؟

آیا صاحبان فکر و اندیشه نمی‌دانند که این مطلب از آشکارترین محالات و ناپسندترین گفتارها است؟! وقتی برای اهل تحقیق این مطلب مسلم گردد ثابت می‌شود که حضرت خدیجه رضی الله عنها با کسی غیر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ازدواج نکرده است.^(۱) با توجه به کلام ابوالقاسم کوفی واقعا این سوال پیش می‌آید که اگر حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها قبل از ازدواج با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با دو نفر اعرابی ازدواج کرده بود آیا جایی برای این همه سرزنش‌هایی که از طرف دیگران بعد از ازدواج با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت خدیجه رضی الله عنها شد و تمام مورخین شیعه و سنی آن را ذکر نموده‌اند، وجود دارد؟ همچنین آیا ازدواج زنی بیوه که قبل از آن با دو نفر اعرابی ازدواج نموده می‌تواند آن قدر برای مردم مکه مهم و سنگین باشد که تمام اشراف قریش طبق نقل تاریخ به همین دلیل با او قطع رابطه کرده باشند؟ زمانی که ازدواج حضرت خدیجه رضی الله عنها با شخص امین، معتبر و مشهور آن زمان، یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صرفاً به خاطر نداشتن مال

۱ الاستغاثه، جلد: ۱ صفحه: ۷۰.

و ثروت، شایسته این همه ملامت و سرزنش بود پس چرا قبل از آن، هنگام ازدواج با افرادی که طبق ادعای آن‌ها هر دو اعرابی و یکی از آن‌ها شغلش گورکنی و دیگری خارکنی بود، هیچ گونه ملامت و سرزنشی نقل نشده است؟

بنابراین مشخص است که جریان ازدواج‌های قبل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کاملاً ساختگی و برای این بوده که به شخصیت حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها لطمه وارد کنند، ضمن این که در تاریخ که می‌نگریم حتی نام دقیقی برای شوهران قبلی حضرت خدیجه رضی الله عنها وجود ندارد و نام‌های مختلفی برای آن‌ها ذکر شده.

شبهه فرزندان حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها

مطلب بعد، توضیح فرزندان است که به حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها نسبت داده شده است؛ هیچ کدام از آن فرزندان فرزند حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها نبوده‌اند، بلکه طبق نقل تاریخ حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها خواهری به نام هاله داشتند که با مرد مخزومی ازدواج کرده بود و از وی فرزندی هم نام مادرش یعنی هاله داشت، بعد از آن با مرد تمیمی به نام ابوهند ازدواج کرد و از او نیز صاحب فرزندی به نام هند شد، این مرد تمیمی همسر دیگری نیز داشت و از آن همسر دو دختر به نام‌های رقیه و زینب داشت که خیلی زود مادر خویش را از دست دادند و بعد از مدتی پدرشان نیز از دنیا رفت، هاله با این دو دختر که از همسر دیگر شوهرش بودند به خانه حضرت خدیجه رضی الله عنها آمدند و ایشان سرپرستی آن‌ها را به عهده گرفت، حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها بعد از ازدواج با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این دو دختر را نیز تحت تربیت داشت، لذا این دو دختر دختران حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها نبودند.

علی کل حال بحث پیرامون ام‌الائمہ و ام‌المؤمنین حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها بسیار است که ان شاء الله اگر خدای تعالی توفیق دهد در کتابی دیگر تحقیقات مستقلی



درباره وجود شریف ایشان کرده و از مظلومیت ایشان نیز دفاع خواهم کرد، در این کتاب بیش از این مجال برای مطرح کردن این مباحث نیست چون موضوع کتاب حول وجود شریف حضرت ابوطالب علیه السلام است و بحث از مدار خود خارج می شود، قدر متیقن آن مباحثی که ضروری بود در این جا عرض کنم همین مطالب بود که بنا به نقل صحیح مورخان و دانشمندان شیعه و سنی حضرت خدیجه کبری علیها السلام در زمان ازدواج باکره و سن شریفشان ۲۵ سال بوده و نهایت بعضی ۲۸ سال ذکر کرده اند، به اصل بحث بر می گردیم.

خواستگاری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از حضرت خدیجه کبری علیها السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جا برخاست و به منزل حضرت ابوطالب علیه السلام رفت، اتفاقاً بقیه عموها هم به مناسبتی در آنجا جمع بودند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن ها فرمود: همین الان برخیزید و به خانه جناب عمرو بن اسد، عموی خدیجه علیها السلام بروید و خدیجه علیها السلام را برای من از او خواستگاری کنید.

حضرت ابوطالب علیه السلام گفت: برادرزاده عزیز! حضرت خدیجه علیها السلام حاضر نیست با آن ثروت و جاهتی که دارد با پادشاهان دنیا ازدواج کند و همه را رد کرده، چطور ممکن است با تو که ثروتی نداری ازدواج کند؟!

ابولهب گفت: ای پسر برادر، خود را در میان مردم سبک مکن، او به تو جواب رد خواهد داد.

حضرت عباس از جا برخاست و با تندی به ابولهب گفت: جمال پسر برادرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله از همه بالاتر است و اگر خدیجه علیها السلام از او مالی بخواهد من برای او تهیه می کنم.

بالاخره پس از گفتگوهای زیاد بنا را بر این گذاشتند که صفیه؛ عمه آن حضرت به خانه حضرت خدیجه علیها السلام برود و ببیند که حضرت خدیجه علیها السلام نظرش چیست؟! صفیه این کار را کرد و حضرت خدیجه علیها السلام از او استقبال گرمی نمود و به صفیه گفت: من شخصیت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را می دانم و ازدواج با او را بسیار مغتنم می شمارم.

صفیه از این گفتار خشنود شد و حضرت خدیجه علیها السلام به او لباسی هدیه داد و او فوراً نزد برادران خود رفت و جریان را به آنها گفت، آنها خوشحال شدند و حضرت ابوطالب علیه السلام به عنوان رئیس جمعیت با پسران عبدالمطلب در حالی که لباس فاخر پوشیده و براسب گران قیمتی سوار شده و چون خویند بن اسد پدر حضرت خدیجه علیها السلام در یکی از جنگها که بعضی جنگ فجار نام برده اند از دنیا رفته بود به خانه عمرو بن اسد عموی حضرت خدیجه علیها السلام که یکی از بزرگان و کشیشان مسیحی بود رفتند و حضرت خدیجه علیها السلام را از ایشان خواستگاری کردند.^(۱)

وقتی عمرو بن اسد متوجه آمدن آنها شد با گرمی از آنها استقبال نموده و به آنها خیرمقدم گفت، وقتی همه دور اتاق نشستند حضرت ابوطالب علیه السلام گفت: ما همه از یک نژاد و از یک نسبیم، می خواهیم بین زن و مردی قرار ازدواج بگذاریم.

عموی حضرت خدیجه علیها السلام گفت: آن زن و مرد کیست؟

حضرت ابوطالب علیه السلام فرمود: آن مرد سید ما و آقای ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و آن زن دختر برادر تو حضرت خدیجه علیها السلام است.

عمرو بن اسد وقتی این جمله را شنید گفت: شما بزرگان عرب هستید و خدیجه خودش از هر کسی داناتر و عاقل تر است، ولی شخصیتها و سلاطین از او

۱- (المُحَبَّر، جلد: ۱، صفحه: ۷۸) و (الطبقات الكبرى، جلد: ۱، صفحه: ۱۳۱ الی ۱۳۲).



خواستگاری کرده‌اند و او جواب مثبت نداده است، چگونه ممکن است به محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم که جوانی دست تنگ و نادار است جواب مثبت بدهد؟! نه، این کار ممکن نیست. حضرت حمزه رضی اللہ عنہ از جا برخاست و با ناراحتی به طرفداری از پسر برادر گفت: امروز رانمی توان با دیروز قیاس کرد، پسر برادر ما مانند خورشیدی است که به هیچ چیز تشبیه نمی شود، تو عقلت را از دست داده‌ای، بدان که اگر محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم تمام دنیا را بخواهد خدا در اختیار او قرار می دهد. سپس همه برادران از جا برخاستند و به خانه های خود رفتند.

وقتی این خبر به حضرت خدیجه رضی اللہ عنہا رسید ناراحت شد و فوراً از ورقه بن نوفل پسر عموی خود درخواست کرد که به منزل او بیاید، ورقه مردی دانشمند و ازکشیشان و بزرگان مسیحیت بود، به حضرت خدیجه رضی اللہ عنہا گفت: چراغمگینی؟

حضرت خدیجه رضی اللہ عنہا فرمود: چرا محزون نباشم و حال آن که مونس منم. ورقه گفت: فکر می کنم مایلی ازدواج کنی و خود را از این تنهایی بیرون بیاوری، سپس گفت: شنیده ام حضرت محمد بن عبدالله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از تو خواستگاری کرده. حضرت خدیجه رضی اللہ عنہا فرمود: ای پسر عمو، اگر از او عیبی می دانی بگو. ورقه کلی مدح او را کرد و گفت: من کیستم که بتوانم فضائل او را بگویم و این شعر را در مدح آن حضرت فی البداهه انشاد کرد:

لَقَدْ عَلِمْتَ كُلَّ الْفَبَائِلِ وَالْمَلَأَ بَانَ حَبِيبِ اللَّهِ أَطَهَرَهُمْ قَلْبًا
وَأَصْدَقُ مَنْ فِي الْأَرْضِ قَوْلًا وَمَوْعِدًا وَ أَفْضَلُ خَلْقِ اللَّهِ كُلَّهُمْ قَرَبًا

یعنی: همه قبائل و جمعیت های داند که حبیب خدا قلبش از همه پاک تر است و همه می دانند که او از همه مردم زمین راستگوتر و به عهدش وفاکننده تر و قربش به خدا از همه بیشتر است.

حضرت خدیجه رضی الله عنها گفت: من هم او را همین گونه دیده و جلالت و عظمتش را پسندیده‌ام.

ورقه گفت: پس یک خبر خوشحال‌کننده‌ای به تو بدهم، او به زودی به درجه رسالت خواهد رسید و دینش بر مشرق و مغرب عالم گسترش پیدا خواهد کرد. حالا بگو به من چه می‌دهی اگر همین امشب ازدواج تو را با او درست کنم؟
حضرت خدیجه رضی الله عنها فرمود: هر چه بخواهی به تو خواهم داد.

ورقه گفت: از مال دنیا چیزی نمی‌خواهم، ولی می‌خواهم که حضرت محمد صلی الله علیه و آله روز قیامت مرا شفاعت کند. زیرا سعادت آن جهان تنها به شفاعت او بستگی دارد.
حضرت خدیجه رضی الله عنها فرمود: من ضامن می‌شوم که او تو را شفاعت کند.

ورقه فوراً از جا برخاست و به منزل عموی خویش عمرو بن اسد رفت و او را سرزنش کرد و گفت: چرا خود را به بدبختی و هلاکت انداختی و بالاخره او را از خشم بزرگان بنی‌هاشم و خدای تعالی ترساند و او را حاضر کرد که به خانه حضرت عبدالمطلب رضی الله عنه برود و از آن‌ها عذرخواهی کند، پس به اتفاق هم به منزل حضرت ابوطالب رضی الله عنه رفتند، اتفاقاً همه فرزندان عبدالمطلب رضی الله عنه در آنجا جمع بودند.

هر دو به آن جمع سلام گفتند و کلماتی در احترام به یکدیگر بین آن‌ها رد و بدل شد، سپس عمرو بن اسد گفت: چون من از خواسته خدیجه رضی الله عنها اطلاع نداشتم آن حرف را گفتم، ولی بعد متوجه شدم که خودش آن را مایل است، لذا از شما عذر می‌خواهم. آن‌ها عذر او را پذیرفتند و زمانی که این خبر به حضرت خدیجه رضی الله عنها رسید خوشحال شد و خلعتی که پانصد دینار طلا قیمتش بود به ورقه داد.



از دواج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با حضرت خدیجه کبری علیها السلام

بالاخره سران قریش و فرزندان ابوطالب علیه السلام در خانه حضرت خدیجه علیها السلام جمع شدند و حضرت ابوطالب علیه السلام عقد حضرت خدیجه علیها السلام را برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مهریه چهارصد دینار طلا خواند.

حضرت ابوطالب علیه السلام قبل از خواندن صیغه عقد خطبه ای خواند و فرمود:

الْحَمْدُ لِرَبِّ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنْ زُرْعِ إِبْرَاهِيمَ وَ ذُرِّيَّةِ إِسْمَاعِيلَ وَ أَنْزَلَنَا حَرَمًا آمِنًا وَ جَعَلَنَا الْحُكَّامَ عَلَى النَّاسِ وَ بَارَكَ لَنَا فِي بَلَدِنَا الَّذِي نَحْنُ فِيهِ ثُمَّ إِنَّ ابْنَ أَخِي هَذَا يَعْنِي رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِمَّنْ لَا يُورَثُ بِرَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ إِلَّا رَجَحَ بِهِ وَ لَا يُقَاسُ بِهِ رَجُلٌ إِلَّا أَعْظَمَ عَنَّهُ وَ لَا عَدَلَ لَهُ فِي الْخَلْقِ وَ إِنْ كَانَ مُقَلًّا فِي الْمَالِ فَإِنَّ الْمَالَ رِفْدٌ جَارٍ وَ ظِلٌّ زَائِلٌ وَ لَهُ فِي خَدِيجَةَ رَغْبَةٌ وَ لَهَا فِيهِ رَغْبَةٌ وَ قَدْ جِئْنَاكَ لِنَخْطُبَهَا إِلَيْكَ بِرِضَاهَا وَ أَمْرِهَا وَ الْمَهْرُ عَلَيَّ فِي مَالِي الَّذِي سَأَلْتُمُوهُ عَاجِلُهُ وَ آجِلُهُ وَ لَهُ وَ رَبِّ هَذَا الْبَيْتِ حِطٌّ عَظِيمٌ وَ دِينَ شَائِعٌ وَ رَأْيٌ كَامِلٌ. (۱)

یعنی: حمد و سپاس برای پروردگار این خانه، که ما را از نسل ابراهیم و ذریه اسماعیل علیه السلام قرارداد. او که برای ما حرم امنی به وجود آورد و ما را بر مردم حاکم نمود و برای ما در سرزمینی که زندگی می کنیم برکت قرارداد. همانا پسر برادرم (رسول خدا صلی الله علیه و آله) با هر مردی از قریش مقایسه شود بر او برتری و فضیلت دارد. اگر چه ثروت و مالی ندارد، لکن ثروت سایه ای است رفتنی و اصل و نسب چیزی است ماندنی. برای او رغبت و میل نسبت به خدیجه علیها السلام پیدا شده و خواستگار او است و همچنین خدیجه علیها السلام رغبت و میل به ایشان دارد و ما آمده ایم که او را با رضایت و امر خویش به

۱ - الکافی، جلد: ۵، صفحه: ۳۷۴.

عقد محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آوریم. مهریه او را هم من متقبل می شوم که هر زمان طلب کنید زود یا دور؛ از مال خودم بپردازم، به پروردگار این خانه قسم برای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سعادت بزرگ و بهره عظیم و دین شایع و رأی و نظر کامل است.

وقتی کلمات حضرت ابوطالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ به این جا رسید سکوت فرمودند، در این جا عموی حضرت خدیجه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا عمرو بن اسد که یکی از کشیش های بزرگ مسیحیان بود ازاده سخن کرده و شروع به سخن نمود، ولی زبانش بند آمد و هر چه کرد نتوانست صحبت بکند، حضرت خدیجه کبری رَضِيَ اللهُ عَنْهَا فرمود: ای عمو؛ اگر چه در بین مردم شما از من اولی هستی، ولی در واقع من به خود اولی هستم.

سپس به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رو نمود و عرض کرد: ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خود را همسر تو نمودم و آن مهریه ای که مشخص شد بر ذمه من است، و من آن را از مال خود به تو می بخشم. عموی تو ولیمه ای بدهد و تو در منزل عروس قدم بگذار، حضرت ابوطالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فرمود: شاهد باشید که خدیجه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قبول تزویج نمود و ضامن مهریه خویش گردید.

بعضی از افراد حاضر تعجب کرده و گفتند: آیا مهریه را زنان به مردان می دهند؟! حضرت ابوطالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ از شنیدن این سخن بسیار ناراحت و غضبناک شد و از جای خویش برخاست و با تندی خطاب به آن ها فرمود: اگر داماد شخصیتی مانند برادر زاده من باشید، جا دارد گران ترین و زیادترین مهریه را زنان بدهند و اگر شما و مانند شما باشد، باید گران ترین و زیادترین مهریه ها را بدهید و تا مال زیاد در میان نیاورید به شما زن ندهند، سپس حضرت ابوطالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ولیمه ای داد و مراسم عروسی برپا نمودند.

بعد از آن شب حضرت خدیجه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا تعدادی هدیه از قبیل لباس و عبا ی قیمتی و چهار صد دینار طلا خدمت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرستاد و پیغام داد که چهار صد دینار طلا را برای عمویم عمرو بن اسد به عنوان مهر من بفرست تا بدهی ات را داده باشی.



جریان خطبه خواندن حضرت ابوطالب عليه السلام را عده‌ای از علماء و دانشمندان اهل سنت در کتب خویش نقل کرده‌اند من جمله: ابی الحسن علی بن محمد شافعی مشهور به ابن مغزلی، ابن اثیر در کتاب الکامل فی التاریخ، ابن جوزی در کتاب تذکره الخواص، سهیلی در کتاب شرح سیره ابن هشام، خرگوشی در کتاب شرف النبی، زمخشری در کتاب ربیع الابرار و تفسیر کشاف، ابن بطه در کتاب الابانه، جوینی در کتاب السیر، و حلبی در کتاب سیره حلبی و همچنین احمد بن ابی یعقوب در تاریخ یعقوبی.

این زوج پر محبت آن چنان به یکدیگر ابراز علاقه می‌کردند که حضرت خدیجه عليها السلام تمام ثروتش را در راه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم داد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز تا حضرت خدیجه عليها السلام در قید حیات بود همسر دیگری انتخاب نکرد.

فرزندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت خدیجه کبری عليها السلام

حضرت خدیجه عليها السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دارای دو پسر و چهار دختر شد که نام آنها از این قرار است: حضرت قاسم و حضرت عبدالله و حضرت رقیه و حضرت زینب و حضرت ام کلثوم و حضرت فاطمه زهراء عليها السلام.

حمایت حضرت ابوطالب عليه السلام در بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به رسالت مبعوث گردید، سر کوه حرا در سرزمین ابطح خوابیده بود و علی بن ابی طالب عليه السلام طرف راست و جعفر بن ابی طالب عليه السلام طرف چپ او و حمزه بن عبدالمطلب عليه السلام پائین پای او خوابیده بودند.

حمزه و جعفر عليه السلام نمی دانستند چه حادثه‌ای در خصوص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق

می افتد، حضرت جبرئیل و میکائیل و اسرافیل از جانب پروردگار نازل شدند، به دلیل معرفت بالای حضرت جبرئیل به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام، مقام و عظمت بیشتری نسبت به آن دو ملک داشت، لذا او جلو رفت و بازوی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را گرفت و گفت: بخوان.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: چه بخوانم؟ از کجا شروع کنم؟

جبرئیل آغوش محبت را باز کرد و آن حضرت را در بغل گرفت و سه مرتبه فشار داد و عرض کرد: بخوان، به نام پروردگارت بخوان، به نام آن خدائی که خلق کرد، خلق کرد انسان را از خون بسته، بخوان و بدان که خدایت اکرام کننده و کرم کننده است. آن خدائی که به وسیله قلم تعلیم داده و به انسان آن چه را که نمی دانسته یاد داده است.

﴿إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ ۱ ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ﴾ ۲ ﴿إِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾ ۳ ﴿الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾ ۴ ﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ ۵ .

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همان گونه که خدای تعالی می خواست با کمال آرامش و بدون اضطراب این آیات را خواند و از همین جابعثت خاتم انبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آغاز شد، او به عنوان پیامبر رحمت، پیامبر خاتم، پیامبر جنّ و انس، به جهان هستی معرفی شد.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سر به سجده گذاشت و شکر خدای تعالی را کرد، سپس آن حضرت از کوه حرا پائین آمد. در و دیوار و درخت و گیاه به زبان فصیح به او می گفتند: السّلام علیک یا رسول الله و آن چنان عظمت و هیبتی پیدا کرده بود که کسی نمی توانست به او خیره شود.

کلماتی از قرآن آورده بود که اگر جنّ و انس پشت به پشت هم می دادند نمی توانستند مثل و مانند آن را بیاورند. ^(۱)

۱ - رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، صفحه: ۴۳.



پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از این که مبعوث به رسالت گردیدند با عمویش عباس بن عبدالمطلب نزد حضرت ابوطالب علیه السلام رفتند، جریان از این قرار بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عمویش عباس فرمود: خدای تعالی زین پس من را به آشکار کردن امر رسالتم فرمان داده و موظف ساخته، نظر شما چیست؟

عباس گفت: ای پسر برادرم، خوب می دانی که قریش بیشترین حسادت را نسبت به خاندان تو دارد، و اگر چنین شود که می گویی، سخت ترین بلا و مصائب به ما روی می آورد و تمامی ما را با یک کمان هدف خواهند گرفت و ما را ریشه کن خواهند کرد، لذا برای پیشبرد کار به این بزرگی باید به عمویت ابوطالب علیه السلام رجوع کنی، او بزرگترین عموی تو است و حداقل این است که اگر کمکت نکند خوار و ذلیلت نخواهد کرد و تو را تسلیم قریش نمی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این نظریه پخته را پسندید و هر دو به اتفاق هم نزد حضرت ابوطالب علیه السلام رفتند، وقتی حضرت ابوطالب علیه السلام چشمش به آن دو افتاد عرض کرد: حتما خبری شده؟! چه مسئله ای شما را در این وقت به این جاکشانده؟!

عباس جریان را برای حضرت ابوطالب علیه السلام تعریف کرد، در این هنگام حضرت ابوطالب علیه السلام نگاهی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انداخت و فرمود: برخیز ای فرزند برادرم، به راستی که تو دارای مقامی بس رفیع و حزب و گروهی نیرومند و دارای نسبی عالی هستی. به خدا قسم هیچ زبانی از تو بدگویی نکند مگر این که زبان های بران بسیاری پاسخ او را بدهند، شمشیرهای تیز و بران بر آن فرود آید. به خدا قسم که مشرکین عرب در برابر تو خوار و ذلیل خواهند شد، مانند رام شدن حیوان نزد صاحبش.

به راستی که پدرم عبدالمطلب علیه السلام پیوسته کتاب می خواند و می گفت: همانا از نسل من پیامبری خواهد بود و بسیار دوست می داشتم که در زمان او زنده می بودم و به

او ایمان می آورد؛ پس هر یک از فرزندانم زمان او را درک نمود به او ایمان بیاورد. (۱)

سپس اشعاری خواند و حمایت خویش را نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابراز نمود:

وَاللّٰهِ لَنْ يَصِلُوْا اِلَيْكَ بِجَمْعِهِمْ حَتّٰى اَوْسَدَ فِى التُّرَابِ دَفِيْناً
 فَاَصْدَعُ بِاَمْرِكَ مَا عَلَيْكَ غَضَاظَةٌ وَ اَنْشُرُ بِذَاكَ وَ قَرَّ مِنْكَ عَيْوَانًا
 وَ دَعَوْتِنِىْ وَ زَعَمْتَ اَنْكَ نَاصِحٌ فَلَقَدْ صَدَقْتَ وَ كُنْتَ قَبْلُ اَمِيْنًا
 وَ عَرَضْتَ دِيْنًا قَدْ عَرَفْتُ بِاَنَّهُ مِنْ خَيْرِ اَدْيَانِ الْبَرِيَّةِ دِيْنًا
 لَوْ لَا الْمَخَافَةُ اَنْ يَكُوْنَ مَعْرَةً لَوْجَدْتِنِى سَمِحًا بِذَاكَ مُبِيْنًا (۲)

یعنی: به خدا قسم تا من زنده ام تمام جمعیت کفار قریش دسترسی و تسلط به تو پیدا نخواهند کرد، مگر هنگامی که من در قبر سر بر خاک می گذارم.

پس تو بدون ترس و هراس به وظیفه خود عمل نما، بشارت باد بر تو که موفق خواهی شد و چشمانت روشن باد.

از آنجا که تو خیر خواه من هستی من را به پذیرفتن دین مقدس اسلام دعوت کردی، و به یقین راست گفתי و قبل از این نیز امین بودی.

تو دین و آئینی را عرضه نمودی که من یقین دارم بهترین ادیان است.

اگر به خاطر ملامت و پرهیز از دشنام نبود، مرا می یافتی که چگونه به آسانی گرایش به اسلام را اعلام می کردم.

کتمان ایمان ابوطالب عليه السلام در بین مردم

وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این امر را با علی بن ابی طالب عليه السلام در میان گذاشت آن حضرت فوراً ایمان خود را اظهار کرد، پس از آن ابتداء به خانه حضرت خدیجه

۱ - الطوائف فی معرفة مذاهب الطوائف (سید بن طاووس)، صفحه: ۸۵.
 ۲ - تذکرة الخواص، صفحه: ۵) و (مناقب آل ابی طالب، جلد: ۱، صفحه: ۵۸).



کبری رضی الله عنه آمد. حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها وقتی چشمش به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله افتاد و متوجه نورمعنوی از چهره مبارک آن حضرت شد عرض کرد: این چه نوری است که در تو مشاهده می‌کنم؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: این نور نبوت است، بگو: لا اله الا الله و محمد رسول الله. حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها شهادتین را گفت و عرض کرد: من سال‌ها بود انتظار این لحظه را می‌کشیدم و چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نظر بدنی نیاز به استراحت داشت لذا فرمود: مرا به ردائی پیوشانید تا من قدری استراحت کنم. حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها او را پیوشانید و ایشان استراحت کرد.

ولی چیزی نگذشت که خدای تعالی به او فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴿١﴾ قُمْ فَأَنْذِرْ ﴿٢﴾ وَ رَبِّكَ فَكَيْرٌ﴾؛ یعنی: ای ردا به خود پیچیده برخیز و مردم را از نتایج اعمال بدشان بترسان. و پروردگارت را بزرگ معرفی کن و تکبیر بگو.

آن حضرت صلی الله علیه و آله از جا برخاست و انگشتان خود را به گوش گذاشت و با صدای هر چه بلندتر فریاد زد: الله اکبر؛ الله اکبر، به طوری که صدای آن حضرت به گوش همه رسید.

وقتی مردم جمع شدند فرمود: ای گروه قریش و ای جمعیت عرب؛ شما را دعوت می‌کنم به این که خدای تعالی را عبادت و بندگی کنید و شرک و بت پرستی را کنار بگذارید، شما را دعوت می‌کنم به شهادت دادن به این که هیچ خدایی جز خدای تعالی وجود ندارد و من هم فرستاده آن خدا هستم، دعوت مرا بلیک گویند و اجابت کنید تا بر عرب و عجم مسلط شده و عزت و عظمت پیدا کنید، و در آخرت بهشت جایگاهتان باشد.

مشرکان قریش پس از شنیدن این سخنان، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را مسخره کرده و عده‌ای باخنده تمسخر آمیز گفتند: محمد بن عبد الله جن زده شده و عده دیگر زبان به ناسزا و

بدگویی گشودند.

حضرت ابوطالب علیه السلام که خود از انبیاء الهی بود، همچنین از موقعیت و مقبولیت و محبوبیت خاصی نزد مردم برخوردار بود و چون از طرفی در دنیا مشیت خدای تعالی بر این بوده که همه کارها طبیعی پیش برود و از طرف دیگر انبیاء الهی و ائمه اطهار علیهم السلام طبق ادعیه و زیارات و روایات اسلامی سیاست مدارترین انسان‌ها بوده‌اند، لذا حضرت ابوطالب علیه السلام اولاً؛ بنا به دستور خدای تعالی، (چون ایشان همان گونه که بعداً ثابت خواهد شد جزء انبیاء الهی بوده‌اند و انبیاء الهی تمام اعمال شان و قدر متیقن اعمالی که مربوط به دین و معنویات می‌باشد طبق اوامر و نواهی خدای تعالی می‌باشد) و ثانیاً؛ سیاستش چنین ایجاب می‌کرد که علناً اعلام ایمان نکند هر چند در کلمات و برخوردها و حمایت‌های ایشان آن قدر ایمان واضح است که *اظهر من الشمس* می‌باشد، اما به دلایل فوق‌الذکر علناً اعلام ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌کردند تا بتوانند از محبوبیت و مقبولیت و موقعیت اجتماعی که دارند جهت یاری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یاری دین خدا کمال استفاده را بنمایند، قطعاً اگر ایشان در آن روز علناً اعلام ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌کرد طبیعتاً با آن همه مخالف و دشمن که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دین نو ظهور اسلام داشت، یقیناً موقعیت و محبوبیت و مقبولیت وی هم خدشه دار گشته و از بین می‌رفت و نمی‌توانست آن قدری که با تقیه و سیاست به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کمک کرد، کمک کند.

لذا همیشه خودش را به حسب ظاهر به گونه‌ای نشان نمی‌داد که در نگاه اول کسی متوجه ایمان و محبت وی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شود و طوری وانمود می‌کرد که تعصب خاصی روی ایشان ندارد و هر گاه ایشان کلام منطقی و درستی بگوید قبول می‌کند، تا در نتیجه دیگران، مخصوصاً کسانی که عقل درست و حسابی نداشتند تحریک نشوند و در نتیجه از موقعیتش در لفافه کمال استفاده را جهت یاری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بنماید.

لذا حضرت ابوطالب عليه السلام در این هنگام فرمود: ای پسر برادرم؛ این سخنان چیست که می‌گویی؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای عمو جان، این دینی است که خدای تعالی آن را برای ملائکه و پیامبرانش پسندیده و دین ابراهیم عليه السلام و تمامی پیامبران بعد از او است و خدای تعالی من را برای مردم به رسالت رسانده است.

حضرت ابوطالب عليه السلام عرض کرد: ای پسر برادرم؛ مردم این مسائل را از تو قبول نخواهند کرد، آن‌ها را رها کن و از آنان دست بردار.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: دست بر نخواهم داشت، زیرا خدای تعالی در این باره به من امر فرموده است. (۱)

حضرت ابوطالب عليه السلام بیشتر از این در آن روز با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بحثی نکرد، اما هیچ وقت دست از یاری او برنمی‌داشت.

حضرت خدیجه کبری عليها السلام اولین زن مسلمان

حضرت خدیجه کبری عليها السلام وقتی این مناظر حیرت‌انگیز را مشاهده کرد از شوهرش اجازه گرفت و فوراً نزد پسر عمویش ورقه بن نوفل رفت و جریان را به او گفت.

ورقه گفت: اگر راست بگویی ناموس اکبر بر او نازل شده؛ آن چنان که بر حضرت موسی و عیسی عليهما السلام نازل شد و او پیامبر این مردم است، ورقه وقتی در مسجد الحرام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دید به آن حضرت عرض کرد: به خدا قسم تو پیامبر این امتی، ای کاش من زنده باشم و تو را یاری کنم، ولی او پس از چند روز از دنیا رفت، پیامبر

۱- إعلام الوری بأعلام الهدی، صفحه: ۳۹.

اکرم صلی الله علیه و آله بعد از مرگ او فرمود: من او را در بهشت می بینم که لباس سبزی پوشیده است، او به من ایمان آورد و مرا تصدیق کرد.

فردای آن روز در غار حراء جبرئیل باز به آن حضرت نازل شد و دستور نماز را برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورده بود. آن حضرت نماز ظهر را با حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه خواند و سپس به خانه رفت و نماز عصر را با حضرت خدیجه و حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه به جماعت خواندند، حضرت ابوطالب رضی الله عنه و حضرت جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه نیز از آن هامتابع نمودند.

در میان مردان حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه و در میان زنان حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها اول کسانی بودند که به صورت ظاهر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان آوردند. (۱)

اعلام رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله به قریش و خویشاوندان

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به کوه صفا رفت و قبائل قریش را یک یک نام برده و فریاد زد: یا صباحاه!

مردم مکه وقتی صدای آن حضرت را شنیدند فکر کردند فاجعه ای رخ داده، لذا همه جمع شدند و گفتند: چه شده؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر من به شما بگویم پشت این کوه لشکری جمع شده و می خواهند به شما شیخون بزنند و اموال شما را غارت کنند از من قبول می کنید یا مرا دروغگومی دانید؟

۱ - علی بن ابی طالب رضی الله عنه از عوالم قبل دارای ایمان و بلکه منتخب خدای تعالی بوده است و در این دنیا به حسب ظاهر اعلام ایمان می کند، بلکه ایشان ایمان خود را اظهار می نماید، مثلاً علی بن ابی طالب رضی الله عنه بعد از تولد با این که هنوز قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نشده بود، اما سوره مؤمنون را تلاوت می فرماید.



همه گفتند: ما از تو جز راستی چیزی نشنیده ایم، چرا تو را دروغگو بدانیم.
 آن حضرت فرمود: من شما را از عذاب الهی که در انتظارتان هست می ترسانم.
 مردم هرکدام چیزی گفتند، ابولهب گفت: نابود شوی، تو ما را به خاطر این مسأله
 بی اهمیت با آن داد و فریاد جمع کردی؟! سپس روبه مردم کرده و با عذرخواهی گفت:
 برادرزاده من دیوانه شده، به خانه و سر کارهایتان برگردید، و مردم پراکنده شدند.
 ابولهب سنگی برداشت که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را با سنگ بزند، خدای تعالی آیه: ﴿تَبَّتْ يَدَا
 أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾ را نازل فرمود.

خدای تعالی در همان اولین لحظات بعثت پیامبرش آیه: ﴿وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ
 الْأَقْرَبِينَ﴾. یعنی: ای پیامبر، خویشاوندان نزدیک خود را از عذاب الهی بترسان، بر او
 نازل فرمود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از حضرت ابوطالب عليه السلام اجازه گرفت و قرار شد تمام بنی
 عبدالمطلب را در منزل حضرت ابوطالب عليه السلام دعوت کرده و رسالتش را به آنها اعلام
 کند و ایشان را به دین مقدس اسلام دعوت نماید.

حضرت ابوطالب عليه السلام نیز با کمال میل این درخواست پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را اجابت
 نمود و منزلش را در اختیار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جهت تبلیغ رسالتش گذاشت، بعد از این که
 حضرت ابوطالب عليه السلام با درخواست پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله موافقت نمود ایشان به علی بن ابی
 طالب عليه السلام فرمود: گوشت و نانی تهیه نما تا آبگوشتی درست کنیم و قدح شیری
 حاضر کن و بنی عبدالمطلب را به نهار دعوت نما تا با آنها حرف بزنم.

فردای آن روز چهل نفر از فرزندان عبدالمطلب در خانه ابوطالب عليه السلام جمع شدند.
 علی بن ابی طالب عليه السلام سفره انداخت و غذا را در سفره گذاشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست
 به طرف غذا دراز کرد و فرمود: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ با آن که غذا کم بود ولی همه از
 آن غذا خوردند و سیر شدند و باز هم غذا عینا در جای خود باقی بود، غذای آن شب
 عبارت بود از یک پای گوسفند و یک قدح شیر.

ابولهب بعد از صرف غذا شروع به سخن کرد و گفت: سحر کردی که باغذای کم جمع زیادی را سیر نمودی، اینها عموها و عموزادگان توهستند، سخن بگو و خروج از دین پدران و به آئین تازه گرویدن را کنار بگذار و بهتر این است که بنی هاشم تو را حبس کنند و نگذارند از خانه بیرون بیایی تا اقوام عرب به جان یکدیگر نیافتند و ما را در مقابل مردم قرار ندهی، زیرا ما طاقت این همه مخالفت را نداریم و هیچ کس با اقوام خود این گونه که تو عمل می کنی و توقع داری عمل نمی کند.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آن میهمانی موفق نشد صحبتی بکند و آن جمع متفرق شده و رفتند، لذا روز بعد مجدداً به علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: دیروز ابولهب نگذاشت ما حرف بزیم و مرا تکذیب کرد، ولی باز باید آن‌ها را دعوت کنیم تا بتوانم رسالت خود را به آن‌ها ابلاغ نمایم.

حضرت علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام برای دومین بار آن‌ها را دعوت کرد و به آن‌ها به همان ترتیب غذا داد؛ وقتی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خواست شروع به صحبت کند مجدداً ابولهب به ایشان اعتراض کرده و می خواست مانند جلسه قبل مانع سخنرانی کردن پیامبر معظم اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بشود، و سخنانی مانند سخنان مجلس قبل گفت و خطاب به جمعیت گفت: برخیزید تا برویم؛ در این هنگام حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام که سخت از این کار زشت ابولهب ناراحت شده بود خطاب به ابولهب باتندی و غضب فرمود: ساکت باش ای اعور؛ (اعور یعنی شخصی که یک چشمش کور است) تو را چه به این کارها؟ سپس خطاب به جمعیت بنی عبدالمطلب فرمود: کسی برنخیزد، همه جمع به احترام حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام مجدداً نشستند.

ابولهب با ناراحتی گفت: این شرم آور است، و اشاره به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کرد و گفت: او کارش ایجاد فتنه و آشوب است، او را از این کارها باز دارید قبل از آن که دیگران او را بازدارند.



حضرت ابوطالب عليه السلام با تندی و غضب به او جواب داد: به خدا تاهستیم از او حمایت می‌کنیم. (۱)

حضرت ابوطالب عليه السلام در این هنگام خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد: سرور من! به پا خیز و آن چه می‌خواهی بگو و رسالت پروردگارت را ابلاغ کن. (۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: حمد و سپاس مخصوص خدای تعالی است، او رامی ستایم و از او یاری می‌طلبیم، و به او پناه می‌برم و به او توکل می‌کنم، و شهادت می‌دهم که خدایی جز او نیست؛ ای فرزندان عبدالمطلب گمان نمی‌کنم کسی برای اقوام خود بهتر از آن چه من برای شما آورده‌ام آورده باشد؛ و می‌دانید من هیچ گاه دروغ نگفته و نمی‌گویم، من برای شما سعادت دنیا و آخرت را آورده‌ام، من رسول و فرستاده خدا هستم که از طرف او به رسالت رسیده‌ام؛ برای شما به طور خصوصی و برای همه مردم دنیا به طور عمومی، خدای تعالی مرا به عنوان پیامبر برای تمام مردم دنیا مبعوث کرده و به من امر فرموده که در مرحله اول اقوام و خویشاوندان خود را راهنمایی کنم، به خدا سوگند همان طور که به خواب می‌روید همان طور هم می‌میرید و پس از مرگ نیز همان گونه که از خواب برمی‌خیزید برانگیخته خواهید شد و در قبال هر آن چه انجام داده و می‌دهید مورد سؤال واقع خواهید شد، بهشت و جهنم همیشگی و جاودان خواهد بود، شما که معجزه مرا در برکت یافتن این غذا دیدید و از آن غذا خوردید، مانند بنی اسرائیل که آن‌ها مائده آسمانی را خوردند و ایمان نیاوردند، هر که از شما بعد از خوردن این غذا ایمان نیاورد خدای تعالی به عذاب سختی او را مبتلا خواهد فرمود و این راهم بدانید خدای تعالی برای هر پیامبری از اقوام و نزدیکانش وصی و وارثی قرار داده چنان که هارون را برای حضرت موسی عليه السلام قرار داد. و هر کس زودتر و بهتر

۱ - (الکامل فی التاریخ) و (السیرة الحلبیه، جلد: ۱، صفحه: ۳۲۱).

۲ - الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، صفحه: ۲۹۹.

به من ایمان بیاورد برادر من و خلیفه من خواهد بود. حالا از میان شما چه کسی زودتر این کار رامی کند؟

حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام از جا برخاست و گفت: من با شما بیعت می کنم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دوباره و سه باره مطالب خود را تکرار کرد، کسی جز علی بن ابی طالب علیه السلام جواب آن حضرت را نداد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب علیه السلام را جلو خواست و با او بیعت کرده و به او فرمود: تو برادر و خلیفه و وارث و وصی منی.

حضرت ابوطالب علیه السلام خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد: کمک کردن و یاری رساندن به تو برای ما بسیار لذت بخش و دوست داشتنی است، به خیرخواه بودن شما اعتقاد داریم و تمامی سخنانت را تصدیق می کنیم، این جمعیت که می بینی همگی خویشاوندان تو هستند که گرد هم آمده اند و من نیز یکی از آنها هستم، با این تفاوت که من سریع تر از مابقی آن چه می طلبی اجابت خواهم نمود، شما مأموریت و رسالت را به نحو احسن انجام داده، به خدا سوگند دائماً محافظ و کمک کننده تو خواهم بود، اما از آئین عبدالمطلب علیه السلام دست برنخواهم داشت. ^(۱)

در آن شب بعضی از حضار مجلس به خاطر این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از همان شب اول خلافت بلافصل و امامت و امارت علی بن ابی طالب علیه السلام را اعلام فرمود رو به حضرت ابوطالب علیه السلام کرده و با تمسخر گفتند: پس از این تو باید فرمان بردار پسر خودت باشی و مجلس را ترک کردند.

اولین نماز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با فرزندان حضرت ابوطالب علیه السلام در مسجد الحرام

سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مسجد الحرام رفت و در حجر اسماعیل ایستاد و با صدای بلند فریاد زد: ای مردم، من شما را به وحدانیت خدا و رسالت خودم دعوت می کنم و به

۱ - سیره ابن هشام، جلد: ۲، صفحه: ۲۰۷.



شما دستور می دهم که مرا اجابت کرده و پرستیدن بت ها را ترک کنید تا بر عرب و عجم حکم فرما شوید و در بهشت سلطنت کنید

زمانی که دستور خواندن نماز از ناحیه خدای تعالی بر پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نازل شد به مسجد الحرام آمد تا نماز بخواند، در این هنگام حضرت علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ که در آن زمان کودکی ۹ ساله بودند وارد مسجد الحرام شد، پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به ایشان فرمود: ای علی نزد من بیا، علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ نزد آن حضرت رفتند، پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به ایشان فرمودند: من فرستاده خدا هستم، پس بیا طرف راست من بایست تا نماز بخوانیم.

علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ عرض کرد: ای رسول خدا، اجازه دهید تا بروم از پدرم اجازه بگیرم و بیایم.

پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: برو؛ او به تو اجازه خواهد داد.

علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ نزد پدر بزرگوار شان آمده و به حسب ظاهر کسب تکلیف نمودند.

حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ به ایشان عرض کرد: ای پسر من؛ خوب می دانی که محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم همیشه امین و راستگو بوده، و جز به خیر و خوبی دعوت نمی کند، پس به سوی او بشتاب و از او پیروی کن تا به فلاح و رستگاری برسی. (۱)

حضرت علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ نزد پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم شتافت و با آن حضرت به نماز ایستادند.

حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ با فرزندش جعفر رضی اللہ عنہ به مسجد الحرام آمده و پیامبر

۱ - (الاصابه فی تمیز الصحابه، جلد: ۴، صفحه: ۲۱۶) و (ینابیع الموده، جلد: ۲، صفحه: ۲۸) و (الریاض النضرة، جلد: ۲، صفحه: ۱۵۹) و (غایة المرام، صفحه: ۵۰۰).

اکرم عَلَيْهِ السَّلَامُ و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را دید که مشغول عبادت خدا هستند، لذا پیامبر اکرم عَلَيْهِ السَّلَامُ را خطاب قرار داده و عرض کرد: ای محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ چه کار می کنید؟!

پیامبر اکرم عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: خدای آسمان ها و زمین را عبادت می کنم و برادرم علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز به همراهم است و آن چه من می پرستم و عبادت می کنم او نیز می پرستد و عبادت می کند.

حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ در این جا شعری سرودند و به فرزندش جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ که همراهش بود دستور داده و فرمودند: تو نیز به پسر عمو و برادرت بپیوند.

جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز سمت چپ پیامبر اکرم عَلَيْهِ السَّلَامُ قرار گرفت و با آن ها نماز خواند. (۱)
در این هنگام حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ شعر زیر را سرود:

| | |
|---|---|
| إِنَّ عَلِيًّا وَ جَعْفَرًا ثِقَتِي | عِنْدَ مُلِمِّ الزَّمَانِ وَ الْكَرْبِ |
| وَ اللَّهُ لَا أَخْذُلُ النَّبِيَّ وَ لَا | يَخْذُلُهُ مِنْ بَنِي ذُو حَسْبِ |
| لَا تَخْذُلَا وَ أَنْصُرَا ابْنَ عَمِّكُمَا | أَخِي لِأُمِّي مِنْ بَيْنِهِمْ وَ أَبِي (۲) |

یعنی: علی و جعفر عَلَيْهِمَا السَّلَامُ هر دو مورد اعتماد من هستید، هنگام سختی و مصیبت های روزگار.

به خدا قسم محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ پیامبر خدا است و او را تنها نمی گذارم، و هیچ کدام از فرزندانم نیز که صاحب شرافت باشد او را تنها نخواهند گذاشت.

عموزاده تان را تنها نگذارید و او را یاری کنید، که در میان برادرانم پدر او برادر پدری و مادری من بود.

۱- (الحجة على الذاهب، صفحه: ۶۵) و (تفسیر علی بن ابراهیم، صفحه: ۳۵۳) و (هاشم و امیه فی الجاهلیة، صفحه: ۱۶۳) و (رسائل جاحظ، صفحه: ۴۹).

۲- الأملی (للصدوق) صفحه: ۵۰۸.



حضرت ابوطالب علیه السلام یگانه حامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسالتش را شروع نمود و مردم خفته را از خواب غفلت بیدار می کرد، اما بعضی از بزرگان مشرکین که با بیدار شدن مردم از خواب غفلت و گرویدن آن ها به دین مقدس اسلام برای موقعیت مالی و مقامی خویش احساس خطر کردند از این کار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بسیار ناراحت بودند و اگر از ترس و ابهت حضرت ابوطالب علیه السلام نبود یک لحظه ایشان را زنده نمی گذاشتند.

بالاخره یک روز که کاسه صبرشان لبریز گشت عده ای از بزرگان مشرکین و بت پرست وقت گرفتند و خدمت حضرت ابوطالب علیه السلام مشرف گردیده و از دست پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ایشان شکوه و شکایت کردند و از ایشان خواستند تا جلوی فعالیت های پیامبر معظم اسلام صلی الله علیه و آله را بگیرد.

آن ها به حضرت ابوطالب علیه السلام گفتند: ای ابوطالب علیه السلام برادرزاده ات خدایان ما را دشنام داده و دین ما را به تمسخر گرفته و ما را سفیه و نادان پنداشته و آباء و پدران مان را گمراهی داند، یا او را از این اعمال و کردار بازدار و یا به ما اجازه بده تا او را بکشیم، بالاخره شما هم با ما هستی، پس با از بین بردن او خود شما هم از شر او راحت خواهید شد.

در این جلسه حضرت ابوطالب علیه السلام با سیاستی خاص با آن ها صحبت نمود و آن ها را آرام کرده و برگرداند، در حالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیش از پیش به دعوت خویش ادامه می داد.

مدتی به همین منوال گذشت، بزرگان قریش وقتی دیدند از شکایتی که نزد حضرت ابوطالب علیه السلام بردند نتیجه ای نگرفتند بلکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر از گذشته به فعالیت هایش ادامه می دهد، مجدداً عده ای که در رأس آن ها ابوسفیان بن حرب که

نامش صخر بود و ابوالبختری که نامش عاص بن هشام بود و اسود بن مطلب و ابوجهل که نامش عمرو بود و ولید بن مغیره و نبیه و منبه که هر دو فرزندان حجاج بن عامر بودند و عاص بن وائل، جمع شده و خدمت حضرت ابوطالب ع مشرف شدند و گفتند: ای ابوطالب ع شما نزد ما و مردم شخصیت شریف و صاحب منزلت و بزرگواری هستید، خاطر شما برای ما عزیز بوده و اصلا دوست نداریم کاری خلاف میل شما انجام دهیم اما ما قبلا از شما خواستیم که جلوی اعمال و رفتار و گفتار برادر زاده‌ات را بگیری و او را از درگیری شدن با ما بازداری؛ ولی تو این کار را نکردی، ما دیگر بر ناسزاگویی‌های او به خود و پدرانمان و احمق دانستن بزرگانمان و تمسخر کردن خدایانمان صبر نمی‌کنیم؛ امروز آمده‌ایم تا یا ایشان را از این اعمال مانع شوید یا او را خواهیم کشت.

حضرت ابوطالب ع آن‌ها را کمی سرد کرد و بعد فرزندش عقیل را به دنبال پیامبر اکرم ص فرستاد، وقتی آن حضرت تشریف آوردند با سیاستی خاص و به حسب ظاهر جلوی بزرگان قریش به او عرض کرد: این جمعیت فکرمی‌کنند تو موجب اذیت و آزارشان هستی، از آزار ایشان دست بردار و بر من و خودت رحم کن و مرا به چیزی که توانایی‌اش را ندارم مجبور نساز.

پیامبر اکرم ص وقتی متوجه مظلومیت حضرت ابوطالب ع شد که او با همه شرافت و عظمتی که دارد برای پیشبرد دین مقدس اسلام تا چه اندازه مجبور است تقیه کند و عظمت و بزرگی خویش را در این راه زیر پا بگذارد اشک در چشمانش حلقه زد و به حضرت ابوطالب ع فرمود: ای عمو جان! اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم بگذارند، هرگز دست از تبلیغ رسالتم بر نخواهم داشت تا وقتی که خدای تعالی دینش را آشکار سازد و یا من در این راه کشته شوم، بعد فرمود: البته من با یک شرط می‌توانم با آن‌ها مدارا کنم که یک جمله را بگویند تا به وسیله گفتن آن جمله



عزت پیدا کنند و بر عجم و عرب مالک و حکم فرما شوند.

ابوجهل گفت: چه بهتر از این، آن جمله چیست تا ما به جای یک جمله ده‌ها جمله بگوییم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آن جمله؛ **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ** باشد.

آن جماعت با شنیدن این جمله بسیار ناراحت و خشمگین شده و شروع به بدگویی کردند.

در این لحظه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن جمع را ترک کرد، حضرت ابوطالب عليه السلام با محبت تمام و احترام خاص او را خطاب کرد: ای برادرزاده‌ام برگرد.

وقتی بزرگان قریش رفتند، حضرت ابوطالب عليه السلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در آغوش کشید و به ایشان عرض کرد: بروای برادر زاده‌ام آن چه را که صلاح می‌دانی انجام بده، به خدا قسم از حمایت تو دست بر نمی‌دارم و در مقابل هیچ چیز تو را تسلیم نخواهم کرد. (۱)

سپس این اشعار را سرود:

| | |
|---|--|
| وَاللَّهِ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ بِجَمْعِهِمْ | حَتَّى أَوْسَدَ فِي التَّرَابِ دَفِينًا |
| فَأُضْدَعُ بِأَمْرِكَ مَا عَلَيْكَ غَضَابَةٌ | وَأُبَشِّرُ بِذَاكَ وَ قَرَّ مِنْكَ عُيُونًا |
| وَدَعَوْتِنِي وَ زَعَمْتَ أَنَّكَ نَاصِحٌ | فَلَقَدْ صَدَقْتَ وَ كُنْتَ قَدَمًا أَمِينًا |
| وَ عَرَضْتَ دِينًا قَدْ عَرَفْتُ بِأَنَّهُ | مِنْ خَيْرِ أَدْيَانِ الْبَرِيَّةِ دِينًا |
| لَوْ لَا الْمَخَافَةُ أَنْ يَكُونَ مَعْرَةً | لَوْجَدْتَنِي سَمِحًا بِذَاكَ مُبِينًا (۲) |

۱ - (تاریخ طبری، جلد: ۲، صفحه: ۶۴ الی ۶۷) و (السیرة الهشامیه، جلد: ۱، صفحه: ۲۸۳ الی ۲۸۵) و

(الغدیر، جلد: ۷، صفحه: ۳۶۳).

۲ - بحار الأنوار، جلد: ۳۵، صفحه: ۸۷.

یعنی: به خدا قسم تا من زنده ام تمام جمعیت کفار قریش دسترسی و تسلط به تو پیدا نخواهند کرد، مگر هنگامی که من در قبر سر بر خاک می گذارم.

پس تو بدون ترس و هراس به وظیفه خود عمل نما، بشارت باد بر تو که موفق خواهی شد و چشمانت روشن باد.

از آنجا که تو خیر خواه من هستی من را به پذیرفتن دین مقدس اسلام دعوت کردی، و به یقین راست گفתי و قبل از این نیز امین بودی.

تو دین و آئینی را عرضه نمودی که من یقین دارم بهترین ادیان است.

اگر به خاطر ملامت و پرهیز از دشنام نبود، مرا می یافتی که چگونه به آسانی گرایش به اسلام را اعلام می کردم.

بزرگان قریش از طرفی از عظمت و ابهت حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ واهمه داشتند و از طرفی نیز؛ علی رغم این که دو مرتبه از حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ خواسته بودند که جلوی تبلیغات و فعالیت های پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بگیرد، اما پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به تبلیغ رسالت خویش لحظه به لحظه بیشتر می پرداخت، لذا آن ها با هم نقشه کشیدند و مجددا نزد حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ رفته و گفتند: این جوان که همراه خود آورده ایم خوش سیما ترین و قوی ترین جوان این عصر، عمارة بن ولید مخزومی است، او را آورده ایم تا شما او را به فرزندی قبول کنید و در عوض آن، محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را تسلیم ما کنی، زیرا او شخصی است که اجتماع و اتحاد قوم تو را به هم زده و آن ها را بی خردمی داند، ما او را می کشیم و مردی را در عوض مردی داده ایم؛ منظورشان عمارة بن ولید بود که به جای پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ بخشیده بودند.

آن ها با فکر کوتاه خود گمان کرده بودند حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ شیفته زیبایی و جوانی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شده است، حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ از شنیدن این اراجیف بسیار ناراحت و خشمگین شد و فرمود: به خدا قسم بد معامله ای با من انجام می دهید،



فرزندتان رامی دهید که غذایش دهم و درمقابل فرزندم رامی گیرید که بکشید؟! به خدا هرگز چنین کاری رانمی کنم. (۱)

در این هنگام مطعم بن عدی بن عبد مناف که عموزاده حضرت ابوطالب عليه السلام و تا آن لحظه از طرفداران ایشان بود گفت: ای ابوطالب عليه السلام قوم تو با انصاف با تو عمل کرده و تلاش کردند تا عملی که موجب ناراحتی تو است انجام ندهند، اما تو نمی خواهی با آنان همکاری کنی.

حضرت ابوطالب عليه السلام فرمود: به خدا قسم با من به انصاف عمل نکردند و لکن تو می خواهی از یاری کردن من سرپیچی کنی و این قوم را علیه من بشورانی، پس هر کاری از دستت برمی آید بکن.

بزرگان قریش بعد از سخنان حضرت ابوطالب عليه السلام بسیار خشمگین شده و مجلس را ترک کردند و در حین ترک مجلس بلند بلند می گفتند: دیگر کار ما از صحبت گذشته، بهترین کار این است که او را بی خیر بکشیم.

دقت و نظارت حضرت ابوطالب عليه السلام بر سلامتی پیامبر صلی الله علیه و آله

بعد از به وقوع پیوستن این تنش ها و جریانات، حضرت ابوطالب عليه السلام بیش از پیش نگران پیامبر معظم اسلام صلی الله علیه و آله شده و دقت و نظارتش بر این وجود مبارک بیشتر از قبل شد، حضرت ابوطالب عليه السلام دائما نگران سلامتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از شر کفار و مشرکین بود.

در همان ایام روزی غروب شد و کسی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ندید، حضرت

۱ - (تاریخ طبری، جلد: ۱، صفحه: ۵۴۵) و (سبل الهدی و الرشاد، جلد: ۲، صفحه: ۳۲۷) و (البدایة و النهایة، جلد: ۳، صفحه: ۵۳) و (المناقب و المثالب، صفحه: ۱۷).

ابوطالب رضی الله عنه از این واقعه بسیار نگران و ناراحت شده و همه جا را به دنبال آن حضرت گشتند، اما هیچ کجا ایشان را نیافتند.

عده زیادی از اقوام و آشنایان را جمع نموده و به آنها فرمود: امروز تا الان از محمد صلی الله علیه و آله خبری ندارم، همه شهر را به دنبالش گشته ام اما او را نیافته ام، فقط یک جای دیگر مانده که گمان نمی کنم آنجا نیز باشد، من بیم آن دارم که خدای نکرده قریش بلایی به سر ایشان آورده باشند.

لذا آن‌ها را مسلح به دشنه و چاقو کرد و فرمود: سلاح هایتان را مخفی نگه دارید و به مسجد الحرام وارد شوید و هر کدام از شما در نزدیکی یکی از بزرگان قریش بنشینید، من به آن مکانی که احتمال می دهم محمد صلی الله علیه و آله آنجا باشد می روم، اگر او را یافتم با هم به مسجد الحرام می آییم و در آن صورت شما اقدامی نکنید، اما اگر من تنها بدون محمد صلی الله علیه و آله برگشتم هر کدام از شما یکی از بزرگان قریش را بکشید.

آن‌ها مخفیانه خود را مسلح به چاقو و دشنه و شمشیر کرده و وارد مسجد الحرام شده و هر کدام در نزدیکی یکی از بزرگان قریش نشستند، حضرت ابوطالب رضی الله عنه نیز به جستجوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفتند و در راه با خود می گفتند: به راستی چه غوغایی به پا کنم اگر محمد صلی الله علیه و آله را نیابم، خوشبختانه ایشان را در آن مکان مشغول عبادت دیدند و بسیار خوشحال و مسرور گشته و ایشان را به آغوش کشیده و با هم به مسجد الحرام برگشتند.

وقتی به مسجد الحرام آمدند قریشیان متوجه تغییر حالت حضرت ابوطالب رضی الله عنه شدند، چون ایشان به قدری نگران و ناراحت شده بود که به راحتی در چهره مبارک شان می شد فهمید، لذا به حضرت ابوطالب رضی الله عنه گفتند: ای ابوطالب رضی الله عنه چرا این قدر رنگ و رویت پریده! اتفاقی افتاده؟

حضرت ابوطالب رضی الله عنه به آن جمعیت مسلح فرمود: آن چه با خود دارید بیرون



بیاورید تا همگان ببینند.

آن‌ها نیز دشنه و شمشیرهای خود را بیرون آوردند.

قریشیان با دیدن این صحنه تعجب کرده و کمی ترسیدند و گفتند: ای ابوطالب رضی اللہ عنہ

جریان چیست؟

حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ فرمود: امروز تا چند لحظه پیش از محمد صلی اللہ علیہ وسلم خبری نداشتم و هر کجا به دنبالش گشتم او را نیافتم، گمان کردم توسط شما بلایی به سرش آمده باشد، لذا به این افراد دستور دادم مسلح شوند و در کنار شما بنشینند تا اگر مطمئن شدم که محمد صلی اللہ علیہ وسلم توسط شما بلایی به سرش آمده باشد دستور دهم و آن‌ها شما را بکشند، به خدا قسم اگر او راکشته بودید یک نفر از شما را زنده نمی‌گذاشتم.

آن‌ها با ترس و تعجب گفتند: واقعا چنین کاری می‌کردید؟!

حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ فرمود: به خدای کعبه قسم، می‌کردم.

شخص بی ادبی در میان جمعیت گفت: اگر این کار را می‌کردی بستگان خودت را

از بین می‌بردی.

حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ فرمود: این کار را می‌کردم گر چه این کار موجب از بین

رفتن تمام بستگانم می‌شد. (۱)

تعرض مشرکین به عثمان بن مظعون و عکس العمل حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ

در همان اوایل بعثت، عثمان بن مظعون که شخص فعالی جهت تبلیغ دین مقدس اسلام و رسالت پیامبر عظیم الشان اسلام صلی اللہ علیہ وسلم بود، کنار خانه کعبه می‌آمد و به موعظه و دعوت دیگران به راه حق می‌پرداخت و مردم را از بت پرستی منع می‌نمود.

۱- (الحجة على الذاهب، صفحه: ۶۱) و (شيخ الابطح، صفحه: ۲۶) و (اثبات الوصية، صفحه: ۹۶).

یکی از روزها عده‌ای از مشرکین به او حمله کردند و یکی از آن‌ها چنان ضربه محکمی به صورت او زد که ایشان از ناحیه یک چشم مجروح و کور شد.

وقتی این خبر ناگوار به گوش حضرت ابوطالب رضی الله عنه رسید بسیار ناراحت شد و تصمیم به قصاص گرفت، سریع به مسجد الحرام آمد و شخص مجرم را گرفتند و جهت قصاص به خدمتش آوردند، بزرگان قریش هر چه حضرت ابوطالب رضی الله عنه را قسم دادند و التماسش کردند که از او بگذرد حضرت ابوطالب رضی الله عنه قبول نکرد، بالاخره بزرگان قریش گفتند: دیه می دهیم، هر مقدار پول لازم باشد می دهیم ولی از او بگذر، حضرت ابوطالب رضی الله عنه قسم یاد کرد که تا چشمش را از جا نکنند راضی نمی شود، تا درس عبرتی بشود برای تمام مشرکین که زین پس هیچ وقت جرأت نکنند علیه محمد صلی الله علیه و آله و سلم یا اصحاب و دوستانش کوچک ترین اقدامی بکنند و همین کار را هم انجام داد. (۱)

روزی دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای عبادت به مسجد الحرام رفت و مشغول عبادت خدای تعالی گردید.

ابو جهل که تا آن روز ملقب به ابوالحکم بود، امامت اسفانه به قدری رذالت و جهالت از خود نشان داد که مردم مسلمان از آن به بعد او را ابو جهل لقب دادند، همیشه در صدد اذیت و آزار رساندن به وجود شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود، آن روز به اطرافیان خود اعلام کرد: کدام یک از شما حاضر است به طرف محمد صلی الله علیه و آله و سلم برود و او را اذیت کند و نمازش را برهم زند؟

یکی از آن‌ها به نام ابن الزبیری اعلام آمادگی کرده و مقداری شکمبه شتر آورد و وقتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در سجده بود روی ایشان ریخت و تمسخر کرد و همگی

۱- الحجة علی الذاهب، صفحه: ۳۵۷.



خندیدند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از این عمل زشت بسیار ناراحت گشته و بعد از اتمام نماز به منزل رفته و خدمت حضرت ابوطالب عليه السلام عرض شکایت کرد.

حضرت ابوطالب عليه السلام بسیار خشمگین و غضبناک شده و چهل تن از جوانان و اطرافیانش را با خود همراه کرد و به اتفاق حمزه سیدالشهداء عليه السلام به طرف مسجد الحرام رفتند.

قریشیان زمانی که حضرت ابوطالب عليه السلام را با آن همه خشم و غضب دیدند بلند شدند که فرار کنند.

حضرت ابوطالب عليه السلام شمشیر کشیده و با غضب فریاد زد: به خدای کعبه قسم، اگر کسی از جایش تکان بخورد با شمشیر او را خواهم کشت، در این زمان آن‌ها هر کدام سر جای خویش میخکوب شدند، حضرت ابوطالب عليه السلام ضربه محکمی به بینی ابن الزبیری زد و به حضرت حمزه عليه السلام دستور دادند شکمبه شتر بردارد و به صورت تمام آن‌ها بمالد.

حضرت حمزه عليه السلام نیز چنین کرد و حضرت ابوطالب عليه السلام همه آن جمع را بدگویی نمود و سخنان درشتی به آن‌ها گفت، مشرکین از ترس حضرت ابوطالب عليه السلام جرأت انجام هیچ اقدام یا گفتن کلامی نداشتند. (۱)

سپس حضرت ابوطالب عليه السلام خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اشعار زیر را سرود:

أنتَ النَّبِيُّ مُحَمَّدُ
لمسودين أكارمٍ
قرم أغر مسود
طابوا و طاب المولد

۱ - (الغدیر، جلد: ۷، صفحه: ۳۵۹) و (المناقب ابن شهر آشوب، صفحه: ۳۵) و (ثمرات الاوراق، جلد: ۲، صفحه: ۳).

| | |
|-----------------------------------|---------------------------------------|
| نعمَ الأرومةُ أصلُها | عَمُرُوا الخِضْمُ الأَوْحَادُ |
| هَشَمَ الرِّبِيكَةَ فِي الجِفَانِ | و عَيْشُ مَكَّةَ أَنْكَدُ |
| فَجَرَتْ بِذَلِكَ سُنَّةً | فِيهَا الخَبِيْزَةُ تُثْرَدُ |
| و لنا السقاية للحجيجِ | بها يَمَأُ العُنْجُدُ |
| و المأزمانِ و ما حَوَتْ | عَرَفَاتُهَا و المسجدُ |
| أَنْسَى تَضَامٌ و لم أُمَّتْ | و أنا الشجاعُ العَرَبُ |
| و بطاحُ مكة لا يُرى | فِيهَا نَجِيعُ أَسْوَدُ |
| و بنو أبِيكَ كَأَنَّهُمْ | أُسْدُ العَرَبِ نَتَوَقَّدُ |
| و لقد عَاهَدْتُكَ صادقاً | فِي القَوْلِ لا تَتَزَيَّدُ |
| ما زلتَ تَنطِقُ بالصَّوابِ | و أنتَ طِفْلٌ أُمْرَدٌ ^(۱) |

یعنی: تو محمد ﷺ پیامبر خدا هستی، تو بزرگوار و بزرگ قوم و سرور هستی
بر آقایان بزرگواری که نیکوگر دیده‌اند و پاک نهاد هستند.

خاندانی که بهترین تبار دارند و اصل و بزرگ آن عمرو (هاشم جد پیامبر اکرم ﷺ)
در آن سالی که خشکسالی بی نظیری بود.

حلوای آغشته به روغن و لذیذ را در ظرف‌های بزرگ تیکه تیکه کرده بود در حالی
که در مکه خشکسالی و قحطی بود (کنایه از اطعام کردن مردم توسط ایشان).

و این عمل او برای همیشه یک سنت شد که نان را تیکه تیکه می‌کردند.

آب دادن به حاجیان که به آن کشمش اضافه شده بود افتخارش برای خاندان ما

بوده.

۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد: ۳، صفحه: ۳۱۵.



دوتنگه میان مکه و منی و عرفات و مسجد برای ما بوده است.
چطور اجازه دهم کسی به تو ظمی کند در حالی که هنوز نمرده ام و شجاع و دلیر
هستم.

ریگ های شهر مکه دلیر سیاه رویی را در خود نمی بیند.
پسران پدران تو مانند بیشه شیر شجاعی هستند که می درخشند.
و من تو را راستگو شناختم که گزافه نمی گوید.
و تو از آن زمان که طفل نرسی بودی راست گو و حقیقت گو بوده ای.
دانشمندان بزرگ اهل سنت اعتراف کرده اند که شعر بالا یکی از مشهورترین اشعار
حضرت ابوطالب عليه السلام است.

حضرت حمزه عليه السلام حامی دین و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

حضرت حمزه عليه السلام نیز تا مدتی اسلام خود را پنهان نگه داشته بود، ایشان در
دعوتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از نازل شدن آیه شریفه: **وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ** به
اقوام و خویشان خویش دادند حضور داشتند،^(۱) و در همان شب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
ایمان آورده و به نبوت و رسالت شان معتقد شدند، همچنین در مراسم خواستگاری که
برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از حضرت خدیجه کبری عليها السلام انجام شد حضور داشتند.

ایشان با وجود این که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان و به نبوتش معتقد بود ولی بنا به
مصالحی تا مدت ها ایمان و اسلام خویش را مخفی نگه داشته بود اما مانند حضرت
ابوطالب عليه السلام که علنا اعلام ایمان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نکرده بود ولی تا آخرین قدرت از
ایشان حمایت و همه جا ایشان را کمک می کردند، حضرت حمزه عليه السلام نیز در کنار

۱ - السیر و المغازی، صفحه: ۱۴۶.

حضرت ابوطالب علیه السلام همه جا یار و یاور آن حضرت بود، و آن چنان که مورخان و بزرگان شیعه و سنی نوشته و تأیید کرده‌اند حضرت حمزه علیه السلام دائماً از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مواظبت می‌کرد و اگر کسی توهین و یا جسارتی به پیامبر عظیم الشان اسلام می‌نمود، تلافی کرده و آن‌ها را به سزای اعمال زشتشان می‌رساند.^(۱)

علت علنی شدن ایمان حضرت حمزه علیه السلام

ایشان بالاخره در اواخر سال ششم بعثت، در ماه ذی‌الحجه، اسلام و ایمان خویش را علنی کرد.

علت و انگیزه‌ی این کار آن بود که روزی در کنار کوه صفا ابو جهل گذرش به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله افتاد و مانند همیشه آن حضرت را آزار و اذیت رسانید، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ساکت ماندند و سخنی با او نگفتند.

ابو جهل پاره‌سنگی برداشت و به سر مبارک آن حضرت زد، طوری که فرق آن حضرت را شکافت و خون فواره زد، سپس نزد قریشیان که کنار کعبه تجمع کرده بودند رفت و کنار آنان نشست. یکی از کنیزان عبدالله بن جدعان که بردامنه‌ی صفا منزل داشت، این صحنه را دید.

آن کنیز صحنه‌ای را که دیده بود برای حضرت حمزه علیه السلام توصیف کرد، حضرت حمزه علیه السلام از شنیدن این حادثه اسفناک بسیار ناراحت و خشمگین شدند. حضرت حمزه علیه السلام فردی بسیار غیرتمند و حساس‌ترین و با محبت‌ترین جوانان قریش نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود.

بسیار ناراحت به راه افتاد و خود را آماده کرده بود که به محض برخورد با ابو جهل

۱- (انساب‌الاشراف، جلد: ۱، صفحه: ۱۳۱) و (اصول کافی، جلد: ۱، صفحه: ۴۴۹).



او را تنبیه کند!

وقتی وارد مسجد الحرام شد و ابوجهل را دید، بالای سر او رفته و با غضب به او گفت: یا مُصَفَّرُ اِسْتَه (این یک نسبت تندی بود به معنای کسی که اختیار بادمعده خود را ندارد و زیاد باد از معده بیرون می‌کند) پسر برادر مرادش نام می‌دهی در حالی که من بر دین او هستم و هر چه او می‌گوید من نیز می‌گویم؟! اگر قدرت داری و مردی آن چه به او گفته‌ای الان به من هم بگو.

آن گاه با همان کمان که در دست داشت آن چنان محکم بر سر او کوبید که زخم بزرگی بر سر او پدید آمد. عده‌ای از خویشاوندان ابوجهل از قبیله بنی مخزوم برآشفتنند. بنی هاشم نیز که خویشاوندان حضرت حمزه علیه السلام بودند حالت آماده باش جهت یاری و کمک به حضرت حمزه علیه السلام به خود گرفتند.

ابوجهل گفت: او را واگذارید! من پسر برادرش را به گونه‌ای زشت ناسزاگفته‌ام! لذا درگیری خاصی صورت نگرفت و حضرت حمزه علیه السلام از نزد آن‌ها خارج شد و بدین صورت بود که اسلام و ایمان آن حضرت علنی گشت و همه از آن تاریخ به بعد متوجه اسلام و ایمان حضرت حمزه علیه السلام شدند، وقتی که اسلام وی علنی گشت مشرکین از ترس ایشان خیلی کمتر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را اذیت و آزار می‌کردند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت حمزه علیه السلام را بسیار دوست می‌داشت و بعد از شهادتش بسیار محزون و غمگین شده و لقب سید الشهداء را به آن بزرگوار دادند.

شعر حضرت ابوطالب علیه السلام برای حضرت حمزه علیه السلام

حضرت ابوطالب علیه السلام بعد از علنی شدن ایمان و اسلام حضرت حمزه علیه السلام بسیار خوشحال شد و شعر زیر را سرود:

فَصَبْرًا أَبَا يَعْلَى عَلَى دِينَ أَحْمَدَ وَ كُنْ مُظْهِرًا لِلدِّينِ وَفَقْتِ صَابِرًا
 وَ حُطْمًا مَنْ أَتَى بِاللِّدِينِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ بِصِدْقٍ وَ حَقِّ لَا تَكُنْ حَمَزُ كَافِرًا
 فَقَدْ سَرَّنِي إِذْ قُلْتَ إِنَّكَ مُؤْمِنٌ فَكُنْ لِرَسُولِ اللَّهِ فِي اللَّهِ نَاصِرًا
 وَ نَادِ قُرَيْشًا بِالَّذِي قَدْ أَتَيْتَهُ جَهَارًا وَ قُلْ مَا كَانَ أَحْمَدُ سَاحِرًا

یعنی؛ ای ابویعلی! (حمزه) بر دین احمد پایدار و آشکارکننده آن باش و موفقیت تو در استقامت و شکیبایی تو است.

و از کسی که از جانب پروردگارش دینی را به راستی و استواری آورده حمایت کن و از این امر کوتاهی نکن.

چقدر مسرور و خوشحال شدم که گفته ای ایمان داری، پس همواره یاری کننده راه خدا و راه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باش.

پس آشکارا صدای خود را به آن چه که ظاهر کرده ای (یعنی ایمانت) بلند کن و به گوش قریشیان برسان که احمد ساحر و جادوگر نیست.

حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام شعر دیگری نیز سرودند که در آن به چهار نفر از بهترین‌ها سفارش حمایت کردن از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌کند و شعر به شرح ذیل است:

أَوْصِي بِنَصْرِ النَّبِيِّ الْخَيْرِ مَشْهُدَهُ عَلِيًّا ابْنِي وَ شَيْخَ الْقَوْمِ عَبَّاسًا
 وَ حَمْرَةَ الْأَسَدِ الْحَامِي حَقِيقَتَهُ وَ جَعْفَرًا أَنْ يَدُودُوا دُونَهُ النَّاسَا
 كُونُوا فِدَاءً لَكُمْ أُمَّي وَ مَا وَلَدْتُ فِي نَصْرِ أَحْمَدَ دُونَ النَّاسِ أَتْرَاسَا

یعنی؛ چهار نفر را به یاری کردن و حمایت از پیامبر خدا (حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) سفارش می‌کنم؛ فرزندانم علی عَلَيْهِ السَّلَام و بزرگ قوم عباس را.

و حمزه عَلَيْهِ السَّلَام آن شیری که پاسدار حقیقت است و همچنین جعفر عَلَيْهِ السَّلَام را تا به وسیله حمایت خود شرّ و گزند مردم را از او دور بدارند.

ای به فدای شما باد مادرم و همه فرزندانم، در راه یاری احمد همچون سپرها باشید.

شهادت حضرت حمزه عليه السلام

حضرت حمزه سیدالشهداء عليه السلام سرانجام بعد از عمری فداکاری و فعالیت جهت پیشبرد دین مقدس اسلام در جنگ احد به شهادت رسید و شهادت او باعث ناراحتی شدید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گردید.

مردم مسلمان روی مقبره حضرت حمزه سیدالشهداء عليه السلام عموی بزرگوار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بارگاه و مسجد ساختند و همواره در طول تاریخ به آن مکان مقدس می‌رفته و تبرک جسته و به آن وجود مقدس توسل می‌کردند و خلاصه در آن مکان خدای تعالی راعبادت می‌نمودند، مورخان تاریخ ساخت آن مسجد و بارگاه را قرن دوم گفته‌اند،^(۱) در زمان خلافت ابوالعباس احمد بن مستضیء ملقب به الناصر دین‌الله، خلیفه عباسی، که مورخان وی را فردی بسیار متعصب بر مذهب خود یاد کرده‌اند به دستور مادر این خلیفه، مسجد و بارگاه حضرت حمزه عليه السلام را توسعه دادند و قبه‌ای بلند و زیبا و محکم با دری از آهن برای آن بارگاه ساختند و ضریحی منقش از چوب ساج بر قبر مطهرش نهادند،^(۲) و حتی در عصر عثمانی‌ها دو مرتبه این بارگاه تعمیر و بازسازی شد،^(۳) اما متأسفانه بعد از روی کار آمدن فرقه تازه تأسیس وهابیت، و به قدرت رسیدن آل سعود در سعودیه بارگاه و مسجدی که مردم مسلمان برای مقبره مطهر این عموی بزرگوار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که عمری برای پیشبرد دین مقدس اسلام زحمت کشید و در راه خدمت به راه خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جان فشانی‌ها کرد و همان گونه که مورخین و علماء و

۱ - وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، جلد: ۳، صفحه: ۹۲۲.

۲ - وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، جلد: ۳، صفحه: ۹۲۱ الی ۹۲۳.

۳ - مدینه شناسی، جلد: ۲، صفحه: ۲۵۸.

بزرگان سنی و شیعه در کتاب‌های خود نوشته و تایید کرده‌اند بعد از علنی کردن ایمان و اسلام حضرت حمزه علیه السلام کمتر موردی پیدا شد که کسی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را اذیت کند؛ چراکه تمام مشرکین از ابهت و عظمت حضرت حمزه علیه السلام در هراس بودند و همچنین خود حضرت حمزه علیه السلام علنی به تبلیغ دین مقدس اسلام و تبلیغ رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله پرداخت، در اکثر جنگ‌ها حضور داشت و خلاصه آن قدر نقش بزرگ حضرت حمزه علیه السلام در پیشرفت دین مقدس اسلام مشهود است که حتی مغرضین هم نتوانسته‌اند چشم پوشی و حاشاکنند و خدمات ارزنده آن وجود شریف را در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند، و من متاسفانه چون موضوع کتاب مربوط به حضرت حمزه علیه السلام نیست بیشتر از این نمی‌توانم مطلب بنویسم، اما آن قدر بزرگان شیعه و سنی از خدمات و محبت‌ها و جان‌فشانی‌ها و اثرات مثبت حضرت حمزه علیه السلام برای دین مقدس اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نوشته و تایید کرده‌اند که یقیناً اگر بخوایم کتابی در شرح احوالات این عموی بزرگوار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بنویسیم کتابی قطور و شاید از یک جلد نیز بیشتر شود، حضرت حمزه‌ای که آن قدر برای عالم اسلام عزیز و دارای احترام بود که بعد از شهادت وی بسیاری از صحابه نام فرزندان خود را حمزه می‌گذاشتند،^(۱) حضرت حمزه‌ای که مورخان و بزرگان شیعه و سنی در کتاب‌های خود اذعان کرده‌اند که اگر ایشان و جعفر بن ابی طالب علیه السلام در زمان شهادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در قید حیات بودند هیچ کس جرأت این که خلافت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را غصب کند نداشت،^(۲) امامت‌اسفانه فرقه‌ای تازه تاسیس که مؤسس اصلی آن صهیونیسم‌های یهود بوده که از تشکیل این فرقه هدفی جز از بین بردن و نابود کردن دین مقدس اسلام و آثار

۱- (الطبقات ابن سعد، جلد: ۵، صفحه: ۱۸۶) و (الکافی، جلد: ۶، صفحه: ۱۹) و (المستدرک علی الصحیحین، جلد: ۳، صفحه: ۱۹۶).

۲- (الکافی، جلد: ۸، صفحه: ۱۸۹ الی ۱۹۰) و (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد: ۱۱، صفحه: ۱۱۱-۱۱۵۱۱۶).



ارزنده آن نداشته‌اند و متاسفانه تا حدودی در این امر موفق بوده‌اند، به جای قدردانی از زحمات این بزرگ مرد جهان اسلام و یا لاقبل به پاس احترام و محبتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این وجود شریف داشت علاوه بر این که این مسائل را نادیده گرفتند، بارگاه مطهر و مسجدی که روی قبر شریفش بود را خراب کردند.

به امید روزی که مردم مسلمان از خواب غفلت بیدار شوند و به پاس خدمات ارزنده این ابرمرد جهان اسلام که امروز تمامی مردم مسلمان، اسلام و ایمان خویش را تا حد زیادی مدیون جان فشانی‌ها و خدمات ارزنده این مرد شریف به عالم اسلام هستند، و به پاس احترام گذاشتن به پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله که محبت شدیدی به حضرت حمزه رضی الله عنه داشت، رگ غیرتشان به جوش آید و بیشتر از این نگذارند فرقه‌ای که مؤسس آن یهود بوده آثار دین مقدسشان را از بین ببرند و بارگاه باشکوهی برای این عمومی بزرگوار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و همچنین بارگاه مفصلی برای ائمه مظلوم بقیع رضی الله عنهم که کم‌ترین عنوان آن بزرگواران ذراری و نوادگان پیامبر معظم اسلام صلی الله علیه و آله است بسازند تا مردم مسلمان مجدداً مانند قبل به این امکان مقدسه بروند و به یاد خدای تعالی بیفتند و خدای تعالی را عبادت کنند و اولیاء خدا را واسطه بین خود و خدای مهربان بگیرند.

توصیه حضرت ابوطالب رضی الله عنه به بنی هاشم در حمایت پیامبر صلی الله علیه و آله

بالاخره سران مشرکین قریش تصمیم گرفتند هر کدام از آن‌ها نسبت به آن دسته از اقوام و خویشانی که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گرویده‌اند سخت گرفته و حتی المقدور آن‌ها را آزار و اذیت کنند، باشنیدن این خبر حضرت ابوطالب رضی الله عنه اقوام و خویشان و نزدیکان خویش را فرا خواند و در جمع آن‌ها فرمود: هیچ کس حق ندارد رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیروان او را بیازارد و از قریش پیروی کند، همه آن جمعیت غیر از ابولهب به حضرت ابوطالب رضی الله عنه لبیک گفتند.

حضرت ابوطالب ع وقتی حمایت بنی هاشم را دید مسرور گشت و اشعار زیر را سرود:

| | |
|--|---|
| فَعَبْدُ مَنْافٍ سِرُّهَا وَ صَمِيمُهَا | إِذَا اجْتَمَعَتْ يَوْمًا قُرَيْشٌ لِمَفْخَرٍ |
| فَنَفِي هَاشِمٍ أَشْرَافُهَا وَقَدِيمُهَا | فَإِنْ حُصِّلَتْ أَشْرَافُ عَبْدِ مَنْافِهَا |
| هُوَ الْمُصْطَفَى مَنْ سِرُّهَا وَ كَرِيمُهَا | فَإِنْ فَخَرْتُ يَوْمًا، فَإِنَّ مُحَمَّدًا |
| عَلَيْنَا فَلَمْ تَظْفَرْ وَ طَاشَتْ حُلُومُهَا | تَدَاعَتْ قُرَيْشٌ: غَثًّا وَ سَمِيمُهَا |
| إِذَا مَا ثَنَوْا صُعْرَ الْخُدُودِ نُقِيمُهَا | وَ كُنَّا قَدِيمًا لَا نُقَرُّ ظِلَامَةً |
| وَ نَضْرِبُ عَنْ أَحْجَارِهَا مَنْ يَرُومُهَا | وَ نَحْمِي حِمَاها كُلَّ يَوْمٍ كَرِيمَةٍ |
| لَهُمْ صِرْمَةٌ لَا يُسْتَطَاعُ قَرُومُهَا | هُمُ السَّادَةُ الْأَعْلَوْنَ فِي كُلِّ حَالَةٍ |
| وَ يُكْرِمُهُمْ مِلْأَرْضٍ عِنْدِي أَدِيمُهَا ^(۱) | يَدِينُ لَهُمْ كُلُّ الْبَرِيَّةِ طَاعَةً |

یعنی: قریش اگر روزی برای اظهار سرافرازی تجمع کنند، خاندان عبدمناف هسته مرکزی و نژاد اصیل و پاک آنهاست.

و اگر بخواهند افراد شرافتمند خاندان عبدمناف را بشناسند، پس اشراف و مردان تاریخ ساز آنان در خاندان بنی هاشم هستند.

و اگر بنی هاشم بخواهند به خود ببالند، باید به شخص محمد ص بنازند که او برگزیده از هسته مرکزی و گرامی ترین مرد آنان است.

قریش کوچک و بزرگ خود را علیه مابسیج کرد، ولی موفق نشد و آرزوهایش بر باد رفت.

ما از قدیم الایام تن به ستم نداده و زیر بار ظلم نرفته ایم، و هر وقت می دیدیم گره

۱ - منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، جلد: ۱۷، صفحه: ۳۵۸.



بر کار کسی افتاده گرفتاری اش را بر طرف می کردیم.

در زمان های سخت ما بودیم که از قریشیان و مکه دفاع می کردیم، و کسانی را که نسبت به خانه کعبه قصد بدی داشتند از اطراف آن دور می کردیم. به وسیله ما بود که گیاه پژمرده جان گرفت، و در پناه ما و با حمایت ما بود که ریشه آن نمناک شد و رشد کرد.

هجرت مسلمانان به حبشه

بالاخره مردم مسلمان به خاطر آزار و اذیت های مشرکین و بزرگان قریش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درخواست کردند که اجازه بدهد آن ها به مکانی که از شر کفار در امان باشند بروند تا زمانی که خدای تعالی اجازه دهد با کفار جنگ کنند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اجازه فرمود که آن ها به حبشه بروند و فرمود: مردم حبشه مسیحی و اهل کتاب هستند، و آن ها از ظلم و ستم دوری می کنند و نجاشی سلطان آن ها که اسمش اَضْحَمَه است مرد عدالت گستری است، لذا اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که تعدادشان یازده مرد و چهار خانم بود به سرپرستی عثمان بن مظعون در ماه رجب پنهانی از مکه گریختند و به سوی حبشه حرکت کردند و تا اراضی جدّه پیاده راه را پیمودند و از آنجا با دو کشتی بازرگانی با نیم دینار کرایه به حبشه رفتند و در آن مکان با کمال راحتی به عبادت و زندگی عادی خود ادامه دادند و از هرگونه خوف و شکنجه ای در امان بودند.

بعد از تمام شدن ماه مبارک رمضان همان سال شنیدند که قریشیان نیز اسلام آورده و دیگر آزار و اذیتی به مسلمانان وارد نمی کنند، لذا در ماه شوال به طرف مکه حرکت کردند، وقتی به مکه رسیدند متوجه شدند که خبر اسلام آوردن اهل مکه دروغ بوده، لذا به صورت پنهانی وارد شهر شدند، با این وجود طولی نکشید که مجدداً به آزار و اذیت مشرکین قریش گرفتار شدند.

جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه نماینده حضرت ابوطالب رضی الله عنه در حبشه

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای مرتبه دوم نیز به آن‌ها اجازه فرمود که مجدداً به حبشه مهاجرت کنند، این مرتبه تعداد هشتاد و سه نفر به سرپرستی جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه رهسپار حبشه شدند، البته علت مهاجرت جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه اذیت و آزار مشرکین نبود، چون ایشان علاوه بر ابهت و عظمتی که خود داشتند، عظمت و ابهت حضرت ابوطالب رضی الله عنه نیز باعث شده بود هیچ کس جرأت این که کوچک‌ترین اذیتی به وی وارد کنند داشته باشد.

جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه به عنوان نماینده پدر خویش و برای دل‌گرمی و حمایت از اصحاب و مسلمانانی که مهاجرت می‌کردند با آن‌ها همراه شد، حضرت ابوطالب رضی الله عنه علاوه بر این که می‌خواست در مکه کنار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بماند و از ایشان حمایت کند و از عظمت و شرافت و بزرگی اش در راه دفاع از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله استفاده کند، مضافاً می‌خواست از مردم مسلمانی که به حبشه مهاجرت می‌کنند نیز دفاع و حمایت کند، لذا چون به دلیل فوق‌الذکر خودش شخصاً نمی‌توانست به حبشه برود، فرزندش جعفر رضی الله عنه را به نمایندگی از خود همراه مردم مسلمان به حبشه فرستاد.

کفار قریش وقتی متوجه این جریان شدند جلسه‌ای گرفته و دو نفر را از میان خود انتخاب کردند تا به حبشه برود و از پادشاه حبشه بخواهد تا اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به آن‌ها تحویل دهد و آن دو نفر یکی عمرو عاص و دیگری عبدالله بن ابی ربیع بود، آن دو با هدایای زیادی برای نجاشی به سوی حبشه حرکت کردند و به تمام افراد و شخصیت‌های حکومتی از آن هدایا داده و کاملاً جلب توجه آن‌ها را نمودند سپس خدمت نجاشی رسیده و هدایای مناسب او را هم به او اهداء کرده و گفتند: جمعی از نادانان و دیوانه‌هائی از قبیله ما که اکثراً جوانان کم‌تجربه‌ای نیز هستند. از مذهب و دین



آباء و اجدادی خود دست کشیده و به دین شما هم در نیامده و برای خود دین جدیدی اختراع کرده که نه شما آن دین را قبول دارید و نه ما، و آن‌ها به مملکت شما آمده‌اند.

پدرانشان از ما خواسته‌اند از شما بخواهیم آن‌ها را به ما برگردانید، اطرافیان نجاشی به تأیید از کفار گفتند: آری بهتر همین است که آن‌ها را به وطن خودشان برگردانید. زیرا بزرگان قریش بهتر می‌توانند درباره جوانان خود تصمیم بگیرند.

نجاشی به خشم آمد و گفت: به خدا قسم من هرگز این کار رانمی‌کنم! زیرا جمعی که از میان تمام ممالک و پادشاهان جهان ما را انتخاب کرده‌اند و به ما پناه آورده‌اند، من تسلیم دشمنانشان نمی‌کنم، مگر آن‌که آن‌ها را حاضر کنید و آن‌ها حرف هایشان را بزنند تا ببینیم چه می‌گویند.

بالاخره نجاشی شخصی را نزد مسلمانان فرستاد و آن‌ها را دعوت به حضور کرد. مسلمانان با یکدیگر شور کردند که در محضر نجاشی چه بگویند، جعفر بن ابی طالب علیه السلام فرمود: هیچ کاری بهتر از درستی و راستی نیست، ما واقعیتی را که بوده خواهیم گفت. مسلمانان او را به عنوان سخنگوی خود انتخاب کرده و نزد نجاشی رفتند.

آن‌ها برای نجاشی به خاک نیافتادند و احترامات معموله را انجام ندادند، یکی از بزرگان آن‌ها گفت: چرا عظمت پادشاه را نگاه‌نداشتید و در مقابل او سجده نکردید؟ جعفر بن ابی طالب علیه السلام گفت: ما جز در مقابل خدای تعالی سجده نمی‌کنیم، پیغمبرمان به ما اجازه نفرموده در مقابل دیگری سجده کنیم.

نجاشی با شنیدن این سخن رعبی از آن‌ها در دلش افتاد و گفت: شنیده‌ام شما از دین خود دست کشیده و دین نصاری را هم قبول ندارید و برای خود دینی انتخاب کرده‌اید، این دین جدید چیست که شما دارید؟

جعفر بن ابی طالب علیه السلام فرمود: ای پادشاه! ما مردم نادان و جاهلی بودیم، بت‌ها را عبادت می‌کردیم، گوشت مرده می‌خوردیم، قطع رحم می‌کردیم، از زنا پرهیز نمی‌کردیم، به مردم و ضعفاء ظلم می‌کردیم و کارهای زشت و دور از اخلاق انجام می‌دادیم، در این موقع که لب‌گودی آتش بودیم خدای تعالی پیامبری از جانب خود به سوی ما فرستاد که ما او رهی شناسیم، اصل و نسب او رهی دانیم، او را به راست گوئی و امانتداری و درستی و کمالات روحی تجربه کردیم.

او ما را به راستگوئی و امانتداری و صله رحم و حُسن برخورد با مردم به خصوص با همسایگان امر فرمود، ما اطاعت کردیم. او ما را از حرام و زنا و ریختن خون یکدیگر و فحشاء و خوردن مال یتیم نهی فرمود، ما قبول نمودیم، و درستی کلام خود را با معجزاتی که از او ظاهر می‌شد برای ما اثبات نمود. لذا ما به او ایمان آوردیم ولی قریش با ما دشمنی کرده و ما را در وطنمان اذیت و آزار زیادی نمودند، ما به پیامبرمان شکایت آن‌ها را کردیم، او به ما دستور داد به این مملکت هجرت کنیم و در میان ممالک و پادشاهان دنیا شما را انتخاب کرد، شاید شما ما را یاری کرده و از آزار دشمنانمان حفظ نمائید.

نجاشی گفت: شما از کلمات قرآن چیزی می‌دانید که برای من بخوانید؟

جعفر بن ابی طالب علیه السلام فرمود: بلی، و از اول سوره کهی‌عص برای نجاشی خواند. نجاشی کم‌کم آن چنان تحت تأثیر آیات قرآن قرار گرفت که اشکش جاری شد و از محاسنش قطرات اشک می‌ریخت.

اسقف‌ها و علماء نصاری که آنجا بودند همه گریه کرده و از فصاحت و بلاغت و عمق کلمات قرآن در بهت فرو رفته بودند.

نجاشی گفت: به خدا قسم این کلمات با آن چه حضرت موسی و عیسی علیه السلام آورده‌اند از یک نور است. سپس رو به عمرو عاص کرده و گفت: به خدا قسم به هیچ



وجه آن‌ها را تسلیم شما نخواهم کرد و به مسلمانان گفتم: شما بروید و در حبشه راحت زندگی کنید.

فردای آن روز عمروعاص به عبدالله بن ابی‌ربیعہ گفت: نجاشی حضرت عیسی علیه السلام را خدا و مسلمان‌ها او را بنده خدای دانند، من فردا نزد نجاشی رفته و او را از اعتقاد آن‌ها آگاه می‌سازم. لذا روز بعد نزد نجاشی رفت و گفت: مسلمان‌ها درباره حضرت عیسی علیه السلام اعتقاد باطلی دارند اگر مایل باشید از آن‌ها سؤال کنید.

نجاشی مسلمان‌ها را دوباره به دربارش احضار کرده و گفت: شما درباره حضرت عیسی علیه السلام نظرتان چیست؟

جعفر بن ابی طالب علیه السلام فرمود: ما همان را که خدا درباره عیسی علیه السلام به پیغمبرمان فرموده می‌گوئیم. اومی فرمود: **هُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَ رَسُولُهُ وَ رُوحُهُ وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ الْعَذْرَاءِ الْبَتُولِ؛** یعنی: او بنده‌ی خدا است. او فرستاده‌ی خدا است. او روح و کلمه خدا است که به مریم پاک و باکره و شوهر ندیده القا فرموده است.

نجاشی چوبی برداشته و گفت: آن چه این‌ها درباره حضرت عیسی علیه السلام می‌گویند و آن چه واقعیت دارد به اندازه این چوب فاصله ندارد، سپس روبه مسلمان‌ها کرده و گفت: مرحبا به شما و به آن کسی که شما را به این جافرستاده است، بدانید که او رسول خدا است و این پیغمبر شما همان کسی است که حضرت عیسی علیه السلام از آمدنش خبر داده، شما بروید و در آسایش کامل در این مملکت زندگی کنید و اگر من گرفتار مملکت داری نبودم به مکه رفته و کفش داری او را می‌کردم! سپس دستور داد هدایای قریش را به آن‌ها برگردانده و آن‌ها را قبول نکنند.

نامه‌های حضرت ابوطالب رضی الله عنه به نجاشی و دعوت او به اسلام

حضرت ابوطالب رضی الله عنه در این اثناء نامه‌ای به نجاشی نوشت و اشعاری در آن خطاب به او سرود و در لفافه او را تحریک به حمایت از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نمود و آن اشعار این بود:

أَلَا لَيْتَ شِعْرِي كَيْفَ فِي النَّأْيِ جَعْفَرُ وَ عَمْرُو وَ أَعْدَاءُ النَّبِيِّ الْأَقْرَبُ
 فَهَلْ نَالَ أفعالَ النَّجَاشِيِّ جَعْفَرَا وَ أَصْحَابَهُ أَوْ عاقَ ذَلِكَ شَاعِبُ
 تَعَلَّمْ خِيَارَ النَّاسِ إِنَّكَ مَا جِد كَرِيمٌ فَلَا يَشْقَى لَدَيْكَ الْمَجَانِبُ
 تَعَلَّمْ بَأَنَّ اللَّهَ زَادَكَ بَسْطَةَ وَ أَسبابَ خَيْرِ كُلِّهَا لَكَ لَأَزِبُ

یعنی: ای کاش می دانستم که جعفر رضی الله عنه در میان مردم چگونه است و عمرو و دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله که خویشاوندند چگونه؟

و ای کاش می دانستم که آیا احسان نجاشی به جعفر رضی الله عنه و یاران او رسیده یا که افراد آشوبگر و فتنه گر مانع از آن شده‌اند.

تو که ناسزا راردمی کنی، بدان که تو بزرگ‌بخشنده‌ای هستی که همسایه در کنار تو سختی و رنج نمی بیند.

و بدان که خدای تعالی تو را برکت داده و تمام اسباب خیر به تو ماندگار هستند.

نجاشی وقتی نامه حضرت ابوطالب رضی الله عنه به دستش رسید و ابراز محبت‌ها و تشکرهای حضرت ابوطالب رضی الله عنه را دید بسیار خوشحال و مسرور گشت و در حمایت از مردم مسلمان کوتاهی نکرد.

وقتی خبر الطاف و محبت‌های نجاشی به گوش حضرت ابوطالب رضی الله عنه رسید مجدداً نامه‌ای برای او نوشت و او را به دین مقدس اسلام دعوت نموده و اشعاری در



این جهت برایش سرود:

تَعَلَّمَ مَلِيكَ الْحَبَشِ أَنَّ مُحَمَّدًا
 نَبِيَّ كَمُوسَى وَالْمَسِيحِ ابْنَ مَرْيَمَ
 أَتَى بِالْهُدَى مِثْلَ الَّذِي أَتَى بِهِ
 وَكُلُّ بِأَمْرِ اللَّهِ يَهْدِي وَيَعْصِمُ
 وَأَنْتُمْ تَتْلُونَهُ فِي كِتَابِكُمْ
 بِصِدْقِ حَدِيثٍ لَا حَدِيثٍ مُرْجَمٍ
 فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ نِدَاءً وَأَسْلُمُوا
 فَإِنَّ طَرِيقَ الْحَقِّ لَيْسَ بِمُظْلَمٍ

یعنی: ای پادشاه حبشه، آیامی دانی که محمد صلی الله علیه و آله همچون موسی و مسیح علیه السلام

پسر مریم علیها السلام پیامبر خدا است؟

و مانند آن دو پیامبر برای بشریت هدایت و رستگاری آورده، و همه آنها به فرمان
 خدای تعالی هدایت و حفظ شده اند.

و شما در کتاب های آسمانی خویش نام او را می خوانید، آن هم با گفتاری صادقانه
 نه با سخنان دور از حقیقت.

پس برای خدا شریکی نخوانید و اسلام بیاورید، و بدانید که به درستی راه حق
 تاریک و مجهول نیست.

و بالاخره آن قدر حضرت ابوطالب علیه السلام توسط نامه و پیام، و فرزندش به نمایندگی
 از پدر نسبت به نجاشی محبت نموده و او را به دین مقدس اسلام دعوت کردند که
 نجاشی مسلمان شد،^(۱) ولی بنا به مصالحی که در کار بود ایمان و اسلام خود را تا آخر
 عمر اظهار نکرد، با این حال عده ای از مردم و اطرافیان نجاشی متوجه تغییر مذهب او
 شده و گاهی نسبت به وی به همین جهت اعتراض می کردند.^(۲)

نزدیکی و قرابت جعفر بن ابی طالب علیه السلام با نجاشی آن قدر زیاد شده بود که اسماء

۱ - (اعلام الوری باعلام الهدی، جلد: ۱، صفحه: ۱۱۹) و (الاصابه، جلد: ۱، صفحه: ۵۹۳).

۲ - (البدایة و النهایة، جلد: ۳، صفحه: ۱۰۸۴) و (صحیح بخاری، جلد: ۵، صفحه: ۶۴).

بنت عمیس همسر جعفر رضی الله عنه که همان ایام در حبشه صاحب فرزندی شده بود به فرزند تازه متولد شده نجاشی شیرمی داد و همین مسأله نیز باعث پیوند و صمیمیت بیشتر میان آن دو خانواده شده بود. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همواره به نجاشی محبت داشت و روزی که نجاشی از دنیا رفت به اصحاب خویش فرمود: امروز مرد صالحی از دنیا رفت، برخیزیم برایش دعا بخوانیم و به بیابان رفته و برای آن مرحوم دعا و استغفار کردند. (۲)

حمایت‌های حضرت ابوطالب رضی الله عنه

و فرزندانش در شعب ابی طالب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

وقتی که عمرو عاص و عبدالله بن ابی ربیعہ بنا امید ی از کشور حبشه برگشته و شرح مایع را برای دیگر مشرکین تعریف کردند، مشرکین قریش بسیار ناراحت شده و تصمیم به قتل پیامبر معظم اسلام صلی الله علیه و آله گرفتند.

حضرت ابوطالب رضی الله عنه وقتی متوجه این دسیسه شوم شد با ناراحتی زیاد شعری

انشاد نموده و فرمود:

| | |
|--|---|
| وَاللّٰهِ لَنْ يَصِلُوْا اِلَيْكَ بِجَمْعِهِمْ | حَتّٰى اَوْسَدَ فِى التُّرَابِ دَفِيْنَا |
| فَاَصْدَعُ بِاَمْرِكَ مَا عَلَيْكَ غَضَاصَةٌ | وَ اَنْشُرُ بِذَاكَ وَ قَرَّ مِنْكَ عُيُوْنَا |
| وَ دَعَوْتِنِىْ وَ زَعَمْتَ اَنَّكَ نَاصِحٌ | فَلَقَدْ صَدَقْتَ وَ كُنْتَ قَبْلُ اَمِيْنَا |
| وَ عَرَضْتَ دِيْنَا قَدْ عَرَفْتُ بِاَنَّهُ | مِنْ خَيْرِ اَدْيَانِ الْبَرِيَّةِ دِيْنَا |
| لَوْ لَا الْمَخَافَةُ اَنَّ يَكُوْنَ مَعْرَةً | لَوْجَدْتِنِىْ سَمِحًا بِذَاكَ مُبِيْنَا |

۱- ابوالفضل العباس رضی الله عنه، جلد: ۱، صفحه: ۹۴.

۲- (الخصال، جلد: ۲، صفحه: ۳۶۰) و (تاریخ اورشلیم، جلد: ۲، صفحه: ۱۱۹).



یعنی: به خدا قسم تا من زنده‌ام تمام جمعیت کفار قریش دسترسی و تسلط به تو پیدا نخواهند کرد، مگر هنگامی که من در قبر سر بر خاک می‌گذارم.

پس تو بدون ترس و هراس به وظیفه خود عمل نما، بشارت باد بر تو که موفق خواهی شد و چشمانت روشن باد.

از آنجا که تو خیر خواه من هستی من را به پذیرفتن دین مقدس اسلام دعوت کردی، و به یقین راست گفתי و قبل از این نیز امین بودی.

تو دین و آئینی را عرضه نمودی که من یقین دارم بهترین ادیان است.

اگر به خاطر ملامت و پرهیز از دشنام نبود، مرا می‌یافتی که چگونه به آسانی گرایش به اسلام را اعلام می‌کردم.

وقتی مشرکین متوجه حمایت‌های بی دریغ حضرت ابوطالب علیه السلام نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شدند، یقین کردند که با این وضع موفق به قتل آن حضرت نخواهند شد، لذا تصمیم به تحریم اقتصادی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اصحاب و پیروانش گرفتند.

آن‌ها در دارالندوه جمع شده و با یکدیگر پیمان بستند که با مسلمانان به رفق و مدارا عمل نکنند و هرگز زن به آن‌ها ندهند و زن از آن‌ها نگیرند و به آن‌ها چیزی نفروشند و از آن‌ها چیزی نخرند و به طور کلی آن‌ها را تحریم اقتصادی نمایند و این تعهد را نشکنند و با آن‌ها صلح نکنند مگر این که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را به آن‌ها تسلیم کنند تا آن‌ها او را بکشند،^(۱) و این تحریم اقتصادی توسط هشتاد نفر از بزرگان قبائل مختلف مشرکین امضاء شد.

کاتب این قطعنامه منصور بن عکرمه بود،^(۲) که بعد از آن به خواست خدای تعالی

۱- دلائل النبوة، جلد: ۲، صفحه: ۳۱۱ الی ۳۱۲.

۲- تاریخ یعقوبی، جلد: ۲، صفحه: ۱۲۱.

دستش فلج شد، این قطع نامه را در میان صند و قچه ای گذاشته و آن را پلمپ کرده و در خانه کعبه نگهداری کردند.

مفاد اصلی قطعنامه عبارت بود از:

- ۱- هرگونه خرید و فروش با هواداران محمد ﷺ تحریم می شود.
- ۲- ارتباط و معاشرت با آنان اکیداً ممنوع می گردد.
- ۳- هرگونه ارتباط زناشویی و... با مسلمانان ممنوع است.
- ۴- در تمامی پیش آمدها باید از مخالفان محمد ﷺ حمایت کرد.

همچنین هر کس وارد شهر مکه می شد حق نداشت با آن ها معامله کند و اگر کسی چنین کاری انجام می داد تمام اموالش را مصادره می کردند.^(۱)

این مسأله در شب اول محرم سال هفتم بعثت واقع شد و بنی هاشم و بنی عبدالمطلب غیر از ابولهب و همچنین دیگر اصحاب پیامبر اکرم ﷺ همه جمع شده و به حضرت ابوطالب رضی الله عنه جهت همراهی و یاری کردن پیامبر اکرم رضی الله عنه لبیک گفته و همه به اتفاق حضرت ابوطالب رضی الله عنه وارد شعب ابی طالب که دره ای در نزدیکی مسجد الحرام پشت کوه صفا و مروه و مابین کوه ابوقبیس و کوه خندمه بود گردیدند،^(۲) این شعب ملک شخصی حضرت عبدالمطلب رضی الله عنه بود و در قسمت شرق خانه با عظمت کعبه، در کنار شعب بنی عامر و پس از مسعیه قرار داشت و به دلیل نزدیکی اش به کعبه بهترین نقطه مکه بود.

در شعب ابوطالب مردم مسلمان زندگی بسیار سخت و با فشار زیاد داشتند، آن ها به غیر از ایام حج و در ماه رجب جهت عمره رجبیه نمی توانستند از شعب ابوطالب

۱- اعلام الوری، صفحه: ۷۱.

۲- سیره ابن هشام، جلد: ۱، صفحه: ۳۵۲.



بیرون بیایند.

ابوجهل عده‌ای را بر نگهبانی این شعب گمارده بود تا هیچ کس تحت هیچ شرایطی نتواند آب و غذا به مردم مسلمان برساند، و کودکان از فرط تشنگی و گرسنگی دائماً گریان بودند،^(۱) و بزرگ ترها گاهی مجبور بودند با علف و برگ درختان شکم خود را سیر نگه دارند.^(۲)

در طول مدتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اصحاب و یاران شان در شعب ابی طالب محاصره اقتصادی بودند حضرت ابوطالب رضی الله عنه بسیار مراقب پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله بود و حتی شب‌ها دائماً محل خواب وی را با محل خواب فرزندان خود عوض می‌کرد تا خدای نکرده اگر دشمن قصد سوئی در مورد ایشان کرده باشد فرزندان خود را فدای آن حضرت کند و آن پیامبر خدا جان سالم در ببرد، و بیشتر از همه حضرت علی رضی الله عنه جای خود را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌داد و خود در جای ایشان می‌خوابیدند،^(۳) چون هر لحظه ممکن بود مشرکان مکان خواب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را شناسایی کرده و از بالای کوه سنگ بزرگ به طرف آن مکان رها کنند و یا این که از تاریکی شب استفاده کرده و مسلحانه به مکان خواب آن پیامبر حمله کنند و ایشان را به شهادت برسانند، لذا معمولاً در هر شب چند مرتبه جای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را با فرزندان خود عوض می‌نمود، همچنین هر کجا که آن پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله رامی‌خوابانید خودش در یک طرف و یکی دیگر از فرزندان در طرف دیگر اومی‌خوابیدند و بدین شکل از ایشان محافظت می‌کردند.

یک شب وقتی حضرت ابوطالب رضی الله عنه به پسرش علی رضی الله عنه امر کرد تا در جای پیامبر

۱ - (انساب الاشراف، جلد: ۱، صفحه: ۲۳۴) و (الطبقات الكبرى، جلد: ۱، صفحه: ۲۰۹).

۲ - (تاریخ طبری، جلد: ۲، صفحه: ۷۴) و (الکامل فی التاریخ، جلد: ۲، صفحه: ۵۹).

۳ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد: ۱۴، صفحه: ۶۴.

اکرم عليه السلام بخوابد، امیرالمؤمنین عليه السلام خطاب به پدر فرمودند: پدرجان با این کار ممکن است من کشته شوم.

در این هنگام حضرت ابوطالب عليه السلام فرزندش را به صبر و یاری رساندن به پیامبر اکرم عليه السلام دعوت و نصیحت فرمود و اشعار زیر را سرود:

| | |
|--|---|
| اضْبِرْ يَا بُنَيَّ فَالْصَّبْرُ أَحَبُّ | كُلُّ حَيٍّ مَصِيرُهُ لِشُعُوبٍ |
| قَدْ بَدَلْنَاكَ وَالْبَلَاءُ شَدِيدٌ | لِفِدَاءِ النَّجِيبِ وَابْنِ النَّجِيبِ |
| لِفِدَاءِ الْأَعْرَ ذِي الْحَسَبِ الثَّاقِبِ | وَالْبَاعِ وَالْفِنَاءِ الرَّحِيبِ |
| إِنْ يُصِيبَكَ الْمُنُونُ فَالْتَّبَلُ يُبْرِئِي | فَمُصِيبٌ مِنْهَا وَغَيْرُ مُصِيبٍ |
| كُلُّ حَيٍّ وَإِنْ تَمَلَّى بِعَيْشٍ | أَخَذَ مِنْ سِهَامِهَا بِنَصِيبٍ ^(۱) |

یعنی: ای پسر، صبر پیشه کن که صبر سزاوارتر است و عاقبت هرزنده‌ای مرگ خواهد بود.

ما تو را بخشیده‌ایم تا برای محبوبی پسر محبوبی فدا شوی و البته این یک امتحان بزرگ و سختی است.

و برای آقایی فدا شوی که اصل و نسب برتر و نجیب دارد.

اگر وقت مرگ تو برسد پیکان تیرها را خواهند شد که برخی به هدف می‌خورند و برخی نمی‌خورند.

اما بدان هرزنده‌ای ولو عمری طولانی بکند اما روزی آن تیر را خواهد چشید.

علی بن ابی طالب عليه السلام با تبسمی شیرین و معنا دار پدر بزرگوار خویش را مورد خطاب قرار داده و فرمود:

۱ - الفصول المختارة، صفحه: ۵۹.



أَتَأْمُرُنِي بِالصَّبْرِ فِي نَصْرِ أَحْمَدَ وَ وَاللَّهِ مَا قُلْتُ الَّذِي قُلْتَ جَازِعًا
 وَ لَكِنِّي أَحْبَبْتُ إِظْهَارَ نَصْرَتِي وَ تَعَلَّمْتُ أَنِّي لَمْ أَزَلْ لَكَ طَائِعًا
 وَ سَعَيْي لَوَجْهِ اللَّهِ فِي نَصْرِ أَحْمَدَ نَبِيِّ الْهُدَى الْمَحْمُودِ طِفْلًا وَ يَافِعًا^(۱)

یعنی: آیا در یاری به احمد مرا به صبر امر می کنید! به خدا قسم آن چه گفتم از روی بی تابی و اعتراض نبود.

لکن من دوست داشتم یاری و محبتم را به محمد صلی الله علیه و آله ببینید و بدانید که من همیشه از شما اطاعت خواهم نمود.

من برای رضای خدا در یاری رساندن به احمد خواهم کوشید، آن پیامبر هدایتی که در کودکی و جوانی ستوده بوده است.

پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله در موسم حج و عمره از شعب بیرون می آمد و خود را در اختیار مردم قرار می داد و آن ها را به طرف نور و هدایت و رشد دعوت می نمود، ابولهب شخصاً و نیز عده ای را اجیر کرده بود که در آن ایام در بین مردم حاضر شده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را فردی کذاب و دروغگو و ساحر معرفی کنند و مردم را از او ترسانده و پیامبر رحمت را در اذهان عمومی فردی خطرناک جلوه دهند.

یاری کفار و مشرکین به مسلمانان شعب ابوطالب

در این مدّت بعضی از غیرمسلمان ها که هنوز انسانیت و فطرتشان نمرده بود مواد غذایی از قبیل گندم و خرما و غیره و ذالک بر شتران و چهارپایان بار کرده و در نزدیکی های شعب رهامی نمودند تا شاید این حیوانات خود را به مردم مسلمان برسانند، گاهی اوقات این چهارپایان اسیر دست مأموران ابو جهل شده و این مواد

۱- دیوان امیر المؤمنین عليه السلام، صفحه: ۲۷۵.

غذایی به دست مردم مسلمان نمی رسید و گاهی اوقات هم این چهارپایان دور از چشم مأموران ابو جهل خود را به مردم مسلمان رسانده و مردم مسلمان بدین صورت به مواد غذایی دست پیدامی کردند.

حکیم بن حزام بن خویلد، پسر برادر حضرت خدیجه کبری ع که تاجر بود معمولاً شترانی که بارشان گندم بود و از شام برایش می آمد همراه با دیگر مواد خوراکی به طرف شعب ابوطالب می برد و آن ها را دور از چشم مأموران ابو جهل به دست بنی هاشم و مردم مسلمان می رساند.

روزی ابو جهل او را دید که شترانی با بار گندم وارد شعب می کند، او را گرفت و با او درگیر شده و مانع بردن مواد خوراکی برای مسلمانان شد و گفت: با این کار قبیحت تو را در مکه رسوا خواهم کرد.

در این هنگام ابوالبختری بن هاشم بن حارث بن اسد که یکی از زعمای مشرکین بود ولی هیچ گاه پیامبر اکرم ص را اذیت نمی کرد، از راه رسید و از ابو جهل پرسید: چه شده؟

ابو جهل جریان را برایش توضیح داد.

ابوالبختری که وضعیت را آن طور دید برای کمک کردن به حکیم بن حزام به ابو جهل گفت: مقداری گندم که متعلق به عمه اش خدیجه بنت خویلد هست نزد او امانت بوده که دارد امانت را به صاحبش می رساند، او را رها کن تا امانتش را به صاحبش برساند.

ابو جهل نپذیرفت و همچنان مانع رفتن حکیم بن حزام به داخل شعب بود، ابوالبختری وقتی دید ابو جهل دست بردار نیست با او درگیر شد و بالاخره با استخوان شتری که در همان نزدیکی ها افتاده بود بر سر ابو جهل کوبید به طوری که سر ابو جهل شکافت و بعد او را به زمین انداخت و به شدت بالگد او رازد و به حکیم بن حزام



گفت: گندم‌ها را به آن‌ها برسان و حکیم نیز چنین کرد.

قریشیان در طول مدتی که مردم مسلمان در شعب ابی طالب به سر می‌بردند چند بار برای حضرت ابوطالب عليه السلام پیام فرستادند که حضرت محمد صلی الله علیه و آله را تسلیم آن‌ها کند و دست از یاری وی بردارد تا در مقابل او راپادشاه و امیر خود کنند و هر بار حضرت ابوطالب عليه السلام محکم‌تر از گذشته به آن‌ها جواب می‌داد و می‌فرمود: همه ما تا پای جان و آخرین قطره خون خویش در دفاع و حمایت از محمد صلی الله علیه و آله ایستاده‌ایم.

نزول رحمت الهی و خروج از شعب ابی طالب

بالاخره نیمه رجب سال دهم بعثت بعد از سه سال تحمل سختی‌ها و مشقات جبرئیل بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده و عرض کرد: به اذن خدای تعالی موریا نه همه قطعنامه تحریم اقتصادی شما غیر از نام خدا را خورده و از بین برده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عموی بزرگوارشان حضرت ابوطالب عليه السلام را از این امر آگاه ساختند و مطلب را با ایشان در میان گذاشتند، حضرت ابوطالب عليه السلام بعد از شنیدن این خبر خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد: أَشْهَدُ أَنَّكَ لَا تَقُولُ إِلَّا حَقًّا؛^(۱) یعنی: شهادت می‌دهم که تو صحبتی نمی‌کنی مگر این که حق و حقیقت است، و شعب را به قصد خانه کعبه ترک گفته و به خانه کعبه رفت و در کنار آن خانه با عظمت نشست.

عده‌ای از قریشیان نزد ایشان آمده و گفتند: ای ابوطالب عليه السلام فکرمی کنیم وقت آن شده که به یاد خویشاوندی‌ات با ما بیافتی و از حمایت برادرزاده‌ات دست بکشی.

حضرت ابوطالب عليه السلام فرمود: بروید قطعنامه‌ای که علیه محمد صلی الله علیه و آله و دوستانش نوشته‌اید بیاورید شاید باعث رها کردن بی‌مهری‌های شما باشد و بدین وسیله به یاد

۱ - انساب الاشراف، جلد: ۱، صفحه: ۲۳۴.

خویشاوندی خویش بیافتیم.

با هم به طرف صندوق پلمپ شده ای که در خانه کعبه نگهداری می شد و قطعنامه در آن بود رفتند، وقتی به آن رسیدند حضرت ابوطالب علیه السلام فرمود: آیا این همان صندوقچه نگهداری از قطعنامه نیست؟

گفتند: بله، همین است.

حضرت ابوطالب علیه السلام فرمود: آیا تاکنون کسی درب آن را باز کرده و دستی به آن

زده؟

گفتند: خیر؛ هرگز کسی به آن دستی نزده است.

فرمود: محمد صلی الله علیه و آله از طرف خدای تعالی فرموده که موریانه به جز نام خدا تمام آن قطعنامه را خورده است. اگر سخن محمد صلی الله علیه و آله حقیقت داشت چه کاری کنید؟

گفتند: دست از او برداشته و همچنین قطعنامه را لغومی کنیم.

حضرت ابوطالب علیه السلام فرمود: من نیز اگر سخنش دروغ باشد او را تسلیم شما می کنم تا با او هر چه بخواهید بکنید.

مشرکین از این کلام حضرت ابوطالب علیه السلام بسیار خوشحال شده و گفتند: این حرف حساب است و انصاف دادی، چه خوب سخنی گفتی.

همه با هم پلمپ صندوقچه ای که عهدنامه در آن بود را شکستند و با کمال تعجب مشاهده کردند موریانه همه آن نوشته ها را جویده و فقط کلمه **بِسْمِکَ اللَّهُمَّ** که در آن زمان رسم بود بر سر نامه های نوشتند باقی گذاشته است.

ولی متأسفانه آن مشرکان به قول خود وفا نکرده و گفتند: این کار نتیجه سحر و

جادوی محمد صلی الله علیه و آله است، حضرت ابوطالب علیه السلام با شنیدن این سخنان و دیدن این برخورد آنان سخت ناراحت شده و فرمود: زین پس چه دلیلی دارد که محاصره و



تحریم را ادامه دهید و حال آن که حقیقت برای شما روشن شد، به درستی که شما سزاوار قطع رابطه هستید، سپس دست به دعابرداشت و عرض کرد: خداوندا، ما را بر کسانی که به ما ستم روا داشته اند و به وسیله نسبت های دروغ و ناشایستی که به ما دادند پیوند خویشاوندیمان را قطع کرده اند، پیروز فرما و با همراهانش مجدداً به شعب برگشتند.

عده ای از آن مشرکین که انصاف بیشتری داشتند عذاب وجدان گرفته و با دیدن منظره از بین رفتن قطعنامه از ادامه تحریم ها علیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و طرفدارانش پشیمان شدند.

هشام بن عمرو بن مخزوم که بزرگ قبیله بنی عامر بن لؤی بود نزد زهیر بن امیه بن عبدالله بن عمر بن مخزوم رفت و او را متقاعد کرد تا این قطعنامه اقتصادی را لغو کنند، وقتی توانست نظر او را جلب کند با هم نزد مطعم بن عدی رفته و او را نیز با خود موافق و همراه ساخته و بعد سه نفری نزد ابوالبختری عاص بن هاشم بن حارث بن اسد رفتند، او نیز با آن ها موافق بود، لذا چهار نفری نزد زمعه بن اسود بن مطلب بن اسد رفته و موافقت او را هم جلب کردند و این جمع در آن شب در خطم الجحون جمع شده و قرار گذاشتند فردا صبح به نقض این قطعنامه علناً اقدام کنند، و قرارشان بر این شد که ابتدا زهیر بن امیه سخن را شروع نماید.

صبح فردا همگی کنار خانه کعبه آمدند و زهیر پس از انجام طواف روبه جمعیت و بزرگان قریش کرد و با صدایی رسا مردم را از ادامه این تحریم و بی محبتی نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دوستانش بر حذر داشت و ادامه داد: ای اهل مکه! شما چگونه غذا می خورید و لباس خوب می پوشید و زندگی راحتی دارید و حال آن که بنی هاشم و نزدیکان شما از گرسنگی ناراحتند، و فریاد اطفالشان بلند است. به خدا قسم که ما هرگز از پای ننشینیم تا وقتی که این قطعنامه را لغو کنیم.

ابو جهل که بسیار متعجب شده بود و انتظار چنین اقدام و سخنانی نداشت خواست جواب او را بدهد که متوجه شد چهار نفر از بزرگان قبائل نیز با او هم عقیده هستند و او را تایید می کنند.

ابو جهل با ناراحتی فریاد زد: دروغ می گویی، به هیچ وجه این قطعنامه لغو نخواهد شد.

زمعة بن اسود به ابو جهل گفت: تو دروغگو تر هستی، و قسم یاد کرد و گفت: وقتی این قطعنامه نوشته می شد ما راضی نبودیم.

ابوالبختری گفت: آری زمعة راست می گوید، ما به آن قطعنامه راضی نبوده و نیستیم و آن چه در آن نوشته شده را قبول نداریم.

مطعم بن عدی گفت: آری، این ها راست می گویند، ما از این عهدنامه و هر چه در آن نوشته شده بیزاریم.

هشام بن عمر نیز سخن آن ها را تایید کرد.

ابو جهل با خشم و غضب و ناراحتی تمام گفت: این تصمیمی است که شبانه گرفته شده و اعتباری ندارد، ابو جهل خیلی سعی کرد جلوی این اقدام را بگیرد، اما موفق نشد و بالاخره عدّه ای که در رأس آن ها مطعم بن عدی و عدی بن قیس و زمعة بن اسود و ابوالبختری و زهیر بن امیه بودند مسلح شده و مسلحانه به طرف شعب ابی طالب رفتند و به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حضرت ابوطالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ و دیگر مسلمانان اعلام کردند که قطعنامه باطل شده و شما می توانید از شعب بیرون و به خانه های خویش بازگردید.

وفات حضرت ابوطالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ و حضرت خدیجه کبری رَضِيَ اللهُ عَنْهَا

حضرت ابوطالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بالاخره بعد از یک عمر یاری و نصرت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ده روز پس از اتمام تحریم اقتصادی در سال دهم بعثت مطابق با سال ۶۲۰ میلادی در سن



هشتاد و شش سالگی در روز بیست و ششم رجب از دار دنیا رفت، و سه روز بعد از رحلت ایشان حضرت خدیجه کبری عليها السلام همسر باوفای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در مدت تحریم ها کنار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود از دنیا رفت. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با به وقوع پیوستن این دو واقعه اسف بار بسیار ناراحت و محزون گشته و فرمودند: **اجْتَمَعَتْ عَلَيَّ هَذِهِ الْأُمَّةُ فِي هَذِهِ الْأَيَّامِ مُصِيبَاتٍ لَأَأْدِرِي بِأَيِّهِنَّ أَنَا أَشَدُّ جَزَعًا**،^(۲) یعنی: در این روزها بر این امت دو مصیبت وارد گشته که نمی دانم به کدام یک از آن دوی تاب ترم و مقصودش مصیبت فقدان حضرت ابوطالب عليه السلام و حضرت خدیجه کبری عليها السلام بود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با از دست دادن حضرت ابوطالب عليه السلام و همچنین همسر با وفایش حضرت خدیجه کبری عليها السلام آن قدر محزون و ناراحت گشت که این ناراحتی تا یک سال مشهود بود، لذا مردم مسلمان نام آن سال را عام الحزن گذاشتند.

وصیت حضرت ابوطالب عليه السلام

حضرت ابوطالب عليه السلام در واپسین لحظات عمرش بنی عبدالمطلب را جمع کرد و آن ها را نصیحت و وصیت فرمود:

«ای گروه قریش شما انتخاب شدگان خدای تعالی و قلب عرب هستید، بدانید برای عرب ها هیچ بهره ای از ارجمندی و سرافرازی بر جای ننهادهاید مگر خود آن را احراز کردید و آن رایافته اید.

شما را سفارش می کنم به بزرگداشت این خانه (یعنی کعبه معظمه) که در این کار

۱ - (بحارالانوار، جلد: ۳۵، صفحه: ۸۲) و (التبیین فی انساب القریشیین، صفحه: ۶۳) و (شرح المولد النبوی، صفحه: ۴۳۹).

۲ - تاریخ یعقوبی، جلد: ۲، صفحه: ۳۵.

هم خشنودی خدای تعالی است و هم برای معاش و زندگی خودتان مفید است و هم باعث صبر و استقامت است، با اقوام و خویشان خود صله رحم کنید و از ایشان قطع ارتباط نکنید چرا که صله رحم باعث طول عمر و زیادی رزق و روزی می شود.

من شما را در مورد محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سفارش می کنم که نسبت به او نیکی کنید، او امین قریش و راستگوی عرب و دارای همه صفاتی است که هم اکنون به شما سفارش نمودم، آن چه او آورده دل می پذیرد ولی زبان از روی دشمنی آن را انکار می کند.

قسم به خدای تعالی افراد ضعیف و از طبقه پایین اجتماع را در اطراف می بینم که دعوت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را پذیرفته و سخنان او را تصدیق می کنند و اوامرش را بزرگ می شمارند و در راه پیشبرد اهدافش تا مرز گذشته شدن پیش خواهند رفت، در نتیجه همان افراد طبقه پایین بزرگ و از رؤسای قریش خواهند شد، اما بزرگان قریش عقب خواهند ماند و دنباله رو آن جماعت خواهند گشت و خانه هایشان ویران خواهد شد.

ناگهان متوجه خواهید شد که ناتوانان آن ها زمامدار شما شده اند، آن که بزرگ تر بوده محتاج تر شود و آن که دورتر بوده در حضور محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بهره مند تر گردد.

در آن زمان همه عرب ها دوستدار او خواهند شد و زمام اختیار خود را به او خواهند سپرد و شهرهای خود را به او می سپارند.

پس ای گروه قریش! به او پیوندید که او در واقع پدر شما است، دوستدارش باشید و پشتیبانی از حزب و گروهش بکنید.

به خدا قسم، هر کس به راه او رود سعادت مند و رستگار می شود و هر کس از تعلیمات او بهره مند شود خوشبخت می گردد. اگر اجل من به تأخیر می افتاد در همه حوادث و اتفاقات از او حمایت می کردم»^(۱).

۱ - (الروض الانف، جلد: ۱، صفحه: ۲۵۹) و (المواهب اللدنیه بالمنح المحمدیه، جلد: ۱، صفحه: ۷۲) و

سپس بنی عبدالمطلب را فراخواند و به آنها فرمود: مادامی که به سخنان محمد صلی الله علیه و آله گوش فرادهید و او را بیک گویند خیر و خوبی را از دست نخواهید داد پس اگر طالب رشد و هدایت هستید او را یاری دهید.

آشکار شدن ایمان حضرت ابوطالب عليه السلام قبل از مرگ

در آخرین لحظات عمر شریف حضرت ابوطالب عليه السلام در حالی که عده ای از کفار و مشرکین قریش از جمله ابوجهل و عبدالله بن امیه نزد ابوطالب عليه السلام بودند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر حضرت ابوطالب عليه السلام وارد گشت و چون عده ای مشرک آنجا بودند به جای سلام کردن به آنها فرمود: **السَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ اتَّبَعَ الْهُدَى**، سپس نزد عموی بزرگوارشان نشستند و ایشان را بنا به دستوری که اموات را تلقین دهید، تلقین داده و فرمودند: ای عمو، بگو: لا اله الا الله.

زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این جملات را به حضرت ابوطالب عليه السلام می فرمود ابوجهل و عبدالله بن امیه در صحبت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دویده و مدام به حضرت ابوطالب عليه السلام با اعتراض می گفتند: آیامی خواهی از آیین عبدالمطلب عليه السلام برگردی و به این جوان ایمان بیاوری؟

حضرت ابوطالب عليه السلام که وظیفه اش در دنیا تقیه بود به آنها فرمود: بدانید من بر آیین عبدالمطلب عليه السلام می باشم.

توضیح این که حضرت عبدالمطلب عليه السلام طبق روایات اسلامی و گواه تاریخ خود از انبیاء الهی بودند و این که کسی بر آیین او است؛ یعنی یکتا پرست می باشد، حضرت

⇒ (تاریخ الخمیس، جلد: ۱، صفحه: ۳۰۰) و (ثمرات الاوراق، صفحه: ۲۹۴) و (بلوغ الارب، جلد: ۱، صفحه: ۹۳).

ابوطالب علیه السلام با این جمله از برخورد بد مشرکین در هنگام مرگ خویش با سیاستی خاص جلوگیری کرد و سپس شهادتین را فرموده و از دنیا رفت.

عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله که کنار حضرت ابوطالب علیه السلام بود می گوید: شنیدم که ابوطالب آهسته آهسته شهادتین را می گوید و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد: به خدا قسم برادرم (ابوطالب علیه السلام) جملاتی را که به او فرمان دادی بر زبان جاری کرد.

ابوبکر بن ابی قحافه می گوید: ابوطالب علیه السلام از دنیا نرفت تا آن که گفت: خدایی نیست جز خدای یگانه و محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا است. (۱)

عکرمه می گوید: ابن عباس به من خبر داد و گفت: پدرم به من خبر داد که همانا ابوطالب علیه السلام هنگام مرگ شهادتین را گفت و فرمود: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنْ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ.** (۲)

حضرت ابوطالب علیه السلام در آخرین لحظات عمر با برکت خویش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و فرزند برومندش علی علیه السلام را به سینه خود چسبانید و با ناراحتی عرض کرد: جدایی از شما برایم بسیار سخت و دشوار است و خیلی نگرانم که بعد از من با شما چه خواهند کرد، سپس روبرو طالب و عقیل علیه السلام و سایر بستگان کرده و فرمود: همه شما را به خدا می سپارم و در این هنگام چشم از جهان فرو بست.

مصیبت فقدان حضرت ابوطالب علیه السلام

درگذشت حضرت ابوطالب علیه السلام برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مردم مسلمان بسیار گران تمام شد، طوری که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از وفات ایشان سه سال بیشتر نتوانست در مکه بماند و آن قدر خود و اصحابش مورد اذیت و آزار مشرکین قریش واقع شدند، (۳) که

۱ - الغدير، جلد: ۷، صفحه: ۳۶۹.

۲ - الغدير، جلد: ۷، صفحه: ۳۹۷.

۳ - امتاع الاسماع، جلد: ۱، صفحه: ۴۵.



بالاخره از طرف خدای تعالی امر به هجرت نازل شد.

عباس بن عبدالمطلب علیه السلام بعد از وفات حضرت ابوطالب علیه السلام تا آنجایی که توانست برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دل سوزی کرده و مواظب ایشان بود، اما همه آن محبت‌ها در مقابل خدمات حضرت ابوطالب علیه السلام به هیچ وجه قابل قیاس نبود و هیچ کسی نمی‌توانست جای حضرت ابوطالب علیه السلام را برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مابقی مسلمان‌ها پر کند.

آن قدر مصیبت فقدان حضرت ابوطالب علیه السلام بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سنگین بود که با وجود انواع و اقسام اذیت‌ها و شکنجه‌هایی که از مشرکین دید فرمود: سنگینی اذیت و آزاری که از قریش دیدم در برابر مصیبت درگذشت ابوطالب علیه السلام ناچیز بود، تا روزی که ابوطالب علیه السلام وفات یافت دست قریش از آزار من کوتاه بود.

وداع با حضرت ابوطالب علیه السلام

زمانی که حضرت ابوطالب علیه السلام فوت کردند پیامبر معظم اسلام صلی الله علیه و آله بسیار ناراحت و غمگین شده و با اشک و گریه به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند: ایشان را غسل بده و کفن نما، بعد مرا خبر کن.

علی بن ابی طالب علیه السلام نیز چنین کردند، زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر سر جنازه حضرت ابوطالب علیه السلام حاضر شدند بسیار می‌گریستند، نشستند و قسمت راست صورت ایشان را چهار مرتبه و قسمت چپ را سه مرتبه با دست مبارک شان نوازش کرده و با گریه فراوان فرمودند: ای عموی عزیزم، صله رحم را رعایت کردی هنگامی که یتیم شدم، کفالتم را بر عهده گرفتی و مرا در دوران کودکی تربیت کردی و در بزرگی یاری‌ام نمودی، خدای تعالی تو را از جانب من پاداش نیک دهد.

سپس جنازه ایشان را تشییع کردند و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شخصا زیر تابوت حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام را گرفت و با پای برهنه جنازه ایشان را تشییع نمود و در هنگام تشییع با گریه‌های بلند و جان سوز بریده بریده به طوری که گریه امانش نمی داد فرمود: چه عمومی خوبی بودی برایم، من بعد از تو کجا روم؟!

ابوالحسن بکری در کتاب مولد علی عَلَيْهِ السَّلَام جریان دفن حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام را به شرح زیر آورده است:

پس از این که حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام فوت شد علی عَلَيْهِ السَّلَام آب می آورد و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بدن ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام را غسل می داد و پس از غسل جنازه او را کفن کردند.

پس از آن که سدر و کافور بهشتی برای جنازه ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام استعمال کردند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و فرزندان عبدالمطلب و بنی هاشم و بنی عبدمناف و همه اهل مکه محزون شدند و زن‌ها از این مصیبت یقه پاره کرده و موهای سرشان را پریشان نمودند و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی عَلَيْهِ السَّلَام می گریستند.

وقتی جنازه کنار قبر رسید پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را در میان لحد گذاشته و تلقین داد و در حالی که گریه می کرد فرمود: **وَ اَبَتَاهُ، وَ اَبَا طَالِبَاهُ، وَ اَحْزَنَاهُ، يَا عَمَّاهُ، آه آه بَعْدَكَ يَا عَمَّاهُ.** یعنی: ای پدرم ای ابوطالب، و امصیبتاه، ای عمو، و ای بر من بعد از تو ای عمو، مرا در کودکی بزرگ کردی و در بزرگی یاری ام نموده و دوستم داشتی و نزد تو مانند حدقه برای چشمانت و یا روح برای بدنت بودم.

و بعد از کلی گریه و ناله قبر را با خاک پوشاندند و علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام در مرثیه پدر بزرگوارش اشعاری خواند. ^(۱)

۱ - تذکره سبط ابن جوزی، صفحه: ۶.



علت نخواندن نماز میت بر جنازه حضرت ابوطالب علیه السلام

در زمان وفات حضرت ابوطالب علیه السلام بنا به تأیید مورخین سنی و شیعه نماز میت هنوز تشریح نشده بود، به همین جهت بر جنازه ایشان نماز میت خوانده نشد. ابوالفرج اصفهانی در این باره نوشته: محمد بن حمید به نقل از پدرش نقل می‌کند: ابوالجهم بن حذیفه پرسید: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله بر جنازه ابوطالب علیه السلام نماز گذارد؟ گفتم: در آن زمان نماز میت کجا بود؟ (یعنی هنوز از طرف خدای تعالی تشریح نشده بود) نماز میت بعدها تشریح شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله از شنیدن خبر مرگ ابوطالب علیه السلام اندوهگین شد و علی علیه السلام را امر به تدفین او نمود و خود نیز در تشییع جنازه اش حضور یافت و عباس و ابوبکر به ایمان ابوطالب علیه السلام گواهی و شهادت داده‌اند و من نیز به درستی به گواهی آن دو شاهدیم؛ چرا که ابوطالب علیه السلام همواره ایمانش را کتمان می‌کرد و اگر تا زمان ظهور و غلبه اسلام زنده می‌ماند یقیناً ایمان خویش را آشکار می‌ساخت.

سید فخر بن معد موسوی نیز در کتاب خویش آورده: شریف نسابه ابوعلی علوی عمری معروف به موضح به اسنادش روایت می‌کند: وقتی ابوطالب علیه السلام از دنیا رفت هنوز دستور نماز میت بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نشده بود به همین جهت پیامبر صلی الله علیه و آله بر ابوطالب علیه السلام و خدیجه علیه السلام نماز میت نخواند.

نقش نگین انگشتری حضرت ابوطالب علیه السلام

حضرت ابوطالب علیه السلام در طول مدت عمر شریف خویش انگشتری به دست داشتند که نقش نگین آن جمله: رَضِيْتُ بِاللَّهِ رَبًّا وَ بِإِبْنِ أَخِي مُحَمَّدٍ نَبِيًّا وَ بِإِبْنِي عَلِيٍّ لَهُ وَصِيًّا؛ بود.

یعنی: راضی هستیم که خدای تعالی رب من و پسر برادرم محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا و پسر عم علی رضی الله عنه وصی و جانشین او است.

در آن زمان رسم بر این بود که مردان بزرگ انگشتی به دست کرده و روی نگین آن انگشت جمله کوتاه و مختصری که حاکی از اعتقاد و ایمان درونی شان بود حک می کردند، مطلب فوق و نقش انگشتی حضرت ابوطالب رضی الله عنه را شیخ ابولفتح در تفسیر ابولفتح^(۱) و سید علی خان مدنی شیرازی در کتاب الدرجات الرفیعه و اشکوری در کتاب محبوب القلوب آورده و تایید کرده اند.

در طول تاریخ تا قبل از روی کار آمدن فرقه تازه تاسیس وهابیت مقبره شریف حضرت ابوطالب رضی الله عنه دارای بارگاه بود، امامتاسفانه وهابیت همانند دیگر آثار اسلام این بارگاه ملکوتی را نیز از بین برده اند.

۱ - تفسیر ابولفتح، جلد: ۴، صفحه: ۲۱۱.



فصل چهارم

پاسخ به اتهامات



نام حضرت ابوطالب عليه السلام

علامه میرزا نجم الدین شریف عسکری رحمۃ اللہ علیہ می گوید: شهرت ابوطالب عليه السلام کنیه اش بوده و اسمش عبد مناف بود. (۱)

علامه مجلسی رحمۃ اللہ علیہ می گوید:

والصحيح أن اسمه عبدمناف و بذلك نطقت وصية أبيه عبدالمطلب عليه السلام حين أوصى إليه برسول الله صلى الله عليه وآله و هو قوله:

اوصيك يا عبد مناف بعدى
بواحد بعد أبيه فرد.

یعنی: صحیح این است که اسم حضرت ابوطالب عليه السلام عبدمناف بوده و پدرش عبدالمطلب عليه السلام وقتی وصیت می کرد، او را به این نام خواند، آنجا که می گوید: وصیت می کنم به عبدمناف بعد از خودم... (۲)

شیخ علی نمازی در مستدرک سفینه البحار می نویسد: فیه أن نوره يوم القيامة، يطفى أنوار الخلائق، إلا خمسة أنوار. في أنه كان مثله مثل أصحاب الكهف، و أنه كان مستودعا للوصايا، فدفعها إلى رسول الله صلى الله عليه وآله، كما في عدة روايات مذكورة في البحار في أنه أسلم بحساب الجمل.

أبو طالب: اسمه عبد مناف، و قيل: اسمه عمران، و يؤيد الأول ما يأتي من وصية

۱- ابوطالب حامی الرسول و ناصرہ، صفحہ: ۱۸۱.

۲- بحار الانوار، جلد: ۳۵، صفحہ: ۱۳۸.



عبد المطلب عليه السلام له بقوله: أوصيك يا عبد مناف بعدى.

و الثانى ما عن بعض النسخ فى زيارة النبى صلى الله عليه وآله من بعيد: السلام على عمك
عمران أبى طالب عليه السلام

و قيل: اسمه كنيته لما رأى خط أمير المؤمنين عليه السلام.^(۱)

يعنى: نور ابوطالب عليه السلام در روز قیامت نور همه خلایق غیر از پنج نور را خاموش
مى کند. این که مثل او مثل اصحاب کهف است و این که وصایای انبیاء عليهم السلام نزد او به
ودیعه بود تا به پیامبر صلى الله عليه وآله رساند، همچنان که در برخی از روایات بحار آمده، و این که
به حساب ابجد اسلام آورد و شهادتین گفت.

ابوطالب عليه السلام نامش عبدمناف بود و گفته شده عمران نام داشت و آن چه در وصیت
عبدالمطلب عليه السلام آمده نظر اول را تایید کرده که مى گوید: وصیت مى کنم به عبدمناف
بعد از خودم، و نظر دوم را آن چه که از بعضی نسخه ها در مورد زیارت پیامبر صلى الله عليه وآله از راه
دور وارد شده تایید مى کند که مى گوید: سلام بر عموى تو عمران ابى طالب عليه السلام و گفته
شده نام او کنیه او است؛ به خاطر چیزی که از نوشته های امیرالمؤمنین عليه السلام دیده شده.

رد ادعای کفر حضرت ابوطالب عليه السلام

ابن تیمیه در کتاب منهاج السنة النبویه،^(۲) مى گوید:

فهم یقدحون فى العباس عم رسول الله صلى الله عليه وآله الذى تواتر إيمانه و يمدحون
أباطال عليه السلام الذى مات كافرا باتفاق أهل العلم، كما دلت عليه الأحاديث الصحيحة...
یعنى: شیعیان به عباس، عموى پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله ایراد گرفته و طعنه مى زنند، با این که

۱ - مستدرک سفینه البحار، جلد: ۶ صفحه: ۵۵۴.

۲ - جلد: ۴، صفحه: ۳۵۱.



ایمانش به تواتر ثابت شده است؛ ولی ابوطالب علیه السلام را مدح و ثناء می‌گویند، با این که به اتفاق و اجماع اهل علم، کافر از دنیا رفته است، همان طور که احادیث صحیح دلاله بر کفر او دارد.

البته مطلبی که ایشان در مورد عباس، عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفته تهمتی بیش به شیعیان مظلوم علی بن ابی طالب علیه السلام نیست و من در کتاب ابوالفضل العباس علیه السلام در مورد عباس مفصل نوشته و ثابت نموده‌ام که ایشان از محبین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است.

متأسفانه مجدداً در جلد: ۷، صفحه: ۳۰۴ می‌نویسد: عموهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چهار نفر بودند: عباس، حمزه علیه السلام، ابوطالب علیه السلام و ابولهب. عباس و حمزه علیه السلام ایمان آوردند؛ ولی دو نفر دیگر کافر ماندند. یکی از آن دو، ابوطالب علیه السلام بود که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دفاع و حمایت کرد، اما با کفر از دنیا رفت و دیگری ابولهب بود که دشمن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و با این کلام به اصطلاح خودش حضرت ابوطالب علیه السلام را با ابولهب، مساوی قرار داده است.

و در این باره توضیح می‌دهد: ابو طالب علیه السلام الذی اعان النبی صلی الله علیه و آله لأجل نسبه و قرابته لا لأجل الله و لا تقرباً له.

یعنی: این که ابوطالب علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دفاع کرد، به خاطر نسب و قرابتی بود که با او داشت و برادرزاده اش بود، و دفاع او از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خاطر خدا و تقرب به او نبود.

و برای این تعصبات و تهمت هایش هیچ گونه روایت یا سند تاریخی هر چند ضعیف ارائه نداده است.

در جای دیگر می‌نویسد:



و توفی ابوطالب عليه السلام كافرا لم يؤمن خشية العار، رغم إلهام الرسول صلى الله عليه وآله علي ذلك. (۱)

یعنی: با این که پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله خیلی اصرار کرد تا ابوطالب عليه السلام مسلمان شود، اما کافر از دنیا رفت، چون ایمان آوردن را مایه عار و ننگ برای خود می دانست.

بطلان حدیث ضحاح

در سند روایتی که مسلم آورده، سفیان بن ثوری است.

شمس الدین محمد بن احمد ذهبی مورخ و محدث و از علماء بزرگ اهل سنت در میزان الاعتدال، جلد: ۲، صفحه: ۱۶۹ درباره سفیان بن ثوری می گوید: ایشان مدلس بوده است.

'مدلس' اسم مفعول 'تدلیس' است که از 'دلس' به معنای تاریکی و ابهام گرفته شده، در اصطلاح به حدیثی گفته می شود که عیب در سند آن مخفی نگاه داشته شده باشد.

تدلیس انواعی دارد از جمله:

۱- تدلیس در اسناد: به این صورت که راوی از معاصر خود، چیزی را نقل کند که در واقع از او شنیده، اما به گونه ای نقل می کند که تصور می شود از او شنیده است. یا این که از میان سند، افراد ضعیف یا کم سن و سال را می اندازد تا حدیث را معتبر جلوه دهد.

۲- تدلیس در مشایخ: به این معنا که راوی از شیخ خود حدیثی را شنیده، اما برای این که او به هر دلیل شناخته نشود، به گونه ای از او یاد می کند که شناخته نشود، مثلاً؛ او

۱ - مجموع فتاوی ابن تیمیه، جلد: ۴، صفحه: ۶۲ و ۶۳.



را با نام یا کنیه یا لقب غیر معروف قید می‌کند.

به طور کلی مدلس یا تدلیس به کسی می‌گویند که در روایت دیگران دست برده و تغییر داده و کم یا زیاد می‌کند و مطابق میل و عقیده خود، سخنی از فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ساخته و تحویل مردم می‌دهد.

بزرگان اهل سنت تدلیس و دست بردن در روایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را از گناهان بزرگ شمرده‌اند. احمد بن علی بن ثابت، مشهور به خطیب بغدادی، از شعبی که از علمای بزرگ اهل سنت است نقل می‌کند:

التدلیس فی الحدیث اشد من الزنا.

یعنی: تدلیس در حدیث، گناهش از زنا بالاتر است.

در جای دیگر می‌گوید:

لأن أذني أحب إلي من أن أدلس، خرب الله بيوت المدلسين. ما هم عندي إلا كذابون. (۱)

یعنی: اگر زنا کنم، برای من گواراتر است از این که تدلیس نمایم، خداوند خانه مدلسین را خراب کند، این‌ها نزد من جز کذاب، چیز دیگری نیستند.

ابن مبارک درباره سفیان ثوری می‌گوید: سفیان در حال ساختن حدیث بود که من بر او وارد شدم، چون من را دید حیا کرد و گفت: این حدیث را از تو نقل می‌کنیم. (۲)

ابن معین درباره اش می‌گوید: احادیث مرسل سفیان همانند باد هستند. (۳)

در تذكرة الحُفَظ از شمس الدین محمد بن احمد ذهبی نقل شده: فریانی گفته

۱ - الكفاية في علم الرواية، صفحه: ۳۹۳ و ۳۹۴.

۲ - دلائل الصدق، جلد: ۱، صفحه: ۳۹۸.

۳ - اعيان الشيعة، جلد: ۳۵، صفحه: ۱۳۸.



خودم از سفیان شنیدم که گفت: اگر من می‌خواستم احادیث را آن چنان که شنیده‌ام برای شما نقل کنم یک حدیث هم برای شما نقل نمی‌کردم.^(۱)

بنابراین وقتی در سند روایت، چنین فردی وجود داشته باشد، چنین روایتی از نظر علماء و بزرگان سنی و شیعه مردود و قطعا از درجه اعتبار می‌افتد.

راوی دومی که در این روایت هست، عبد الملک بن عمیر است که احمد بن حنبل درباره‌اش می‌گوید:

ضعیف جدا.^(۲)

یعنی: ایشان جدا ضعیف است.

ابو حاتم درباره‌اش می‌گوید:

او حافظ نبود و قوه حفظش تغییر کرده بود.

راوی دیگر، عبد العزیز بن محمد درآوردی است که ذهبی از احمد بن حنبل نقل

می‌کند:

او وقتی حدیث می‌گفت:

جاء بیواطیل.

یعنی: یک سری مطالب باطل می‌گفت.

ابو حاتم در مورد او می‌گوید:

لا یحتج به.^(۳)

یعنی: روایات او قابل احتجاج نیست.

۱- اعیان الشیعه، جلد: ۳۵، صفحه: ۱۳۸.

۲- میزان الاعتدال، جلد: ۲، صفحه: ۶۶۰.

۳- میزان الاعتدال ذهبی، جلد: ۲، صفحه: ۶۳۴) و (سیر اعلام النبلاء، جلد: ۸، صفحه: ۳۶۷).



در سند دیگر صحیح مسلم، وکیع است که ذهبی درباره اش می گوید:

ایشان مدلس بوده و در پانصد روایت خطا کرده است.^(۱)

ذهبی از احمد بن حنبل نقل می کند:

سؤال کردم که آیا وکیع آدم خوبی است یا عبد الرحمن؟

گفت: عبد الرحمن بهتر از وکیع است، چون عبد الرحمن به صحابه فحش نمی دهد و از خوردن شراب هم اجتناب می کند.^(۲)

ثانیا؛ در صحیح بخاری و صحیح مسلم از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده:

در حق ابوطالب رضی الله عنه من شفاعت کرده و رفتم داخل جهنم و دیدم او گرفتار است و او را از جهنم بیرون آوردم و در بخشی که در یک آب کم عمقی است و حرارت دارد، قرار دادم و از آن حرارت، مغز ابوطالب رضی الله عنه به جوش می آید.

قرآن صراحت دارد بر این که:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا﴾؛^(۳)

یعنی: اگر کسی وارد آتش جهنم شد، هیچ گونه تخفیفی در عذاب او داده نمی شود.

قرآن می فرماید: خدا در عذاب تخفیف نمی دهد، ولی صحیح بخاری و صحیح

مسلم می گویند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت ابوطالب رضی الله عنه تخفیف می دهد.

همچنین در سوره بقره، آیه: ۱۶۲ می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ

۱ - سیر اعلام النبلاء، جلد: ۹، صفحه: ۱۵۴.

۲ - سیر اعلام النبلاء، جلد: ۹، صفحه: ۱۵۳.

۳ - سوره: فاطر، آیه: ۳۶.



أَجْمَعِينَ * خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿١﴾.

یعنی: کسانی که کافر شده‌اند و با همان کفر مرده‌اند، لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر آنها خواهد بود. و همیشه در آن لعنت باقی می‌مانند و در عذاب آنها تخفیف داده نخواهد شد و به آنها مهلت داده نمی‌شود.

اما در صحیح بخاری و صحیح مسلم، حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ مورد رأفت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرار می‌گیرد؟!!

نکته دیگری که در صحیح بخاری و صحیح مسلم، خلاف قرآن بیان شده، این است که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: شفاعت من در حق ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ او رافنده می‌دهد و او را در آب کم عمق آتشین و جوشان قرار می‌دهم.

حال آن که قرآن در حق کفار می‌گوید:

﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾ (١).

یعنی: هیچ شفاعتی در حق آنها فایده‌ای ندارد.

خدای تعالی در سوره غافر، آیه ١٨ می‌فرماید:

﴿وَأَنْذَرُكُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطْمِينٍ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ﴾.

یعنی: کسانی که در حق خودشان ظلم کرده و استحقاق آتش جهنم دارند، هیچ شفاعتی در حق آنها پذیرفته نیست.

همچنین در سوره مریم، آیه ٨٦ تا ٨٧ می‌فرماید:

﴿وَأَسْوَاقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِدًّا * لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾.

١ - سوره: مدثر، آیه: ٤٨.



یعنی: شفاعتی در حق اهل جهنم پذیرفته نیست، مگر کسی که نزد خداوند عهد و پیمان داشته باشد.

و مفسرین اهل سنت همگی متفقا گفته‌اند: مراد از این آیه و عهد و پیمان، همان ایمان به خداوند است. (۱)

پس شفاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث ضحضاح، خلاف قرآن است. همچنین خارج شدن حضرت ابوطالب عليه السلام از مکانی به مکان دیگر برای تخفیف عذاب نیز خلاف قرآن است.

اما از جهت مخالفت با سنت:

علماء و دانشمندان اهل سنت باسندهای صحیح آورده‌اند:

فَاخْرَجْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَهِيَ لَكُمْ وَلِمَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. (۲)

یعنی: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: شفاعت من مخصوص کسانی است که با ایمان از دنیا رفته و شهادت به وحدانیت خداوند داده باشند.

ابن کثیر دمشقی درباره این حدیث می‌گوید: سندش خوب و قوی است.

ابن ابی شیبیه، استاد بخاری و احمد بن حنبل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند:

إِنِّي أَخْبَأْتُ شَفَاعَتِي ثُمَّ جَعَلْتُهَا لِمَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِي لَمْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ شَيْئًا. (۳)

یعنی: من شفاعتم را ذخیره کرده و برای کسی قرار داده‌ام که به حال شرک از دنیا

۱- (تفسیر قرطبی، جلد: ۱، صفحه: ۳۷۹) و (تفسیر ابن کثیر، جلد: ۳، صفحه: ۱۴۵) و (الدر المنثور، صفحه: ۴۰۵).

۲- (مسند احمد بن حنبل، جلد: ۲، صفحه: ۲۲۲) و (سنن کبری بیهقی، جلد: ۱، صفحه: ۲۲۳) و (تفسیر ابن کثیر، جلد: ۲، صفحه: ۲۶۶) و (إرواء الغلیل البانی، جلد: ۱، صفحه: ۳۱۷).

۳- (مسند احمد بن حنبل، جلد: ۴، صفحه: ۴۱۶) و (المصنف ابن ابی شیبیه، جلد: ۷، صفحه: ۴۱۰) و (مجمع الزوائد هیثمی، جلد: ۸، صفحه: ۲۵۸) و (تفسیر ابن کثیر، جلد: ۲، صفحه: ۲۶۶).



نرفته باشد.

ابن کثیر درباره این حدیث نیز می گوید:

و هذا أيضا إسناد صحيح.

احمد بن حنبل از ابوهریره نقل می کند:

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: شَفَاعَتِي لِمَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا يَصْدُقُ قَلْبُهُ لِسَانَهُ وَ لِسَانَهُ قَلْبُهُ. (۱)

یعنی: شفاعت من برای کسی است که مخلصانه لا اله الا الله بگوید و به رسالت من شهادت بدهد، به طوری که زبان او، قلبش را تأیید کند و قلبش زبان او را.

حاکم نیشابوری می گوید:

هذا حدیث صحیح الاسناد.

یعنی: این صحیح السند است.

و بُعِثْتُ إِلَى كُلِّ أَحْمَرٍ وَ أَسْوَدٍ وَ أُعْطِيتُ الشَّفَاعَةَ وَ هِيَ نَائِلَةٌ مِنْ أُمَّتِي مَنْ لَا يَشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا. (۲)

یعنی: پیامبر اکرم ﷺ فرمود: من مبعوث شده ام هم برای سیاه پوستان و هم برای سفید پوستان و هم سرخ پوستان و خداوند برای من حق شفاعت لحاظ کرده است، شفاعت من به کسی از امت من خواهد رسید که به خداوند شرک نورزیده باشد. این روایات، روایاتی است که از نظر خود اهل سنت معتبر و صحیح می باشد.

۱- (مسند احمد بن حنبل، جلد: ۲، صفحه: ۳۰۷) و (صحیح ابن حبان، جلد: ۱۴، صفحه: ۳۸۴) و (مستدرک

الصحيحين، جلد: ۱، صفحه: ۷۰) و (مجمع الزوائد هيثمي، جلد: ۱۰، صفحه: ۴۰۴).

۲- (مجمع الزوائد هيثمي، جلد: ۸، صفحه: ۲۵۹) و (المصنف ابن أبي شيبة، جلد: ۷، صفحه: ۴۳۲) و (إمتاع

الأسماع مقریزی، جلد: ۳، صفحه: ۳۱۳).



ردار تباط آیه ۲۶ سوره انعام با کفر حضرت ابوطالب عليه السلام

دیگر استدلال کسانی که می‌خواهند نستجیر بالله کفر حضرت ابوطالب عليه السلام را ثابت کنند، تمسک جستن به برخی آیات قرآن است و از جمله آن آیات، آیه ۲۶ سوره انعام می‌باشد:

﴿وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾.

یعنی: این‌ها مردم را نهی می‌کنند و باز می‌دارند از رفتن به طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خودشان هم دوری می‌گزینند. جز خودشان کسی را به هلاکت نمی‌رسانند و به خودشان ضرر نمی‌زنند و نمی‌فهمند.

محمد بن جریر طبری در تفسیر خود از حبیب بن ابی ثابت عمّن سمع ابن عباس نقل می‌کند:

نزلت فی اُبی طالب عليه السلام کان ینهی عن محمد صلی الله علیه و آله أن یؤذی و ینأی عما جاء به أن یؤمن به. (۱)

یعنی: این آیه در مورد ابوطالب عليه السلام نازل شده که مردم را نهی می‌کند از این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را اذیت کنند و خودش هم از ایمان آوردن به او دوری می‌گزیند. همان گونه که علماء علم رجال واقف هستند در این جا یک مشکل سندی وجود دارد و آن این که این سند ارسال و قطع دارد، چون می‌گوید:

حبیب بن ابی ثابت عمّن سمع ابن عباس،

حبیب بن ابی ثابت نقل می‌کند از کسی که از ابن عباس روایت را شنیده است.

۱ - (تفسیر جامع البیان طبری، جلد: ۷، صفحه: ۲۲۷) و (تفسیر ابن کثیر، جلد: ۲، صفحه: ۱۳۲) و (کشاف زمخشری، جلد: ۱، صفحه: ۴۴۸).



و علماء و بزرگان رجالی وقتی راوی مجهول باشد، هیچ ارزشی برای روایت قائل نمی شوند.

مضافاً؛ در عبارتی که طبرانی آورده، قیس بن ربیع وجود دارد که ابن معین و غیره او را تضعیف کرده اند.

ثانیا: علماء و دانشمندان اهل سنت آورده اند که مراد از:

﴿وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأُونَ عَنْهُ﴾؛ یعنی قرآن می فرماید: آن ها نهی کرده و آن ها دوری می کنند (چون ضمیر جمع است)، در حالی که ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ یک نفر است و باید می گفت: و هو ینهی و ینأ عنہ؛ و او مردم را از توجه به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نهی کرده و خودش هم دوری می گزیند.

محمد بن جریر طبری می گوید:

بأن المراد منهم المشركين المكذبون بآيات الله. ينهون الناس عن اتباع محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ والقبول منه و ينأون عنه: يتباعدون عنه. (۱)

یعنی: مراد از این آیه، مشرکینی هستند که آیات خدا را تکذیب نموده، مردم را نهی و جلوگیری می کردند از این که از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تبعیت و پیروی کنند و سخن او را قبول نمایند و خودشان هم از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دوری می کردند.

نکته مهم بعد، مفهوم آیه با عملکرد حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ همخوانی ندارد؛ چون می گوید:

﴿وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأُونَ عَنْهُ﴾

۱ - (تفسیر جامع البیان طبری، جلد: ۷، صفحه: ۲۲۷) و (عمدة القاری عینی، جلد: ۱۸، صفحه: ۲۱۹) و (تفسیر ابن ابی حاتم، جلد: ۴، صفحه: ۱۲۷۷) و (درالمنثور سیوطی، جلد: ۳، صفحه: ۸) و (تفسیر ابن کثیر، جلد: ۲، صفحه: ۱۳۲).



این‌ها مردم را نهی می‌کردند از نزدیک شدن مردم به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و تبعیت از او، و حال آن‌که عمل حضرت ابوطالب عليه السلام بر خلاف این بود و ایشان برای نزدیکی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از کسی جلوگیری نمی‌کردند، بلکه تمام وجود و هستی خود و فرزندان‌ش را برای دفاع از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فدا نمود.

حتی ابن کثیر دمشقی وقتی به این قضیه می‌رسد، می‌گوید:

بعضی‌ها که گفته‌اند مراد از این آیه ابوطالب عليه السلام است، اشکال دارد.

و أبو طالب لم يكن بهذه المثابة، بل كان يصد الناس عن أذية رسول الله صلی الله علیه و آله. (۱)

یعنی: ابوطالب عليه السلام این صفت را نداشت که مردم را از نزدیکی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

نهی کند؛ بلکه مردم را از اذیت کردن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منع می‌کرد.

ثالثاً: این حدیث که منظور این آیه نستجیر بالله حضرت ابوطالب عليه السلام است را فقط

حبیب بن ابی ثابت نقل کرده و این در حالی است که ابن حبان؛ محدث و فقیه و مورخ

و از صاحب نظران علم حدیث و رجال شافعی مذهب در موردش آورده: او مدلس

بوده، و عقیلی آورده: ابن عون او را طعن زده و عیب جویی کرده و می‌گوید: او از عطا

احادیثی نقل می‌کند که نمی‌توان بر آن‌ها اعتماد کرد.

آجری از ابوداود نقل می‌کند: حبیب بن ثابت از عاصم بن ضمیره مطلبی که صحت

داشته باشد نقل نمی‌کند. (۲)

ابن حبان و ابن خزیمه اذعان کرده‌اند که حبیب بن ثابت جاعل حدیث بوده.

رابعاً: آن‌چه از طرق دیگر که همراه با سند است از ابن عباس در مورد این آیه نقل

شده با این حرف منافات زیادی دارد. به عنوان مثال: محمد بن جریر طبری و ابوبکر

۱ - (البداية و النهاية ابن کثیر، جلد: ۳، صفحه: ۱۵۶) و (السيرة النبوية ابن کثیر، جلد: ۲، صفحه: ۱۳۱).

۲ - الغدير، جلد: ۸، صفحه: ۴.



محمد ابراهیم نیشابوری مشهور به ابن منذر و امام ابن ابی الحاتم و ابوبکر احمد بن موسی مشهور به ابن مردویه از طریق علی بن ابی طلحه و عوفی از ایشان نقل کرده‌اند که این آیه درباره مشرکانی است که مردم را از قرابت و ایمان آوردن به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نهی کرده و خود نیز از ایشان فاصله می‌گرفتند.^(۱)

قرطبی نیز از ابن عباس و حسن نقل کرده که آن دو گفته‌اند: معنای آیه عام است و شامل همه کفار می‌شود.

خامسا: خدای تعالی در این آیه، همان طوری که از سیاق آیه به دست می‌آید افرادی که در قید حیات هستند را منظور فرموده، این در حالی است که به تأیید بزرگان اهل سنت این آیه بعد از وفات حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام نازل گشته است.

خلاصه جعل این حدیث و گفتن این سخن به قدری سخیف و غیر قابل قبول است که مفسران و بزرگان اهل سنت وقتی به آن می‌رسند بعضی با عبارت "قیل" که به معنای قول ضعیف هست و بعضی اذعان کرده‌اند که خلاف این قول شبهه هست؛ یعنی خلاف این به واقعیت شبیه تراست، آورده‌اند.

به عنوان مثال: امام فخر رازی در تفسیر الکبیر وقتی به این آیه رسیده ابتدا دو نظر را نوشته است: اول؛ نزول آن درباره مشرکانی که مردم را از پیروی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اقرار به رسالت او نهی می‌کردند. دوم؛ نزول آن درباره حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام سپس می‌نویسد "و القول الاول اشبه لوجهين" یعنی: به دو دلیل قول اول به واقعیت شبیه تر و نزدیک تراست.

اول: این که همه آیه‌های قبل از این آیه روش مشرکان در برخورد با پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را سرزنش و نکوهش می‌کند، لذا این آیه نیز باید بر امر مذمومی حمل شود، زیرا اگر

۱ - (تفسیر طبری، جلد: ۷، صفحه: ۱۰۹) و (الدر المنثور، جلد: ۳، صفحه: ۸).



حمل بر کار ابوطالب عليه السلام بکنیم که او مردم را از اذیت کردن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نهی می کرد، نظم سیاق آیات به هم خواهد خورد.

دوم: بعد از این آیه خدای تعالی فرموده: آنان جز خود را به هلاکت نمی اندازند، مقصود این است که آن چه در آیات قبل آمده باعث هلاکت و نابودی آن هاست، بنابراین اگر معنای آیه نهی ابوطالب عليه السلام از اذیت رساندن دیگران به پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، با هلاک شدن سازگاری ندارد، زیرا نهی ابوطالب عليه السلام کار خوب و نیکی بوده و موجب هلاکت نمی شود.

همچنین زمخشری در تفسیر الکشاف و شوکانی در تفسیر فتح القدير نظریه اول را ذکر کرده و نظر دوم را با "قیل"، یعنی: قول ضعیف، مطرح کرده اند.

نسفی در تفسیرش در حاشیه تفسیر خازن، جلد: ۲، صفحه: ۱۰، قول نخست را نقل کرده و می گوید: گفته اند منظور این آیه ابوطالب عليه السلام است، در حالی که احتمال اول یعنی: ارتباط آیه با مشرکین، منطقی تر است.

ابن کثیر نیز در تفسیر خود از قول ابن حنفیه، قتاده، مجاهد، ضحاک و عدّه دیگر قول این که آیه در مورد مشرکان نازل شده نقل کرده و می نویسد: این نظریه ظاهرتر است. (۱)

شهاب الدین آلوسی در مورد این که آیه در شأن مشرکان نازل شده شرح و توضیح می دهد و بعد درباره این که در شأن حضرت ابوطالب عليه السلام نازل شده باشد می گوید: امام فخر رازی در تفسیرش این نظریه را رد کرده است و خلاصه ای از سخنان فخر رازی را نقل می کند.

۱ - تفسیر قرآن کریم، جلد: ۲، صفحه: ۱۲۷.

ردار تباط آیه ۱۱۳ سوره توبه با کفر حضرت ابوطالب علیه السلام

از دیگر آیات قرآن که نستجیر بالله جهت اثبات کفر حضرت ابوطالب علیه السلام استدلال می‌کنند، آیه ۱۱۳ سوره توبه می‌باشد:

﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾.

در صحیح بخاری، جلد: ۶، صفحه: ۱۷، حدیث ۴۷۷۲ و همچنین در صحیح مسلم، جلد: ۱، صفحه: ۴۰ آمده که این آیه شریفه در حق حضرت ابوطالب علیه السلام نازل شده است.

در مورد این مطلب نیز باید عرض شود همه مردم مسلمان می‌دانند که سوره توبه در مدینه و بعد از فتح مکه نازل شده؛ بلکه بعضی می‌گویند: آخرین سوره‌ای است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است. اما حضرت ابوطالب علیه السلام سال دهم بعثت از دنیا رفتند. و طبق استدلال خود اهل سنت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای حضرت ابوطالب علیه السلام استغفار می‌فرموده، از سال ۱۰ بعثت تا سال ۱۰ هجرت، بین رحلت حضرت ابوطالب علیه السلام و نزول این آیه، نزدیک ۱۳ سال فاصله بوده، این چه معنایی می‌دهد؟ یعنی: خدای تعالی با نزول این آیه می‌خواهد بفرماید: ای پیامبر! شما که ۱۳ سال برای حضرت ابوطالب علیه السلام استغفار کرده‌ای، کار اشتباهی انجام داده‌ای؟!

نکته بعد این که خود استغفار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای حضرت ابوطالب علیه السلام که کافر و مشرک از دنیا رفته است، مخالفت با قرآن دارد؛ خدای تعالی در آیه ۲۲ سوره مجادله می‌فرماید:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا

آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ ﴿۱﴾.

یعنی: مؤمنین حق ندارند با کسانی که با خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخالف بودند، محبت کنند؛ حتی اگر پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا خویشانانشان باشند.

و شکی نیست که طلب استغفار برای دیگران، نوعی اظهار محبت است و این آیه شریفه در سال دوم هجرت نازل شده است. اما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نستجیر بالله اطاعت نکرده تا این که بالاخره خدای تعالی در سال آخر هجرت، او را نهی می کند؟!!

نکته بعدی این که از طرفی می گویند: این آیه در حق حضرت ابوطالب علیه السلام نازل شده، چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حق حضرت ابوطالب علیه السلام استغفار می کرده است و از طرفی هم در قرآن آمده:

﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ (۱).

یعنی: فرقی نمی کند برای آن ها، چه برای آن ها استغفار کنی یا استغفار نکنی، هرگز خدا آن ها را نخواهد بخشید.

این آیه قبل از آیه ۱۱۳ سوره توبه نازل شده است؛ یعنی: حدود سه یا چهار سال فاصله.

یعنی: به نظر این ها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نستجیر بالله اطاعت امر خدای تعالی نکرد و برای حضرت ابوطالب علیه السلام طلب استغفار می فرمود تا این که بعد از فتح مکه، خداوند دستور می دهد:

﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ﴾ (۲).

یعنی: پیامبر و آن هایی که ایمان آورده اند، حق ندارند برای مشرکین بعد از آن که

۱ - سوره: منافقون، آیه: ۶.

۲ - سوره: توبه، آیه: ۱۱۳.



برای آن‌ها روشن شد که آن‌ها اهل جهنم‌اند از خدا طلب آمرزش کنند، هر چند از خویشان نزدیک آن‌ها باشند.

ضمن این که در منابع اهل سنت در این باره اختلاف نظر وجود دارد و بعضی معتقدند: این آیه در زمانی که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نستجیر بالله برای مادر گرامی شان طلب استغفار کردند نازل شده.

مسلم در صحیح خود و احمد در مسند، ابوداود در سنن و نسائی و ابن ماجه از ابوهریره نقل کرده‌اند که این آیه زمانی که نستجیر بالله پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای مادر خود طلب استغفار فرمود نازل شده است. زمخشری نیز در تفسیر الکشاف می‌نویسد: این مطلب صحیح تراست، زیرا وفات ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام قبل از هجرت بود و این سوره آخرین سوره‌ای است که در مدینه نازل شد. ^(۱) قسطلانی در ارشاد الساری می‌نویسد: این روایت ثابت شده که چون پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عمره انجام داد، بر سر قبر مادرش آمد و از پروردگار خود خواست به او اجازه دهد که برای مادرش استغفار کند، در این زمان این آیه نازل گشت، این روایت را حاکم و ابن ابی الحاتم از ابن مسعود و طبرانی از ابن عباس نقل کرده‌اند و این روایت دلالت می‌کند بر این که نزول این آیه پس از وفات ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام بوده و اصل این است که نزول آیه تکرار نشده است.

در تفاسیر اهل سنت آمده:

لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَكَّةَ وَقَفَ عَلَى قَبْرِ أُمِّهِ حَتَّى سَخِنَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ رَجَاءً أَنْ يُؤَدَّنَ لَهُ فَيَسْتَعْفِرَ لَهَا حَتَّى نَزَلَتْ: مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ إِلَىٰ قَوْلِهِ: تَبَرَّأْنَا مِنْهُ. ^(۲)

۱ - تفسیر الکشاف، جلد: ۲، صفحه: ۴۹.

۲ - (جامع البیان طبری، جلد: ۱۱، صفحه: ۵۸) و (تفسیر ثعلبی، جلد: ۵، صفحه: ۱۰۰) و (فتح الباری ابن حجر، جلد: ۸، صفحه: ۳۹۰).

یعنی: وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مکه برمی گشت، بر سر قبر مادرش حضرت آمنه عليها السلام ایستاد و شروع به طلب استغفار کرد، در همین زمان، حضرت جبرئیل آمد و این آیه را نازل کرد:

﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ﴾.

یعنی: پیامبر حق ندارد برای مشرکین طلب مغفرت کند، ولو این که او از خویشانش باشد.

قسطلانی در ارشاد الساری، جلد: ۱۰، صفحه: ۵۶۰ آورده است:

قد ثبت أن النبي صلی الله علیه و آله أتى قبر أمه لما اعتمر فاستأذن ربه أن يستغفر لها فنزلت هذه الآية.

یعنی: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر سر قبر مادرش آمد و از خداوند خواست که به او اجازه دهد برای مادرش طلب استغفار کند و خداوند هم این آیه را نازل کرد:

﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ﴾.

لذا ابن حجر عسقلانی می گوید:

این روایاتی که ثابت می کند این آیه، یعنی: ۱۱۳ توبه، درباره ابوطالب عليه السلام نازل شده، با روایات صحیحی که ثابت می کند در حق مادر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده، هم خوانی ندارد.

همچنین قرطبی مفسر و فقیه مالکی مذهب می گوید:

این سوره، آخرین سوره ای است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده، حال آن که ابوطالب عليه السلام در آغاز اسلام از دنیا رفته است.^(۱)

عده ای دیگر از مفسرین و بزرگان اهل سنت گفته اند: این آیه، در حق مردی از

۱ - تفسیر قرطبی، جلد: ۱۷، صفحه: ۳۰۸.



صحابه نازل شد که برای پدر و مادرش که مشرک بودند طلب استغفار می کرد، وقتی این جریان را به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتند، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اعتراض کرده و این آیه نازل شد. (۱)

محمد بن جریر طبری در این باره می گوید:

یک نفر نبود، بلکه چند نفر از مؤمنین بودند که پرسیدند:

أَلَا نَسْتَغْفِرُ لآبَائِنَا وَ قَدْ اسْتَغْفِرُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ كَافِرًا. فَأَنْزَلَ اللَّهُ: وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِتْيَاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ. (۲)

یعنی: آیا نمی توانیم برای پدرانمان که مشرک بودند و از دنیا رفته اند طلب مغفرت کنیم، در حالی که حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام برای پدرش که کافر بود، استغفار کرده است؟ خداوند این آیه را نازل کرد: اگر حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام برای پدرش استغفار می کرد، به خاطر وعده ای بود که داده بود و وقتی فهمید که او مشرک بوده، از او بیزاری جست. لذا این اختلافات در شأن نزول و اختلاف در روایات، همان گونه که علماء علم اصول واقف هستند باعث تساقط آن هاست، چرا که گفته اند: الدلیلان اذا تعارضا تساقطا. ضمن این که این احادیث از جهت سند ضعیف هستند.

روایاتی که در این باب جعل کرده اند عبارتند از:

۱- اسحاق بن ابراهیم می گوید عبدالرزاق گفته معمر به ما خبر داده که زهری از سعید بن مسیب نقل کرده که پدر سعید بن مسیب گفته: آن گاه که ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام در حال مرگ بود، در حالی که ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه در کنارش بودند، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام وارد شد و فرمود: ای عمو، بگو: لا اله الا الله تا نزد خدا به نفع تو شهادت

۱- (مسند احمد، جلد: ۱، صفحه: ۹۹) و (مستدرک الصحيحین، جلد: ۲، صفحه: ۳۳۵).

۲- (جامع البیان، جلد: ۱۱، صفحه: ۵۷) و (فتح الباری، جلد: ۸، صفحه: ۳۹۱).

در این هنگام ابو جهل و عبدالله بن ابی امیه رو به ابوطالب علیه السلام کرده و گفتند: ای ابوطالب علیه السلام آیا از دین عبدالمطلب علیه السلام رو برمی گردانی؟! و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من برای تو مادامی که نهی نشده ام طلب آمرزش و مغفرت خواهم کرد و این لحظه آیه: **مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا...** نازل گشت. (۱)

۲- ابوالیمان می گوید شعیب از زهری به ما خبر داده که او گفته سعید بن مسیب از پدرش نقل کرده: وقتی ابوطالب علیه السلام در حال مرگ بود رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ابوطالب علیه السلام وارد شد و دید که ابو جهل و عبدالله بن ابی امیه بن مغیره هم هستند، در این جا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای عمو، بگو: لا اله الا الله تا نزد خدا به نفع تو منظره کنم. ابو جهل و عبدالله بن ابی امیه گفتند: ای ابوطالب علیه السلام از دین و ملت عبدالمطلب علیه السلام رو برمی گردانی؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همچنان کلمه لا اله الا الله را بر ابوطالب علیه السلام عرضه می کرد و آن دو نفر نیز همچنان سخن خودشان را به ابوطالب علیه السلام می گفتند تا این که ابوطالب علیه السلام در آخرین سخن خود گفت: بر آیین عبدالمطلب علیه السلام هستم و از گفتن کلمه لا اله الا الله خودداری کرد، در این هنگام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: به خدا قسم مادامی که نهی نشوم برای تو از خدا طلب آمرزش می کنم و در این هنگام آیه: **﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا...﴾** نازل گشت. (۲)

۳- حرمله بن یحیی التحیبی می گوید عبدالله بن وهب به ما خبر داده که یونس از ابن شهاب نقل کرده که سعید بن مسیب از پدرش نقل کرده: زمانی که ابوطالب علیه السلام در شرف مرگ بود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر او وارد شد، الی آخر جریان که در روایات قبل

۱ - صحیح بخاری، جلد: ۲ صفحه: ۲۰۱.

۲ - صحیح بخاری، جلد: ۳، صفحه: ۱۰۷.



آوردیم. (۱)

۴- محمد بن عبّاد و ابن ابو عمر گفته اند که مروان از یزید که همان ابن کیسان باشد نقل کرده که او از ابن حازم و از ابوهریره نقل کرده که رسول خدا ﷺ هنگام مرگ عمویش الی آخر. (۲)

۵- محمد بن حاتم بن میمون می گوید که یحیی بن سعید از یزید بن کیسان نقل کرده که او از ابو حازم اشجعی نقل کرده که ابوهریره گفته: رسول خدا ﷺ به عمویش گفت بگو: لا اله الا الله، الی آخر. (۳)

در یکی از این روایات شخص مجهولی به نام اسحاق بن ابراهیم وجود دارد که او را از سلسله سند ساقط می کنند و مورد اعتماد رجالیون نیست، دارالقطنی او را ضعیف می داند و ذهبی اصلاً او را نمی شناسد، ابن عدی و ازدی او را به خاطر جعل حدیث تکذیب کرده اند و حاکم گفته: پیش من قوی نیست، و در جای دیگر می گوید: ضعیف است، نسائی او را مورد اعتماد ندانسته، محدث حمص محمد بن عوف طائی او را دروغگو دانسته و تکذیبش می کند.

شخص بعد در سلسله سند این روایات عبدالرزاق است، عبدالرزاق بن عمر ثقفی کسی است که درباره او گفته شده: ضعیف و غیر قابل اعتماد است. دارالقطنی در این باره می گوید: به این دلیل کتابش از بین رفته که ضعیف هست. ابو مسهر درباره اش می گوید: کتاب عبدالرزاق که از زهری نقل می کرده، از میان رفت و از آن به بعد دنبال زهری می رفت و غیر از آن چه در آن کتاب بود از زهری می گرفت. (۴)

۱- صحیح مسلم، جلد: ۱، صفحه: ۴۰.

۲- صحیح مسلم، جلد: ۱، صفحه: ۴۰.


۳- صحیح مسلم، جلد: ۱، صفحه: ۴۰.

۴- میزان الاعتدال، جلد: ۲، صفحه: ۱۲۶.



شخص بعدی در سلسله سند این روایات معمر است و گویا همان معمر بن راشد باشد که ذهبی درباره او می‌گوید: وی دارای اوهام و تخیلات است که ممکن است از خودش باشد. ابوحاتم می‌گوید: هر چه حدیث در بصره گفته دارای اشتباهات است. در سلسله سند یک روایت دیگر تعدادی افراد بانام‌های ناقص وجود دارد، مثلاً: ابوالیمان که ایشان اصلاً وجود خارجی ندارد، یا شعیب و کسی با این نام به جز کسی که دروغگو و بد دهان و جاعل حدیث بوده وجود ندارد.

در سلسله سند روایت دیگر حرمله بن یحیی التحییبی وجود دارد، ابوحاتم درباره اش می‌گوید: با سخن او نمی‌توان احتجاج و استدلال کرد، عبدالله بن محمد فرهاذان او را در روایت‌هایی که از ابن عدی نقل می‌کند ضعیف دانسته است. همچنین یونس و ابن شهاب نیز وجود دارد که ناشناس بوده و یا نام‌هایی از این قبیل به عنوان دروغگو و یا بسیار دروغگو وجود دارد.^(۱)

سعید بن مسیب وجود دارد که ابن ابی الحدید او را جزء دشمنان علی بن ابی طالب  می‌داند.^(۲)

محمد بن حاتم بن میمون القطیعی معروف به سمین وجود دارد که ابن معین و ابن مدینی در موردش گفته‌اند: او بسیار دروغگو است، فلاس می‌گوید: او اصلاً چیزی نیست.^(۳)

یحیی بن سعید وجود دارد که بخاری و ابوحاتم درباره اش می‌گویند: او حدیث‌های ناپسند روایت می‌کند.

نسائی می‌گوید: یحیی بن سعید از زهری احادیث ساختگی نقل می‌کند.

۱ - میزان الاعتدال، جلد: ۲، صفحه: ۸۶.

۲ - شرح نهج البلاغه، جلد: ۱، صفحه: ۳۷۰.

۳ - میزان الاعتدال، صفحه: ۳۷.



ابن عدی و دیگران گفته‌اند: او از راویان مورد اعتماد، حدیث‌های باطل نقل می‌کند.

ابن حبان می‌گوید: او بسیار خطا کار و اشتباه زیاد می‌کند.

از مروان نام برده شده که تعداد بسیار زیادی مروان وجود دارد که اکثر آن‌ها از نظر رجالیون یا دروغگو و یاناشناخته‌اند.

ابوهریره وجود دارد که شخصیتش بر هیچ کس پوشیده نیست، او شخصی است که عمر بن خطاب او را به علت کثرت روایت از پیامبر ﷺ از نقل حدیث بر حذر داشت. ^(۱) همچنین حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه و برخی دیگر از اصحاب نیز در همین مورد زبان به اعتراض گشودند. ^(۲)

ابراهیم نظام از معتزله، ابوهریره را به کذب و وضع حدیث متهم ساخته، ^(۳) ابو جعفر اسکافی نیز در نقض خود بر العثمانیه جاحظ، حکایاتی در انتقاد از ابوهریره نقل می‌کند. ^(۴)

خود ابوهریره می‌گوید: اگر من این روایات را که برای شما گفتم در زمان زندگانی عمر می‌گفتم، یقین داشتم که شلاق به پشتم می‌خورد. ^(۵)

ذهبی، در مورد ابوهریره می‌نویسد:

عن السائب بن یزید: سمع عمر يقول لأبي هريرة لتترك الحديث عن رسول ﷺ أو

۱ - ابوزرع، جلد: ۱، صفحه: ۵۴۴.

۲ - (ابن قتیبه، تاویل، صفحه: ۲۸) و (ابن سعد، جلد: ۴، صفحه: ۳۳۲).

۳ - (ابن قتیبه، تاویل، صفحه: ۲۷ الی ۲۸) و (بغدادی، صفحه: ۸۹ و ۱۹۲).

۴ - ابن ابی الحدید، جلد: ۴، صفحه: ۶۸.

۵ - البدایة و النهایة، جلد: ۸، صفحه: ۱۰۷.



لألحقنک بأرض دوس!^(۱)

یعنی: از سائب بن یزید از عمر شنیده شده که به ابوهریره می‌گوید: باید نقل حدیث از پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم را ترک کنی یا این که تو را به سرزمین دوس تبعید می‌کنم. یکی از مسائلی که تمامی علمای رجال اهل سنت بر آن اتفاق نظر دارند، این است که ابوهریره مدلس بوده و سخنی را که از دیگران شنیده بوده، به رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نسبت می‌داده است.

ذهبی در مورد ابوهریره می‌نویسد:

قال یزید بن ہارون: سمعت شعبة یقول کان أبو ہریرة یدلس.^(۲)

یعنی: یزید بن ہارون گفت از شعبه شنیدم که می‌گفت: ابوهریره تدلیس می‌کند.

ابن کثیر دمشقی بعد از نقل این سخن در نوع تدلیس ابوهریره می‌نویسد:

أی یروی ما سمعه من کعب و ما سمعه من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و لا یمیز هذا من هذا ذکره ابن عساکر. و کان شعبة یشیر بهذا إلی حدیثه من أصبح جنبا فلا صیام له فإنه لما حوقق علیه قال: أخبرنیہ مخبر و لم أسمعہ من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم.^(۳)

یعنی: او آن چه را که از کعب شنیده و آن چه را از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم شنیده بود نقل کرده و بین آن دو فرقی نمی‌گذاشت؛ این را ابن عساکر گفته است. و ظاهرا شعبه به این روایت اشاره می‌کند که هر کس صبح جنب از خواب بیدار شود نمی‌تواند روزه بگیرد؛ پس به درستی که وقتی از او در مورد این روایت بازجویی شد گفت: این مطلب را

۱- (سیر أعلام النبلاء، جلد: ۲، صفحه: ۶۰۰) و (کنز العمال، جلد: ۱۰، صفحه: ۲۹۱) و (أخبار المدينة، جلد:

۲، صفحه: ۱۲) و (تاریخ مدینة دمشق، جلد: ۵۰، صفحه: ۱۷۲ و جلد: ۶۷، صفحه: ۳۴۳).

۲- (سیر أعلام النبلاء - الذہبی، جلد: ۲، صفحه: ۶۰۸) و (الکامل - عبد اللہ بن عدی، جلد: ۱، صفحه: ۶۸)

و (تاریخ مدینة دمشق - ابن عساکر، جلد: ۶۷، صفحه: ۳۵۹).

۳- البدایة والنہایة - ابن کثیر، جلد: ۸، صفحه: ۱۱۷ الی ۱۱۸.



کسی به من خبر داده بود و از رسول خدا ﷺ نشنیده بودم.

و روی ابو یوسف، قال: قلت لأبي حنيفة: الخبر يجيء عن رسول الله ﷺ يخالف قياسنا ما تصنع به؟ قال: إذا جاءت به الرواة الثقات عملنا به و تركنا الرأي، فقلت: ما تقول في رواية أبي بكر و عمر؟ فقال: ناهيك بهما! فقلت: علي ؑ و عثمان، قال: كذلك، فلما رأني أعد الصحابة قال: و الصحابة كلهم عدول ما عدا رجالا، ثم عد منهم أباهريرة و أنس بن مالك. (۱)

یعنی: ابو یوسف شاگرد ابوحنیفه می گوید به ابوحنیفه گفتیم: برای ما روایاتی از رسول خدا ﷺ می آید که با قیاس ما مخالف است، آن ها را چه کنیم؟ گفت: اگر روایت از افراد مورد اطمینان باشد به آن عمل کرده و نظر خویش را کنار می گذاریم؛ گفتیم: نظر شما در مورد روایات ابوبکر و عمر چیست؟

گفت: تو را از کنار گذاشتن آن ها نهی می کنم.

گفتم: علی ؑ و عثمان؟

پاسخ داد: آن دو نیز همچینین.

و وقتی که دید یک صحابه را می شمارم گفت: همه صحابه عادل هستند غیر از چند نفر که نامشان را برد و از ایشان ابوهریره و مالک بن انس بود.

نهایتا باید عرض کنم تا زمانی که این تعارضات و اشکالات سندی برای این قبیل روایات نبود، متن و مضمون روایات مطلب بدی ثابت نمی کند، چون به اتفاق نظر علماء و بزرگان حضرت عبدالمطلب ؑ از انبیاء الهی بوده و حتی عده ای از بزرگان و دانشمندان اهل سنت من جمله جلال الدین سیوطی اذعان کرده اند که حضرت

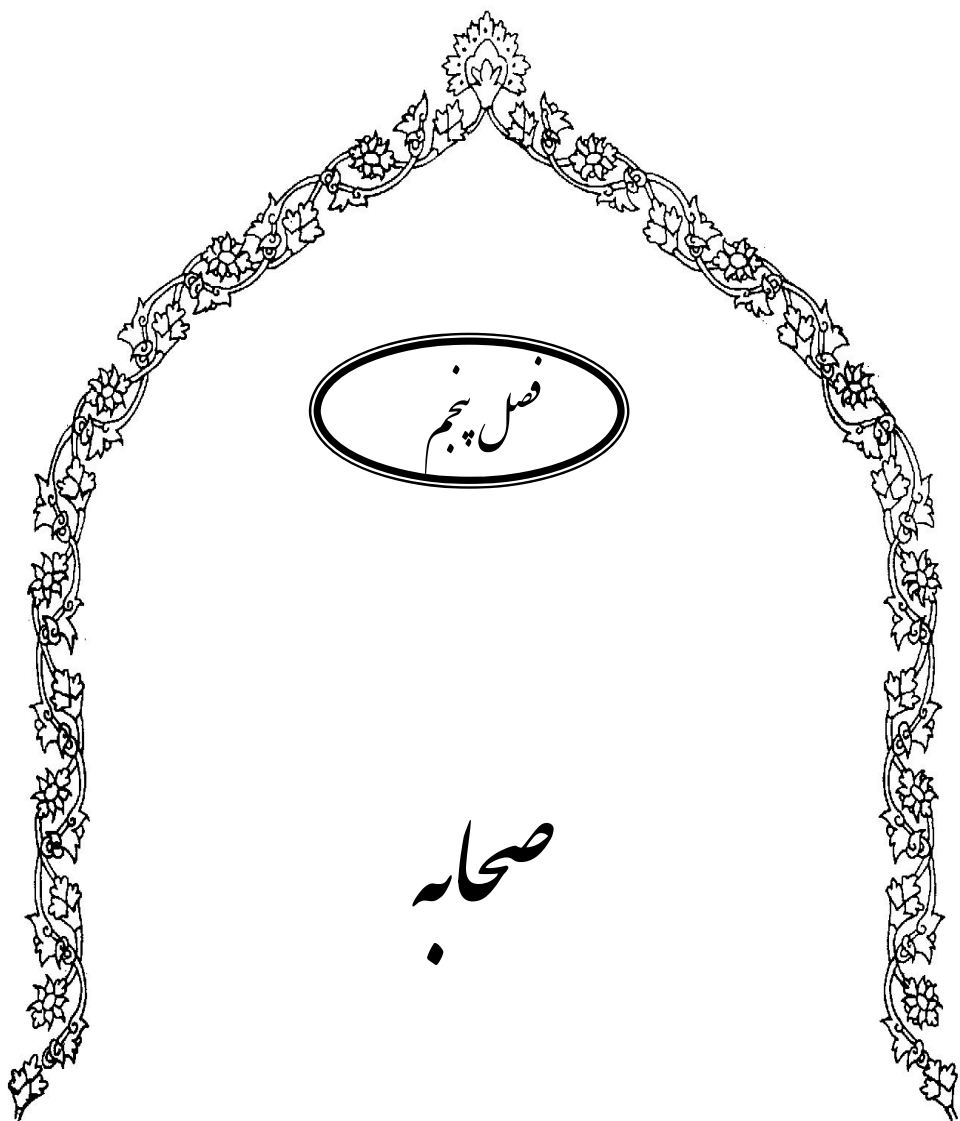
۱ - (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد: ۴، صفحه: ۶۸) و (روضه العلماء للزندویستی) و (کتاب اعلام الأخیار للکفوی).



عبدالمطلب عليه السلام یکتا پرست بوده و این که حضرت ابوطالب عليه السلام بر آیین حضرت عبدالمطلب عليه السلام باشد کم‌ترین مطلبی که ثابت می‌کند یکتا پرستی ایشان است، به طور کلی همان گونه که بعضی از علماء و بزرگان اذعان کرده‌اند: افسانه عدم ایمان ابوطالب عليه السلام ریشه در خلافت بنی‌العباس دارد، زیرا خلفای عباسی برای آن که خود را به خلافت لایق‌تر از علویان نشان دهند در بین مردم تبلیغ می‌کردند که جد ما عباس به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد ولی ابوطالب عليه السلام جد علوی‌ها مشرک از دنیا رفت. آن‌ها با این استدلال ادعا داشتند پس ما اولی و شایسته‌تر به خلافت هستیم. ^(۱)

مضافاً ز مخشری می‌گوید: مرگ ابوطالب عليه السلام قبل از هجرت رخ داده و این آیه در مدینه نازل گشته است.

۱ - تفسیر ابوالفتوح، جلد: ۴، صفحه: ۴۰۶.



فصل پنجم

صحابہ



حضرت ابوطالب علیه السلام بهترین صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله

حضرت ابوطالب علیه السلام علاوه بر عناوینی مانند: وصایت و نبوت، صاحب عنوان صحابه نیز می باشند، لذا ذیلاً تحقیقی اجمالی در مورد این واژه و صاحبانش ارائه می گردد تا بگوئیم: کسانی که معتقدند عنوان صحابه روی هر شخصی بود صرف نظر از روحیات و اعتقادات و اعمالش محترم است و افراد منافق و خبیث را که خیانت و نفاقشان از آیات قرآن به دست می آید، صرفاً به جهت این که عنوان صحابه دارند محترم می شمارند، اما چطور به حضرت ابوطالب علیه السلام توهین کرده و حمله ور شده و بی مهری می کنند؟! بر فرض محال حضرت ابوطالب علیه السلام از انبیاء الهی یا جزواوصیاء پیامبران الهی نبود، اما مخالف و موافق متفقند و جز این نیست که از بهترین و فعال ترین صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، بنابراین مشخص است بی مهری ها و حملات به ساحت مقدس حضرت ابوطالب علیه السلام طراحی شده و هدفمند بوده که از عمده دلایل آن نشانه گرفتن شخصیت حضرت علی علیه السلام و همچنین سرپوش گذاشتن و عادی جلوه دادن شرک و نفاق و خیانت آباء و اجداد و بزرگان خویش بوده و هست. صحابه از ماده "صحاب" و به کسانی اطلاق می شود که همراه و ملازم و معاشر کسی یا چیزی باشند، همچنین به معنای مصاحبت و همراهی طولانی مدّت نیز استعمال شده است. (۱)

۱ - (مفردات راغب، ماده صحب) و (لسان العرب، جلد: ۷، صفحه: ۲۸۶) و (تاج العروس، جلد: ۱، صفحه:



معنا و مصداق صحابه از منظر شیعه و اهل سنت

دانشمندان و علماء شیعه و سنی برداشت‌ها و تعاریف متفاوت و مختلفی از واژه صحابه داشته و دارند.

عده‌ای از بزرگان اهل سنت من جمله ابن‌عبدالبر، ابن‌منده و یحیی بن عثمان بن صالح مصری قائل هستند: به کسانی که زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را درک کرده باشند، چنان چه مسلمان شده، حتی اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در طول عمر خویش ندیده باشند صحابه اطلاق می‌گردد.^(۱)

ابن حجر عسقلانی معتقد است: صحابه به کسی می‌گویند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دیده و اسلام آورده و مسلمان نیز از دنیا رفته باشد.^(۲)

محمد بن اسماعیل بخاری قائل است: هر کسی رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیده و همراه و ملازم آن حضرت بوده، صحابه محسوب می‌شود.^(۳)

ابن اثیر در مقدمه اسد الغابه آورده که دانشمندان علم حدیث درباره هر کسی که حدیث یا سخنی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کند، اصطلاح صحابه را به کار می‌برند و این معنا را به اندازه‌ای گسترش داده‌اند که هر کسی یک مرتبه آن حضرت را دیده باشد شامل می‌شود، البته این مطلب به جهت شرافت و جایگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، از این رو، هر کسی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دیده باشد اصطلاح صحابی درباره او به کار می‌رود.^(۴)

۱ - میزان الاعتدال، جلد: ۴، صفحه: ۳۹۶ و (سیر اعلام النبلاء، جلد: ۱۳، صفحه: ۳۵۴) و (الجرح و

التعديل، جلد: ۹، صفحه: ۱۷۵) و (تهذیب التهذیب، جلد: ۱۱، صفحه: ۲۵۷).

۲ - الإصابة، جلد: ۱، صفحه: ۸.

۳ - صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب فضائل اصحاب النبی.

۴ - اسد الغابه، جلد: ۱، صفحه: ۹.



سعید بن مسیب معتقد است: به جهت شرافت همراهی پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم، رسیدن به این مقام همراهی طولانی می طلبد، در نتیجه صحابی کسی است که حداقل یک یا دو سال همنشین پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم بوده و نیز در یک یا دو غزوه حضرت را همراهی کرده باشد. (۱)

ابوالمظفر سمعانی قائل شده: صحابه به کسی اطلاق می شود که همنشینی اش با پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم مدّت طولانی بوده و علت همنشینی اش پیروی از آن حضرت بوده، همچنین روایت و سخنی از پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم شنیده باشد. (۲)

جماعتی از علماء و بزرگان اهل سنت نیز معتقدند: همنشینی طولانی مدّت و روایت کردن از پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم شرافت صحابی بودن را نصیب افرادی کند. (۳)

حق مطلب آن است که لفظ صحابه اصطلاح شرعی که از طرف خدای تعالی و شارع مقدس وضع شده باشد نیست، بلکه یک واژه و اصطلاح لغوی بوده و در زمان پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم به معنای لغوی آن استعمال می شده است، مثلاً: به افرادی که در مسجد النبوی ساکن بودند 'اصحاب صفّه' گفته می شد.

این واژه به مرور زمان علم شد برای افرادی که همنشین و یاور پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم بودند و بعضاً علماء و بزرگان شیعه نیز معنای اصطلاحی این واژه را توضیح فرمودند، مثلاً شهید ثانی در شرح و توضیح این واژه می فرماید: صحابه به کسی گفته می شود که در حال ایمان و مسلمان بودن پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم را دیده و مسلمان نیز از دنیا رفته است،

۱ - (الوافی بالوفیات، جلد: ۱، صفحه: ۲۰۶) و (الطبقات الکبری، جلد: ۵، صفحه: ۸۸) و (حلیة الاولیاء، جلد: ۲، صفحه: ۱۶۱).

۲ - (فتح المغیث، جلد: ۴، صفحه: ۳۱) و (مقباس الهدایه، جلد: ۳، صفحه: ۲۹۷).

۳ - (فتح المغیث، جلد: ۳، صفحه: ۹۲ الی ۹۳ و ۹۵) و (الامالی سید مرتضی، جلد: ۱، صفحه: ۱۳۸) و (تاریخ بغداد، جلد: ۱۲، صفحه: ۳۱۲).

اگر چه در زمان زندگانی مرتد شده باشد. (۱)

سید حسن صدر معتقد است: صحابی به کسی گفته می شود که در حال اسلام با پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همنشین و با اسلام از دنیا رفته باشد. (۲)

لذا به تمام کسانی که از نظر فکری و اعتقادی حتی بدون این که حضور فیزیکی در کنار پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داشته باشند، صحابه اطلاق می شود، بنابراین صحابه و صاحب شامل تمام افراد مؤمن، عادل، فاسق و منافق نیز می شود. شاهد و مؤید این مدعا آیات و روایاتی است که کلمه صحابه درباره این افراد به کار برده شده است.

به عنوان مثال در منابع و صحاح خود اهل سنت روایتی نقل کرده اند: قَالَ عُمَرُ دَعْنِي أَضْرِبُ عُنُقَ هَذَا الْمُنَافِقِ فَقَالَ دَعَهُ لَأَيْتَحَدْتُ النَّاسَ أَنْ مُحَمَّدًا يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ؛ یعنی: روزی عمر از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درخواست نمود تا عبد الله بن ابی، منافق مشهور را به قتل رساند، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: ای عمر! با سخن مردم چه خواهی کرد که بگویند: محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اصحاب خود را می کشد. (۳)

در حدیث دیگر جبیر بن مطعمه می گوید پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: إِنَّ فِي أَصْحَابِي مُنَافِقُونَ. (۴) یعنی: در میان اصحاب من منافقانی هستند، یا این که نظیر این روایات در صحیح مسلم چنین آمده است: إِنَّ فِي أَصْحَابِي إِثْنَيْ عَشَرَ مُنَافِقًا مِنْهُمْ ثَمَانِي لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ، حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلَ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ. (۵)

۱ - الرعاية على الدراية، صفحه: ۳۳۹.

۲ - نهاية الدراية، صفحه: ۳۴۱.

۳ - (صحیح مسلم، جلد: ۴، باب نصر الاخ ظالماً او مظلوماً، حدیث (۲۵۸۴) و (السير النبویه، جلد: ۳، صفحه: ۳۰۳) و (السير النبوی ابن کثیر، جلد: ۳، صفحه: ۲۹۹) و (احمد بن حنبل، جلد: ۵، صفحه: ۴۰، حدیث: ۱۶۳۲۳) و (تفسیر القرآن العظیم ابن کثیر، جلد: ۲، صفحه: ۳۹۹).

۴ - مسند احمد، صفحه: ۸۳، حدیث: ۴.

۵ - (صحیح مسلم، باب صفات المنافقين، حدیث: ۴۹۸۳) و (مسند احمد، کتاب باقی مسند الأنصار،



یعنی: در میان اصحاب من دوازده تن منافق هستند که هشت نفر آنان محال است وارد بهشت شوند مگر این که شتر از سوراخ سوزن بگذرد.

در حدیث دیگر از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده: **أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ وَ لَيُرْفَعَنَّ رِجَالُ مِنْكُمْ ثُمَّ لِيُخْتَلَجَنَّ دُونِي، فَأَقُولُ يَا رَبِّ أَصْحَابِي فَيُقَالُ إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدْتُوا بَعْدَكَ.** (۱)

یعنی: من وارد بر حوض می شوم در حالی که گروهی از مردان شما را بیرون برده و از کنار من دور می کنند. آن گاه می گویم: خدایا! اینها اصحاب من هستند، گفته می شود: تونمی دانی که اینها پس از تو چه کار کردند!؟

به طور کلی اهل سنت همه اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را صالح و عاری از خطا و اشتباه می دانند و اجازه نمی دهند کسی نقد و انتقادی از آنها داشته باشد، لذا قائل به عدالت تمام صحابه هستند و سخنان صحابه را یکی از منابع شریعت اسلام دانسته و پیروی از آنها را موجب فلاح و رستگاری دنیا و آخرت می دانند.

اما شیعیان فقط جمعی از صحابه را ستایش کرده و به آنها ارادت دارند، یعنی: فقط از برخی اصحاب که در راه خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فداکار و در صراط مستقیم بوده اند تجلیل کرده و احترام می گذارند و برای اصحاب معمولی از خدای تعالی نیز طلب مغفرت می کنند و اصحابی که نفاق یا عناد یا فسق شان از آیات قرآن و روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اثبات شود به نیکی یاد نمی کنند، بلکه آنها را تبعاً للقرآن لعن و نفرین می کنند، به عبارت اخیری شیعیان صرف این که کسی صحابه و در کنار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد اعتنایی نکرده و برای صحابه بودن مستقلاً هیچ ارزش و اعتباری قائل نیستند،

⇒ حدیث: (۲۲۲۲۹).

۱ - (صحیح بخاری، کتاب الرقاق، حدیث: ۶۰۹۰) و (مسند احمد، کتاب مسند المکثرین من الصحاب، حدیث: ۳۹۶۶).



مخصوصاً که از آیات قرآن و روایات پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که مورد قبول طرفین می باشد استفاده می شود که بعضی از صحابه منحرف و منافق بوده و مستحق لعن و نفرین هستند، بلکه شیعیان برای آن عده از افرادی که در کنار پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده و همچنین و مهم تر از این در صراط مستقیم و در چهار چوب اعتقادی، اخلاقی که پیامبر اکرم برای بشریت به ارمغان آوردند بوده و خود را به مقام اولیاء اللہی رسانده باشند ارزش و احترام قائل هستند، که این ارزش و احترام برای تقوای آنهاست، برای در صراط مستقیم بودن آنهاست، برای این است که خودشان را با تلاش و کوشش و جهاد با نفس به مقام ولی خدایی رسانده اند که خدای تعالی در تأیید این عمل شیعیان در قرآن می فرماید: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾^(۱) البته همنشینان و صحابه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ موقعیت وزمینه بهتر و بیشتری نسبت به دیگر افرادی که این امتیاز را نداشته اند دارا بوده اند، اما فقط صرف همنشین و صحابی بودن هیچ ارزشی ندارند، چه بسا افرادی در کنار پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وجود داشتند و به تأیید خود اهل سنت آن قدر بد و منحرف بودند که مستحق اجرای حد بودند، کما این که خلیفه دوم، بعضی از صحابه را منافق،^(۲) و یا بعضی دیگر را دشمن خدای دانست و بر آنها حد جاری کرده است.^(۳)

به طور کلی نه تنها شیعیان، بلکه بعضی از علماء و دانشمندان اهل سنت نیز مانند شیعه صرف صحابی بودن برای پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ارزشی برای کسی قائل نیستند و معتقدند که احادیث و روایاتی که برای صحابه ارزشی قائل شده در زمان بنی امیه و اکثرابه دستور معاویه جعل شده و علت این کار نیز این بوده که کمی خواسته اند فضیلتی

۱ - سوره: الحجرات، آیه: ۱۳.

۲ - صحیح مسلم، جلد: ۴، باب فضایل اهل بدر و قصه حاطب بن ابی بلتعہ.

۳ - أسد الغابہ، جلد: ۴، صفحه: ۲۹۵.



دروغین برای خود درست کنند تا بتوانند بابنی هاشم به اصطلاح خودشان در یک حد قرار بگیرند، به عنوان مثال: ابن عرفه مشهور به "نَفْطُویَه" که از بزرگان اهل سنت است همین مطلب را تأیید کرده و می گوید: بیشتر احادیث مربوط به فضایل صحابه در دوران بنی امیه به منظور نزدیکی به بنی امیه و برای ضربه زدن به بنی هاشم گفته شده است. (۱)

احمد امین دیدگاه زیدیه و معتزله درباره عدالت صحابه را چنین بیان می کند:

انّا رأینا الصحابه أنفسهم ینقد بعضهم بعضاً، بل یلعن بعضهم بعضاً و لو كانت الصحابه عند نفسها بالمنزله التي لا یصح فيها نقد و لا لعن لعلمت ذلك من حال نفسها، لأنهم أعرّف بمحلهم عن عوام أهل دهرنا و هذا طلحه و الزبیر و عائشه و من كان معهم و فی جانبهم، لم یروا أن یمسکوا عن علیّ، و هذا معاویه و عمرو بن العاص لم یقصرّوا دون ضربه و ضرب أصحابه بالسيف، و کالذی روی عن عمر من أنّه طعن فی روایه أبی هریره و شتم خالد بن الولید و حکم بفسقه، و خوّن عمرو بن العاص نسبهما و معاویه و نسبهما الی سرقة مال الفئ و اقتطاعه، و قل أن یكون فی الصحابه من سلم من لسانه او یده، الی کثیر من أمثال ذلك ممّا رواه التاریخ و كان التابعون یسلکون بالصحابه هذا المسلك و یقولون فی العصاه منهم هذا القول، و انما اتخذهم العامه أرباباً بعد ذلك، و الصحابه قوم من الناس، لهم ما للناس و علیهم ما علیهم من أسأ منهم ذمنا، و من أحسن منهم حمدناه، و لیس لهم علی غیرهم کبیر فضل الاض بمشاهده الرسول و معاصرتة لا غیر، بل ربّما كانت ذنوبهم أفحش من ذنوب غیرهم، لأنهم شاهدوا الأعلام و المعجزات، فمعاصینا أخف لأننا أعذر. (۲)

یعنی: بررسی سیره و رفتار صحابه نشان می دهد که آنان یکدیگر را مورد نقد و

۱ - آراء علماء المسلمین فی التقیة و الصحابه فی الصیانة القرآن الکریم، صفحہ: ۸۵، سید مرتضی رضوی.

۲ - ضحی الاسلام، جلد: ۳، صفحہ ۷۵ الی ۷۶.

انتقاد قراردادده، بلکه یکدیگر را لعن و نفرین می‌کردند، و چنانچه صحابه نزد خودشان از مقامی برخوردار بودند که انتقاد و لعن در مورد آنان صحیح نبود به طور حتم آن را بیان می‌کردند، چراکه آنان نسبت به خود از عوام روزگار ما آشنا تر بودند. طلحه، زبیر، عایشه و کسانی که همراه آنان بودند در برابر علی عليه السلام ایستادند، همچنان که معاویه و عمر و عاص نیز چنین بودند و نمونه‌های فراوان دیگر که در تاریخ روایت شده است. از نگاه این‌ها، صحابه گروهی از مردم بودند که مانند سایر مردم هر کاری که انجام دهند، خواه درست یا نادرست، به حساب خودشان می‌باشد، هر کسی از صحابه کار بدی انجام دهد نکوهش، و هر کسی کار نیکی انجام دهد او را ستایش می‌کنیم و آنان جز امتیاز مشاهده پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از امتیاز دیگری برخوردار نبودند، چه بسا گناهان آنان فاحش تر از گناهان دیگران بود، چون آنان شاهد معجزات و نشانه‌های پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودند، بنابراین گناهان ما سبک تر از آنان خواهد بود، چون عذر ما پذیرفته ترمی باشد. سعدالدین تفتازانی که از علماء بزرگ کلامی اشاعره است می‌نویسد: و ان ما وقع بين الصحابه من المحاربات و المشاجرات على الوجه المسطور فى كتب التاريخ و المذكور على السنه الثقاة يدل بظاهره على ان بعضهم قد حاد عن طريق الحق و بلغ حد الظلم و الفسق و كان الباعث له الحقد و العناد و الحسد و اللداد و طلب الملك و الرياسة و الميل الى الشهوات.^(۱)

یعنی: حوادث، جنگ‌ها و جریاناتی که بین صحابه به وجود آمد، چنان که در کتاب‌های تاریخی آمده است و افراد موثق و مورد اطمینان یاد نموده‌اند، حاکی از این واقعیت است که برخی از صحابه از راه حق منحرف گشته تا جایی که مرتکب ظلم و فسق گردیدند و ریشه این انحراف و ظلم آنان کینه و دشمنی، حسادت و خصومت،

۱ - (شرح المقاصد، سعدالدین تفتازانی، ج ۵-۴، صفحه: ۳۱۰) و (تدریب الراوی، صفحه: ۳۷۷).

حکومت خواهی، ریاست طلبی، تمایل به لذت‌ها و شهوت‌ها بوده است.

جلال الدین سیوطی در ذیل بحث عدالت صحابه می‌نویسد:

گفته شده که در عدالت صحابه جستجو و تحقیق لازم است. برخی دیگر گفته‌اند: عدالت صحابه پس از پدید آمدن فتنه‌ها باید مورد بررسی و پرسش واقع شود و گروه معتزله می‌گویند: اصحاب، عادل هستند جز کسانی که با علی عليه السلام جنگیدند.

نظر عده‌ای از علماء اهل سنت در مورد صحابه:

ابن تیمیه قائل است:

و من اصول اهل السنه و الجماعه سلامة قلوبهم و السننهم لاصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله كما وصفهم الله في قوله تعالى ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ و طاعة للنبي صلى الله عليه وآله في قوله و لا تسبوا اصحابي فوالذي نفسي بيده لو ان احدكم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم و لا نصفه. ^(۱)

یعنی: از اصول اعتقادی اهل سنت و جماعت، آن است که دل‌ها و زبان‌هایشان از بغض و بدگویی درباره اصحاب پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله پاک و سالم است، همان‌طور که خدای تعالی درباره آن‌ها چنین فرموده: و کسانی که بعد از آن‌ها آمده‌اند می‌گویند: پروردگار ما، ما را و برادران ما را که بر ما در ایمان پیشی گرفته‌اند بیامرز و در دل‌های ما کینه‌ای برای کسانی که ایمان آورده‌اند قرار نده. پروردگار ما قطعاً تو رثوف و مهربان هستی و همچنین تبعاً به پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله که فرموده‌اند: به اصحاب من ناسزاینگویید، سوگند به خدایی که جانم در دست او است اگر یکی از شما به اندازه کوه اُحد طلا انفاق کند، به پاداش یک نصف مُد از اعمال آن‌ها نخواهد رسید.

۱ - شرح العقیده الواسطیه، صفحه: ۱۵۷ الی ۱۵۸.

ابوالمعالی عبدالملک جوینی قائل است:

و الذی یجب علی المعتقد ان یلتزمه ان یعلم ان جلة الصحابه كانوا من رسول الله ﷺ بالمحل المغبوط و المكان المحوط و ما منهم الا و هو منه ملحوظ محفوظ و قد شهدت نصوص الكتاب علی عدالتهم و الرضا عن جملتهم بالبیعة، بیعة الرضوان و نص القرآن علی حسن الثناء علی المهاجرین و الانصار. (۱)

یعنی: بر هر مسلمان معتقد واجب است بدانند که همه اصحاب از دید پیامبر اکرم ﷺ در مقام قابل غبطه و خاصی قرار داشتند و پیامبر اکرم ﷺ به یک یک آنها توجه ویژه و خاصی داشته، نصوص قرآنی از عدالت صحابه و خشنودی خداوند از آنان در بیعت رضوان خبر می دهند و قرائن نیز نشان می دهند که مهاجرین و انصار ستایش ویژه ای شده اند.

مسعود بن عمر تفتازانی قائل است: اتفق اهل الحق علی وجوب تعظیم الصحابه و الکف عن الطعن فیهم، سیمما المهاجرین و الانصار لما ورد فی الكتاب و السنة من الثناء علیهم و التحذیر عن الاخلال باجلالهم: الله الله فی اصحابی، لا تتخذوهم غرضا من بعدی؛ لا تسبوا اصحابی؛ خیر القرون قرنی و لو كانوا فسدوا بعده لما قال ذلك بل نبه و کثیر مما حکى عنهم افتراءات و ما صح فله محامل و تأویلات. (۲)

اهل حق درباره بزرگداشت صحابه و پرهیز از بدگویی درباره آنان اتفاق نظر دارند، به ویژه درباره مهاجران و انصار که در قرآن و سنت مناقب آنان یاد شده و در حدیث درباره تعرض به جایگاه و الای آنان هشدار داده شده است، مثلا درباره اصحاب من از خدا بترسید و آنان را بعد از من هدف نسبت های ناروا قرار ندهید؛ یا این که به اصحاب من ناسزا نگویند؛ یا این که بهترین و برترین روزگاران روزگار من است؛ لذا اگر

۱- الارشاد الی قواطع الادله فی اصول الاعتقاد، صفحه: ۳۶۴.

۲- شرح المقاصد، جلد: ۵، صفحه: ۳۰۳.



اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله پس از مرگ ایشان دچار انحراف می شدند حتماً ایشان این موضوع را یادآور می شدند و اما بسیاری از مطالبی که درباره صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده در واقع یا صحت ندارد و اگر هم صحیح باشند قابل توجیه و تاویل هستند.

ابو عمر یوسف بن عبد البر قرطبی قائل است:

فهم خير القرون و خير امة اخرجت للناس تثبتت عدالة جميعهم بثناء الله عزوجل عليهم و ثناء رسوله صلی الله علیه و آله و لا اعدل ممن ارتضاه الله لصحبة نبيه و نصرته و لا تزكية افضل من ذلك و لا تعديل اكمل منه. (۱)

یعنی: آن‌ها افراد بهترین قرن‌ها و بهترین گروهی هستند که برای دعوت و ارشاد به سمت خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرستاده شده‌اند، عدالت همگی آنان با حمد و ستایش خدای تعالی و پیامبرش از آنان به اثبات رسیده است، چه کسی عادل‌تر از آنانی است که خداوند ایشان را برای همنشینی و یاری پیامبرش برگزیده است؟ چه شهادت و تزکیه‌ای بهتر از این امر وجود دارد؟ و چه گواهی کامل‌تر و بهتر از این برای عدالتشان می‌توان در نظر گرفت؟

ابو عمرو عثمان بن الصلاح شهرزوری قائل است:

للسحابة بأسرهم خصیصة و هی انه لا یسأل عن عدالة احد منهم بل ذلك امر مفروغ منه لكونهم على الاطلاق معدلين بنصوص الكتاب و السنة و اجماع من یعتقد به فی الاجماع من الامة ثم ان الامة مجمعة على تعديل جميع الصحابة و من لابس الفتن منهم فكذلك باجماع العلماء الذين یعتقد بهم فی الاجماع احسانا للظن بهم و نظرا الى ما تمهد لهم من المآثر و كأن الله سبحانه و تعالی اتاح الاجماع على ذلك لكونهم نقلة الشریعة. (۲)

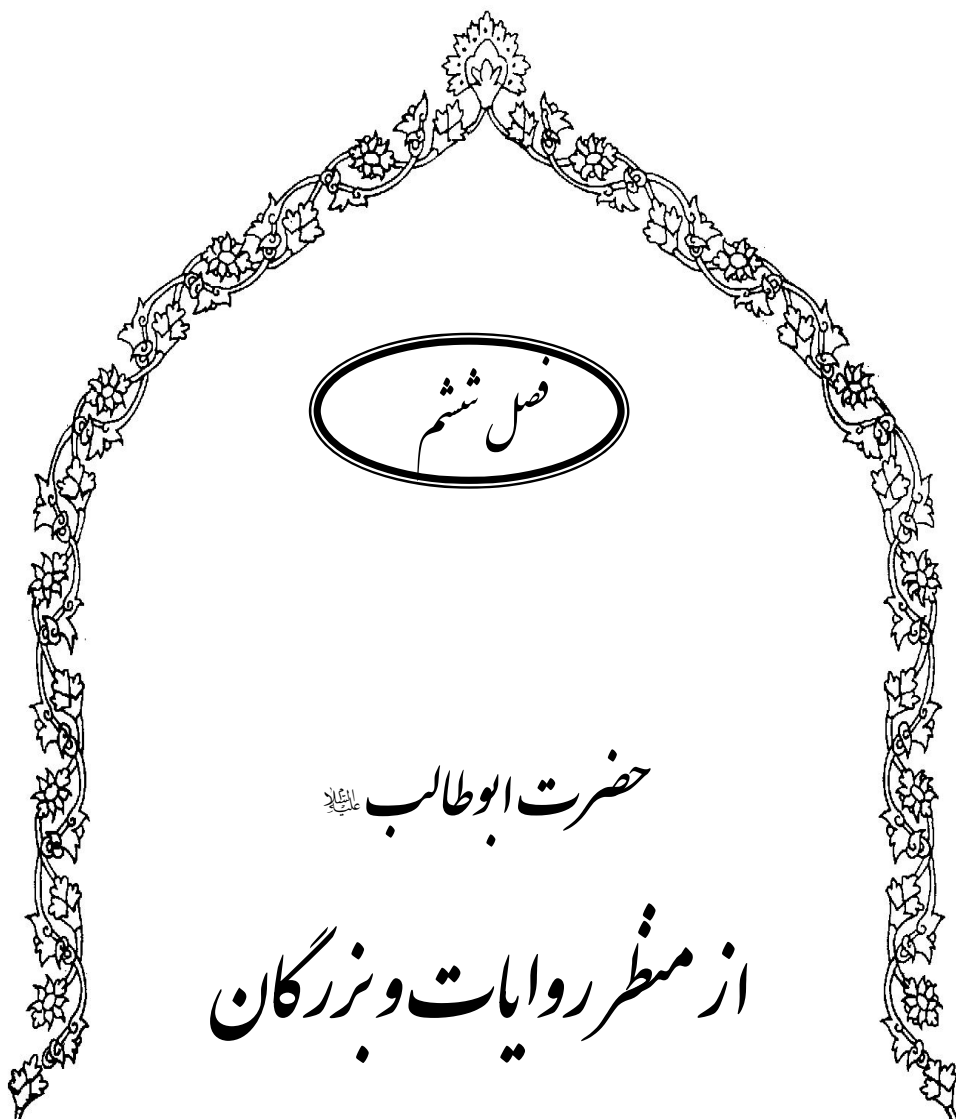
۱ - الاستیعاب، جلد: ۱، صفحه: ۷.

۲ - علوم الحدیث، صفحه: ۲۹۴ الی ۲۹۵.

یعنی: همه اصحاب از امتیاز خاصی برخوردار هستند و آن این که از عدالت هیچ یک از آنان سوال نمی شود، بلکه این مسئله ای قطعی تلقی می شود، زیرا همه آنان مطلقاً از دیدگاه نصوص قرآن، احادیث و اجماع کسانی که اجماع آنان قابل قبول و معتبر است، عادل هستند، اگر چه صحابه از کسانی باشند که در درگیری ها میان اصحاب پیامبر ﷺ شرکت داشته اند، همچنین این دیدگاه، دیدگاه علمایی است که اجماع آنان معتبر است. این اعتقاد به خاطر حسن ظن و با توجه به فضائل و مناقب آنان است و گویا تایید الهی بوده تا درباره عدالت آنان اجماع باشد، زیرا آنان ناقلان و حافظان شریعت اسلامی بوده اند.

در نتیجه این بحث بسیار مفصل است که علماء و دانشمندان اهل سنت اکثر قائل به عدالت و عصمت صحابه هستند و شیعیان چنین اعتقادی ندارند و بحث های زیادی مابین آن ها رد و بدل شده که چون اولاً: توضیح بیشتر از این مقدار که جهت تقریب اذهان عرض شد برای موضوع این کتاب ضروری نیست، ثانیاً: علماء و دانشمندان شیعه و سنی کتب مختلف و مفصلی در اثبات ادعای خود و رد نظر مقابل نوشته اند که یک مسلمان اعم از شیعه یا سنی باید طبق دستور خدای تعالی اولوالالباب باشد،^(۱) و گفته ها و نوشته های هر دو طرف را بشنود و مطالعه کند، بعد هر کدامش که با آیات شریفه قرآن و روایات نبوی و عقل منطبق بود اخذ کرده و دیگری را به دیوار بکوبد.

۱- الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ (سوره: زمر، آیه:



فصل ششم

حضرت ابوطالب عليه السلام

از منظر روایات و بزرگان



حضرت ابوطالب عليه السلام از منظر روایات

عظمت حضرت ابوطالب عليه السلام در کلام رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أَتَانِي جِبْرِيلُ عليه السلام فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ حَرَّمَ النَّارَ عَلَى ظَهْرِي أَنْزَلَكَ وَبَطْنِي حَمَلَكَ وَتَدْيِي أَرْضَعَكَ وَحَجْرِي كَفَلَكَ. (۱)

یعنی: پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: جبرئیل نزد من آمد و گفت: به راستی خدای تعالی آتش جهنم را حرام کرده بر صلبی که تو در آن بودی و بطنی که تو را پرورانید و کسی که تو را شیر داد و کسی که تو را سرپرستی کرد.

ابن عباس از قول پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم نقل کرده:

قَالَ لِعَلِي عليه السلام: لَوْ كُنْتَ مُسْتَخْلَفًا أَحَدًا لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَحَقُّ مِنْكَ لِقَدَمَتِكَ فِي الْإِسْلَامِ وَ قَرَابَتِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم وَ صَهْرِكَ وَ عِنْدَكَ فَاطِمَةُ عليها السلام سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَبْلَ ذَلِكَ مَا كَانَ مِنْ بَلَاءِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام إِيَّايَ حِينَ نَزَلَ الْقُرْآنُ وَ إِنَّا حَرِيصٌ إِنَّ أَرعى ذَلِكَ فِي وُلْدِهِ بَعْدَهُ. (۲)

یعنی: ابن عباس می گوید: پیامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم روزی به علی بن ابی طالب عليه السلام فرمودند: اگر بخوادم کسی را جانشین خودم نمایم هیچ کس را شایسته تر از تو نمی بینم، به جهت این که تو دارای سوابق درخشانی در اسلام هستی و با من پیوند

۱ - معانی الأخبار، صفحه: ۱۷۹.

۲ - (الدر المنثور، جلد: ۶، صفحه: ۴۰۷) و (لسان المیزان، جلد: ۱، صفحه: ۳۶۶).

داری و دارا بودن همسری چون فاطمه علیها السلام که سرور زنان اهل ایمان است و مهم‌تر از این‌ها آن همه تحمل و تلاش‌هایی که پدرت ابوطالب علیه السلام در راه اسلام نمود، او هنگام نزول قرآن به من ایمان آورد و به حمایت از من برخاست، من دوست دارم این منصب را بعد از او در فرزندش مشاهده کنم.

عَنْ الْعَبَّاسِ أَنَّهُ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ مَا تَرْجُو لِأَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ كُلُّ خَيْرٍ أَرْجُو مِنْ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ. (۱)

یعنی: عباس بن عبدالمطلب از پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال کرد: چه امیدی درباره ابوطالب علیه السلام داری؟ پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: تمام آن چه از خیر و خوبی هست از ناحیه خدای تعالی برایش امید دارم که به او عنایت شود.

عظمت حضرت ابوطالب علیه السلام در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ جَالِسًا فِي الرَّحْبَةِ وَ النَّاسُ حَوْلَهُ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّكَ بِالْمَكَانِ الَّذِي أَنْزَلَكَ اللَّهُ وَ أَبُوكَ مُعَذَّبٌ فِي النَّارِ فَقَالَ لَهُ مَهْ فَضَّ اللَّهُ فَآكَ وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ شَفَعَ أَبِي فِي كُلِّ مُذْنِبٍ عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ لَشَفَعَهُ اللَّهُ، أَأَبِي مُعَذَّبٌ فِي النَّارِ وَ ابْنُهُ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ إِنَّ نُورَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِيُطْفِئُ أَنْوَارَ الْخَلَائِقِ إِلَّا خَمْسَةَ أَنْوَارٍ نُورَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ نُورِي وَ نُورَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ نُورَ وَوَلَدِهِ مِنَ الْأَيْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَلَا إِنَّ نُورَهُ مِنْ نُورِنَا خَلَقَهُ اللَّهُ مِنْ قَبْلِ خَلْقِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْفَنِيِّ عَامًا.

یعنی: روزی علی بن ابی طالب علیه السلام در حیاط جلو مسجد کوفه نشسته بود و مردم اطرافش جمع بودند، شخصی بلند شد و خطاب به آن حضرت عرض کرد: به درستی

۱- (منیة الراغب، صفحه: ۲۷) و (کنز الفوائد، جلد: ۱، صفحه: ۱۸۴).

که شما جایگاه بزرگی دارید که خدای تعالی به شما عنایت کرده، اما پدرت در آتش معذب است.

آن حضرت ناراحت شده و فرمودند: ساکت شو، خدا دهانت را بشکند، به کسی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق و راستی به نبوت مبعوث نمود قسم، اگر پدر من برای تمام گناهکاران روی زمین شفاعت کند خدای تعالی شفاعتش را قبول خواهد نمود. آیا پدر من در آتش معذب است در حالی که تقسیم کننده بهشت و جهنم فرزند او است؟! به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت مبعوث کرد قسم، که نور ابوطالب علیه السلام در روز قیامت آن قدر زیاد است که نور همه خلایق رامی پوشاند مگر نور پنج نفر؛ نور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نور من و نور حسن و حسین و نور ائمه از ولد حسین علیه السلام آگاه باشید که نور پدرم از جنس نور ما است، و نور ما را خدای تعالی دو هزار سال قبل از خلقت حضرت آدم علیه السلام خلق فرمود.

رُوی امیرالمؤمنین علیه السلام قیلَ له: مَنْ كَانَ آخِرُ الْأَوْصِيَاءِ قَبْلَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله؟ فَقَالَ: أَبِي.

خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کردند: آخرین وصی پیامبران قبل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چه کسی بوده است؟ حضرت فرمودند: پدرم آخرین وصی قبل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند.

عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا علیه السلام يَقُولُ وَاللَّهِ مَا عَبَدَ أَبِي وَ لَا جَدِّي عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَ لَا هَاشِمٌ وَ لَا عَبْدُ مَنَافٍ صَنَمًا قَطُّ قِيلَ وَ مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ قَالَ كَانُوا يُصَلُّونَ إِلَيَّ الْبَيْتِ عَلَى دِينِ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام مَتَمَسِّكِينَ بِهِ.

یعنی: به خدا قسم، پدرم و جدم و هاشم و عبدمناف، هیچ گاه هیچ بتی را نپرستیدند. از آن حضرت سؤال شد: پس چه چیزی رامی پرستیدند؟ فرمود: آنها به سوی خانه کعبه نماز می خواندند و بر دین و آیین حضرت ابراهیم علیه السلام بودند.

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ علیه السلام قَالَ: كَانَ وَاللَّهِ أَبُو طَالِبٍ عَبْدُ مَنَافٍ بَنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ

مُؤْمِنًا مُسْلِمًا يَكْتُمُ إِيمَانَهُ مَخَافَةَ عَلِيٍّ بَنِي هَاشِمٍ أَنْ تُنَابِذَهَا قُرَيْشٌ. (۱)

یعنی: به خدا قسم ابوطالب علیه السلام عبدمناف بن عبدالمطلب مؤمن و مسلمان بود که ایمانش را به خاطر خوف از دشمنی قریش با بنی هاشم پنهان می داشت.

رَوَى عَنْ عَلِيٍّ أَنَّهُ قَالَ: قَالَ لِي أَبِي يَا بَنِي الزِّمِ ابْنَ عَمِّكَ فَإِنَّكَ تَسْلِمُ بِهِ مِنْ كُلِّ بَأْسٍ عَاجِلٍ وَ آجِلٍ ثُمَّ قَالَ لِي:

إِنَّ الْوَيْقَةَ فِي لُزُومِ مُحَمَّدٍ فَاشْدُدْ بِصُحْبَتِهِ عَلَيَّ أَيْدِيكََا

یعنی: از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده که فرمودند پدرم به من فرمود: ای پسر من! همیشه ملازم پسر عمویت باش، زیرا تو به وسیله او از هر گرفتاری نزدیک و دور در امان خواهی ماند و سالم خواهی بود. سپس فرمود: فرزندم، استواری و آسودگی در پیوستگی و همراهی با محمد صلی الله علیه و آله می باشد، پس دست های قدرتمندت را در مصاحبت با او محکم بدار.

عظمت حضرت ابوطالب علیه السلام در کلام زین العابدین علیه السلام

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام أَكَانَ مُؤْمِنًا؟ فَقَالَ علیه السلام نَعَمْ فَقِيلَ لَهُ إِنَّ هَاهُنَا قَوْمًا يَزْعُمُونَ أَنَّهُ كَافِرٌ فَقَالَ علیه السلام وَآعَجَبًا كُلُّ الْعَجَبِ أَيْطَعُونَ عَلِيَّ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام أَوْ عَلِيَّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَقَدْ نَهَاهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُقَرَّ مُؤْمِنَةً مَعَ كَافِرٍ فِي غَيْرِ آيَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ وَ لَا يَشْكُ أَحَدٌ أَنْ فَاطِمَةَ بِنْتُ أَسَدٍ علیه السلام مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ السَّابِقَاتِ فَإِنَّهَا لَمْ تَزَلْ تَحْتَ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام حَتَّى مَاتَ أَبُو طَالِبٍ علیه السلام.

یعنی: شخصی از امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا ابوطالب علیه السلام مؤمن بود؟ آن حضرت فرمودند: آری.

۱- وسایل الشیعه، جلد: ۱۱، صفحه: ۴۸۱.



کسی گفت: در این جا گروهی هستند که گمان می کنند ابوطالب علیه السلام کافر بوده.
آن حضرت فرمودند: عجیب است، خیلی عجیب است، آیا آن ها با این کلام
می خواهند به ابی طالب علیه السلام طعنه بزنند یا به رسول خدا صلی الله علیه و آله؟! در آیات متعدد
قرآن، خداوند از همسری زن با ایمان با مرد کافر نهی فرموده است و هیچ کس تردید و
شک ندارد که فاطمه بنت اسد علیها السلام از زنان مؤمن و پیش قدم در پذیرش اسلام بوده
است و تا مرگ ابوطالب علیه السلام همسر آن حضرت بود.

عظمت حضرت ابوطالب علیه السلام در کلام امام باقر علیه السلام

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَاتَ أَبُو طَالِبٍ بِنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ علیه السلام مُسْلِمًا
مُؤْمِنًا وَ شَعْرُهُ فِي دِيْوَانِهِ يَدُلُّ عَلَى إِيمَانِهِ ثُمَّ مَحَبَّتُهُ وَ تَرْبِيَّتُهُ وَ نُصْرَتُهُ وَ مُعَادَاةُ أَعْدَاءِ
رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ مَوْلَاةُ أَوْلِيَائِهِ وَ تَصَدِيقُهُ إِيَّاهُ فِيمَا جَاءَ بِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ أَمْرُهُ لِرَسُولِهِ صلی الله علیه و آله وَ
جَعْفَرِ علیه السلام بِأَنْ يُسَلِّمًا وَ يُؤْمِنًا بِمَا يَدْعُو إِلَيْهِ.

یعنی: ابوطالب پسر عبدالمطلب علیه السلام مسلمان و مؤمن از دنیا رفت و اشعارش
که در دیوانش آمده دلالت بر ایمان او دارد، همچنین محبت و تربیت و یاری نمودن
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز دلالت بر ایمان او دارد، همچنین دشمنی او با دشمنان رسول
الله صلی الله علیه و آله و دوستی او با دوستان آن حضرت و امری که به فرزندانش خود؛ علی و
جعفر علیه السلام داد که اسلام و ایمان بیاورند، همه نشانه و دلالت بر اسلام و ایمان ایشان
دارد.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ لَيْثِ الْمُرَادِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام سَيِّدِي إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّ أَبَا
طَالِبٍ علیه السلام فِي ضَحْضَاحٍ مِنْ نَارٍ يَغْلِي مِنْهُ دِمَاغُهُ فَقَالَ علیه السلام كَذَبُوا وَاللَّهِ إِنَّ إِيمَانَ أَبِي
طَالِبٍ علیه السلام لَوْ وُضِعَ فِي كِفَّةٍ مِيزَانٍ وَ إِيمَانَ هَذَا الْخَلْقِ فِي كِفَّةٍ مِيزَانٍ لَرَجَحَ إِيمَانُ أَبِي
طَالِبٍ علیه السلام عَلَى إِيمَانِهِمْ.

یعنی: ابوبصیر می گوید خدمت امام باقر علیه السلام سؤال پرسیدم: آقای من، همانا مردم می گویند که ابوطالب علیه السلام در روز قیامت در آب گرمی از جهنم است که از حرارت آن مغزش می جوشد؟!!

امام علیه السلام فرمودند: به خدا قسم دروغ می گویند، به درستی که اگر ایمان جناب ابوطالب علیه السلام در یک کفه ترازو قرار بگیرد و ایمان این مردم در کفه دیگر، ایمان ابوطالب علیه السلام بر ایمان همه مردم رجحان و برتری دارد.

عظمت حضرت ابوطالب علیه السلام در کلام امام صادق علیه السلام

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ يَا يُونُسُ مَا يَقُولُ النَّاسُ فِي إِيْمَانِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام؟ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَقُولُونَ هُوَ فِي ضَحْضَاحٍ مِنْ نَارٍ يَغْلِي مِنْهَا أُمُّ رَأْسِهِ فَقَالَ: كَذَبَ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِنَّ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام مِنْ رُفَقَاءِ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسَنٌ أَوْلِيكَ رَفِيقًا.

یعنی: یونس بن نباته از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمودند: ای یونس، مردم (عامه) درباره ابوطالب علیه السلام چه می گویند؟ عرض کردم: فدایتان شوم می گویند: او تا مچ پا در میان آتش جهنم است که مغز سرش از آتش می جوشد.

امام علیه السلام فرمودند: آن هادشمنان خدا هستند و دروغ می گویند، به درستی که ابوطالب علیه السلام از رفیقان پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحین است و آنان رفقای خوبی هستند.

عظمت حضرت ابوطالب علیه السلام در کلام امام رضا علیه السلام

أَبَانُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى الْإِمَامِ الرَّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى علیه السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ شَكَّكَ فِي إِيْمَانِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام قَالَ: فَكَتَبَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ فَمَنْ يَتَّبِعُ

غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُؤَلِّهِ مَا تَوَلَّى إِنَّكَ إِنْ لَمْ تُقَرِّ بِإِيمَانِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام كَانَ مَصِيرُكَ إِلَى النَّارِ.

یعنی: ابان بن محمد می گوید: خدمت امام رضا علیه السلام نوشتم فدایت شوم، من نسبت به ایمان ابوطالب علیه السلام به شک افتاده ام، آن حضرت در جواب نوشتند: بسم الله الرحمن الرحيم، اما بعد، کسی که غیر از راه مؤمنین انتخاب کند او را به همان راهی که می رود می بریم و روانه جهنم می کنیم. قطعاً اگر اقرار به ایمان ابوطالب علیه السلام نداشته باشی جایگاهت جهنم خواهد بود.

قَالَ رَوَى الشَّيْخُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ بَابُوَيْهِ بِإِسْنَادِهِ لَهُ أَنَّ عَبْدَ الْعَظِيمِ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْعُلَوِيِّ الْحَسَنِيَّ الْمَدْفُونِ بِالرِّيِّ كَانَ مَرِيضًا يَكْتُبُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام عَرَّفَنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنِ الْخَبَرِ الْمَرْوِيِّ أَنَّ أَبَا طَالِبٍ علیه السلام فِي ضَحَضَاحٍ مِنْ نَارٍ يَغْلِي مِنْهُ دِمَاعُهُ فَكَتَبَ إِلَيْهِ الرِّضَا علیه السلام بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّكَ إِنْ شَكَّكَتَ فِي إِيْمَانِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام كَانَ مَصِيرُكَ إِلَى النَّارِ.

یعنی: در احوالات حضرت عبدالعظیم بن عبدالله نقل شده، ایشان مریض بود و خدمت امام رضا علیه السلام نامه نوشت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از این خبر که روایت شده ابوطالب علیه السلام تا میچ پا در آتش است و مغز سرش می جوشد آگاه گردان. امام رضا علیه السلام نوشتند: بسم الله الرحمن الرحيم، اما بعد، اگر در ایمان ابوطالب علیه السلام شک بیاوری جایگاه تو جهنم خواهد بود.



عظمت حضرت ابوطالب عليه السلام در کلام علماء و بزرگان شیعه

امام سید شمس الدین ابوعلی فخر بن معد موسوی رحمته الله

امام شمس الدین ابوعلی فخر بن معد موسوی از فقهاء و محدثین قرن ششم می فرماید:

ما هو الايمان؟

إعلم أن الايمان فى اللغة: التصديق... فأما فى عرف المتكلمين من أهل الاسلام: فهو اعتقاد بالقلب و تصديق باللسان.

و لا طريق لنا إلى معرفة إيمان واحد من المكلفين إلا من وجهين:

أحدهما أن ترى المكلف مصدقا لله تعالى و رسله عليهم السلام مقرا بجملته المعارف، عاملا بأحكام الاسلام... و الوجه الاخر أن يخبرنا من قامت الأدلة الصحيحة على عصمته بايمان واحد من المكلفين... مع أبى طالب عليه السلام... قطعت له بالايان الصحيح، و الاسلام الصريح، للوجهين اللذين ذكرناهما، و السببين اللذين بيناهما و هما: إخبار النبى و الأئمة الصادقين من أهل بيته عليهم السلام بصحة إسلامه، و حقيقة إيمانه على ما تواترت به عنهم الروايات، و أسنده إليهم الثقات، و إقراره بتوحيد الله تعالى، و صدق رسوله صلى الله عليه و آله و سلم على ما تراه فى أشعاره... (١)

يعنى: ايمان چيست؟

ايمان در لغت به معنای تصديق و در عرف متکلمين اسلامى اعتقاد به قلب و تصديق به زبان و عمل به ارکان است. ما برای شناختن ايمان هر شخصى راهى

١- الحجة على الذاهب الى تكفير ابى طالب عليه السلام، صفحه: ٦١.



نداریم مگر از دو وجه، یکی این که بینیم شخص مکلف، خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق کرده و به معارف دینی اقرار دارد و به احکام آن عمل می نماید؟ دیگر این که از کس دیگری که اطمینان به عصمت او داریم درباره وی خبری بشنویم. حال درباره حضرت ابوطالب عليه السلام ما می توانیم از هر دو راه به ایمان و اسلام وی اطلاع پیدا کنیم؛ زیرا از اشعارش که باقی مانده کاملاً آشکار است که او اقرار و اعتراف به نبوت و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داشته و او را تصدیق نموده و کمال حمایت و مواظبت را از وی به عمل آورده است.

ایشان در ادامه می نویسد: برای ما در مورد استدلال بر ایمان ابوطالب عليه السلام همین مقدار کافی است که اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و علماء شیعه اجماع و اتفاق نظر دارند که ابوطالب عليه السلام مسلمان و مؤمن بود، اگر نبود کردار و گفتار ابوطالب عليه السلام که آن کردار و گفتار را جز فرد با ایمان و مسلمان انجام نمی دهد و نمی گوید، آن ها گواهی به صحت اسلام و ایمان او نمی دادند، بنابراین اجماع آن ها از روی واقعیت و حجت و مورد اعتماد است. (۱)

علامه محمد باقر مجلسی رحمته الله

علامه محمد باقر مجلسی رحمته الله می گوید: قد أجمعت الشيعة على إسلامه، و أنه قد آمن بالنبى صلی الله علیه و آله فى أول الأمر و لم يعبد صنما قط، بل كان من أوصياء إبراهيم عليه السلام و اشتهر إسلامه من مذهب الشيعة حتى أن المخالفين كلهم نسبوا ذلك إليهم و تواترت الأخبار من طرق الخاصة و العامة فى ذلك، و صنف كثير من علمائنا و محدثينا كتابا مفردا فى ذلك كما لا يخفى على من تتبع كتب الرجال.

۱ - حجة على الذاهب، صفحه: ۶۴.

یعنی: قطعاً شیعه بر اسلام حضرت ابوطالب علیه السلام اجماع دارد، به درستی که او به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در همان اول رسالت ایمان آورد و هرگز بتی رانپرستیده است، بالاتر از این، ایشان از اوصیاء حضرت ابراهیم علیه السلام بودند، پس بنابر مذهب شیعه، اسلام آن بزرگوار ثابت و یقینی است، حتی مخالفین هم می دانند و این نسبت را به شیعه می دهند و اخبار متواتری بر اسلام ایشان وجود دارد که شیعه و سنی آن را نقل کرده اند و عدّه زیادی از دانشمندان و محدثین ما به طور جداگانه درباره این موضوع کتاب نوشته اند، و اگر کسی در علم رجال تتبع کند این موضوع بر او پوشیده نمی باشد.

حسین بن روح علیه السلام

شخصی از حسین بن روح؛ سومین نایب خاص امام زمان ارواحنفاده سوال کرد: معنی سخن عباس بن عبدالمطلب که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد: عمویت ابوطالب علیه السلام به حساب جمل (ابجد) به عدد ۶۳ اسلام آورد چیست؟ ایشان فرمود: منظور از ۶۳ این جمله است: **إِلَهُ أَحَدٌ جَوَادٍ**، یعنی: خدای یکتا و بیخشنده.^(۱)

سلطان الواعظین شیرازی علیه السلام

مرحوم سلطان الواعظین شیرازی علیه السلام می گوید: جناب ابوطالب علیه السلام اگر ایمان خود را ظاهر می کرد امر یکسره می شد؛ یعنی در اول دعوت که هنوز رسول اکرم صلی الله علیه و آله یاوری نداشت تمام قریش و جامعه عربیت بر ضد بنی هاشم متحداً قیام می نمودند و اساس نبوت را بر هم می زدند، لذا جناب ابوطالب علیه السلام ایمان خود را از

۱ - معانی الاخبار، صفحه: ۲۸۶.



روی سیاست ابراز ننمود تا بتواند به عنوان هم‌کیشی با قریش جلوی آن‌ها و سایر اعدای را بگیرد تا آن‌ها هم محض احترام جناب ابوطالب عليه السلام تصمیمات قبیح تری اتخاذ نکنند و آن حضرت فرصتی کامل داشته باشد تا بتواند مقصد خود را آشکار کند، چنان چه همین قسم هم شد، تا آن جناب زنده بود رسول اکرم صلی الله علیه و آله با قوت قلب تمام مشغول انجام وظیفه بود، همین که جناب ابوطالب عليه السلام در آخر سال دهم بعثت وفات نمود جبرئیل نازل شد و عرض کرد: از مکه خارج شو که بعد از ابوطالب عليه السلام یاوری در آنجا نداری. (۱)

سید بن طاووس رحمته الله

ایشان در این باره می‌نویسند: انی رأیت المخالفین تظاهروا بالشهادة علی اَبی طالب عليه السلام عمّ نبیهم و کفیله بأنه مات کافرا و کذبوا الأخبار الصحیحة المتضمنة لإیمانهم و ردوا شهادة عترة نبیهم صلوات الله علیهم الذین رووا أنهم لا یفارقون کتاب ربهم و اننی وجدت علماء هذه العتره مجمعين علی إیمان اَبی طالب عليه السلام. (۲)

یعنی: همانا من مخالفین را دیده‌ام که تظاهر کرده و شهادت می‌دهند بر این که حضرت ابوطالب عليه السلام که عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و کفیل او بوده است کافر مرده! و تکذیب می‌کنند اخبار صحیحی را که دربرگیرنده ایمان آن حضرت است و رد می‌کنند گواهی خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را، همان کسانی که روایت شده از قرآن جدا نمی‌شوند و به درستی که من یافته‌ام دانشمندان این عترت را که اجماع دارند بر این که ابوطالب عليه السلام مؤمن بوده است.

و همچنین می‌گوید: می‌بینیم که مخالفان مجدّدانه اظهار می‌دارند که

۱ - شبهای پیشاور، صفحه: ۷۹۵.

۲ - الطرائف.

ابوطالب رضی الله عنه عمو و سرپرست پیامبر صلی الله علیه و آله در حال کفر از دنیا رفت، و آن همه اخبار صحیحی که حاکی از ایمان ابوطالب رضی الله عنه است، نادیده گرفته و گواهی اهل بیت پیامبر رضی الله عنه نیز که طبق نظر و روایات خودشان آن روایات از کتاب خدا جدا نیستند را رد می‌کنند.

با این که ائمه اطهار علیهم السلام و علماء عترت رسول صلی الله علیه و آله به اتفاق قائل هستند ابوطالب رضی الله عنه ایمان داشت، و با این که علائم و قرائن و روایات بسیاری حکایت از ایمان ابوطالب رضی الله عنه می‌کنند و گواه آن هستند، مجددامی بینیم که پیروان مذاهب چهارگانه اهل سنت این مطلب را انکار کرده و هیچ مطلبی را همانند آن مورد انکار قرار نمی‌دهند.

هم اکنون به پاره ای از روایات که خود آنان در مورد ایمان ابوطالب رضی الله عنه نقل کرده‌اند که از نظر لفظ یا معنی با صراحت یا با اشاره دلالت بر ایمان ابوطالب رضی الله عنه می‌کند می‌پردازیم تا روشن و مشخص شود که نسبت ناروای آن‌ها در مورد عدم ایمان ابوطالب رضی الله عنه چقدر بی‌اساس بوده و عامل این نسبت غیر از دشمنی با فرزندش علی رضی الله عنه و بنی هاشم نبوده است.

از جمله آن روایات، روایتی است که ابی عمر و محمد بن عبدالواحد طبری لغوی نقل می‌کند؛ تغلب از ابن اعرابی نقل می‌کند که گفت: کلمه "عور" به معنی پست و ناپسند از هر چیزی است و کلمه "وعر" به معنی محل ترس آور و وحشتناک است، سپس ابن اعرابی می‌گوید: از همین کلمه "عور" است قول ابن عباس که گفت: وقتی آیه: ﴿وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ نازل شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی رضی الله عنه که او را کاملاً تحت توجه و تربیت خود بزرگ نموده بود فرمود: از ناحیه خدا امر شده‌ام که بستگان نزدیک خود را دعوت به اسلام کرده و انذار کنم، غذایی برایم آماده کن و مقداری گوشت بپز، علی رضی الله عنه می‌گوید: بنی هاشم و بستگان پیامبر صلی الله علیه و آله را شمردم



چهل نفر بودند، غذایی درست کردم که برای دو یا نهایت سه نفر کافی بود، وقت غذا که شد پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: غذا را بیاور.

غذا را به حضورش بردم کمی از آن غذا را به دهان گذاشتند، سپس قدحی شیر آوردم و طبق امر پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم و آن‌ها را بر سر سفره خواندم، آن‌ها همگی آمده و از آن غذا و شیر خوردند و همگی سیر شدند، ولی هنوز نصف غذا اضاف آمده بود و این در حالی بود که یک نفر آن‌ها کافی بود تا تمامی آن غذا و شیرها را بخورد.

بعد از صرف غذا پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و اراده سخن گفتن داشت، ابولهب اعتراض کرد و گفت: آیا برای این ما را به این جا دعوت کرده‌ای؟ سپس سخنان درشت و زشتی گفت و در نتیجه مجلس به هم خورد و همه بلند شده و رفتند.

فردای آن روز پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: همانند روز قبل غذا تهیه کن، من نیز اطاعت کرده و طبق دستور آن حضرت همه آن‌ها را مجدداً دعوت کردم، پس از صرف غذا رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست تا سخن بگوید، مجدداً ابولهب اعتراض کرد، در این هنگام ابوطالب رضی الله عنه به ابولهب فرمود: **أُسْكُتْ يَا أَعْوَرَ مَا أَنْتَ وَ هَذَا؟** یعنی: ساکت باش ای یک چشم تو را چه به این سخنان؟ به دستور ابوطالب رضی الله عنه هیچ کس از مجلس بلند نشد، ابوطالب رضی الله عنه به پیامبر صلی الله علیه و آله رو کرده و عرض نمود: ای آقای من آن چه را دوست داری بگو، قطعاً تو راستگو و درست کار هستی.

سید بن طاووس رحمته الله جریان خطبه خواندن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای آن‌ها و این که همگی گوش دادند و سپس از مجلس بیرون رفته و اکثر آن‌ها دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را اجابت نکردند می‌آورد و در ادامه می‌فرمایند: به راستی اگر در شأن حضرت ابوطالب رضی الله عنه جز حدیث فوق نبود، همین حدیث برای اثبات ایمان و جلالت قدر او کافی بود، چرا که حضرت ابوطالب رضی الله عنه در آن شرایط دشوار و حساس باعث شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله رسالت خود را ابلاغ کند، از طرفی صریحاً به آن حضرت عرض

کرد: رسالت پروردگار خود را ابلاغ کن، تو راستگو و تصدیق شده هستی، با ذکر این حدیث دیگر نیازی نیست که به ذکر احادیث دیگر بپردازیم و اگر احادیث دیگری را در این جامی آوریم به خاطر تأیید و تقویت دلیل و حجت است.

از جمله آن احادیث حدیث حمیدی در کتاب الجمع بین الصحیحین است، وی به نقل از مسند عبدالله بن عمر در حدیث یازدهم کتاب بخاری می‌گوید: عمر بن حمزه از سالم و او از پدرش نقل می‌کند به یاد قول شاعری افتادم که گفت:

وَأَبْيَضُ يَسْتَسْقِي الْعَمَامُ بَوَجْهِهِ
رَبِيعُ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ

یعنی: وه چه چهره تابانی که از ابرها به خاطر آن چهره طلب باران می‌شود چهره پیامبری صلی الله علیه و آله که نوازنده یتیمان و سرپرست بیوه زنان است.

این شعر از اشعار ابوطالب رضی الله عنه است، عبدالرحمن بن عبدالله بن دینار می‌گوید پدرم نقل کرد: از فرزند عمر شنیدم این شعر را ابوطالب رضی الله عنه می‌خواند، و این شعر از قصیده‌ای است که بین راویان شهرت دارد که این قصیده از ابوطالب رضی الله عنه است و از اشعار آن این شعر است:

لَعَمْرِي لَقَدْ كَلَّفْتُ وَجْداً بِأَحْمَدَ
وَ أَحَبَّبْتُهُ حُبَّ الْحَبِيبِ الْمَوْصِلِ

یعنی: به جانم سوگند با کمال میل از احمد سرپرستی کردم و او را بسان دوست حقیقی دوست دارم.

سید بن طاووس رضی الله عنه در جای دیگری فرماید: چگونه مسلمانی که علم به این همه روایات و معانی اشعار ابوطالب رضی الله عنه دارد به خود اجازه می‌دهد تا ایمان ابوطالب رضی الله عنه را منکر شود!!؟ با این که از سفارشات مؤکد ابوطالب رضی الله عنه به فرزندش علی رضی الله عنه این است که همواره ملازم محمد صلی الله علیه و آله باشد، و از سخنان او است که می‌فرمود: محمد صلی الله علیه و آله جز به خیر و سعادت کسی را دعوت نمی‌کند و پیامبر صلی الله علیه و آله به

او فرمود: ای عمو؛ خدا به تو پاداش خیر دهد، و نیز فرمود: اگر ابوطالب علیه السلام زنده بود دیدگانش با دیدن عظمت اسلام روشن می شد.

به راستی اگر پیامبر صلی الله علیه و آله نمی دانست که ابوطالب علیه السلام در حال ایمان از دنیا می رود این همه دعا در حق او نمی کرد و چشمش به دیدن شکوه پیامبر صلی الله علیه و آله روشن نمی شد.

اگر جز گواهی عترت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به ایمان ابوطالب علیه السلام نبود همین مقدار برای تصدیق کافی بود، چنان چه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گواهی داده که عترتش سندیت دارد و شکی نیست که عترت پیامبر صلی الله علیه و آله آشناتر و آگاه تر از بیگانگان به باطن ابوطالب علیه السلام هستند، همه شیعیان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به اتفاق نظر قائل به صحت ایمان ابوطالب علیه السلام هستند و در این باره کتاب هانوشته اند.

هیچ مسلمانی رانشنیده و ندیده ایم که همانند مسأله ایمان ابوطالب علیه السلام این چنین سلب ایمان از کسی کنند که از ابوطالب علیه السلام کردند، با این که همان ها ایمان کافری را با کوچک ترین سبب یا خبر واحد ثابت می نمایند.

راستی چقدر دشمنی با بنی هاشم کردند، تا جایی که ایمان ابوطالب علیه السلام را منکر شده، با این که ادله و براهین محکم و مستدل بر ایمان ابوطالب علیه السلام گواهی می دهند، این هم از عجایب روزگار است.^(۱)

امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن طبرسی معروف به علامه طبرسی رحمته الله علیه

ایشان در این باره می فرمایند: به اجماع اهل بیت علیهم السلام ابوطالب علیه السلام دارای ایمان بوده و اجماع و اتفاق ایشان برای ما حجت است، زیرا آن ها یکی از دو ثقل

۱ - بحار الانوار، جلد: ۳۵، صفحه: ۱۴۶.

هستند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امر به تمسک به آنها کرده و گفته است: اگر به آنها تمسک جویند، هرگز گمراه نمی شوید. (۱)

شیخ مفید رحمته الله

شیخ مفید رحمته الله می گوید: به اتفاق شیعه، پدران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آدم تا حضرت عبداللّه علیه السلام همگی مؤمن به خدا و یکتا پرست بودند... به اجماع شیعه، ابوطالب رضی الله عنه در حالی که مؤمن بود از دنیا رفت.

قطب الدین ابوالحسین سعید بن عبداللّه

بن حسین بن هبة الله راوندی کاشانی معروف به قطب راوندی

ایشان در این باره می فرمایند: ابوطالب و پدرش عبدالمطلب علیه السلام از همه بیشتر آگاه و آشنا به حال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودند، آنان ایمان خود را از نادانها و کفار زمان خویش پنهان می داشتند. (۲)

سید محمد علی صدرالدین شرف الدین رحمته الله

ایشان می گوید: شیعه امامیه و اکثر زیدیه قائل به اسلام ابوطالب رضی الله عنه می باشند و اظهار می دارند که ابوطالب رضی الله عنه اسلام خود را به جهت مصلحت اسلام از قریش پنهان می کرد.

شیخ ابو جعفر دانشمند بزرگ شیعه معروف به شیخ صدوق رحمته الله

قال الشيخ أبو جعفر اعتقادنا في آباء النبي صلی الله علیه و آله أنهم مسلمون من آدم إلى أبيه عبد الله عليه السلام و أن أبا طالب عليه السلام كان مسلماً و آمنة بنت وهب بن عبد مناف عليه السلام أم رسول الله صلی الله علیه و آله كانت مسلمة.

۱- مجمع البيان في تفسير القرآن، جلد: ۴ صفحه: ۴۴۴.

۲- الخرائج و الجرایح، صفحه ۱۷۷.

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَرَجْتُ مِنْ نِكَاحٍ وَلَمْ أُخْرَجْ مِنْ سِفَاحٍ مِنْ لَدُنْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ رُويَ أَنَّ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ حُجَّةً وَ أَبُو طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ وَصِيَّهُ. ^(۱)

یعنی: اعتقاد ما درباره اجداد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن است که آنان از حضرت آدم تا حضرت عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ همگی مسلمان بودند و به درستی که ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز مسلمان بود و آمنه دختر وهب بن عبدمناف عَلَيْهِ السَّلَامُ مادر پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مسلمان بوده و پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: تمام پدران من از آدم تا عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ همه از طریق نکاح و ازدواج متولد شده‌اند و هیچ یک از زنا متولد نشدند، و قطعاً روایت شده که حضرت عبدالمطلب عَلَيْهِ السَّلَامُ حجت الهی (پیامبر) بر مردم و جناب ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ وصی ایشان بود.

علامه مجلسی در بیان این نظر فرموده است:

اتفقت الإمامية رضوان الله عليهم على أن والدي الرسول و كل أجداده إلى آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ كانوا مسلمين بل كانوا من الصديقين إما أنبياء مرسلين أو أوصياء معصومين و لعل بعضهم لم يظهر الإسلام لتقية أو لمصلحة دينية؛

یعنی: شیعیان اتفاق نظر دارند که آباء و اجداد پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همگی مسلمان بلکه از صدیقین بودند و بعضی از آنها نبی مرسل و بعضی دیگر از اوصیاء و نبی بوده و همه معصوم بودند و این که بعضی از آنها ایمان خود را اظهار نمی‌کردند به جهت تقیه یا رعایت مصالح دیگر بوده است.

شیخ طوسی رحمته الله

شیخ طوسی رحمته الله می‌فرماید: عقیده ما در مورد پدران پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این است که آنها از حضرت آدم تا عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ پدر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همه یکتا پرست بوده‌اند و

۱- الاعتقادات، صفحه: ۱۱۰.

ابوطالب رضی الله عنه نیز یکتاپرست و مسلمان بود، آمنه مادر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز با ایمان بود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: من از زمان آدم رضی الله عنه تا حال از ازدواج‌های مشروع و پاک به دنیا آمدم، نه از ازدواج‌های ناپاک.

ابوالفتح محمد بن علی بن عثمان بن علی کراجکی

وی پس از ذکر اشعار ابوطالب رضی الله عنه می‌گوید: اشعار ابی طالب رضی الله عنه الدال علی ایمانه و بالرسول الکریم صلی الله علیه و آله و هذا کله دلیل واضح علی ایمانه رضی الله عنه بالله تعالی و برسوله. (۱)

یعنی: شعرهای حضرت ابوطالب رضی الله عنه دلالت بر ایمان او به خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارد و این‌ها دلایل روشنی است بر ایمان ابوطالب رضی الله عنه نسبت به خدای تعالی و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.

ابن فتال نیشابوری

وی می‌گوید: اعلم ان طائفة المحقة قد اجتمعت علی ان اباطالب و عبدالله بن عبدالمطلب و آمنه بنت وهب رضی الله عنهم كانوا مؤمنین و اجماعهم حجة. (۲)

یعنی: بدان به درستی که طائفه محقه (شیعیان) همگی اجماع دارند بر این که حضرت ابوطالب و عبدالله بن عبدالمطلب و آمنه بنت وهب رضی الله عنهم همگی مؤمن بوده‌اند و اجماع آنان حجت است.

علامه سید عبدالله شبر

او می‌گوید: يجب الايمان بايمان ابوی النبی صلی الله علیه و آله و ابی طالب رضی الله عنه لاجماع الشیعه

۱ - کنزالفوائد، صفحه: ۷۹.

۲ - روضة الواعظین، جلد: ۱، صفحه: ۱۳۸.

على ذلك ورووا الروايات في ذلك من طرق العامه والخاصه و لقوله تعالى ﴿وَالَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾ و قد اتفق المخالف و المؤلف ان اول من آوى النبي و نصره ابوطالب عليه السلام.^(۱)

يعنى: واجب است ايمان داشتن به ايمان پدران پيامبر خدا صلى الله عليه و آله و سلم و ابوطالب عليه السلام به خاطر اجماع شيعه بر آن و به خاطر آن رواياتى كه از طريق سنى و شيعه نقل شده است و بنا به قول خداى تعالى كه مى فرمايد: ﴿وَالَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾. يعنى: همانا كسانى كه پناه دادند و يارى نمودند، آنان مؤمنين حقيقى هستند. و مخالف و موافق اتفاق نظر دارند كه نخستين شخصى كه به پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله و سلم پناه داد و او را يارى نمود حضرت ابوطالب عليه السلام بوده است.

سيد محسن بن سيد عبدالكريم امين عاملى معروف به سيد محسن امين

ايشان در اين باره مى فرمايند: هنگامى كه پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم مبعوث گشت، ابوطالب عليه السلام به او ايمان آورد و سخنانش را تصديق نمود، اما ايمان خود را به طور كامل آشكار نمى ساخت بلكه كتمان مى كرد تا بتواند با كتمان ايمان خویش به يارى پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم برخيزد. و اگر چنين نبود او نيز مانند ديگر مسلمانان به شمار مى آمد و نمى توانست حمايتى بایسته و شايسته از پيامبر خدا صلى الله عليه و آله و سلم و دين نوپای اسلام به عمل آورد. ولى او توانست با تظاهر به دين قریش اين مهم را بر آورد... اگر ابوطالب عليه السلام ايمان خویش را آشكار مى كرد نفرت قریش از او بيشتري مى شد، زيرا قریشيان او را تنها به سبب دفاع از برادر زاده اش محكوم مى كردند و اگر به رغم قریش آيين برادر زاده اش را نيز اظهار مى كرد بغض و كينه قریش را بر مى انگيخت و باعث مى شد كه پرده احترامى كه ميان

۱ - حق اليقين شبر، صفحه: ۱۰۰.

قریشیان و او بود دریده شود و چه بسا که کفار قریش او و برادر زاده اش را از دم تیغ می گذراندند و طومار اسلام در هم پیچیده می شد. ولی از آن رو که او را به ظاهر به کیش نیاکان خود می یافتند از تسلیم برادر زاده اش به آنان مایوس نمی شدند و به انتظار روزی بودند که او پیامبر صلی الله علیه و آله را تسلیم کند و چون حمایت او از پیامبر صلی الله علیه و آله بیشتر به جهت قرابت خانوادگی و مهربانی عمو به برادر زاده پنداشته بودند، او را تا حدی معذور می دانستند. (۱)

ابوالحسین یحیی بن حسن بن حسین بن علی بن محمد بن بطریق حلّی اسدی

معروف به ابن بطریق حلّی رضی الله عنه از بزرگان شیعه در قرن ششم هجری قمری

ایشان در کتاب عمدة عیون الصحاح الاخبار فصلی را به نام ما جاء فی ابی طالب علیه السلام قرار داده و در آن اقرار بزرگان اهل سنت را در مورد ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام را جمع آوری نموده.

ایشان به نقل از مسند ابن حنبل می نویسد:

مِنْ مُسْنَدِ ابْنِ حَنْبَلٍ فِي ذِكْرِ وَفَاتِهِ وَبِالْإِسْنَادِ الْمُتَقَدِّمِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يُونُسَ الْقُرَشِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا شَرِيكُ بْنُ عَبْدِ الْمَجِيدِ الْحَنْفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْهَيْثَمُ الْبُكَاءُ قَالَ حَدَّثَنَا ثَابِتٌ عَنْ أَنَسٍ قَالَ لَمَّا مَرَضَ أَبُو طَالِبٍ علیه السلام مَرَضَهُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ أُرْسَلَنِي إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَقَالَ قُلْ لَهُ ادْعُ رَبَّكَ أَنْ يَشْفِيَنِي فَإِنَّ رَبَّكَ يُطِيعُكَ وَابْعَثْ إِلَيَّ بِقِطَافٍ مِنْ قِطَافِ الْجَنَّةِ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله وَأَنْتَ يَا عَمُّ إِنَّ أَطْعَمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَطَاعَكَ.

یعنی: انس می گوید: وقتی ابوطالب علیه السلام در بستر بیماری که در آن وفات کرد

۱- اعیان الشیعه، جلد: ۸، صفحه: ۱۱۷.



افتاد مرا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد و گفت به پیامبر صلی الله علیه و آله بگو: برای شفای من دعا کن و از خدا بخواه که قطعا خداوند خواسته تو را عطایمی نماید و برای من میوه‌ای از میوه‌های بهشت بفرست، پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد و فرمود: ای عمو! اگر خدا را اطاعت نمایی خدا دعایت را برآورده می‌نماید.

در ادامه می‌نویسد:

فهذه أيضا من أدل دليل على إيمانه لأنه اعترف بان النبي صلی الله علیه و آله له دعاء مقبول، و ان له ربا يقبل دعائه، و اعترف بربه أيضا، و انه يطيع نبيه، و هذا تصديق أيضا بما أخبر به النبي صلی الله علیه و آله ان الله تعالى يقبل دعائه، و تصديق بالجنة و ما وعد فيها من النعيم من المأكّل من حيث طلب قظافا من قظاف الجنة و ان الله تعالى هو الفاعل لذلك و قول النبي صلی الله علیه و آله في جوابه: ان "أطعت الله عز وجل أطاعك" ليس هو نهيا له عما هو عليه و لا تركا لإجابة دعائه، بل هو أمر له بطاعة الله تعالى، و اقرار له على ما هو عليه، يدل عليه قوله تعالى: "وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا".

یعنی: این نیز از محکم‌ترین ادله برای ایمان حضرت ابوطالب عليه السلام است زیرا در آن اعتراف به استجابت دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و خدای او و این که به پیامبرش همه چیز عطایمی‌کند و ایضا تصدیق سخن پیامبر که دعایش مستجاب می‌باشد است و نیز تصدیق بهشت و نعمت هایش است، چرا که ایشان از پیامبر صلی الله علیه و آله میوه‌ای بهشتی در خواست می‌نماید و شکی نیست که همه این‌ها را خداوند انجام می‌دهد و سخن پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ او (ان أطعت الله عز وجل أطاعك) به معنی نهی حضرت ابوطالب عليه السلام از دینی که داشته یا ترک اجابت خواسته او نمی‌باشد؛ بلکه دستوری برای او به اطاعت الهی است و اقراری بر دین حق او است، که آیه قرآن بر آن دلالت می‌کند: ﴿وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا﴾.

در ادامه می‌نویسد:

و قد اتفق على هذه الأبيات مقاتل و الثعلبي و ابن عباس و القاسم بن محيضة و عطاء بن دينار، و في ذلك شهادة له بتصديقه بدليل شهادة ألفاظها الناطقة، و لو ذكرت مقالة غير أصحاب هذه الكتب، لكان أوضح في الدليل و أعظم في التبجيل، و إنما شرطت في صدر الكتاب ان لا أذكر فيه من غير هذه الطرق شيئاً، لكونها قاطعة الحجاج، مزيلة للجاج، إذ هي من الصحاح الستة و مسند أحمد و تفسير الثعلبي، فهذه عمدة كتب الاسلام.

يعنى: بر این سخنان (حضرت ابوطالب عليه السلام) مقاتل و ثعلبی و ابن عباس و قاسم بن محیضه و عطاء بن دینار، اتفاق نظر دارند که نشان دهنده ایمان ابوطالب عليه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؛ زیرا ایشان با سخنان خود شهادت به این مطلب داده است و حتی اگر سخنان غیر از این افراد را ذکر می کردم ادله و سخنانشان هم واضح تر و هم عظیم تر در بزرگداشت حضرت ابوطالب عليه السلام بود و در ابتدای این کتاب شرط نمودم که چیزی را از غیر این طرق نقل نکنم، چون ادله آنها مقبول و از بین برنده عذر افراد لجوج است چرا که آنها از صحاح سته و مسند احمد و تفسیر ثعلبی که مهم ترین کتب اسلامی است، می باشد.

محقق راوندی

اومی گوید: و كان ابوطالب عليه السلام و ابوه عبدالمطلب عليه السلام من اعرف العلماء و اعلم بشأن النبي صلی الله علیه و آله و كانا يكتمان الايمان عن الجهل و اهل الكفر و الضلال. (۱)

یعنی: حضرت ابوطالب عليه السلام و پدر او حضرت عبدالمطلب عليه السلام از عارف ترین علماء و داناترین انسان ها به شأن و منزلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و هر دوی آنها

۱ - (الخرايج و الجرايح، صفحه: ۱۷۷) و (كمال الدين، جلد: ۱، صفحه: ۳۴۳).



ایمان خود را از جاهلان و اهل کفر و گمراهان کتمان می کردند.

سید مرتضی رحمته الله

او می گوید: مما يدل على ايمان ابي طالب عليه السلام اخلاصه في الود لرسول الله صلى الله عليه وآله و نصره له بقلبه و يده و لسانه و امره و لديه عليا و جعفرا عليهما السلام باتباعه و قول رسول الله صلى الله عليه وآله فيه عند وفاته و صلتك رحم و جزيت خيرا يا عم فدعا له و ليس يجوز ان يدعو رسول الله صلى الله عليه وآله بعد الموت الكافر و لا ان يسأل الله خيرا. (۱)

یعنی: از آن چه دلالت می کند بر ایمان حضرت ابوطالب عليه السلام دوستی خالصانه و یاری قلبی و عملی و زبانی او نسبت به پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله است و این که دو فرزندش علی و جعفر عليهما السلام را به پیروی از پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله امر کرد و رسول خدا صلى الله عليه وآله هنگام مرگ او فرمود: ای عمو، صله رحم کردی به پاداش خیر رسیده ای و دعاهای خیر در حق ایشان نمود. در حالی که جایز نیست پیامبر خدا صلى الله عليه وآله برای کافری پس از مرگش دعا کند و از خدا برایش طلب خیر نماید.

عظمت حضرت ابوطالب عليه السلام در کلام علماء و بزرگان اهل سنت

برزنجی

او می گوید: تواترت الاخبار أن أباطالب عليه السلام كان يحب النبي صلى الله عليه وآله و يحوطه و ينصره و يعينه على تبليغ دينه و يصدقه فيما يقوله و يأمر أولاده كجعفر و علي عليهما السلام باتباعه و

۱ - الفصول المختاره، صفحه: ۲۲۸.

نصرته... هذا لأخبار كلها صريحه في أن قلبه طافح و ممتلى بالایمان بالنبي صلی الله علیه و آله. (۱)

یعنی: اخبار به حد تواتر وجود دارد که حضرت ابوطالب علیه السلام نسبت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علاقه زیادی داشت و نگهبانی و یاری او بر ابلاغ رسالتش و تصدیق آن چه که او می گوید و دستور دادن به فرزندش مثل جعفر و علی علیهما السلام به پیروی و یاری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و... تمام این ها دلالت صریحی دارد که قلب ابوطالب علیه السلام از ایمان به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مالا مال و لبریز بوده است.

همچنین می گوید: ابوطالب علیه السلام قبل از صدور وحی، زبان بر طبق وحی گشود (منظور اشعار ایشان است) که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آن که وحی به او می شد خبر به قول ابوطالب علیه السلام می داد (یعنی اشاره به اشعار ابوطالب علیه السلام در گذشته می کرد)، حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله مانند قرآن وحی است و از این اخبار و اشعار استفاده می شود که نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق کرد و همین مقدار در نجات او کافی است.

شیخ ابراهیم حنبلی

او می گوید: سمعت أبا طالب علیه السلام يقول حدثني ابن أخي الصادق الأمين و كان والله صدقا أن ربه أرسله بصله أرحام و أقام الصلاة و إيتاء الزكاة و كان يقول اشكر ترزق و لا تكفر تعذب.

یعنی: شنیدم ابوطالب علیه السلام می فرمود: پسر برادرم که صادق و امین و به خدا سوگند بسیار راستگو است برایم می گفت: خدایش او را فرستاده است به صلّه رحم و اقامه نماز و دادن زکات و می گفت: شکر نما تا روزی خوری و کفر نعمت نکن تا عذاب نبینی.

۱- اسنی المطالب، صفحه: ۱۰.



سید احمد زینی دحلان امام الحرمین و مفتی بزرگ مکہ

وی در کتاب اسنی المطالب می گوید: از طریق صحیح نقل نشده که ابوطالب عليه السلام بتی را به عنوان خدا اخذ کرده باشد و یا سنگی را پرستیده باشد و یا این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را از عبادت خدای تعالی نهی کرده باشد، نهایت امر این است که به زبان اظهار اسلام نمی کرد و یا این که بعضی از واجبات را در ملاء عام انجام نمی داد ولی قلبش مملو از ایمان و تصدیق پیامبر صلی الله علیه و آله بود، چنین فردی در آخرت به مقتضای دین ما نجات یافته است.

ابن اثیر

وی در کتاب جامع الاصول می نویسد: طبق روایات اهل بیت علیهم السلام از عموهای پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از حمزه و عباس و ابوطالب عليه السلام کسی ایمان نیاورد.

اسماعیل بن علی ابوالفداء مورخ شهیر

اسماعیل بن علی ابوالفداء مورخ شهیر که جغرافی دانی بزرگ نیز بوده می نویسد: از اشعار ابوطالب عليه السلام استفاده می شود که او رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را تصدیق کرده است، آنجا که می گوید:

و دعوتنی و علمت أنك صادق و لقد صدقت و كنت ثم أمینا
و لقد علمت بان دین محمد من خیر أديان البرية دینا

یعنی: دعوتم کردی و من دانستم که یقیناً تو خیر خواه من هستی و تو قبل از این راستگو و امین بودی و دینی را به مردم عرضه داشتی که آن بهترین ادیان است.



ابوجعفر محمد بن عبدالله اسکافی

وی در کتاب نقض العثمانیه آورده است: ابوطالب علیه السلام در حقیقت پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله سرپرست، یاور و حمایت کننده او بوده و کسی است که اگر نبود امر پیامبر صلی الله علیه و آله اجرانمی شد. (۱)

همچنین در جای دیگر کتابش آورده است: به خاطر ابوطالب علیه السلام بود که بنی هاشم در مکه در برابر فشار بنی مخزوم و بنی سهم و بنی جمح بر یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله شکیبایی کردند. به خاطر ابوطالب علیه السلام بود که دشواری‌ها و سختی‌های محاصره شعب را بنی هاشم تحمل می‌کردند و به خاطر دعا و روی آوردن ابوطالب علیه السلام به محمد صلی الله علیه و آله بود که همسرش فاطمه بنت اسد علیها السلام مسلمان شد، پس ابوطالب علیه السلام در همراهی و کمک با رسول خدا صلی الله علیه و آله و در ایمان از میان بزرگان بهتر از ابوبکر و دیگران است، و تا زمانی که ثابت شود او مسلمان نبوده، تنها تقیه مانع این کار بوده، وگرنه او مسلمان بوده است. (۲)

محمد بن خاوند شاه بن سید برهان الدین

معروف به میر خواند از مورخان بزرگ قرن نهم هجری قمری

ایشان در کتاب روضة الصفا فی سیرة الانبیاء و الملوک و الخلفاء می‌نویسد: ابوطالب علیه السلام شالوده اسلام را استوار ساخت، همواره از پیامبر صلی الله علیه و آله حمایت می‌کرد و بی آن که در این مورد غفلت یا سهل انگاری کند از پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع نمود، هنگامی

۱- رسائل جاحظ، صفحه: ۳۲.

۲- رسائل جاحظ، صفحه: ۵۱.



که خورشید غروب می‌کرد شمشیر خود را حمایل نموده و برای حفظ پیامبر صلی الله علیه و آله دورادور او می‌گشت و گاهی پیامبر صلی الله علیه و آله را شبانه از خوابگاهش به خوابگاه دیگر منتقل می‌نمود تا از گزند دشمن محفوظ بماند، به فرزندان و نوادگان خود امر می‌کرد که از او نگهداری کنند و سه سال در شعب ابی طالب نگهداری نمود، با این همه تلاش و همت باز بعضی از مردم می‌گویند: ابوطالب عليه السلام در حال کفر از دنیا رفت؟! زهی سخن باطل. (۱)

ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ بصری

در کتاب العثمانیه می‌گوید: آیامی دانی که قریش به طور ویژه و عموم اهل مکه نیز، تا وقتی که ابوطالب عليه السلام زنده بود قدرت بر اذیت و آزار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نداشتند؟! (۲)

سبط ابن جوزی

او در کتاب تذکرة الخواص می‌نویسد: بودن ابوطالب عليه السلام جزء بهشتیان، سخنی است که هرگز جای تأمل و بررسی ندارد و شواهد و دلایل آن بیشتر از آن است که بیان شود، مثلاً: اهمیت دادن ایشان به سرپرستی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و یاری دادن ایشان، اهمیت دادن به زدودن و دور کردن آزار و اذیت بدکاران و کافران از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، بی‌تابی و ناراحتی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هنگام مرگ ابوطالب عليه السلام و نامگذاری آن سال به سال حزن و اندوه به خاطر مرگ ابوطالب عليه السلام و خدیجه عليها السلام و طلب آمرزش

۱ - روضة الصفا فی سیرة الانبیاء و الملوك و الخلفاء، جلد: ۲، صفحه: ۱۳۹.

۲ - رسائل جاحظ، صفحه: ۵.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای ابوطالب علیه السلام به ویژه در مدت زمانی طولانی، و شکی نیست که دعای پیامبر صلی الله علیه و آله مخصوصاً اگر با اصرار باشد، مستجاب است.^(۱)

وی در ادامه می نویسد: در تاریخ نیامده که دشمنانش، به فرزندش بگویند: پدرت کافر بوده، تا با این جمله دل فرزندش را بسوزانند. معاویه که دشمن ترین دشمنان و ستیزه جوترین ستیزه جویان علی بن ابی طالب علیه السلام بود و یا عمرو عاص و یاعبدالله بن زبیر و یامروان و دیگران، با همه عیب جویی آنان در مورد علی علیه السلام و نسبت دادن چیزهایی که در آن حضرت وجود داشت به امیرالمؤمنین علیه السلام هرگز علی بن ابی طالب علیه السلام را به کافر بودن پدرش عیب جویی و ملامت نکردند، در حالی که علی بن ابی طالب علیه السلام کفر پدر و مادر آنها و پستی نسبشان را دائماً برمی شمرد، ولی می بینیم که آنها مقابله به مثل نکرده اند. این قوی ترین گواه بر اسلام ابوطالب علیه السلام و قوی ترین شاهد بر باطل بودن شدت تعصب گروهی عامه است که ابوطالب علیه السلام را کافر می دانند، پس ای انصاف دهنده بنگر به زشتی درون خفاش صفتان در دشمنی آنان با خورشید و نور اسلام.

عبدالواحد سفاقی معروف به ابن التین

او در کتاب خود پس از ذکر اشعاری از قصیده لامیه ابوطالب علیه السلام می گوید: این اشعار ابوطالب علیه السلام دلیل آن است که او به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله آگاه بود قبل از آن که آن حضرت مبعوث به نبوت شود، ابوطالب علیه السلام اسلام آورده و از دیدن حالات پیامبر صلی الله علیه و آله این معنی را درک کرده بود که از آن حالات این که؛ هر وقت باران نمی آمد با این که پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر سن کوچک بود به خاطر توسل به او باران می آمد و

۱ - تذکرة الخواص، صفحه: ۱۰.

می‌گوید: معرفت ابوطالب علیه السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله از بسیاری از روایات استفاده می‌شود.

ابن ابی الحدید

ایشان هر کجا نامی از ابوطالب علیه السلام می‌برد بر ایشان درود می‌فرستند و بعد از آن که حضرت ابوطالب علیه السلام را از هر گونه گناه و زشتی مبراء دانسته می‌نویسد: من چه بگویم در مورد ابوطالب علیه السلام سرور مکه، بزرگ قریش و رئیس مکه.

ابوطالب علیه السلام کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در کودکی سرپرستی کرد و در بزرگسالی حمایت و محافظت نمود و او را از مشرکین قریش دور ساخت و به خاطر او در رنج و گرفتاری بزرگی افتاد و دشواری سختی را چشید، و بر یاری و اقدام به امر پیامبر صلی الله علیه و آله شکبیا بود و در روایتی آمده وقتی ابوطالب علیه السلام از دنیا رفت خدای تعالی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وحی کرد که از مکه خارج شو زیرا یاور تو از دنیا رفته است.^(۱)

وی در ادامه می‌گوید: کسی که به تاریخ و سیره علم داشته و مسلط باشد می‌داند که اگر ابوطالب علیه السلام نبود از اسلام چیزی باقی نمی‌ماند،^(۲) البته بعد از این مطالب مطلبی نوشته و نامه‌ای را ذکر کرده که اولاً؛ از جهت سند و روایت ضعیف هست و ثانیاً؛ متنی که ابن ابی الحدید از آن نامه ذکر کرده با متنی که دیگر مورخین در کتاب‌هایشان آورده‌اند تفاوت دارد و خلاصه باطل بودن آن مطلب بسیار واضح است، البته مؤلفین و محققین در طول تاریخ به این جا که رسیده‌اند هر کدامشان مطالبی نوشته‌اند، اما آن چه من می‌فهمم با توجه به مطالبی که قبلاً ایشان در مورد ابوطالب علیه السلام

۱ - شرح نهج البلاغه، جلد: ۱، صفحه: ۳۹.

۲ - شرح نهج البلاغه، جلد: ۱، صفحه: ۴۷.

نوشته و حتی هر کجا از ایشان یاد می‌کند با احترام یاد می‌کند و درود و سلام بر او می‌فرستند و همچنین شعری که بعداً در مورد حضرت ابوطالب علیه السلام سروده، به نظر من می‌رسد این نوشته او که با استناد به یک نامه‌ای که هم سندا و هم مضموناً دارای ضعف و تناقض و سستی هست یا از جهت تقیه بوده و یا این که اصلاً ابن ابی الحدید آن مطالب را نوشته و داستان خبیث دشمنان آل الله بعداً اضافه کرده باشند.

ابن ابی الحدید نامه‌ای را ذکر کرده و نوشته با توجه به متن این نامه من امر برایم مشتبه شده است.

ایشان در وصف حضرت ابوطالب علیه السلام چنین سروده است:

| | |
|--------------------------------------|---|
| فَلَوْ لَأَبُو طَالِبٍ وَابْنُهُ | لَمَا مَثَلَ الدِّينَ شَخْصًا فَمَا |
| فَهَذَا بِمَكَّةَ آوَى وَ حَامِي | و هَذَا بِبَيْتِ رَبِّ شَامِ الحُسَامَا |
| تَكَفَّلَ عَبْدٌ مُنَافٍ بِأَمِّ | و أودى وَ كَانَ عَلِيٌّ تَمَامَا |
| فَقُلِّ فِي سَبِيلِ ثَوِي بَعْدَ مَا | قَضَى مَا قَضَاهُ وَ أَبْقَى شُمَامَا |
| فَلِلَّهِ ذَا فَاتِحَاتِ الحُلُوعِي | وَ لِلَّهِ ذَا لِلمَعَالِي خِتَامَا |
| وَ مَا ضَرَّ مَجْدَ أَبِي طَالِبٍ | جَهْلُوكَ لَغَا أَوْ بَصِيرَتَعَامَا |
| كَمَا لَا يَضُرُّ إِيَابَ الصَّبَا | مَنْ ظَنَّ ضَوْءَ النَّهَارِ ظَلَامَا |

یعنی: اگر ابوطالب علیه السلام و پسرش نبودند دین راست نمی‌شد تا بایستد.

ابوطالب علیه السلام در مکه پناه داد و حمایت کرد و علی علیه السلام در مدینه مرگ را به دشمنان می‌پشانید.

عبدمناف (ابوطالب علیه السلام) امری را سرپرستی کرد و پناه داد که علی علیه السلام آن کار را تمام کرد.

پس درباره کسی که مرده بعد از آن که کارهایی را انجام داد و عطر خوشی را به



جا گذاشت بگو.

به خدا قسم که او گشاینده هدایت بود و به خدا قسم که او برای بزرگی ها پایان بود.

مجد و شرف ابوطالب عليه السلام زبانی نمی بیند اگر درباره او نادانی یا بینایی که خود را به کوری می زند سخن لغوی بگوید.

همان طور که به نشانه های صبح زبانی نمی رساند آن که گمان می برد روشنایی روز تاریک است.

دکتر طه حسین

دکتر طه حسین؛ ادیب، نویسنده، سخنور بزرگ مصری و ناقد معاصر عرب از پیشگامان جنبش نوگرایی در مصر می گوید: رو آوردن و مهربانی ابوطالب عليه السلام به پیامبر صلى الله عليه وآله موضوعی شناخته شده است و حمایت او از پیامبر صلى الله عليه وآله و دین اسلام در برابر قریش امری است که از شهرت لبریز است.^(۱)

عبدالعزیز، سید الاهل

او در کتابی که درباره حضرت ابوطالب عليه السلام نوشته می گوید: برای مردم شایسته نیست خبرهای مردی که بیش از چهل سال پیامبر صلى الله عليه وآله را سرپرستی و حمایت کرد، بریده بریده شود آن چنان که بریده بریده شد! یا آن را پراکنده و زیر و رو کنند آن چنان که متاسفانه این طور شد! و یا این که راویان سخنانش را کم و زیاد کنند و یا در مورد آن ها شک و تردید داشته باشند، همچنان که راویان اخبارش را کم کردند و

۱- الفتنة الكبرى، صفحه: ۱۵۱.



آن‌ها را خدشه دار نمودند.

شایسته نیست برتری و فضیلتش را به فراموشی بسپارند و در لحظه مرگش تاریخ در مورد او موضعی سست و عجیب بگیرد و از مردی که نبوت را حمایت کرد و با قدرت و فداکاری و ایمان از آن دفاع نمود، با زبانی که از هوای نفس نشأت گرفته سخن بگویند و او را مردی نفوذی یا تازه واردی غریب نشان دهند.

تمام زندگی او در یاری پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گذشت و خاندان خود را به پیروی از او ملزم می‌ساخت، کوشش و دوستی و مالش را در راه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله انفاق کرد و با دشمنانش جنگید و بر آن‌ها پیروز شد و از خودش برای کم کردن غصه و ناراحتی کسانی که در دشواری‌ها و سختی‌ها به او پناه می‌بردند استقامتی عجیب و اراده‌ای راستین داشت، همچنان که ابن خلدون در نظریه‌اش گفته: وجود ابوطالب علیه السلام برای یاری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ضرورتی از ضروریات اصل وجود و آفرینش است و پشتیبانی حتمی برای ظهور بعثت و گسترش دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد.

این خواست خداوند است، هیچ کس و هیچ آغازکننده کاری و هیچ دینی، تا زمانی که به امری تکیه نکند تا توانش را تقویت و او را از عصبیت‌های وحشتناک حفظ کند، همان طور که پیروان و یارانش او را تقویت می‌کنند، پیروز نخواهد شد. این امری است ضروری که به ناچار باید باشد و اگر نباشد پیرو و یاری نخواهد بود. ابوطالب علیه السلام شناخت وظیفه‌ای که به او محول شده بود را از دست نداد و در اجرای وظیفه‌ای که بر گردنش نهاده شده بود احساس سنگینی نکرد، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را یاری داد و او را تقویت کرد و با همه مردم به دشمنی برخاست و عزت را با گناه نخرید، در حالی که دیگر بزرگان وقت در مکه عزت را با گناه معاوضه کردند و ابوطالب علیه السلام بدون تردید سرور همه قریش است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از اعلام خیر مرگ عمویش گریست و چه کسی از روی



دلسوزی و مهربانی و وفاداری گریه کند اگر محمد صلی الله علیه و آله که خدا او را به نیکویی تربیت کرده بود در مرگ عمویش گریه نکند؟

عمویی که او را سرپرستی و تربیت کرده و او را سال‌ها یاری داده است و نهایت تحمل و صبر و استقامت را در برابر مشکلات داشت. آن گاه که محمد صلی الله علیه و آله پدر نداشت ابوطالب علیه السلام برای او پدر بود، و آن گاه که محمد صلی الله علیه و آله به کمک و یاری نیاز داشت، ابوطالب علیه السلام برای او بازوانی نیرومند بود و آن گاه که محمد صلی الله علیه و آله نیازمند افراد نیرومند و شایسته بود تا باطل را خوار و ذلیل کند و سرکشی را نابود سازد ابوطالب علیه السلام برای او یار بود. (۱)

بدر الدین قرافی عالم بزرگ و قاضی مصری

او در کتاب شرح تنقیح، این شعر را در وصف حضرت ابوطالب علیه السلام آورده:

وَقَدْ عَلِمُوا أَنَّ ابْنَنَا لَمْ يَكْذِبْ لَدَيْنَا وَ لَا يُعْبَأُ بِقَوْلِ إِبْرَاهِيمَ الْأَبَاطِلِ

یعنی: همه می دانند که فرزند ما (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) در میان قریش دروغگو نبوده و نباید به حرف‌های باطلی که در مورد او گفته می شود اهمیت داد.

سپس می نویسد: این شعر حاکی از صراحت زبان و عقیده قلبی ابوطالب علیه السلام است، ابوطالب علیه السلام از کسانی است که در ظاهر و باطن ایمان آورد، نهایت اظهار کفر کرده و در ظاهر وانمود می کرد که عقیده به اسلام ندارم، زینی دحلان در توضیح این کلام می نویسد: همان گونه که قبلاً خاطر نشان گردید منظور این است که ابوطالب علیه السلام در ظاهر به خاطر این که کفار قریش مانع حمایت او از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشوند اظهار عدم اعتقاد به اسلام می کرد.

۱- ابوطالب شیخ بنی هاشم، گزیده‌ای از صفحات ۵ و ۷ و ۸۹.



شیخ محمد ابوزهره از علمای بزرگ مصر

او در کتاب خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله فصل مستقلی درباره حضرت ابوطالب رضی الله عنه آورده و می نویسد: آن چه گفتگو ناپذیر است و هیچ مؤمنی در آن شک نمی کند آن است که ابوطالب رضی الله عنه در دعوت به اسلام موضع کسی را داشت که از حق پشتیبانی می کرده و آن را پاس می داشت و در راه آن رنج ها و شکنجه ها را تحمل کرده است و همراه با بنی هاشم و بنی عبدالمطلب زندگی ای که محروم از همه لذات بود را انتخاب کرد و بسیار خوشحال هم بودند و در این هنگام بود که قوم او همراه با بنی هاشم و کسانی که به ایشان پیوسته بودند با تحریم اقتصادی روبرو شده و در این میان مؤمن و کافر ایشان یکسان بودند و پیشاپیش همه این ها ابوطالب رضی الله عنه بود که آن ها را در این راه برمی انگیخت.

ثابت شده که ابوطالب رضی الله عنه در واپسین لحظات زندگی، دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را تأیید کرد و پس از دعوت محمد صلی الله علیه و آله هرگز دیده نشده که بت ها را تأیید کند، وی همراه پیامبر صلی الله علیه و آله آزارها را به جان خرید، بگذریم که افزون بر این، مهر و محبت آشکاری به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می ورزید.

در روایتی که عباس بن عبدالمطلب نقل کرده عباس گفته است: ابوطالب رضی الله عنه شعار: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ** را بر زبان جاری ساخت.

اینک پس از تتبع و فحص می گوئیم: ابوطالب رضی الله عنه هرگز مشرک نبوده است، زیرا مشرک کسی است که بت ها را بپرستد و آن ها را شریک خدای تعالی بداند، در حالی که رفتار، گفتار و مواضع ابوطالب رضی الله عنه گواه آن است که او بت پرستی را باطل می دانسته و با این حال مایلیم اگر اهل اندیشه باشم برایش آمرزش بخواهم، چرا که وی هرگز کافر نبوده و خداوند به دل ها آگاه است.



دکتر احمد راسم النفیس دانشمند بزرگ جهان اسلام

ایشان بعد از تحقیق و جستجو به مذهب حقه شیعه گروید، در کتاب النبوة فی نهج البلاغه با دلیل ثابت کرده که ابوطالب عليه السلام با ایمان دیده از جهان فرو بست و اذعان می کند: روایات رسیده درباره مرگ کافران ابوطالب عليه السلام خلل و اضطراب دارد و به قسمتی از مواضع استوار حضرت ابوطالب عليه السلام که نشان از ایمان قلبی وی دارد اشاره می کند، من جمله جریان خواستگاری حضرت خدیجه کبری عليها السلام را می آورد.

و در جای دیگر می نویسد: آیا می شود ابوطالب عليه السلام در دوزخ باشد و ابوسفیان و خانواده او در بهشت؟

امام احمد بن حسین موصلی حنفی مشهور به ابن وحشی

زینی دحلان در کتاب اسنی المطالب فی نجاته ابی طالب عليه السلام آورده: امام احمد بن حسین موصلی حنفی مشهور به ابن وحشی در شرح خود بر کتاب شهاب الاخبار محمد بن سلامه می نویسد: به درستی که دشمنی کردن با ابوطالب عليه السلام باعث کافر شدن می شود.

تلمسانی

ایشان نوشته اند: ابوطالب عليه السلام شخصی است که با عمل و گفتار از رسول خدا صلی الله علیه و آله حمایت و یاری کرد، کسی که ابوطالب عليه السلام را به بدی یاد کند موجب اذیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شده و اذیت کننده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کافر است و کافر هم خودش بی احترام بوده و باید به قتل برسد.



امام ابوطاهر

ایشان اذعان داشته‌اند: کسی که با ابوطالب علیه السلام دشمنی کند کافر است.

عماد الدین ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر معروف به ابن کثیر

وی از علماء متعصب اهل سنت و شافعی مذهب می‌باشد؛ ایشان ابوطالب علیه السلام را مؤمن به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌داند و از زبان ابوطالب علیه السلام خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: تو مرا دعوت کردی و می‌دانم که خیر خواه من هستی، آری تو که مرا به اسلام دعوت می‌کنی قبلاً هم امین بودی.

هم اکنون به یقین می‌دانم که دین محمد صلی الله علیه و آله از میان ادیان مردم روی زمین بهتر است. ^(۱)

شیخ سحیمی

ایشان در شرحی که بر کتاب جوهره التوحید نوشته نقل می‌کند: صحت حدیث عباس (که ابوطالب علیه السلام در آخر عمر شهادتین را به زبان جاری کرد) نزد بعضی از اهل کشف ثابت شده و به نظر این علماء، اسلام ابوطالب علیه السلام بی ایراد می‌باشد. خداوند متعال در ظاهر شریعت حال ابوطالب علیه السلام را مبهم و نامعلوم گذاشته به خاطر این که دل‌های اصحاب را که اسلام آورده ولی پدران شان کافر بودند آرام بخشد، توضیح این که اگر خداوند توسط پیامبرش آشکارا ابوطالب علیه السلام را نجات یافته اعلام می‌کرد و پدران صحابه را که کافر بودند در میان عذاب معرفی می‌نمود

۱ - تاریخ ابن کثیر، جلد: ۲، صفحه: ۴۲.



(با توجه به این که صحابه از نظر ظاهر در ردیف علی علیه السلام بودند، وقتی پدر علی علیه السلام را نجات یافته و پدر خودشان را معذب به آتش دوزخ می یافتند) دل هایشان مضطرب و پریشان می گشت، به همین دلیل ایمان ابوطالب علیه السلام پنهانی بود. بعضی می گویند: اگر ابوطالب علیه السلام اسلام خود را اظهار می نمود کفار با او دشمنی کرده و او را با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به قتل می رساندند و نمی توانست از پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع کند، لذا خدای تعالی حال او را مانند حال پدرانش (که ایمان شان مخفی بود) قرارداد، ولی در واقع او را نجات داد؛ زیرا او بسیار از پیامبر صلی الله علیه و آله یاری و حمایت می کرد. (۱)

عظمت حضرت ابوطالب علیه السلام در کلام علماء و بزرگان مسیحی

عبدالمسیح انطاکی

عبدالمسیح انطاکی نویسنده و مورخ بزرگ می گوید: تاریخ نویسان در این که ابوطالب علیه السلام مسلمان شده یا همچنان بر شرک باقی مانده اختلاف نظر دارند، هر گروهی دلایلی دارند که به آن اعتماد کرده و روایاتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می آورند که به آن استشهاد می کنند و برای شخصی چون من سزاوار نیست که در مثل این امر مهم ریشه یابی کند، ولی وقتی از واقعیت امر تحقیق شود سخن کسانی که به ایمان ابوطالب علیه السلام اعتقاد دارند ترجیح دارد؛ زیرا انسان هر مقدار هم که در صله رحم و دوستی فرزند یا برادر زاده اش یا خویشاوندانش حساس باشد، اما هرگاه آن فرزند یا خویشاوند بر دین انسان تعدی و تجاوز کند نمی تواند از او چشم پوشی نماید،

۱- محمد و علی و بنوه الاوصیاء، صفحه: ۲۵۵.

نمی‌تواند ببیند که آن فرزند یا برادر زاده ارکان دینش رامی‌شکند و به جای آن دین، دین دیگری رامی‌گذارد، ولو آن انسان مؤمن به دین جدید هم نباشد، زیرا گرایش مردم به دین پدرانشان و کوشش آن‌ها در پاک نگه داشتن و برتری دینشان، بنا به هر دلیلی وجود دارد و گاه ممکن است آن شخص، هرگاه ببیند فرزند یا پدرش دینش را تحقیر کرده و معبود او را مسخره می‌کند، وی را به قتل برساند.

هرگاه این مطلب به طور عموم صحیح باشد، پس به طریق اولی در مورد ابوطالب علیه السلام به ویژه و مخصوصاً باید صدق کند، ابوطالب علیه السلام جایگاه ویژه و بالایی در میان قریش داشت، لذا لازم بود هم به جهت خودش و هم به جهت مقامش از دینی که او و قومش بر آن هستند دفاع کند تا جایگاه و منزلت خود را در چشمان قریش از دست نداده و خود را در معرض خشم خدایانش قرار ندهد تا در آخرتش زیان ببیند.

بر اساس همین مطلب ناچار باید بپذیریم که ابوطالب علیه السلام به رسالت برادر زاده اش در قلب ایمان آورده بوده است، اما ایمانش را به دلایلی که حکمت و سیاستش اقتضاء و ایجاب می‌کرد علنی و ظاهر نکرد. چرا که اگر ابوطالب علیه السلام در آغاز بعثت ایمان خود را آشکار می‌کرد همه قریش علیه او می‌شوریدند و او را از جایگاه بلند و رفیعش پایین کشیده و حرمت و احترامش را نیز از بین می‌بردند و اگر این اتفاقات می‌افتاد او دیگر نمی‌توانست آزار و اذیت‌های قریش بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دور کند و پیامبر نیز ضعیف واقع می‌شد، و این مسأله علت مهم پنهان کردن ایمان درونی می‌باشد.

ظاهر کارها، اشعار و سخنان ابوطالب علیه السلام، ایمان او را به وضوح بیان می‌کند، زیرا می‌بینیم که ابوطالب علیه السلام با نفوذ و آبروی خود از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دفاع می‌کند و او را در اشعار و سخنانش حتی تا آخرین لحظه زندگیش همچنان که از وصیت



نامه معلوم است ستایش می‌کند، بنابراین بدون بحث و جدل، ابوطالب رضی اللہ عنہ از بهترین صحابه و یاران پیامبر اسلام صلی اللہ علیہ وسلم بود.

و چه خوب می‌شد اگر خداوند متعال در این روزگار کسانی را موفق می‌کرد تا آبروی اسلام را حفظ و حراست کنند و نام او را آشکارا بالا برند.

همچنان که ابوطالب رضی اللہ عنہ در آغاز بعثت چنین کاری کرد، در این صورت اسلام در بهترین وضع می‌بود.

آری، این ابوطالب رضی اللہ عنہ است، سرپرست مصطفی و عمو و دوست و یاور رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و پدر سرورمان امیرالمؤمنین رضی اللہ عنہ پادشاه دین، شیر غرنده و پیروز خدا، علی رضی اللہ عنہ.

ابوطالب رضی اللہ عنہ آن مرد بزرگی است که این دو نورتابنده را پرورش داد و آن دو آسمان دنیا و دین را نورانی کردند.^(۱)

جرج جرداق

او می‌نویسد: هنگامی که جد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم عبدالمطلب رضی اللہ عنہ از دنیا رفت، عمویش ابوطالب رضی اللہ عنہ پدر علی رضی اللہ عنہ سرپرستی او را به عهده گرفت، و محمد صلی اللہ علیہ وسلم در فضای مهربانی، آسودگی و تربیت نیکو که پدرش برای فرزندش به جا گذاشته بود به زندگی خود ادامه داد.^(۲)

وی در جای دیگر می‌گوید: ابوطالب رضی اللہ عنہ سرپرستی محمد صلی اللہ علیہ وسلم را تنها به این خاطر قبول کرد که بتواند با آن چه که از امر محمد صلی اللہ علیہ وسلم می‌شناسد و درک می‌کند

۱- معجم القبور، جلد: ۱، صفحه: ۱۹۴.

۲- الامام علی رضی اللہ عنہ صوت العدالة، جلد: ۱، صفحه: ۱۵۴.

انس بگیرد، زیرا بیشتر فرزندان عبدالمطلب علیه السلام از مهربانی و دلسوزی بهره‌ای داشتند، ولی دل‌های آنان در نیرو و عمق مهربانی به پای دل ابوطالب علیه السلام نمی‌رسید و تأثیر مهربانی و دلسوزی در بهتر شدن سرپرستی، از تأثیر ثروت در آن بیشتر است. به خاطر همه این‌ها عبدالمطلب علیه السلام ابوطالب علیه السلام را برای سرپرستی محمد صلی الله علیه و آله برگزید، علاوه بر این در دل ابوطالب علیه السلام از مهربانی نسبت به برادر زاده‌اش امری بود که اگر پدرش هم به او تکلیف نمی‌کرد، باز هم سرپرست محمد صلی الله علیه و آله می‌شد، تا چه رسد به وقتی که آن عطوفت قلبی و این تکلیف پدری با هم جمع شوند، و در این مطلب که ابوطالب علیه السلام شخصیتی نیکو و دوست‌داشتنی است اختلافی نیست.

شخصیتی نیکو و زیبا که ما را به حکیم و فرزانه بودن آن پیر پاک و امین و با تجربه رهنمون می‌سازد، کسی که هر آن چه از پاکی و امانت داری و تجربه داشت در هر حالی عمل می‌کرد و آن را به انجام می‌رسانید.

حتی مثل این که آن گاه که خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را از خاندان عبدالمطلب علیه السلام برگزید، این عمومی بخشنده‌اش را نیز برای سرپرستی محمد صلی الله علیه و آله برگزید و مثل این که نیروی گسترده‌ای وجود ابوطالب علیه السلام را آماده کرد تا از امر برادر زاده‌اش چیزی را بداند که غیر او آن را نمی‌داند.

آن چه از نعمت‌های ذاتی در ابوطالب علیه السلام وجود داشت، در پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز وجود داشت، گویا محمد صلی الله علیه و آله جزئی از ذات ابوطالب علیه السلام بود، وجود یافت و تحت سرپرستی عمومی دوست‌داشتنی‌اش پرورش یافت.

ابوطالب علیه السلام اولین کسی بود که در اسلام اشعاری سرود که لبریز از محبت به پیامبر صلی الله علیه و آله است و در آن اشعار دیگران را به یاری او فرامی‌خواند، و کارها و گفته‌هایی که با آن برادر زاده‌اش را اذیت می‌کردند بر او سنگین می‌آمد.

ابوطالب علیه السلام این مطلب را که محمد صلی الله علیه و آله ادامه امتیازی در آفرینش است که



خداوند متعال از روی احسان خود، او و برادرش عبدالله و پدرش عبدالمطلب رضی الله عنهم را به آن امتیاز ممتاز ساخته است، برای لحظه‌ای فراموش نکرد و آن گاه که ابوطالب رضی الله عنه از دنیا رفت، پیامبر دانست که بزرگ‌ترین پناه و تکیه گاهی که به او تکیه می‌زد و اذیت‌های قریش به واسطه او کنار زده می‌شد را از دست داده است.

آگاهی پیامبر رضی الله عنه به این امر دلالت می‌کند که میان محمد رضی الله عنه و عمویش، کسی که در خانه او رشد کرد و اخلاقش والا شد، اسباب خیرخواهی رد و بدل می‌شده است.

اگر از علت‌های آگاهی پیامبر رضی الله عنه یکی این باشد که وی یاور خود را از دست داده، کسی که خونش را فدای محمد رضی الله عنه می‌کرد و اذیت‌های قریش را از او دفع نموده و پناه گاه محکمی ضد قریش و لجبازان سرکشش بود تا جایی که خود پیامبر رضی الله عنه فرموده: تا عمویم ابوطالب رضی الله عنه زنده بود از قوم خودم گزندگی به من نرسید، پس علت این اندوه ژرف که قلب محمد رضی الله عنه با مرگ عمویش دچار آن شد، دیگر چه می‌تواند باشد؟

در حالی که محمد رضی الله عنه بسیار صبرکننده و با تدبیر بود و هر قدر هم که دشمن زیاد باشد و یاور کم، و هر کاری هم که خوبان و بدان انجام دهند، پیامبر رضی الله عنه به پیروزی رسالتش مطمئن است، پس چرا این همه افسرده و دل‌تنگ بود؟ اگر علت این اندوهگینی فاجعه غم‌انگیزی که محمد رضی الله عنه به آن دچار شده است و آن از دست دادن عزیزترین شخصی که به او مهربانی کرده و حمایتش می‌نمود نباشد، چه چیز دیگری است؟!

اگر این اشک‌های فراوان گواهی بر این نباشد که پیامبر رضی الله عنه همچون مردی است که چیزی از گذشته و حال وجود خود را از دست داده، گواه بر چه می‌تواند باشد.

ارتباط و دوستی و برادری میان محمد رضی الله عنه و علی رضی الله عنه برای پیروزی رسالت

ادامه داشت، کار نیک میان آن دو پی در پی انجام می‌گرفت، انجام این نیکی که به عمق آن چنگ زده بودند از وقتی که محمد صلی الله علیه و آله ابوطالب علیه السلام را شناخت و از وقتی که علی علیه السلام محمد صلی الله علیه و آله را شناخت و از وقتی که این سه نفر در یک خانه جمع شده بودند وجود داشت و بر جرأت و بی‌باکی استوار بود.

ویژگی خانه ابوطالب علیه السلام این بود که او و علی علیه السلام در دانستن خلاقیت و امتیاز، محمد صلی الله علیه و آله را در آفرینش نسبت به دیگران جلوتر می‌دانستند، دانستنی که در ابوطالب علیه السلام آگاهی و فداکاری را به نمایش گذاشت و در علی علیه السلام فکری بلند و آگاهی ژرف و گسترده و فداکاری که به معجزه شبیه تراست را نمایان ساخت. (۱)

عظمت حضرت ابوطالب علیه السلام در کلام صحابه و خلفاء

ابوبکر بن ابی قحافه

او می‌گوید: ابوطالب علیه السلام قبل از مرگ گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ.

روزی ابوبکر، پدرش ابوقحافه که پیر و فرتوت و نابینا شده بود را نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: چرا پیرمرد را آوردی، ما خودمان پیش او می‌رفتیم؟

ابوبکر گفت: یا رسول الله خواستم خداوند پاداشم دهد، قسم به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، اسلام آوردن عمویت ابوطالب علیه السلام نزد من بهتر و

۱- الامام علی علیه السلام صوت العدالة، جلد: ۱، صفحه ۵۴ و ۵۹.

خوشحال کننده تر از اسلام آوردن پدرم هست و من خواستم تا دیدگان شما را به این خبر روشن کنم. (۱)

عکرمه

او می گوید عباس بن عبدالمطلب به من گفت: ابوطالب عليه السلام هنگام مرگ گفت: لَأَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. (۲)

عبدالله بن عباس

مردی از عبدالله بن عباس پرسید: ای پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله به من از ابوطالب عليه السلام بگو، آیا او مسلمان درگذشت؟

عبدالله بن عباس پاسخ داد: چگونه مسلمان نبود در حالی که چنین سروده:

وَقَدْ عَلِمُوا أَنَّ ابْنَنَا لَمْ يُكْذِبْ لَدَيْنَا وَلَا يُعْبَأُ بِقَوْلِ [بِقِيلِ] الْأَبَاطِلِ

یعنی: دانستند که فرزند ما (محمد) نزد ما مورد تکذیب نیست و به گفته باطل اعتناء ندارد.

بعد عبدالله بن عباس فرمود: مثل ابوطالب عليه السلام مثل اصحاب کهف است که از دل مؤمن بودند ولی به ظاهر مردم فکر می کردند مشرک هستند و خدا دو ثواب به آن ها داد.

ابوذر غفاری

در تفسیر الوکیع چنین آمده که ابوذر غفاری فرمود: به خدایی که هیچ خدایی غیر از او نیست قسم، ابوطالب عليه السلام به زبان حبشی اسلام خویش را به پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- الاتحاف بحب الاشراف، صفحه: ۹۰.

۲- ضیاء العالمین.

اعلام نمود، ابوطالب عليه السلام به رسول خدا صلى الله عليه وآله عرض کرد: آیا زبان حبشی را می فهمی؟ پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله فرمودند: ای عمو جانم خدای تعالی همه زبانها را به من آموخته است، سپس ابوطالب عليه السلام عرض کرد: يَا مُحَمَّدُ أَسَدُنْ لِمَصَافَا قَاطَاَهَا؛ یعنی: خالصانه شهادت می دهم: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. (۱)

مأمون عباسی

از عبدالله مأمون نقل شده: به خدا سوگند ابوطالب عليه السلام با این سروده‌ها اسلام آورد:

| | |
|---------------------------|--------------------------|
| ببيض تالالا كلمع البروق | نصرت الرسول رسول المليك |
| حمایة حام عليه شفیق | أذُبُّ و أحمى رسول الاله |
| دبیب البكار حذار الفنیق | و ما إن أذُبُّ لأعدائه |
| كما زار لیث بغیل مضیق (۲) | و لكن أزیر لهم سامیا |

یعنی: من رسول خدای جهانیان را با شمشیرهایی یاری رساندم که چون برق می درخشیدند و همانند برادر به دفاع و پشتیبانی از فرستاده خدا برخاستم. من چون دوشیزگان و کنیزکان به جنبش در برابر دشمنان او برنخاستم و با ابهت در برابر آنان غریدم، چنان چه شیر در بیشه ای تنگ می غرّد.

حسان بن ثابت

ایشان از شعرای بنام عرب قبل از اسلام و از صحابه پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله بوده‌اند، در عظمت حضرت ابوطالب عليه السلام چنین سروده:

۱ - بحار الأنوار، جلد: ۳۵، صفحه: ۷۸.

۲ - شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید، جلد: ۱۴، صفحه: ۷۴.



فَإِذَا نَدَبْتُمْ هَٰلِكَأ فَاَبْكُوا الْوَفِيَّ اَخَا الْوَفِي

يعنى: هر گاه بر مرده ای گریه می کنید پس بر وفاداری، وفادار و برادر وفادار گریه کنید.

نوه ابن جوزی قائل است: منظورش از وفادار حمزه و برادر وفادار ابوطالب عليه السلام است.^(۱)

۱ - تذكرة الخواص، صفحه: ۳۱.



عظمت حضرت ابوطالب رضی الله عنه در سخنان ادباء و شعراء صدر اسلام

ثابت بن جابر الفهمی معروف به ثابط شرا

به ایشان گفتند: سید عرب کیست؟ پاسخ داد: سیدالعرب ابوطالب بن عبدالمطلب رضی الله عنه است. (۱)

ابو بحر صخر بن قیس بن معاویه بن حصین معروف به احنف بن قیس

ایشان شخص حلیمی بوده و وقتی از وی سؤال می‌کنند: این حلم و بردباری را از کجا به دست آورده‌ای می‌گوید: از حکیم عصر و حلیم دهر قیس بن عاصم منقری، ایشان شخص جوانمرد و بردباری بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را درک کرد و مشرف به دین مقدس اسلام شد. به قیس گفتند: این حلم و حکمت را از که آموخته‌ای؟ ایشان گفت: از اکثم بن صیفی، وقتی از اکثم سؤال پرسیدند گفت: از هم پیمان حلم و ادب، سید عجم و عرب، ابوطالب بن عبدالمطلب رضی الله عنه. (۲)

وقتی به اکثم گفتند: تو داناترین و بردبارترین فرد عصر هستی گفت: من که عمری را با ابوطالب و عبدالمطلب و هاشم و عبدمناف و قصبی رضی الله عنه گذرانده‌ام، چرا چنین نباشم؟! همه این‌ها بزرگانی بودند بزرگ زاده، لذا خود را به کردار نیک ایشان آراستم و حلم و سیادتشان را فرا گرفته و از آنان پیروی کردم. (۳)

۱- الحجة علی الذاهب، صفحه: ۳۳۲.

۲- الحجة علی الذاهب، صفحه: ۳۳۴.

۳- بحارالانوار، جلد: ۱۵، صفحه: ۱۵۷.



فصل ہفتم

خصوصیات اوصیاء الہی



وصی کیست؟

کلمه وصیت در فقه به این معناست که شخصی برای انجام کاری بعد از مرگ خود از دیگری عهد بگیرد که آن کار را طبق خواست او انجام دهد، در این صورت به شخص وصیت کننده 'موصی' و به شخصی که تعهد می دهد آن کار را انجام دهد وصی گفته می شود، که قرآن کریم در چند مورد به این معنا اشاره کرده؛ من جمله:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةٌ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ﴾ (۱)

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، در موقعی که مرگ یکی از شما می رسد و موقع وصیت می شود، دو نفر را که عادل باشند از خودتان برای وصیتتان شاهد بگیرید.

صاحب کتاب معالم المدرستین در تعریف وصی می گوید:

الوصي في الكتاب و السنة: هو الإنسان الذي أوصى إليه غيره أن يقوم بعد وفاته بأمر يهّمه سواء في ذلك أن يقول الموصي لوصيّه: أوصيك أن تفعل كذا و كذا من بعدي، أو يقول: أعهد إليك أن تفعل كذا و كذا من بعدي،... و وصي النبي: هو الإنسان الذي يعهد إليه النبي بأمر شريعته و أمته من بعده. (۲)

۱ - سوره: مائده، آیه: ۱۰۶.

۲ - معالم المدرستین، جلد: ۱، صفحه: ۵۷۳.



یعنی: وصی در کتاب و سیره پیامبر ﷺ انسانی است که دیگری نزد او وصیت می‌کند که بعد از وفاتش کاری که برای او مهم هست را انجام دهد و فرقی نمی‌کند که موصی به او بگوید: به تو وصیت می‌کنم که فلان کار را بعد از من انجام دهی، یا بگوید: از تو عهد می‌گیرم که بعد از من فلان کار را انجام دهی... و وصی پیامبر ﷺ انسانی است که پیامبر ﷺ به او عهد می‌کند که امور شریعت امتش را بعد از او اداره کند.

در علم کلام و عقاید و در مورد انبیاء الهی وصی به کسی که از طرف انبیاء الهی مأمور به اداره امور دین و شریعت آنها و زمامداری امت ایشان بعد از خودشان باشد گفته می‌شود. (۱)

آیت الله سید مرتضی عسکری در این باره می‌نویسد:

وصی پیامبر کسی است که خداوند او را از میان مردم برگزیده تا شریعت پیامبر زمان خود را در جامعه نگهداری، و مردم را به وسیله آن هدایت کند. مانند حضرت یوشع بن نون و داوود و سلیمان علیهم السلام که وصی پیامبر صاحب شریعت زمان خود، یعنی حضرت موسی علیه السلام بوده‌اند، و مانند حضرت علی بن ابی طالب و یازده فرزند آن حضرت علیهم السلام که اوصیاء و جانشینان پیامبر خاتم، حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله می‌باشند. (۲)

اهمیت وصیت در قرآن و سنت

وصیت کردن از اموری است که در قرآن کریم و متون روایی شیعه و سنی به آن تأکید شده و خداوند مسلمین را تشویق به وصیت کردن در امور مربوط به خودشان

۱ - معالم المدرستین، جلد: ۱، صفحه: ۲۲۷.

۲ - نقش ائمه علیهم السلام در احیای دین، جلد: ۲، صفحه: ۴۵۷.



نموده است.

در آیه ۱۸۰ سوره بقره می فرماید:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْأَدْبَانِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾^(۱)

یعنی: برای شما نوشته شده است که وقتی برای یکی از شما زمان مرگ می رسد، اگر چیز خوبی از خود باقی گذاشته است، آن را برای پدر و مادر و نزدیکان به طور نیکویی وصیت کند. این حقی است که بر عهده متقین است.

در این آیه شریفه خداوند وصیت را از جمله حقوق متقین دانسته و به انجام آن توصیه نموده، آنجا که می فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ﴾.

شافعی از ائمه چهارگانه اهل سنت در تفسیر این آیه می گوید:

قال الله تبارك و تعالى: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْأَدْبَانِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ* فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ﴾ الآية (قال الشافعي) (وكان فرضا في كتاب الله تعالى على من ترك خيرا و الخير المال أن يوصي لوالديه و أقربين).^(۲)

یعنی: خداوند تبارک و تعالی فرموده: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْأَدْبَانِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ* فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ﴾ شافعی در این باره گفته: در کتاب خدا بر هر کسی که از خود (خیر) باقی گذاشته، واجب است که وصیت کند و (خیر) اموال است که باید برای پدر و مادر و نزدیکانش وصیت کند.

۱ - سوره: بقره، آیه: ۱۸۰.

۲ - کتاب الام، جلد: ۴، صفحه: ۱۰۳.

النوی از دیگر علمای اهل سنت در این باره می‌گوید:

قال تعالی: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ قَالَ مَجَاهِدٌ: الْخَيْرُ فِي الْقُرْآنِ كُلِّهِ الْمَالُ... فدل ذلك على وجوب الوصية للوالدين و الأقربين حقا واجبا و فرضا لازما.^(۱)

یعنی: خدای متعال فرموده: (کُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ) فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ) مجاهد گفته: (الخير) در قرآن کلا به اموال گفته می‌شود... پس این آیه دلالت می‌کند بر وجوب وصیت برای پدر و مادر و نزدیکان به عنوان حقی واجب و امری لازم.

در کتاب الفقه المنسوب الی الامام الرضا علیه السلام آمده:

وَاعْلَمَنَّ أَنَّ الْوَصِيَّةَ حَقٌّ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَيُسْتَحَبُّ أَنْ يُوصِيَ الرَّجُلُ لِقَرَابَتِهِ مِمَّنْ لَا يَرِثُ شَيْئًا مِنْ مَالِهِ قَلًّا أَمْ كَثُرًا وَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَقَدْ خَتَمَ عَمَلَهُ بِالْمَعْصِيَةِ.^(۲)

یعنی: بدان که وصیت کردن حق واجب است بر هر مسلمان و مستحب است که انسان برای نزدیکانی که از او ارث نمی‌برند چیزی از مالش را کم یا زیاد وصیت کند که اگر این کار را انجام ندهد اعمالش با معصیت خاتمه پیدا نموده است.

در کتب روایی شیعه نیز به این مطلب اشارات زیادی شده؛

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ لَهُ رَجُلٌ إِنِّي خَرَجْتُ إِلَى مَكَّةَ فَصَحَبْتَنِي رَجُلٌ وَكَانَ زَمِيلِي فَلَمَّا أَنْ كَانَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ مَرِضًا وَثَقُلَ ثِقْلًا شَدِيدًا فَكُنْتُ أَقُومُ عَلَيْهِ ثُمَّ أَفَاقَ حَتَّى لَمْ يَكُنْ عِنْدِي بِهِ بَأْسٌ فَلَمَّا

۱ - المجموع نووی، جلد: ۱۵، صفحه: ۳۹۸.

۲ - الفقه المنسوب الی الامام الرضا علیه السلام، صفحه: ۲۹۸.



أَنَّ كَانَ الْيَوْمَ الَّذِي مَاتَ فِيهِ أَفَاقَ فَمَاتَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَا مِنْ مَيِّتٍ تَحْضُرُهُ الْوَفَاةُ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ مِنْ سَمْعِهِ وَبَصَرِهِ وَعَقْلِهِ لِلْوَصِيَّةِ أَخَذَ الْوَصِيَّةَ أَوْ تَرَكَ وَ هِيَ الرَّاحَةُ الَّتِي يُقَالُ لَهَا رَاحَةُ الْمَوْتِ فَهِيَ حَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ. (۱)

یعنی: یک نفر به امام صادق عليه السلام عرض کرد: من با مردی به مکه رفتم او در نیمه راه سفر بیمار شد و بیماریش شدت گرفت. من به پرستاری او قیام کرده و تیمارش می نمودم، چیزی نگذشت که از بیهوشی بیرون آمد، تا آنجا که گفتم: خطر مرتفع شده است؛ ولی بعد از هوش و نشاط، ناگهان مرد. سر این موضوع چیست؟ ابو عبد الله عليه السلام فرمود: هیچ کس به حال مرگ نمی افتد مگر آن که خدای عزوجل چشم و گوش و خرد او را به او باز می گرداند تا وصیت کند، خواه از فرصت الهی استفاده کند و یا استفاده نکند. این همان نشاطی است که نام آن را نشاط قبل از مرگ نهاده اند. بر عهده هر مسلمانی حق است که قبل از مرگ وصیت کند.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: الْوَصِيَّةُ حَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ. (۲)

یعنی: امام جواد عليه السلام فرمود: وصیت کردن حقی است بر هر مسلمان.

وَرَوَى الْعَلَاءُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام الْوَصِيَّةُ حَقٌّ وَقَدْ أَوْصَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَيَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يُوصِيَ. (۳)

یعنی: از امام باقر عليه السلام روایت شده که وصیت کردن حقی است و به تحقیق که رسول خدا صلى الله عليه وآله وصیت نمود، پس برای هر مسلمانی شایسته است که وصیت کند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ وَصِيَّةٍ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً. (۴)

۱ - الکافی، جلد: ۷، صفحه: ۳.

۲ - دعائم الإسلام، جلد: ۲، صفحه: ۳۴۵.

۳ - من لا يحضره الفقيه، جلد: ۴، صفحه: ۱۸۱.

۴ - المقنعه، صفحه: ۶۶۶.



یعنی: رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس بمیرد در حالی که وصیت ننموده، به مرگ جاهلیت مرده است.

عَنْ السُّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: مَنْ لَمْ يُوصِ عِنْدَ مَوْتِهِ لِدَوِي قَرَابَتِهِ فَقَدْ خَتَمَ عَمَلَهُ بِمَعْصِيَةٍ. (۱)

یعنی: امام صادق به نقل از امام باقر و ایشان به نقل از امام علی علیهما السلام می فرمایند: کسی که در حین وفاتش برای اقوام و نزدیکانش وصیت نکند قطعاً اعمالش با معصیت به پایان رسیده.

تناقض در کلمات علماء عامه در مورد وصیت

اهل سنت که قائل به عدم وصیت رسول خدا ﷺ در مورد جانشین خود بوده و بنای مذهب آنها بر این است که پیامبر اکرم ﷺ وصیتی ننمود و لذا در سقیفه نشستند و خود جانشین انتخاب کرده و حتی فاطمه زهرا علیها السلام را از ارث محروم کردند، با کمال تعجب می بینیم در بسیاری از روایات خود، تصریح به لزوم وصیت کردن یک مسلمان نموده اند.

نظرات اهل سنت در مورد جانشین پیامبر ﷺ

عبدالملک جوینی نیشابوری معروف به امام الحرمین؛ فقیه اصولی، ادیب و مفسر شافعی مذهب می گوید:

و ما نص النبي ﷺ على إمامة أحد بعده و توليته إذا لو نص على ذلك لظهر و انتشر كما اشتهرت تولية رسول الله ﷺ سائر ولاته و كما اشتهر كل أمر خطير و إذا ثبت

۱ - تفسیر العیاشی، جلد: ۱، صفحه: ۷۶.



أن الإمامة لم تثبت نصاً لأحد دل آنها ثبت اختیاراً ثم المسلمون أجمعوا على إمامة أبي بكر و انقادوا بأجمعهم له من غير مخالفة و كذلك جرى الأمر في زمن عمر و عثمان و على رضی اللہ عنہ و معاوية. (۱)

یعنی: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بر امامت و اعطای ولایت خود به هیچ کس بعد از خود تصریح نکرد، چرا که اگر تصریح به آن می نمود آشکار می گشت و خبرش منتشر می شد، همچنانی که اعطای ولایت او در سایر موارد تولیتش مشهور می باشد و همچنانی که هر امر مهمی این گونه است، و وقتی ثابت شد که به امامت کسی بعد از پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم تصریح نشده، دلالت می کند که امامت امری اختیاری است، سپس مسلمین بر امامت ابی بکر اجماع کردند و همه بدون هیچ مخالفی فرمان بردار او شدند و همین طور کار در زمان عمر و عثمان و علی رضی اللہ عنہم و معاویه پیش رفت.

اهل سنت در کتب خود به نقل از صحابه احادیثی در مورد عدم وصیت پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نقل نموده اند:

حَدَّثَنَا خُلَادُ بْنُ يَحْيَى حَدَّثَنَا مَالِكُ حَدَّثَنَا طَلْحَةُ بْنُ مَصْرَفٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى: هَلْ كَانَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم أَوْصَى؛ فَقَالَ: لَمْ يَكُنْ، فَقُلْتُ: كَيْفَ كَتَبَ عَلَى النَّاسِ الْوَصِيَّةَ أَوْ أَمَرُوا بِالْوَصِيَّةِ؟ قَالَ: أَوْصَى بِكِتَابِ اللَّهِ. (۲)

یعنی: طلحه بن مصرف گفت از عبدالله بن ابی اوفی پرسیدم: آیا رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم وصیت کرد؟ پس پاسخ داد: نه، گفتم: پس چگونه وصیت کردن را بر مردم تکلیف کرده و امر به وصیت نمود؟ او گفت: به کتاب خدا وصیت نمود.

حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ زُرَّارَةَ، أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ، عَنْ ابْنِ عَوْنٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْأَسْوَدِ، قَالَ: ذَكَرُوا عِنْدَ عَائِشَةَ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ وَصِيًّا، فَقَالَتْ مَتَى أَوْصَى إِلَيْهِ وَقَدْ كُنْتُ مُسْنِدَتَهُ إِلَى

۱ - لمع الأدله في قواعد عقائد اهل السنه و الجماعة، صفحه: ۱۱۴.

۲ - صحيح بخارى، جلد: ۳، صفحه: ۱۸۶.



صَدْرِي، أَوْ قَالَتْ: حَجْرِي، فَدَعَا بِالطَّسْتِ، فَلَقَدِ انْخَنَثَ فِي حَجْرِي فَمَا شَعَرْتُ أَنَّهُ قَدْ مَاتَ، فَمَتَّى أَوْصَى إِلَيْهِ. (۱)

یعنی: اسود می‌گوید: نزد عائشه گفته شد که علی عَلِيٌّ وصی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، عائشه گفت: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کی چنین وصیتی کرد در حالی که وقتی از دار دنیا رفت سرش بر سینه من بود، و یا گفت: در آغوشم بود و طشتی طلب کرد و بعد بدنش ضعیف و بی حال شد و دیگر من متوجه چیزی نشدم تا از دنیا رفت، پس کی به علی عَلِيٌّ وصیت کرد؟

روایات اهل سنت در مورد لزوم وصیت کردن

اهل سنت با وجود سخنانی که در بالا ذکر شد باز هم در کتب روایی خود به لزوم وصیت کردن اشاره نموده‌اند:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: مَا حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ لَهُ شَيْءٌ يُوصِي فِيهِ، يَبِيْتُ لَيْلَتَيْنِ إِلَّا وَ وصِيَّتُهُ عِنْدَهُ مَكْتُوبَةٌ. (۲)

یعنی: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: هیچ مرد مسلمانی که دارای اموالی است که می‌تواند در آن وصیت کند حق ندارد دو شب را سپری کند بدون این که وصیتش را نوشته و نزد خود گذاشته باشد.

وَ أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ مِنْ حَدِيثِ الزُّهْرِيِّ عَنْ سَالِمٍ عَنْ أَبِيهِ بِنَحْوِهِ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ يَبِيْتُ ثَلَاثَ لَيَالٍ فَقَالَ ابْنُ عَمَرَ مَا مَرَّتْ عَلَيَّ لَيْلَةٌ مُنْذُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ ذَلِكَ إِلَّا وَ عِنْدِي وَ صِيَّتِي. (۳)

۱ - صحیح بخاری، جلد: ۳، صفحه: ۱۸۶.

۲ - (شرح صحیح مسلم نووی، جلد: ۱۱، صفحه: ۷۶) و (سنن ترمذی، جلد: ۲، صفحه: ۲۲۴).

۳ - صحیح مسلم، جلد: ۵، صفحه: ۷۰.



یعنی: مسلم از حدیث زهری اخراج کرده که سالم به نقل از پدرش مثل حدیث بالا را بیان کرده مگر این که گفته: سه شب سپری کند، پس ابن عمر گفت: از زمانی که من این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، شبی بر من نگذشت مگر این که وصیتم نزدم بود.

حدثنی یعقوب بن ابراهیم، قال ثنا هشیم، عن جویبر، عن الضحاک أنه کان یقول: من مات و لم یوص لذوی قرابته فقد ختم عمله بمعصیة. (۱)

یعنی: از ضحاک حدیث شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: هر کس بمیرد و برای نزدیکانش وصیت نکند، عملش بامعصیت به خاتمه رسیده است.

انتخاب وصی از ناحیه خلفاء

جالب این که خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله برای خود وصی و جانشین قرار می دادند، اما خود رسول خدا صلی الله علیه و آله از این مهم العیاذ بالله غفلت نموده است.

منصور بن یونس بهوتی از فقهاء حنبلی مذهب می نویسد:

و أوصی أبوبکر بالخلافة لعمر و وصی بها عمر إلى أهل الشوری. (۲)

یعنی: ابوبکر برای خلافت به عمر وصیت کرد و عمر هم در مورد خلافت به اهل شوری وصیت نمود.

احمد بن حجر هیتمی از علماء اهل سنت می نویسد:

دَخَلَ عَلَيْهِ بَعْضُ الصَّحَابَةِ فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ مِنْهُمْ مَا أَنْتَ قَائِلٌ لِرَبِّكَ إِذَا سَأَلَكَ عَنْ تُولِيَةِ

۱ - (جامع البيان عن تأويل آي القرآن، نویسنده: محمد بن جریر الطبری، جلد: ۲، صفحه: ۱۵۹) و (سنن

سعید بن منصور، جلد: ۱، صفحه: ۱۱۲).

۲ - کشاف القناع، جلد: ۴، صفحه: ۴۰۵.



عُمَرُ عَلَيْنَا وَ قَدْ تَرَى غِلْظَتَهُ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ أ بِاللَّهِ تُخَوِّنُنِي أَقُولُ: اللَّهُمَّ اسْتَخَلَفْتُ عَلَيْهِمْ خَيْرَ أَهْلِكَ أبلغ عَنِّي مَا قُلْتُ مِنْ وَرَائِكَ ثُمَّ دَعَا عَثْمَانَ فَقَالَ أَكْتُبْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا عَهَدَ أَبُو بَكْرٍ بِنِ أَبِي قِحَافَةَ فِي آخِرِ عَهْدِهِ بِالْدُنْيَا.^(۱)

یعنی: بعضی از صحابه نزد ابوبکر رفتند و یکی از آن‌ها به او گفت: به خداوند چه پاسخی می دهی وقتی در مورد ولی قرار دادن عمر بر ما از تو سؤال پرسید و حال این که غلظت او رامی بینی؟

ابوبکر گفت: آیا مرا از خدای ترسانی؟! می‌گوییم: خداوند! بهترین خلقت را بر آن‌ها خلیفه قرار دادم و آن چه گفتم به کسانی که پشت سرت هستند برسان، سپس عثمان را خواند و گفت: بنویس بسم الله الرحمن الرحيم این عهدی است که ابوبکر بن ابی قحافه در آخر عمرش در دنیا می‌کند.

ابن عساکر نیز در این باره می‌نویسد:

قال أبو بكر: اجمعوا لي الناس أخبركم من اخترت لكم فخرجوا فجمعوا الناس إلى المسجد فأمر من يحمله إليهم حتى وضعه على المنبر فقام فيهم باختيار عمر لهم ثم دخل فاستأذنوا عليه فأذن لهم فقالوا ماذا تقول لربك و قد استخلفت علينا عمر فقال: أقول استخلفت عليهم خير أهلک.^(۲)

یعنی: ابوبکر گفت: مردم را برایم جمع کنید تا خبرتان کنم از آن چه برایتان اختیار کرده‌ام، پس اطرافیانش خارج شدند و مردم را در مسجد جمع کردند، ابوبکر کسی که حملش می‌کرد را امر کرد که او را بر منبر قرار دهد. پس ابوبکر در بین آن‌ها ایستاد و عمر را به عنوان خلیفه برای مردم اختیار کرد، سپس اصحاب بر ابوبکر داخل شدند و اذن ورود خواستند او هم اجازه داد، گفتند: چه پاسخی به خداوند

۱- الصواعق المحرقة فی الرد علی أهل البدع و الزندقة، صفحه: ۸۹.

۲- تاریخ مدینه دمشق، جلد: ۴۴، صفحه: ۲۴۹.



می دهی در مورد این که عمر را خلیفه ما قراردادی؟ ابوبکر گفت: می گویم: بهترین خلقت را بر آن ها خلیفه کردم.

عمر؛ خلیفه دوم برای تعیین جانشین خود شورای شش نفره ای متشکل از امام علی عليه السلام عثمان بن عفان، طلحه و زبیر، سعد ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف را به وجود آورد که داستان مفصلی دارد و آن قدر مشهور است که احتیاج به استناد ندارد. عایشه که کاملاً منکر است پیامبر صلی الله علیه و آله برای خود وصی انتخاب نموده باشد و معتقد است: پیامبر صلی الله علیه و آله امتش را بدون تعیین جانشین رها کرد، در اواخر عمر عمر بن خطاب به ابن عمر این گونه سفارش می کند:

یا بنی ابلغ عمر سلامی، و قل له: لا تدع أمة محمد بلا راع، استخلف علیهم، و لا تدعهم بعدک هملاً، فإنی أخی علیهم الفتنه. ^(۱)

یعنی: پسرم سلام مرا به عمر برسان، و به او بگو: امت محمد را بدون سرپرست رها نکن، خلیفه ای بر آن ها قرار بده، با آن ها وداع نکن در حالی که در مورد آن ها اهمال کرده باشی، به درستی که من از فتنه ای که بر آن ها خواهد شد می ترسم. حتی معاویه که معلوم الحال است این درک و فهم را دارد که نباید امت را بی امام رها کرد، اما نستجیر بالله پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از این مهم غفلت نمود؟! معاویه به استناد به همین دلیل عقلی تمام صحابه و تابعین را جز اندکی راضی به خلافت یزید لعنت الله علیه کرد.

قال: إنی أُرهب أن أدع أمة محمد صلی الله علیه و آله بعدی کالضان لا راعی لها. ^(۲)

یعنی: معاویه گفت: من می ترسم امت محمد صلی الله علیه و آله را رها کنم در حالی که بعد از

۱ - الامامه و السیاسه، جلد: ۱، صفحه: ۲۸.

۲ - تاریخ طبری، جلد: ۵، صفحه: ۳۰۴.



من همچون گله بی چوپان باشد.

حاشا که رسول خدا ﷺ مضمون این آیه شریفه باشد.

﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^(۱)

یعنی: آیا شما مردم را به خوبی امر می‌کنید ولی خودتان را فراموش نموده‌اید و حال آن که شما کتاب را تلاوت می‌کنید، پس چرا عقلمندان را به کار نمی‌اندازید. چرا که ایشان در مواقع مختلف رسالت خود از ابتدا که نزدیکان خویش را به اسلام دعوت نمودند تا انتها که به ماجرای غدیر و کاغذ و قلم منتهی شد، وصی خود امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را تعیین کرده و سفارشات لازم را به ایشان نمودند و این همان سنت الهی است که انبیاء گذشته علیهم السلام اجرا نمودند و هیچ پیامبری از آن تخلف ننمود، حتی ماجرای انتخاب وصی انبیاء گذشته علیهم السلام در تورات و انجیل هم ذکر شده.

وصیت انبیاء علیهم السلام در کتب آسمانی

در تورات، کتاب اول پادشاهان، باب دوم، در مورد وصیت داوود نبی علیه السلام به فرزندش سلیمان نبی علیه السلام آمده:

و چون ایام وفات داوود نزدیک شد، پسر خود سلیمان را وصیت فرموده، گفت: من به راه تمامی اهل زمین می‌روم، پس تو قوی و دلیر باش. وصیای یهوه، خدای خود را نگاه داشته، به طریق‌های وی سلوک نما، و فرایض و اوامر و احکام و شهادت وی را به نوعی که در تورات موسی مکتوب است، محافظت نما تا در هر

۱ - سوره: بقره، آیه: ۴۴.



کاری که کنی و به هر جایی که توجه نمایی، برخوردار باشی. (۱)

کتاب عهدین در مورد یوشع بن نون در عهد عتیق سفراعداد فصل ۲۷ می گوید:
و موسی عليه السلام به خداوند گفت: ملتمس این که یهوه خدای ارواح تمامی بشر،
کسی را بر این جماعت بگمارد که پیش روی ایشان بیرون رود، و پیش روی ایشان
داخل شود، و ایشان را بیرون برد و ایشان را درآورد، تا جماعت خداوند مثل
گوسفندان بی شبان نباشند، و خداوند به موسی گفت: یوشع بن نون را که مردی
صاحب روح است گرفته، دست خود را بر او بگذارد و او را به حضور العازار کاهن و
به حضور تمامی جماعت برپاداشته، در نظر ایشان به وی وصیت نما و از عزت
خود بر او بگذارد تا تمامی جماعت بنی اسرائیل او را اطاعت نمایند. (۲)

در مورد شمعون صفا در انجیل نیز مطالبی پیرامون وصایتش نقل شده:

دعا تلامیذه الاثنی عشر و أعطاهم سلطانا علی ارواح نجسة حتی یخرجوها و یشفوا
کل مرض و کل ضعف و أما أسماء الاثنی عشر رسولا فهی هذه الأول سمعان الذی یقال
له بطرس. (۳)

یعنی: مسیح دوازده شاگردش را فراخواند و آنها را بر ارواح خبیث تسلط عطا
کرد تا آنها را خارج کنند و شفا دهند هر مرض و وضعفی را، و اما اسمای دوازده
رسول این است: اول؛ سمعان که به او بطرس گفته می شود.

قال له أيضا ثانیة یا سمعان بن یونا اُتجبنی. قال له نعم یا رب أنت تعلم أنى
أحبک. قال له ارفع غنمی. (۴)

۱ - تورات و انجیل، صفحه: ۵۸۲.

۲ - التوراة والانجیل، صفحه: ۲۸۷.

۳ - عهد جدید، صفحه: ۱۷.

۴ - عهد جدید، صفحه: ۱۸۸.



یعنی: خداوند برای دومین بار به او گفت: ای سمعان بن یوحنا! آیا مراد دوست داری؟ گفت: بله ای خدای من، تومی دانی که من تو را دوست دارم، خداوند گفت: گوسفندان مرا مواظبت کن.

فذهب كثير من الناس إلى أنه بطرس وهذا اسمه بالرومية، و اسمه بالعربية سمعان، و بالسريانية شمعون و هو شمعون الصفاء. (۱)

یعنی: بیشتر مردم بر این باورند که او بطرس بوده و این اسم رومی او است و نام او به عربی سمعان و به سریانی شمعون است و او شمعون صفاست.

باکمی تأمل به خوبی می توان به این مهم پی برد که قرار دادن وصی برای انبیاء الهی ﷺ از سنت های الهی بوده که تمام ادیان آسمانی به آن عقیده دارند.

روایات اهل سنت در مورد وصی انتخاب کردن رسول الله ﷺ

اهل سنت در مورد تعیین وصی برای تمام انبیاء الهی ﷺ من جمله پیامبر اسلام ﷺ روایاتی بسیار نقل نموده اند که در مقام بیان آن هانیستیم، اما برای نمونه یکی را در این جا ذکر می کنیم.

ابن مغزلی از علمای شافعی مذهب این حدیث را در کتاب مناقب خود آورده است:

أَخْبَرَنَا أَبُو نَصْرٍ ابْنُ الطَّحَّانِ إِجَازَةً عَنِ أَبِي الْفَرَجِ الْخَيْوِطِيِّ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنِ مُوسَى حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ سَعِيدٍ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَمِيدٍ الرَّازِيِّ حَدَّثَنَا سَلَمَةُ بْنُ الْفَضْلِ عَنِ ابْنِ إِسْحَاقَ عَنِ شَرِيكَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي رَبِيعَةَ الْأَيْدِيِّ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَرِيدَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِكُلِّ نَبِيِّ وَصِيٍّ وَوَارِثٌ وَإِنْ وَصِيٍّ وَوَارِثِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي

۱ - مروج الذهب، جلد: ۱، صفحه: ۷۹.

طالِب عليه السلام. (۱)

یعنی: عبدالله بن بریده گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای هر نبی ای وصی و وارثی هست و قطعاً وصی و وارث من علی بن ابی طالب عليه السلام است.

فضل الله امین از علمای سنی مذهب در کتاب ابطال نهج الباطل در صدد بر آمده تا در حدیث فوق خدشه وارد کند به این صورت که می گوید:

أقول: قد ذكرنا معنى الوصاية و أنه غير الخلافة فقد يقال: هذا وصي فلان علي الصبي، و يراد به أنه القائم بعده بأمر الصبي و هو قريب من الوارث و لهذا قرنه في هذا الحديث بالوارث، و ليس هذا بنص في الخلافة إن صحّت الرواية. (۲)

یعنی: وصی به معنای جانشین نیست و همان طور که می گویند: این وصی فلان کودک است و از آن شخصی را منظور می کنند که سرپرستی امور او را به عهده گرفته در این جا هم به همان معنا است و در واقع می گویند: وصی به همان معنای وارث است و به همین دلیل هم در این حدیث شریف وصی و وارث در کنار هم آمده و لذا این حدیث صراحت در جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد، آن هم بر فرض این که حدیث صحیح باشد.

در پاسخ گفته می شود:

وصی در لغت به معنای وصل کردن و عهد گرفتن آمده است، (۳) و در اصطلاح و عرف به کسی می گویند که بعد از مرگ عهده دار امور موصی می شود. این که ایشان قائل شده وصی طفل به کسی گفته می شود که اداره امور متعلق به طفل را به عهده گرفته، مؤید نظریه شیعه است، چرا که وقتی وصی به طفل نسبت داده شود و

۱- مناقب ابن المغازلی الشافعی، صفحه: ۱۹۲.

۲- احقاق الحق و ازهاق الباطل، جلد: ۷، صفحه: ۴۱۹.

۳- (لسان العرب، جلد: ۱۵، صفحه: ۳۹۴) و (مصباح المنیر، جلد: ۲، صفحه: ۶۶۲).



این معنا را برساند پس هرگاه وصی به انبیاء الهی علیهم السلام نسبت داده شود هیچ معنایی غیر از جانشینی بعد از ایشان و اداره امور مربوط به دین و دنیا مردم به ذهن خطور نمی‌کند و تبادری که در این موارد وجود دارد بزرگ‌ترین دلیل بر این مدعایم باشد.

این که قائل شده وصی همان وارث است؛ اگر منظورش تطابق لغوی هست که ادعایی بی دلیل است، اما اگر منظورش این است که اصطلاحاً و عرفاً یکی است، باز هم می‌گوییم که این نیز مؤید نظریه شیعه است، چرا که وصی هر پیامبر در واقع وارث علم و عصمت و شریعت و همه چیز پیامبر پیش از خود است و لذا در حدیث فوق قرین هم ذکر شده‌اند، کما این که حدیث زیر نیز اشاره به این مطلب دارد که میراث انبیاء علیهم السلام همان علم و خصوصیات خاص ایشان است و کسی که وارث آنها شود در واقع دارای علوم و خصوصیات ایشان است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: **الْعِلْمُ مِيرَاثِي وَ مِيرَاثُ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِي.** (۱)

یعنی: علم میراث من و میراث انبیاء پیش از من است.

و اگر منظور شما از وارث پیامبر، ارث بردن در مادیات و اموال ایشان است که باز هم می‌گوییم: این سخن بامذهب شما ناسازگار است، چرا که ابوبکر ارث نهادن پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار نموده.

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ لَأَنْوَرْتُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ. (۲)

یعنی: ابوبکر گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: ما انبیاء ارث به جانمی‌گذاریم و کل ما ترک ما صدقه است.

البته خود خلفاء هم عملاً این روایت ابوبکر را قبول نداشته و به مضمون آن

۱ - نهج الفصاحة، (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله) صفحه: ۵۸۲.

۲ - سنن ترمذی، جلد: ۳، صفحه: ۸۲.



عمل نکردند. (۱)

از حیث سند هم باید عرض شود که حدیث فوق (لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ وَ وَاْرثِ...) از طرق مختلف در کتب اهل سنت نقل شده و جای برای اشکال باقی نگذاشته است.

۱ - و روی شریک بن عبد الله فی حدیث رفعه إن عائشة و حفصة أتا عثمان حين نقص أمهات المؤمنين ما كان يعطيهم عمر فسألناه أن يعطيها ما فرض لهما عمر فقال: لا والله ما ذاك لكما عندي، فقالتا له: فأتنا ميراثنا من رسول الله ﷺ من حيطانه و كان عثمان متكئا فجلس و كان علي بن أبي طالب ﷺ جالسا عنده فقال: ستعلم فاطمة ﷺ أني ابن عم لها اليوم ثم قال: أستمنا اللتين شهدتما عند أبي بكر و لفقتما معكما أعرابيا يتظهر ببوله مالك بن الحويرث بن الحدثان فشهدتم أن النبي ﷺ قال: إنا معاشر الأنبياء لانورث، ما تركناه صدقة، فإن كنتما شهدتما بحق فقد أجزت شهادتكما علي لفسكما، و إن كنتما شهدتما بباطل فعلي من شهد بالباطل لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين فقالتا له: يا نعتل و الله لقد شهبك رسول الله ﷺ بنعتل اليهودي فقال لهما: "ضرب الله مثلا للذين كفروا امرأة نوح و امرأة لوط"، فخرجتا من عنده. الايضاح، صفحه: ۲۵۶.

یعنی: عایشه و حفصه زمانی که عثمان سهم مادران مؤمنین (کنایه از همسران پیامبر ﷺ) را از بیت المال کم کرد به پیش عثمان رفته و از او چیزی را خواستند که عمر برایشان قرار داده بود، عثمان گفت: به خدا سوگند! چیزی برای شما نزد من نیست، آن دو گفتند: پس میراث ما را از باغهای رسول الله ﷺ به ما بده و عثمان در این حال تکیه زده بود که ناگهان نشست و در آن موقع علی بن ابی طالب ﷺ نزد او نشسته بود و گفت: فاطمه ﷺ امروز خواهد دانست که من چه پسرعمویی برای او خواهم بود. سپس رو به آن دو کرده، گفت: آیا شما دو نفر نبودید که نزد ابوبکر شهادت دادید و آن اعرابی که با بولش خود را تطهیر می کرد مالک بن حویرث بن حدثان با شما موافقت کرد و با هم شهادت دادید که رسول خدا ﷺ فرموده: پیامبران ارث نمی گذارند و هر چه باقی می گذارند صدقه است. اگر شهادتتان به حق بوده پس قطعا علیه شما است و اگر شهادت به باطل بوده لعنت خدا و ملائکه و مردم همه با هم بر کسانی که به باطل شهادت می دهند. آن دو گفتند: ای نعتل، به خدا قسم رسول خدا ﷺ تو را به نعتل یهودی تشبیه کرد، پس عثمان به آن دو گفت: "خداوند برای کافران همسر نوح و همسر لوط را مثل می زند" پس آن دو از پیش عثمان رفتند.

البته این سخنان عثمان به واسطه دفاع از حقوق فاطمه زهرا ﷺ نبوده، چرا که به گواهی تاریخ در زمان خلافت او فدک به اهل بیت ﷺ برگشت داده نشد و علت این سخنان اختلافاتی بود که در آن زمان میان عثمان و عایشه بود که در تاریخ فراوان ذکر شده است.



قندوزی در جلد اول ینابیع الموده همین حدیث را ذکر کرده و حدیث دیگری را نیز با همین مضمون آورده است. (۱)

خوارزمی از علماء حنفی مذهب نیز این حدیث را در مناقب خود با سند کامل بیان نموده. (۲)

صدر الدین ابراهیم بن محمد حمویی جوینی از علماء شافعی نیز همین مطلب را در ضمن حدیثی طولانی ذکر نموده است. (۳)

در کتاب دلائل الصدق لنهج الحق نیز آمده که سیوطی (از علمای بزرگ عامه) همین حدیث را از دو طریق متفاوت در کتاب اللآئمی نقل نموده است. (۴)

در ضمن متن حدیث با بسیاری از روایات دیگر که متضمن همین معنا (وصایت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) است تقویت می شود و خدشه وارد کردن به آن را غیر ممکن می سازد.

در معجم الکبیر طبرانی نیز حدیثی با همین مضمون ذکر شده:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَضْرَمِيُّ ثنا إبراهيم بن الحسن الثعلبي ثنا يحيى بن يعلى عن ناصح بن عبد الله عن سماك بن حرب عن أبي سعيد الخدري عن سلمان قال: قلت يا رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لكل نبي وصي فمن وصيكم فسكت عني فلما كان بعد رأيي فقال يا سلمان فأشرعت إليه قلت: لبيك قال: تعلم من وصي موسى عَلَيْهِ السَّلَامُ قلت: نعم يوشع بن نون قال: لم قلت لأنه كان أعلمهم يومئذ قال: فإن وصيي و موضع سرِّي و خير من أتركه

۱ - ینابیع الموده، جلد: ۲، صفحه: ۷۹.

۲ - المناقب، صفحه: ۸۵.

۳ - فرائد السمطين، جلد: ۱، صفحه: ۲۷۱.

۴ - دلائل الصدق لنهج الحق، جلد: ۶، صفحه: ۶۰.

بَعْدِي يُنْجِزُ عِدَّتِي وَ يَفْضِي دِينِي عَلَيَّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام. (۱)

یعنی: سلمان می‌گوید به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم: برای هر پیامبری وصی‌ای هست، پس وصی شما چه کسی است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله سکوت کرد و چیزی نفرمود، بعدا که مرا دید فرمود: ای سلمان! با سرعت نزد من بیا، پس من با عجله خود را به او رساندم و گفتم: بله یا رسول الله، فرمود: می‌دانی وصی موسی عليه السلام چه کسی بود؟ گفتم: بله، یوشع بن نون است، فرمود: به چه دلیل؟ گفتم: چون اعلم از بقیه بنی اسرائیل بود، فرمود: پس قطعا وصی و صاحب سر من و بهترین کسی که بعد از من خواهد بود و وعده‌های مرا عملی و دیون مرا اقامه خواهد نمود علی بن ابی طالب عليه السلام است.

از طرف دیگر هر ایرادی به سند این حدیث (لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ...) مردود است، چرا که راویان این حدیث اکثرا از راویان صحیح مسلم و بخاری هستند که نزد جماعت مخالف کاملاً مورد تأیید و توثیق می‌باشند.

علاوه بر این حدیث، طبری از مورخان برجسته اهل سنت نیز در جلد اول تاریخ خود، صفحه: ۱۰۲، به سلسله طولانی اوصیاء الهی از زمان شیث عليه السلام که اول وصی الهی است به همراه برخی از جزئیات اشاره نموده که خود این مطلب گواهی است بر این که تمام انبیاء عليهم السلام دارای وصی بوده‌اند.

خلاصه ترجمه مطالبی که در تاریخ طبری ذکر شده است: حوا برای آدم عليه السلام "هبة الله" را که نام عبری‌اش "شیث" می‌شود به دنیا آورد، و آدم عليه السلام او را وصی خود قرارداد، برای شیث نیز فرزندی به نام "انوش" زاده شد که هنگام بیماری او را وصی خود قرارداد و از دنیا رفت. سپس فرزندان انوش، "قینان" و دیگران به دنیا آمدند که

۱- المعجم الكبير طبرانی، جلد: ۶، صفحه: ۲۲۱.



وصی پدر 'قینان' شد، از قینان هم مهلائیل و یارد و گروه دیگری به دنیا آمدند، که وصیت بر عهده "یارد" قرار گرفت. از یارد نیز 'اخنوخ' که همان "ادریس" باشد با دیگر فرزندان به دنیا آمدند و ادریس وصی پدر شد، از ادریس نیز 'متوشلخ' و تعداد دیگری به دنیا آمدند، که وصیت بر عهده او قرار گرفت.

در کتب روایی شیعه نیز الی ماشاء الله از احادیث مربوط به اوصیاء انبیاء علیهم السلام نقل شده.

در کتاب بصائر الدرجات حدیثی نقل شده در مورد یکی از شیاطین اجنه به نام "هام" که توبه نموده و خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می رسد و میان او و رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنانی در مورد اوصیاء پیامبران بیان شد که در این جا قسمتی از آن را ذکر می کنیم.

فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَا هَامُ مَنْ وَجَدْتُمْ فِي الْكِتَابِ وَصِيَّ آدَمَ عليه السلام قَالَ: شَيْثُ بْنُ آدَمَ عليه السلام قَالَ: فَمَنْ وَجَدْتُمْ وَصِيَّ نُوحٍ عليه السلام قَالَ: سَامُ بْنُ نُوحٍ عليه السلام قَالَ: فَمَنْ كَانَ وَصِيَّ هُودٍ عليه السلام قَالَ: يُوْحَنَّا بْنُ حَنَّانَ ابْنُ عَمِّ هُودٍ عليه السلام قَالَ: فَمَنْ كَانَ وَصِيَّ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام قَالَ: إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام قَالَ: فَمَنْ كَانَ وَصِيَّ مُوسَى عليه السلام قَالَ: يُوْشَعُ بْنُ نُونٍ قَالَ: فَمَنْ كَانَ وَصِيَّ عِيسَى عليه السلام قَالَ: سَمْعُونُ بْنُ حَمُّونَ الصَّفَا ابْنُ عَمِّ مَرْيَمَ قَالَ: فَمَنْ وَجَدْتُمْ فِي الْكِتَابِ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله قَالَ: هُوَ فِي التَّوْرَةِ إِلَيَّا قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله هَذَا إِلَيَّا هُوَ عَلَيَّ عليه السلام وَصِيِّي. (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای هام! در کتاب، وصی «آدم عليه السلام» را چه کسی یافتید؟ گفت: «شيث عليه السلام» فرمود: جانشین «نوح عليه السلام» که بود؟ گفت: «سام عليه السلام» فرمود: جانشین «هود عليه السلام» که بود؟ گفت: «یوحنا بن حنان» پسر عموی هود عليه السلام فرمود: وصی

۱ - بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام، جلد: ۱، صفحه: ۹۹.



و جانشین «ابراهیم علیه السلام» که بود؟ گفت: «اسحاق پسر ابراهیم علیه السلام» فرمود: جانشین «موسی علیه السلام» که بود؟ گفت: «یوشع بن نون» فرمود: جانشین «عیسی علیه السلام» که بود؟ گفت: «شمعون بن حمون صفا» پسر عموی مریم علیها السلام فرمود: در کتاب، جانشین «محمد صلی الله علیه و آله» را چه کسی یافته اید؟ گفت: در تورات، نامش «إلیا» است، رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره به حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام کرد و فرمود: این «إلیا» است او علی علیه السلام جانشین و برادر من است.

وَعَنْ مُقَاتِلِ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ: قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ علیه السلام كَانَ وَصِيَّ آدَمَ علیه السلام شِيثَ بْنِ آدَمَ هِبَةَ اللَّهِ وَكَانَ وَصِيَّ نُوحٍ علیه السلام سَامَ وَكَانَ وَصِيَّ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام إِسْمَاعِيلَ علیه السلام وَكَانَ وَصِيَّ مُوسَى علیه السلام يُوشَعَ بْنِ نُونٍ وَكَانَ وَصِيَّ دَاوُدَ علیه السلام سُلَيْمَانَ علیه السلام وَكَانَ وَصِيَّ عِيسَى علیه السلام شَمْعُونَ وَكَانَ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام وَهُوَ خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ. (۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: وصی آدم هبته الله بود، و وصی نوح علیه السلام سام، و وصی ابراهیم علیه السلام اسماعیل علیه السلام و وصی موسی علیه السلام یوشع بن نون علیه السلام و وصی داوود علیه السلام سلیمان علیه السلام و وصی عیسی علیه السلام شمعون علیه السلام بود، و وصی محمد صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب علیه السلام است و او بهترین اوصیاء است.

تا این جای بحث به خوبی مشخص شد که تمام ادیان الهی و مسلمانان اعم از شیعه و سنی اعتقاد کامل به سلسله اوصیاء الهی علیهم السلام دارند و عملاً و در محاورات خود از وصی پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ معنایی جز جانشین او اراده نمی کنند، هر چند اهل سنت بابتی انصافی تمام در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به کج راهه رفتند، اما کلیت مطلب راهمه قبول دارند.

۱ - الفضائل لابن شاذان القمی، صفحه: ۹۸.



معنای متبادر از وصی

لازم به ذکر است که هرگاه کلمه وصی به صورت مطلق به کار برده شود به معنای جانشین پیامبری باشد و مهم‌ترین دلیل بر این مدعا تبادری است که در این مسأله وجود دارد، اما اگر قرار باشد از کلمه وصی معنای اول (وصی میت) استفاده شود باید قیدی حالیه و یا مقالیه آورده شود، مثل وصی میت یا وصی طفل یا مثل آن چه در سوره مائده خداوند متعال فرموده: «إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ» و یا هر قرینه دیگری که معنا را به مخاطب بدون ابهام برساند.

کما این که وقتی در لسان روایات بررسی می‌کنیم می‌بینیم که هرگاه نام وصی به صورت مطلق آورده می‌شود منظور جانشینی از انبیاء الهی علیهم‌السلام است، مثلاً: عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ: نَبِيَّتَا خَيْرُ الْأَنْبِيَاءِ وَ هُوَ أَبُوكَ، وَ وَصِيَّتَا خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ وَ هُوَ بَعْلُكَ. (۱)

یعنی: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ فرمود: پیامبر ما بهترین پیامبران است و او پدر تو است، و وصی ما بهترین اوصیاء است و او شوهر تو است.

در منابع اهل سنت نیز این مطلب که وصی، عندالاطلاق به جانشین پیامبر گفته می‌شود به وضوح مشخص شده و واژه وصی هرگاه مطلق و بدون هیچ قیدی باشد حمل بر اوصیاء انبیاء علیهم‌السلام می‌شود.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْهَلَالِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْحَالَةِ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا فَأَذَا فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ عِنْدَ رَأْسِهِ فَبَكَتْ حَتَّى ارْتَفَعَ صَوْتُهَا فَرَفَعَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طَرْفَهُ إِلَيْهَا فَقَالَ: حَبِيبَتِي فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ مَا الَّذِي يَبْكِيكِ؟ فَقَالَتْ: أَخَشَى الضَّيْعَةَ مِنْ بَعْدِكَ فَقَالَ: يَا حَبِيبَتِي

۱- إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، جلد: ۳، صفحه: ۲۹۱.



أَمَا عَلِمْتِ أَنَّ اللَّهَ إِطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً فَأَخْتَارَ مِنْهَا أَبَاكَ فَبَعَثَهُ بِرِسَالَتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ إِطَّلَعَ إِطْلَاعَةً فَأَخْتَارَ مِنْهَا بَعْلُكَ وَأَوْحَى إِلَيَّ أَنْ أَنْكِحَكَ إِيَّاهُ، يَا فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ فَقَدْ أَعْطَانَا اللَّهُ سَبْعَ خِصَالٍ لَمْ تُعْطَ أَحَدًا قَبْلَنَا وَ لَأَ تُعْطَى أَحَدًا بَعْدَنَا، وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ أَكْرَمُهُمْ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَحَبُّ الْمَخْلُوقِينَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَنَا أَبُوكَ وَ وَصِيِّ خَيْرِ الْأَوْصِيَاءِ وَ أَحَبَّهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ هُوَ بَعْلُكَ وَ... (۱)

یعنی: علی بن هلالی به نقل از پدرش می گوید: خدمت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حال احتضار ایشان رسیدم که فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ بر بالینش بود و طوری می گریست که صدایش بلند شده بود، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رو به فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ نمود و فرمود: حبیبه من! چرا گریه می کنی؟ فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ فرمود: بابت چیزهایی که بعد از شما از بین می رود می ترسم، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای حبیبه من! مگر نمی دانی که خداوند بر اهل زمین نظر کرد و پدرت را انتخاب نمود و او را مبعوث به رسالت کرد، سپس نظر دوباره ای نمود و این بار شوهرت را برگزید و بر من وحی فرستاد که تو را به نکاح او در آورم، ای فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ ما اهل بیتی هستیم که خداوند هفت خصلت به ما عطا نموده که به هیچ کس قبل و بعد از ما عطا ننموده است، و من خاتم انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و اکرم ایشان و دوست داشتنی ترین مخلوق نزد خداوندم و من پدر تو هستم، و وصی من بهترین اوصیاء است و دوست داشتنی ترین آن ها نزد خداست و او شوهر تو است....

این روایات صریحا بیان کننده این مطلب است که هرگاه کلمه وصی به صورت مطلق بیان شود، علی الخصوص در مورد یکی از انبیاء الهی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به کار رود اولین معنایی که به ذهن خطور می کند همان شخصی است که ادامه دهنده راه پیامبر قبل می باشد و در واقع جانشین او است.

۱ - ذخائر العقبی، صفحه: ۱۳۵.



شیخ علی بحرانی در کتاب منارالهدی درباره وصایت می نویسد: و من معنی الوصیة اقامة الموصی الوصی مقامه فی جمیع ما له التصرف فيه والولاية علیه ولا معنی للوصی والوصیة عند العلماء غیر هذا والمعروف من معنی وصی النبی هو القائم مقامه فی الأمر والنهی بعهد من النبی إليه.^(۱)

یعنی: وصیت به معنای این که وصی، قائم مقام موصی است در تمام آن چیزهایی که حق تصرف در آن را داشته و بر آن‌ها ولایت داشته است، می باشد و معنای دیگری غیر از این برای وصی و وصیت نزد علماء وجود ندارد و آن چه معروف است از معنای "وصی نبی"، این است که وصی جانشین نبی در امر و نهی کردن به واسطه فرمانی که از ناحیه پیامبر برای او صادر شده است، می باشد.

وجود نازنین رسول خدا ﷺ خود در تعریف و توضیح شخصیت اوصیاء الهی که جانشینان پیامبران هستند می فرماید: **أَوْصِيَاءُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِينَ يَقُومُونَ بَعْدَهُمْ بِقَضَاءِ دِيُونِهِمْ وَانْجَازِ عِدَاتِهِمْ وَيَقَاتِلُونَ عَلَى سُنَّتِهِمْ.**^(۲)

یعنی: اوصیاء انبیاء ﷺ کسانی هستند که بعد از انبیاء الهی ﷺ اعمال و گفتار بیان نشده ایشان را انجام می دهند و وعده های دنیوی و اخروی ایشان را عملی می کنند و بر اساس سیره و روش آن‌ها با دشمنان می جنگند.

کلمه "دیون" که در حدیث فوق ذکر شده دارای معنای مهمی است که معمولا به آن توجه نمی شود و در مقابل معنای متداول "دین" یعنی: بدهی را در معنا لحاظ می کنند که واقعیت شخصیت اوصیاء الهی را بیان نمی کند.

دیون جمع دین است به معنای هر آن چه حاضر نیست، کتاب العین از کتب لغت معتبر عرب می نویسد: جمع الدین دُیُون، و کل شیء لم یکن حاضرا فهو

۱ - منار الهدی فی النص علی إمامة الأئمة الإثني عشر ﷺ، صفحه: ۲۰۷.

۲ - بحار الأنوار، جلد: ۳۶، صفحه: ۳۱۱.



دین. (۱)

در حدیث بالا از واژه دُیون استفاده شده که جمع دین است و به همین معنایی است که در بالا عرض شد و آن چه که در مورد انبیاء عليهم السلام حاضر نیست و اوصیاء قیام به بر آوردن آن می نمایند چیزی جز توضیح و بیان سخنان ناگفته و مجمل ایشان و کارهایی که فرصت انجام یا اتمام آن را پیدا نمودند نیست.

اساس انتخاب اوصیاء الهی

مسئله ای که همواره حول مبحث وصایت و امامت و خلافت مطرح بوده این است که انتخاب اوصیاء الهی بر چه اساسی است؟ آیا بشر حق دخل و تصرف در این مقوله را دارا است یا این که اصلاً در این وادی حق دخالت ندارد و اگر دارد این دخالت در چه حدی و به چه گونه ای می باشد؟

تفتازانی از دانشمندان سنی مذهب در کتاب شرح المقاصد در این باره می نویسد:

الفصل الرابع فی الإمامة.

و هی رئاسة عامة فی أمر الدین و دنیا خلافة عن النبی صلی الله علیه و آله و أحكامه فی الفروع. (۲)

یعنی: فصل چهارم در امامت

امامت، ریاست بر مردم در امور دین و دنیای آنها است که جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله است و از جمله فروع دین می باشد.

۱ - کتاب العین، جلد: ۸، صفحه: ۷۲.

۲ - شرح المقاصد، جلد: ۵، صفحه: ۲۳۲.



و در ادامه می نویسد:

و لا خفاء فی أن ذلك من الأحكام العملية دون الاعتقادية، و قد ذكر فی كتبنا الفقهية أنه لا بد للأمة من إمام يحيى الدين، و يقيم السنة، و ينتصف للمظلومين، و يستوفى الحقوق و يضعها مواضعها، و يشترط أن يكون مكلفا، مسلما، عدلا، حرا، ذكرا، مجتهدا، شجاعا، ذا رأى و كفاية، سميعا، بصيرا، ناطقا، قريشيا، فإن لم يوجد من قريش من يستجمع الصفات المعتبرة، ولى كنانى، فإن لم يوجد، فرجل من ولد إسماعيل عليه السلام فإن لم يوجد فرجل من العجم، و لا يشترط أن يكون هاشميا و لا معصوما و لا أفضل من يولى عليهم و تنعقد الإمامة بطرق. (۱)

یعنی: و مشخص است که امامت از احکام عملی اسلام است و اعتقادی نمی باشد و در کتاب های فقهی ما آمده که امت باید ناچارا امامی داشته باشد که دین را زنده و سنت را اقامه و انصاف را در مورد مظلومین اجرا و حقوق افراد را استیفا کند و حق را به حق دارد و از شرایطش این است که مکلف، مسلمان، عادل، آزاد، مرد، مجتهد، شجاع، صاحب نظر بودن و کفایت داشتن، شنوا، بینا، ناطق، قریشی، که اگر در قریش یافت نشد، کسی که جامع صفات بوده و از کنانه باشد، اگر آن هم یافت نشد از فرزندان اسماعیل عليه السلام و اگر نبود، مردی از عجم و شرط نیست که هاشمی و معصوم و افضل از دیگران باشد و امام به چند روش تعیین می شود.

سپس به راه های انتخاب وصی و امام و خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره می کند:

أحدها: بیعة أهل الحل و العقد من العلماء و الرؤساء...

الثانی: استخلاف الإمام و عهده، و جعله الأمر شوری، بمنزلة الاستخلاف، إلا ان

۱ - شرح المقاصد، جلد: ۵، صفحه: ۲۳۳.



المستخلف غير متعين، فيتشاورون و يتفقون على أحدهم و إذا خلع الإمام نفسه، كان كموته، فينتقل الأمر إلى ولي العهد.

الثالث: القهر و الاستيلاء، فإذا مات الإمام و تصدى للإمامة من يستجمع شرائطها من غير بيعة و استخلاف، و قهر الناس بشوكته، انعقدت الخلافة له، و كذا إذا كان فاسقا أو جاهلا على الأظهر.^(۱)

يعنى: اول: بيعت علماء و روسای قبایل که از اهل حل و عقد باشند...، دوم: از طریق این که امام خود جانشینش را تعیین کند و یا از کسی به این عنوان عهد بگیرد و یا امامت را به حکم شورا و اگذار کند که به منزله تعیین جانشین است، مگر در صورتی که فرد جانشین معلوم نباشد که در این صورت اهل شوری به مشاوره نشسته و بر یک نفر اتفاق می کنند و هرگاه امام خود را خلع کند، مثل آن است که مرده، پس امامت به ولی عهد او انتقال پیدا می کند.

سوم: به وسیله زور و تسلط پیدا کردن، و هرگاه امام مرد، هر کس که جامع شرایط بود بدون بیعت، و یا جانشین شدن توسط امام قبل، متصدی امامت شود و کسی که با قدرت و شوکت خود، مردم را مقهور خود سازد، خلافت برای او منعقد می گردد و همچنین اگر فاسق یا جاهل باشد نیز خلافت برای او ثابت می شود. این ها کلماتی است که با ناباوری باید پذیرفت که متعلق به یک دانشمند و متفکر اسلامی است.

نویسنده بدون در نظر گرفتن حساسیت مسأله ای که دارد در مورد آن قلم می زند کاملاً بی پروا، بدون ارائه هر گونه دلیل عقلی یا شرعی شروع به پردازش یک سری از علایق و نظرات شخصی خود در این موضوع مهم می کند.

۱ - شرح المقاصد، جلد: ۵، صفحه: ۲۳۳.



نوشته‌های تفتازانی پرده از واقعیت تلخی برمی‌دارد که پیامدهای آسف باری در تاریخ اسلام گذاشت و تا امروز دنباله این وقایع در این زمان ادامه دارد، باقلانی از دیگر علماء اهل سنت نیز این چنین کلماتی را در در کتاب خود ذکر کرده.

باب الکلام فی إبطال النص و تصحیح الاختیار

إن سأل سائل فقال: ما الدليل على ما تذهبون إليه من الاختيار للأمة و إبطال النص على إمام بعينه قيل له: الدليل على هذا أنه إذا فسد النص صح الاختيار لأن الأمة متفقه على أنه ليس طريق إثبات الإمامة إلا هذين الطريقتين و متى فسد أحدهما صح الآخر. (۱)

یعنی: اگر کسی بپرسد که چه دلیلی برای اعتقاد به این که انتخاب امام به عهده مردم است و هیچ نصی برای تعیین شخص معینی نیامده دارید؟

پاسخ داده می‌شود: دلیل این که وقتی نصی در این رابطه وجود ندارد اختیار مردم در انتخاب امام صحیح می‌باشد، چون امت متفقند که هیچ راهی برای انتخاب امام غیر از این دو وجه وجود ندارد، و وقتی یکی فاسد شد دیگری ثابت می‌شود.

عامه بر این اعتقادند که اولاً: بحث خلافت جزء اصول دین نیست، بلکه جزء فروع است و ثانیاً: انتخاب امام و وصی توسط خود مردم صورت می‌گیرد، آن هم بدون وجود ضابطه خاصی، و خداوند در این مسأله حکمی صادر ننموده است.

ثمره این عقیده این شد که افرادی همچون یزید بن معاویه به اسم خلیفه رسول الله ﷺ شراب می‌نوشید و قمار می‌کرد و عامل بوجود آمدن حوادث جانگداز سال ۶۱ هجری قمری در کربلا شد و در واقعه حره خیل کثیر صحابه پیامبر ﷺ را در مدینه به قتل رساند و لشکر او در مدینه به تجاوز و غارت نوامیس مسلمین

۱ - تمهید باقلانی، صفحه: ۴۴۲.



پرداخت و سال بعد از آن کعبه را به آتش کشید.

ثمره این عقیده این شد که شخصی همچون حجاج بن یوسف ثقفی امیر مشروع مسلمین می شود که عمر بن عبدالعزیز درباره او می گوید: اگر تمام امت ها افراد فرومایه و فاسق خود را در قیامت بیرون آورند و ما هم حجاج بن یوسف را مقابل آن ها قرار دهیم، در ذالت و پستی بر همه آن ها برتری خواهیم یافت.^(۱)

آمار کسانی که به دست حجاج در غیر از جنگ هایش قتل و عام شده اند به ۱۲۰ هزار نفر می رسد.^(۲)

در تاریخ آمده فقط وقتی به درک واصل شد پنجاه هزار مرد و سی هزار زن در زندان های مختلط او یافت شد که شانزده هزار نفر آن ها برهنه و عریان بودند،^(۳) و جنایاتی که حتی تصور آن هم برای انسان ملال آوراست.

و یا شخصیتی همچون عبدالملک مروان به عنوان اولین نفر که در تاریخ اسلام به عنوان خلیفه الله خود را معرفی کرده و به خلافت می رسد که تاریخ هیچ گاه جنایات او را فراموش نمی کند.

یحیی عَسَّانی گوید: عادت عبد الملک آن بود که بسیاری از اوقات نزد امّ دَرْدَاء می نشست. روزی وی به عبد الملک گفت:

بَلَّغْنِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّكَ شَرِبْتَ الطَّلَاءَ بَعْدَ التُّسْكِ وَالْعِبَادَةَ؟! قَالَ: إِي وَاللَّهِ! وَالْذَّمَّاءَ قَدْ شَرِبْتُهَا!

یعنی: ای امیر مؤمنان! به من این طور گزارش داده شده است که تو پس از آن عبادت ها و پرهیزگاری ها اینک شراب می نوشی! گفت: آری، سوگند به خدا!

۱- الکامل، جلد: ۴، صفحه: ۵۸۶.

۲- الکامل، جلد: ۴، صفحه: ۵۸۷.

۳- البدایه و النهایه، جلد: ۹، صفحه: ۱۳۶.



خون‌های مردم را همچنین می‌نوشم!^(۱)

وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ بْنُ أَبِي الدُّنْيَا: ثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، قَالَ: قِيلَ لِسَعِيدِ بْنِ الْمَسِيْبِ:
إِنَّ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ مَرْوَانَ قَالَ: قَدْ صُرْتُ لَا أَفْرَحُ بِالْحَسَنَةِ أَعْمَلُهَا، وَلَا أَحْزَنُ عَلَى السَّيِّئَةِ
أُرْتَكِبُهَا.^(۲)

یعنی: سعید بن مسیب می‌گوید که شنیدم عبدالملک مروان گفت: به گونه‌ای
گردیدم که به واسطه انجام هیچ کار خوبی خوشحال نمی‌گشتم و به واسطه ارتکاب
هیچ کار بدی ناراحت نمی‌شدم.

این در حالی است که عبدالملک قبل از خلافت از فقها و زهاد مدینه، و معروف
به زهد و تقوی بود.

ابن سعد راجع به عبدالملک گوید: وی مردی عابد و زاهد و در مدینه پیش از
دوران خلافت اهل نُسُک و عبادت به شمار می‌رفت.

نافع گوید: من در تمام مدینه گردش کرده‌ام، هیچ جوانی را مجاهدتر در عبادت،
فقیه‌تر، پرهیزگارتر، کتاب‌خدا را بهتر و استوار قرائت‌کننده‌تر از عبدالملک بن مروان
ندیده‌ام.

أَبُو الزِّنَادِ گوید: فقهای مدینه عبارتند از: سعید بن مُسَيَّب، عبدالملک بن مَرْوَانَ،
عُرْوَةُ بْنُ زُبَيْرٍ و قَبِيصَةَ بْنِ ذُوَيْبٍ.^(۳)

در مورد حجاج بن یوسف هم در تواریخ نوشته شده:

حجّاج از جهت فصاحت و بلاغت و ایراد خطبه‌های صحیح و بدون لحن از

۱- (البدایه و النهایه، جلد: ۹، صفحه: ۸۰) و (امام شناسی، جلد: ۱۶ و ۱۷، صفحه: ۱۸۸).

۲- البدایه و النهایه، جلد: ۹، صفحه: ۸۰.

۳- امام شناسی، جلد: ۱۶ و ۱۷، صفحه: ۱۸۸.



نوادر روزگار بود، وی حافظ قرآن نیز بوده است.^(۱)

اعتقاد شیعه در مورد انتخاب وصی

علمای شیعه با دلایل قطعی و متقن عقلی و نقلی اولاً: وصایت و امامت را از اصول دین می‌دانند و ثانیاً: معتقدند که بشر هیچ‌گونه حق و اختیاری در این مسأله ندارد و انتخاب وصی و امام باید مستقیماً از ناحیه پروردگار صورت پذیرد.

دلایل عقلی در انتخاب وصی

اول

وصی پیامبر باید دارای عصمت باشد.

با توجه به این مسأله که وصی الزاماً باید دارای عصمت باشد و از آنجا که عصمت از اموری باطنی انسان‌ها می‌باشد و هیچ‌کس جز وجود باری تعالی، عالم به باطن انسان‌ها نمی‌باشد، به سادگی می‌توان نتیجه گرفت که جز خداوند کسی قدرت تعیین وصی و امام را ندارد، همچنانی که به همین دلیل هیچ‌کس جز خداوند نمی‌تواند انبیاء الهی علیهم‌السلام را انتخاب نماید و هر قدر هم بگوییم که افراد انتخاب‌کننده ماهر و خبره و عالم و زاهد و عابد و وارسته هستند، باز هم صلاحیت لازم را برای چنین انتخابی ندارند، زیرا وقتی موسی علیه‌السلام که از انبیاء اولوالعزم الهی و دارای مقام عصمت و کلیم الله است، بعد از سال‌ها تبلیغ دین در میان بنی اسرائیل و شناخت از آن‌ها، هفتاد نفر از بهترین‌ها را برای میقات انتخاب می‌کند،^(۲) و در انتخابش به بیراهه

۱- امام شناسی، جلد: ۱۶ و ۱۷، صفحه: ۱۸۸.

۲- سوره: اعراف، آیه: ۱۵۵.



می رود، تکلیف سایر انسان ها معلوم است.

تأیید دیگری که بر این مسئله؛ یعنی انحصار انتخاب وصی در وجود خداوند هست، ماجرای بلعم باعورامی باشد که در قرآن می فرماید:

﴿وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَاسْتَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبِعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الضَّالِّينَ﴾^(۱)

یعنی: و برای آن ها تلاوت کن خبر کسی را که آیات و نشانه های خود را به او ارائه دادیم ولی او خود را از آن آیات دور کرد و شیطان در پی او افتاد و از گمراهان گردید.

بلعم باعورا فردی بسیار صالح بود به طوری که به مقامات والایی رسیده بود، اما از فریب خوردگان شد، چه بسا انسان هایی که از باطن افراد آگاه نیستند و چنین شخصی را بر اثر ظاهربینی انتخاب کرده و سرانجام به انحراف روند، پس چون فقط خداوند از باطن انسان ها آگاه است فقط او است که می تواند امام و پیشوای آن ها را انتخاب کند.

دوم

دلیل دیگری که برای انحصاری بودن تعیین اوصیاء از ناحیه خداوند می توان اقامه نمود قاعده لطف است. قاعده لطف از این قرار است که خداوند متعال منشاء تمام کمالات و جامع تمام محاسن است و مهربانی و جود و سخاوت و کرمش دائماً جاری و ساری است و هر کجا که شرایط اظهار لطف به بندگان وجود داشته باشد و هیچ گونه مانعی در کار نباشد اعمال لطف و مهربانی حق تعالی به مقتضای کمال

۱ - سوره: اعراف، آیه: ۱۷۵.



بی نهایتش و عدم نقص در وجودش، یقیناً صورت می پذیرد که در علم کلام از طریق همین قاعده مسائل زیادی را اثبات می کنند، من جمله ضرورت بعثت انبیاء علیهم السلام، و دلایل متعددی بر حجیت آن اقامه شده، من جمله از طریق برهان خلف می توان آن را اثبات نمود، به این ترتیب که فرض ما بر این است که خداوند جامع تمام کمالات و خوبی ها است، حال در موردی قرار گرفته ایم که تمام شرایط برای ابراز لطف و مهربانی خداوند وجود دارد و از طرف دیگر هیچ گونه مانعی برای ابراز لطف وجود ندارد، اگر در چنین شرایطی از ناحیه خداوند لطف صورت نگیرد خلاف فرض پیش می آید، چرا که نستجیر بالله در ساحت مقدس او بخل و یا هیچ نقص دیگری وجود ندارد که بخواهد مانع عدم ابراز لطف شود، پس الزاما در این گونه موارد به مقتضای کمال بی نهایت، از ناحیه خداوند لطف صورت می پذیرد، البته ادله دیگری نیز بر حجیت این قاعده وجود دارد که مفصلا در کتب کلامی مطرح شده است.

بر اساس مقتضای قاعده لطف و با توجه به کلیدی بودن مسأله زعامت و رهبری مردم که اهمیتش بر هیچ کس پوشیده نیست و چه بسا اگر خداوند امامی را برای مردم معلوم نکند بشر تا انتهای رذالت و گمراهی پیش رود و از همه مهم تر، در این موضوع تمام شرایط ابراز لطف؛ یعنی تعیین انسانی کامل و بری از هر عیب و نقص فراهم است و در طرف دیگر هم هیچ مانعی برای این ابراز لطف نیست، پس بی شک و قطع و یقین خداوند متعال بر بندگان منت می نهد و ولی ای الهی را برای زعامت ایشان تعیین می کند و هر گاه خداوند درباره مسأله ای حکم کند دیگر حکم و نظر و کلام هیچ شخص دیگری قابل اعتنا نیست، پس مشخص می گردد که تعیین وصی منحصر در اختیار پروردگار است.



دلایل نقلی و شرعی در انتخاب وصی

با رجوع به قرآن کریم به آیات متعددی برخورد می‌کنیم که در آن‌ها خداوند متعال تعیین خلیفه خود و رهبر و پیشوای مردم را به خود نسبت داده است:

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً. (۱)

یعنی: و هنگامی که خداوند به ملائکه فرمود: من می‌خواهم در روی زمین خلیفه‌ای قرار دهم.

در آیه فوق به خوبی می‌بینید که خداوند قرار دادن جانشین خود را در روی زمین به خود نسبت داده و می‌فرماید: من خلیفه بر روی زمین قرار می‌دهم.

يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى. (۲)

یعنی: ای داوود، ما تو را در روی زمین خلیفه قرار دادیم، پس بین مردم به حق حکم کن و از هوای نفس تبعیت نکن.

در این آیه مبارکه نیز خداوند قرار دادن و تعیین کردن خلیفه خود و حاکم مردم، یعنی حضرت داوود عليه السلام را به خود نسبت داده است.

﴿وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ (۳)

یعنی: و زمانی که ابراهیم را پروردگارش با مسائل مختلف و کلماتی آزمایش کرد و او آن کلمات را به پایان رساند خدا به او فرمود: من تو را برای مردم امام قرار دادم.

این آیه شریفه به صراحت تمام بیان می‌کند که انتخاب پیشوا و امام مردم توسط خداوند صورت می‌پذیرد.

۱ - سوره: بقره، آیه: ۳۰.

۲ - سوره: صاد، آیه: ۲۶.

۳ - سوره: بقره، آیه: ۱۲۴.

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَهُ مَنْ يَشَاءُ﴾ (۱)

یعنی: قطعاً خدا او را برای حکومت و سلطنت بر شما انتخاب کرده و به او علم زیاد و بدن قدرتمندی داده خدا به هر کس بخواهد، سلطنتش را عنایت می‌کند.

آیه فوق اشاره به جریان انتخاب طالوت دارد که بنی اسرائیل از این انتخاب ناراضی بودند که پیامبرشان در پاسخ آن‌ها این چنین فرمود که خداوند او را انتخاب نموده و خداوند به هر که بخواهد فرمانروایی اش را عطا می‌کند و این آیه از قرآن شریف نیز این مطلب را تأیید می‌کند: ﴿وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ﴾ (۲) یعنی: و داوود جالوت را کشت و خداوند به او پادشاهی داد و به او حکمت آموخت و هر چه را که می‌خواست، خدا به او تعلیم داد.

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا﴾ (۳)

یعنی: و قطعاً ما به موسی کتاب دادیم و با او برادرش هارون را به عنوان وزیر قرار دادیم.

در ماجرای حضرت موسی علیه السلام و برادر بزرگوارشان هارون علیه السلام نیز آن چه که از آیات قرآن به دست می‌آید این است که خداوند ایشان را به عنوان وصی و وزیر حضرت موسی علیه السلام قرار داده، هر چند در ابتدا حضرت موسی علیه السلام این مسأله را از خداوند تقاضا نمود که در آیات ۲۹ و ۳۰ سوره طه ذکر شده و این خود به وضوح تأیید کننده این است که هیچ کس حتی خود پیامبر هم حق تعیین وزیر و جانشین

۱ - سوره: بقره، آیه: ۲۴۷.

۲ - سوره: بقره، آیه: ۲۵۱.

۳ - سوره: فرقان، آیه: ۳۵.



الهی برای خود را ندارد لذا احتیاج به انتخاب خدای تعالی دارد، به همین خاطر حضرت موسی علیه السلام برای تعیین وصی خود شخصا اقدام نمی‌کند بلکه از خدای تعالی چنین درخواستی می‌کند که خداوند در آیه فوق با تأکید،^(۱) می‌فرماید: ما هارون علیه السلام را وزیر موسی علیه السلام قرار دادیم.

از آیات دیگری که دلالت بر عدم صلاحیت امت در انتخاب امام دارد، این آیه است:

﴿أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ* أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ* إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ* أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِاللَّغَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ﴾ (۲)

یعنی: آیا ما مسلمین را مانند مجرمین قرار می‌دهیم؟ شما را چه شده؟ چگونه حکم می‌کنید؟ آیا برای شما کتابی در این باره هست که درس بخوانید؟ که در آن برای شما هر چه اختیاری کنید، باشد یا برای شما تا روز قیامت قسم‌های بلیغی که به عهده ما باشد بوده که قطعاً شما هر چه می‌خواهید حکم کنید؟

آیه فوق در بر دارنده یکی از صنعت‌های ادبی و بلاغی است که قرآن کریم در موارد متعددی از آن استفاده نموده است.

کاملاً مشخص است که این آیه در بر دارنده یک استفهام است، به این معنا که آیا شما کتابی دارید که آن را می‌خوانید و هر چه را که برای خود انتخاب و اختیار می‌کنید در آن ثبت شده؟

استفهامی که در این جا به کار برده شده استفهام انکاری است و این چیزی

۱- از آنجا که جعلنا عطف به آتینا شده و معطوف در حکم معطوف علیه است و بر سر معطوف علیه قد آمده

که انگار بر سر جعلنا هم آمده و قد بر سر فعل ماضی دال بر تأکید و تحقیق است.

۲- سوره: قلم، آیات: ۳۵ تا ۳۹.



است که مدعای ما را اثبات می‌کند.

استفهام انکاری از انواع استفهام مجازی است، در این نوع استفهام مقصود سؤال‌کننده نفی چیزی است که پس از ادات استفهام قرار می‌گیرد.^(۱)

مثل این آیه شریفه از قرآن که می‌فرماید: ﴿أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَيِّنَاتِ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا﴾.^(۲) یعنی: آیا پروردگار شما به داشتن پسران شما را برگزیده و خودش از ملائکه دخترانی را اتخاذ کرده است؟

که در این جا غرض از این استفهام معنای حقیقی که طلب فهم باشد نیست، بلکه بواسطه این استفهام، هم انکار ما بعد ادات استفهام می‌شود و هم مخاطب را تحریک کرده تا باورهای خود را مورد بازنگری قرار داده و آن‌ها را مورد تردید و سرزنش قرار دهد.

در ما نحن فیه نیز عینا این واقعه رخ می‌دهد، به این صورت که خداوند وقتی می‌پرسد: آیا شما کتابی دارید که در آن...، در واقع استفهام حقیقی نمی‌باشد، بلکه انکاری است، به این معنا که این چنین کتابی وجود ندارد و هر چه هم شما تشخیص دهید واقع نمی‌شود و این مدعایی است که طبق ادله، آیات و روایات بشر صلاحیت تشخیص مسائل مربوط به دین و معنویات من جمله حق انتخاب امام را ندارد.

از آیات دیگری که دلالت بر انحصار انتخاب امام و وصی در خداوند دارد این آیه شریفه می‌باشد:

﴿أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ

۱- فرهنگ نامه علوم قرآن، جلد: ۱، صفحه: ۸۹۶.

۲- سوره: اسراء، آیه: ۴۰.

بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا» (۱)

یعنی: آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را خلق کرده و از آسمان برای شما آب نازل فرموده، و به وسیله آن باغ‌هایی را که درختانش سر به هم آورده و دارای خرمی و سبزی است برای شما رویانده‌ایم و شما نمی‌توانستید درختانش را برویانید.

در روایات اهل بیت علیهم‌السلام و تفاسیر شیعه در مورد این آیه نوشته شده:

امام صادق علیه‌السلام ضمن حدیثی طولانی می‌فرماید: **أَمَّا تَرَى اللَّهُ يَقُولُ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا يَقُولُ لَيْسَ لَكُمْ أَنْ تَنْصِبُوا إِمَامًا مِنْ قَبْلِ أَنْفُسِكُمْ تُسَمُّونَهُ مُحِقًّا بِهَوَى أَنْفُسِكُمْ وَإِرَادَتِكُمْ.** (۲)

یعنی: آیا نمی‌بینی خداوند می‌فرماید: (ما کانَ لَکُمُ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا) یعنی: برای شما جایز نیست که امامی را از پیش خود قرار دهید و بر اساس هوای نفس و خواست خودتان او را برحق بدانید؟!!

علامه مجلسی رحمته‌الله در این مورد می‌نویسد:

إِنَّ الْإِمَامَةَ لَا تَكُونُ بِاخْتِيَارِ الْأُمَّةِ صَرَحَ بِذَلِكَ بِتَأْوِيلِ قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا﴾ بِأَنَّ الْمُرَادَ بِالشَّجَرِ الْإِمَامَ كَمَا وَرَدَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ مِثْلَ شَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ إِنَّ الْمُرَادَ بِهَا شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ وَالْإِمَامَةِ وَ بِإِنْبَاتِهَا نَصْبُهُ إِمَامًا بِهَوَى أَنْفُسِهِمْ وَ كَأَنَّهُ إِشَارَةٌ إِلَى أَنَّهُ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُمُ الْقُدْرَةُ وَ الْإِخْتِيَارُ فِي إِنْبَاتِ شَجَرَةٍ خَلَقَهَا اللَّهُ لِمَصْلَحَةِ دِينِهِ مِنَ الْأُمُورِ الدُّنْيَوِيَّةِ كَيْفَ يَفُوزُ إِلَيْهِمْ وَ يُمْكِنُهُمْ مِنْ نَصْبِ الْإِمَامِ الَّذِي هُوَ مَنْطِقُ نِظَامِ الْعَالَمِ وَ عِلَّةُ خَلْقِهِ وَ بَقَائِهِ وَ بِهِ تَنَاوُضُ مَصَالِحُ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا؟! (۳)

یعنی: امامت به انتخاب مردم نمی‌باشد و تأویل سخن خداوند به آن تصریح

۱ - سوره: نمل، آیه: ۶۰.

۲ - تحف العقول، صفحه: ۳۲۸.

۳ - بحار الأنوار، جلد: ۶۵، صفحه: ۲۸۱.



نموده آنجا که می فرماید: ﴿مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا﴾ که از درخت "امام" را اراده نموده و همچنان که در قرآن آمده: ﴿مِثْلَ شَجَرَةِ طَيْبَةٍ﴾ که از آن درخت "نبوت و امامت" اراده شده و مراد از رویاندنش، قرار دادن امامی بر اساس هوای نفسشان است و همچنان که خداوند اشاره می کند به این که برای مردم هیچ قدرت و اختیاری برای رویاندن درختی که خدا آن را برای مصلحت دینش به وسیله امورات دنیایی خلق نموده نیست، چگونه مسأله انتخاب امام را که محور نظام عالم و سبب خلقت و بقا و منشاء مصالح دین و دنیا است را به انسانها واگذار می نماید؟!

مراتب امامت

در یک تقسیم بندی امام به سه دسته تقسیم می شود.

اول: امام عام

با توجه به این که کلمه امام به معنای پیشوا و رهبر و کسی که جلوی جمعی قرار می گیرد می باشد، امام عام به هرکسی که در کاری پیشوا و مقتدا است اطلاق می شود.^(۱)

مثلاً: استاد نجار، امام در ساخت یک کمد است، یا معمار که امام کارگران ساختمان است و امثال این موارد، و چه بسا شخصی سرکرده جمعی از منحرفین هست و امام باشد، کما این که قرآن می فرماید: ﴿فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ﴾،^(۲) یعنی: پس با رهبران کفر بجنگید و آنها را بکشید.

یا در جای دیگر می فرماید: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾،^(۳) یعنی: ما

۱- امام: پیشوا. راغب گوید: امام آن است که از وی پیروی کنی. (قاموس قرآن، جلد: ۱، صفحه: ۱۲۰)

۲- سوره: توبه، آیه: ۱۲.

۳- سوره: قصص، آیه: ۴۱.



فرعونیان را پیشوایانی قرار داده‌ایم که مردم را به طرف آتش رهبری می‌کنند و روز قیامت یاری نمی‌شوند.

دوم: امام خاص

کسی که از طرف خداوند برای رهبری و اداره امور دین و دنیای مردم قرار داده می‌شود که تمام انبیاء و اوصیاء الهی علیهم‌السلام از این دسته هستند، که قرآن در مورد آنها می‌فرماید: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»^(۱).

سوم: امام خاص الخاص

این عنوان فقط مخصوص ۱۴ معصوم علیهم‌السلام است؛ به این معنا که ایشان امام و پیشوا و رهبر تمام ما سوی الله از طرف خدای تعالی هستند و علم همه چیز نزد ایشان است که قرآن می‌فرماید: «كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ»^(۲)، یعنی: علم هر چیزی را در امام مبین احصاء کرده‌ایم. در میان این سه دسته، امام عام احتیاج به انتخاب الهی ندارد، اما امام خاص و خاص الخاص را خداوند انتخاب می‌نماید.

مهمترین دلیل انتخاب وصی

آیه دیگری که بر انحصار انتخاب وصی و امام توسط خداوند دلالت دارد آیه زیر است:

﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾^(۳).

۱ - سوره: بقره، آیه: ۱۲۴.

۲ - سوره: یس، آیه: ۱۲.

۳ - سوره: قصص، آیه: ۶۸.



یعنی: پروردگار تو هر چه را بخواهد، خلق می کند و انتخاب می کند. برای آن ها حق انتخاب و اختیاری نیست.

این آیه از صریح ترین آیاتی است که بیان کننده مطلوب ما است که در تفاسیر شیعه در توضیح این آیه نوشته شده:

وقوله: وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ قَالَ يَخْتَارُ اللَّهُ الْإِمَامَ وَ لَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَخْتَارُوا. (۱)

یعنی: سخن خداوند که می فرماید: ﴿وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾، امام معصوم عليه السلام فرمود: خداوند امام را انتخاب می کند و برای انسان ها اختیاری در انتخاب او نیست.

تفسیر نورالثقلین نیز در جلد چهارم خود، صفحه ۱۳۶، همین مطلب را در تفسیر این آیه شریف آورده.

تفسیر البرهان این حدیث شریف را در توضیح این آیه ذکر کرده:

ابن شهر آشوب: عن علي بن الجعد، عن شعبة، عن حماد بن سلمة، عن أنس، قال النبي صلى الله عليه وآله: إن الله خلق آدم من طين كيف شاء، ثم قال: وَيَخْتَارُ. إن الله تعالى اختارني و أهل بيتي على جميع الخلق فانتجنا، فجعلني الرسول، و جعل علي بن أبي طالب عليه السلام الوصي، ثم قال: مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ، یعنی ما جعلت للعباد أن يختاروا، و لكني أختار من أشاء. فأنا و أهل بيتي صفة الله، و خيرته من خلقه، ثم قال: سُبْحَانَ اللَّهِ، یعنی تنزيها لله عَمَّا يُشْرِكُونَ به كفار مكة. (۲)

یعنی: پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: قطعا خدا آدم عليه السلام را از خاک به صورتی که خواست

۱ - تفسیر القمی، جلد: ۲، صفحه: ۱۴۳.

۲ - البرهان فی تفسیر القرآن، جلد: ۴، صفحه: ۲۸۶.

خلق نمود، سپس فرمود: ﴿وَيَخْتَارُ﴾، یعنی: خداوند متعال مرا و اهل بیت مرا بر همه خلائق انتخاب نمود و ما را برگزید، پس من را رسول و علی بن ابی طالب علیه السلام را وصی قرارداد، سپس فرمود: ﴿مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾، یعنی: برای بندگان حق انتخاب آن‌ها را قرارندادم، و لکن خودم هر که را بخواهم انتخاب می‌کنم، پس من و اهل بیتم انتخاب شده خدا و بهترین خلق او هستیم، سپس فرمود: سبحان الله؛ یعنی: منزله است خداوند از آن چه کفار مکه با او شریک می‌گردانند.

اکثر تفاسیر شیعه در تفسیر این آیه شریفه این حدیث را به نقل از کافی ذکر نموده‌اند که بیان گر تمام جزئیات این مسأله است.

عبد العزیز بن مسلم گفت: در مرو همراه امام رضا علیه السلام بودیم و در مسجد جامع آن شهر گرد آمدیم و بحث بر سر امر امامت میان مردم در گرفت و اختلاف نظرهای بسیار در آن جا صورت گرفت. من خدمت سرور و آقایم امام رضا علیه السلام آمدم و گفتگوهای مردم را به عرضش رساندم. امام علیه السلام لبخندی زده و فرمود: ای عبد العزیز، آن گروه ندانستند و در دین خود فریب خوردند، به راستی خداوند عزوجل جان پاک پیامبرش صلی الله علیه و آله را باز نگرفت مگر پس از آن که دین خود را بر او کامل فرمود و قرآن را که روشن گر همه چیز است و حلال و حرام و احکام و تمام نیازمندی‌های مردم به کمال و تمام در آن بیان گشته فرو فرستاد، و فرمود: ﴿مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ ما در قرآن چیزی را فرو گذار نکردیم، و در حجة الوداع که پایان عمر آن حضرت بود بر او نازل فرمود: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ امروز دین شما را به حد کمال رسانیدم و بر شما نعمت خود را تمام کرده و دین اسلام را بر شما پسندیدم، و امر امامت از کمال دین است و پیامبر صلی الله علیه و آله در نگذشت مگر آن که همه نشانه‌های دینش را برای امتش روشن ساخت و راه هایشان را برای ایشان توضیح داد و ایشان را به راه حق سپرد، و



علی علیه السلام را پرچم و پیشوایی برای آنان قرارداد، و هیچ چیز از نیازمندی‌های مردم را رها نکرد مگر آن که آن را بیان کرده باشد. پس هر که ادعا کند که خداوند دینش را کامل نفرموده در واقع کتاب خدا را رد کرده، و هر که کتاب خدا را رد کند به راستی کافر شده است. آیا قدرامامت و پایگاه آن را در میان امت می‌فهمند تا انتخاب ایشان در آن روا باشد؟ به راستی، امامت و پیشوایی مقامی است که خداوند، پس از نبوت و خلیل بودن در مرتبه سوم، به ابراهیم علیه السلام اختصاص داد و فضیلتی است که بدان شرفش افزود و نامش را بلند آوازه کرد، پس خدای عزوجل فرمود: ﴿وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ و چون ابراهیم علیه السلام را پروردگارش به شعائری چند آزمود و آموزش داد و او آن‌ها را به انجام رساند، فرمود: من تو را پیشوای مردم می‌گمارم حضرت خلیل علیه السلام شادمانه گفت: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾، قال: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ و از زاد و رود من چه کسی را قرار می‌دهی؟ فرمود: عهد من به ستمکاران (مشرکان) نرسد. پس این آیه امامت و پیشوایی هر ستمکاری را تا روز قیامت باطل کرد و آن را فقط در برگزیدگان نهاد. سپس خداوند امامت را گرمی داشت و آن را در نژاد شایستگان برگزیده و پاکش قرارداد و فرمود: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾ و اسحاق و یعقوب را به عنوان عطیه‌ای به او بخشیدیم و همه‌شان را از شایستگان قرار دادیم و آن‌ها را پیشوایانی که به فرمان ما هدایت می‌نمودند، گردانیدیم، و به آنان نیکوکاری و برپاداشتن نماز و پرداختن زکات را وحی کردیم، و عبادت کنندگان ما بودند، و فرزندان او قرنی پس از قرنی آن را از یک دیگر به ارث بردند تا میراثش به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رسید و خداوند فرمود: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم علیه السلام همان کسانی هستند که از او پیروی



کرده‌اند و این پیامبر و مؤمنان، پس آن امامت و پیشوایی ویژه ایشان بود و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را به علی عَلِيٌّ سپرد و در فرزندان برگزیده‌اش که خداوند به ایشان علم و ایمان داد قرار گرفت و این گفته او است: «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبُعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبُعْثِ وَ لَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» و کسانی که از دانش و ایمان برخوردار شده‌اند گویند که قطعاً شما در دستور نوشته خدا تا روز قیامت مانده‌اید، و این روز رستاخیز است، ولی شما به هیچ وجه نمی‌دانستید، به همان ترتیبی که خدا آن را جاری کرد و در فرزندان تا روز قیامت واجب ساخت. از آنجا که پس از محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیامبری نیست این نادانان از کجا امامت را با نظر و آراء ناقص خود برمی‌گزینند؟ و به نصب امام از پیش خود از طریق شورای کذایی می‌پردازند؟ به راستی امامت مقام پیامبران و میراث اوصیاء و سفارش شدگان به نص است، به درستی امامت خلافت خدا و جانشینی پیامبر او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مقام امیر مؤمنان عَلِيٌّ و جانشینی حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَام است، به راستی امام، زمام دین و نظام مسلمین و صلاح جهان و عزت مؤمنان است، امام پایه و ریشه اسلام فزاینده و شاخسار روینده و برآینده آن است، به وجود امام است که نماز و زکات و روزه و حج و جهاد درست آید و فواید عامه و صدقات و اجرای حدود و احکام عملی شود و مرزها و نواحی سرزمین اسلام پاسداری گردد، امام است که حلال خدا را حلال، و حرام خدا را حرام می‌کند، و حدود الهی را جاری نموده و از دین خدا دفاع می‌نماید، و با حکمت و پند نیکو و دلیل قاطع به راه خدا دعوت می‌کند، امام همچون خورشید درخشانی است که نورش جهان را فرامی‌گیرد، و جایگاهش در افق به گونه‌ای است که نه دست‌ها بدان رسد و نه دیدگان توانندش دید، امام ماه شب چهارده تابان است و چراغ درخشان و نور طالع و ستاره راهنما در شب‌های تاریک و بیابان‌های بی‌آب و علف و دریاها پرگرداب است، امام گمشدگان را



چون آتشی بر بلندی و گرمابخش سرمازدگان است و در حوادث هولناک راهنما است، و هر که از او جدا شود نابود و هلاک گردد، امام ابری است پر باران، و بارانی است پر برکت، و آسمانی سایه افکننده، و زمینی است گسترده، و چشمه‌ای است جوشان، و برکه و گلستان است، امام، امانتداری است همراه و رفیق، و پدری است خیر خواه، و برادری است مهربان و پناهگاهی است برای بندگان، امام، امین خدا در زمین، و حجت او بر بندگان، و خلیفه‌اش در سرزمین‌های او، و دعوت کننده به سوی خدا و نگهدارنده و مدافع حریم او است، امام از گناهان پاک است و از هر عیبی برکنار، و به دانش مخصوص است، و به حلم و بردباری معروف، اساس و نظام دین و موجب عزت اهل اسلام و مایه خشم منافقان و هلاکت کافران است، امام یگانه عصر خویش است، نه کسی به پایه‌اش برسد و نه دانشمندی هم طراز او باشد و نه جایگزینی دارد، امام عاری از هرمانندی است و تمام فضائل بی‌هیچ سعی و درخواستی مخصوص او است، بلکه این ویژگی و امتیاز از جانب خداوند با فضل و بخشندگی به او عنایت شده است. پس دیگر با این اوصاف چه کسی به معرفت امام رسد یا کنه و صفش را دریابد؟! هرگز هرگز!! عقل و علم در او گم و خردها حیران، و چشم‌ها بی‌فروغ و بزرگان کوچک و حکیمان متحیر و خطیبان الکن و خردمندان قاصر و دانایان جاهل و شاعران درمانده و ادیبان ناتوان و بلیغان عاجز هستند که شأنی از شئون و فضیلتی از فضائل امام را وصف کنند و به ناتوانی و تقصیر خود معترف هستند چه رسد به آن که کنه او وصف شود و یا چیزی از اسرار او فهمیده شود یا کسی قائم مقام و نایب او شود! نه، از کجا و چطور چنین چیزی ممکن است در حالی که او مانند ستاره؛ از دسترسی دست اندازان و شرح و اصفان دور و برتر است، این مقام تا چه اندازه از اختیار و خرد مردم فاصله دارد و کجا چنین مقامی یافت می‌شود؟! آیا پنداشته‌اند که این مقام جز در آل پیامبر  یافت شود؟



به خدا سوگند خودشان خود را دروغ گوشمردند، و آرزوهای باطل؛ سست و ضعیفشان ساخته، زیرا به پرتگاهی بلند و سخت و به منزلی لغزنده پانهاده‌اند که سرانجام قدم هایشان لرزیده و به گودال درافتند، و به عقول سرگردان و ناقص و آرای گمراه‌کننده خودامامی را برگزینند که جز دوری و گمراهی بر آنان نیفزاید، خدا ایشان را بکشد، تا کی نسبت ناروامی دهند؟ حال آن که سختی را طلب کردند و سخن دروغ بر زبان راندند و به ضلالت و گمراهی عمیقی درافتادند و در سرگردانی و حیرتی واقع شدند، زیرا که از روی بصیرت؛ امام را ترک کردند و شیطان اعمالشان را آراست و آنان را از سبیل الهی بازداشت در حالی که مستبصر بودند، از اختیار خدا و رسول ﷺ روی برگرداندند و به سوی اختیار خود روی آوردند در حالی که قرآن این گونه ندایشان می‌کند: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾، و می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ یعنی: و هیچ زن و مرد مؤمنی را نرسد که چون خدای و پیامبر او کاری را فرمایند آنان را در آن کارشان اختیاری باشد، ﴿مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ * اَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ * اِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ * اَمْ لَكُمْ اٰيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَقَّةِ اِلٰى يَوْمِ الْقِيَامَةِ اِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ * شما را چه شده؟ چگونه داوری می‌کنید؟ یا مگر شما را کتابی است که در آن می‌خوانید، که برای شما در آن هر چه انتخاب کنید است؟ یا مگر شما را بر ما پیمان‌هایی است محکم و پیوسته تا روز قیامت، که هر چه حکم کنید برای شما باشد؟ از آنان بپرس که کدامشان ضامن این دعوی‌اند؛ یا مگر ایشان رابت‌ها و معبودانی جز خدا که پشتیبان آنان باشند، است؟! پس اگر راستگو هستند خدایان و شرکاء خویش را بیاورند، و "آیا در قرآن نمی‌اندیشند یا بر دل هایشان قفل‌هایی است؟ یا خدا بر دل‌های آنان مهر نهاده است، از این رو در نمی‌یابند"، یا (مانند کسانی نباشید که) گفتند: شنیدیم و حال آن



که نمی شنوند، همانا بدترین جنبنندگان نزد خداوند، کران و گنگان هستند که خرد را به کار نمی بندند و اگر خدا در آنان خیری می شناخت شنوایشان می ساخت، و اگر در حالی که دل هایشان شنوایی ندارد شنوایشان می ساخت هر آینه روی گردان شده، برمی گشتند و گفتند: شنیدیم و نافرمانی کردیم. آری مقام امامت از فضل خداوند است و آن را به هر کس که خواهد عطا فرماید و خداوند را فضلی عظیم است. آنان را چه به انتخاب امام؟! حال این که امام دانایی است عاری از جهل، و سرپرستی است که طفره نمی رود، امام معدن قدس و طهارت و طریقت و زهد و علم و عبادت است، و مخصوص به دعوت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و تعیین او است، و از نسل مطهر بتول عَلَيْهَا است و در نژاد اوسیا هی نیست و رجس و پلیدی راه ندارد و برایش منزلتی است که هیچ دارای حسبی بدان دست نیابد، از خاندان قریش و نسب عالی هاشم و عترت آل رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مورد رضایت خدا است، شرف اشراف و شاخه ای از درخت عبد مناف است، برخوردار از علمی نامی و حلمی کامل است، امام آفریده شده برای امامت است و عالم به سیاست و واجب الاطاعة است، اوقائم به امر خدا، و ناصح بندگان خدا، و حافظ دین او است. بی تردید علم پیامبران و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام که خداوند موفق و یاریشان فرماید و از خزانه علم و حکمتش آن را که به دیگران نداده به ایشان عطا فرماید، آن‌ها ما فوق علم مردم روزگار خود هستند، چنان که خدای تعالی می فرماید: آیا کسی که به حق و درستی راه می نماید سزاوارتر و شایسته تر است که پیروی شود یا آن کس که خود راه نیابد مگر آن که او را راه نمایند؟ پس شما را چه شده؟! چگونه حکم می کنید؟ و باز می فرماید: آن که حکمت داده شده خیر بسیاری نصیب او گردیده، و نیز درباره طالبوت فرموده: خدا او را بر شما برگزیده است در دانش، و تن قدرتمندی به او داده است و خداوند پادشاهی خود را به هر که بخواهد می دهد و خدا فرمانروایی بخش و دانا است و به



پیامبرش فرموده: وفضل خدا بر تو بزرگ است، و درباره امامان از خاندان و عترت و نسل او فرموده: بلکه به مردم برای آن چه خدا به ایشان از فزونی و عطای خویش ارزانی داشته رشک و حسد می برند. همانا ما به خاندان ابراهیم علیهم السلام کتاب و حکمت دادیم و ایشان را فرمانروایی بزرگ بخشیدیم پس از آنان کسانی به او گرویدند و از آنان کسانی از او روی گرداندند و اینان را آتش برافروخته دوزخ بس است، و بی تردید هر بنده ای که خداوند وی را برای امور بندگان انتخاب فرماید به جهت این امر مهم سینه اش را وسعت بخشد و به او شرح صدر دهد، و چشمه حکمت را بر دلش روان ساخته و دانش را به او الهام فرماید، دیگر پس از آن در پاسخ هیچ پرسشی درنماند، و در راه صوابی حیران نماند، پس او همواره معصوم، مؤید، موفق، مسدداست، از هر خطا و لغزشی در امان است، و این خصوصیت را خداوند به او ارزانی داشته تا وی حجّت بر خلق و گواه بر بندگان باشد، و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم، پس آیا بشر بر چنین چیزی قادر است تا او را انتخاب کرده یا برگزیند؟ و آیا فرد منتخب ایشان چنین اوصافی را دارد تا او را مقدم بدانند؟! به بیت الله سوگند که با حق دشمنی نمودند و کتاب خدا را به پشت انداختند، گویانمی دانند، و در کتاب خدا هدایت و شفاء است، آن را به کناری انداختند و از هوی و هوس تبعیت نمودند و خدا ایشان را سرزنش کرد و دشمن داشت و بدبخت کرد. خداوند متعال فرموده: و کیست گمراه تر از آن کس که بی رهنمودی از سوی خدا کام و هوس خویش را پیروی کند؟ همانا خدا گروه ستمکاران را راه ننماید، و نیز فرموده: پس بدبختی و هلاکت باد بر آنان و خدا کارهاشان را تباه و ناچیز ساخت و این نزد خدا و نزد کسانی که ایمان آورده اند دشمنی بزرگ است، و این گونه خدای بر دل هر گردن کش خود کامه ای مهر می نهد^(۱).

۱- کافی، جلد: ۱، صفحه: ۱۹۸.



کلام امام رضا علیه السلام بیان کننده تمام مطالب مورد نیاز در این مسأله می باشد و اگر با دقت به سخنان ایشان توجه شود بر هیچ کس واقعیت مطلب پوشیده نخواهد ماند.

امام صادق علیه السلام نیز در ضمن حدیثی طولانی اشاره به مسأله تعیین امام علیه السلام از سوی خدا نموده است.

... ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مَنْ أَنْبَتَ شَجْرَةً لَمْ يُنْبِتْهُ اللَّهُ يَعْنِي مَنْ نَصَبَ إِمَامًا لَمْ يَنْصِبْهُ اللَّهُ أَوْ جَحَدَ مَنْ نَصَبَهُ اللَّهُ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُدَيْنِ سَهْمًا فِي الْإِسْلَامِ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ^(۱).

یعنی: ... سپس امام صادق علیه السلام فرمود: سه نفر هستند که خداوند روز قیامت با آنها سخن نمی گوید و به ایشان نگاه نمی کند و آنها را تزکیه نفس نمی کند و برای آنها عذاب دردناکی هست؛ کسی که درختی را بکارد که خداوند نرویانده، یعنی: کسی که امامی را نصب کند که خدا قرار نداده، و کسی که به امامی که خدا انتخاب نمود ظلم کند، (حق او را غصب کند) و کسی که گمان کند برای چنین شخصی سهمی در اسلام هست، و قطعاً خدا فرمود: پروردگار تو هر چه را بخواهد، خلق و انتخاب می کند، برای آنها حق انتخاب و اختیاری نیست.

حضرت زین العابدین علیه السلام در این باره می فرماید:

الْإِمَامُ مِمَّا لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا وَ لَيْسَتْ الْعِصْمَةُ فِي ظَاهِرِ الْخَلْقَةِ فَيُعْرَفُ بِهَا وَ لِذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَنصُوصًا فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَمَا مَعْنَى الْمَعْصُومِ فَقَالَ: هُوَ الْمُعْتَصِمُ بِحَبْلِ اللَّهِ وَ حَبْلُ اللَّهِ هُوَ الْقُرْآنُ لَا يَقْتَرِقَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ الْإِمَامُ يَهْدِي إِلَيَّ

۱ - تحف العقول، صفحه: ۳۲۹.



الْقُرْآنَ وَالْقُرْآنَ يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ. (۱)

یعنی: امام سجاد علیه السلام می فرماید: امام از خاندان ما غیر از معصوم نمی باشد و عصمت در ظاهر افراد نیست که بتوان آن را شناخت و به همین دلیل امام قطعاً باید از جانب خدای تعالی انتخاب شود. شخصی پرسید: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله معنای معصوم چیست؟ امام فرمود: کسی است که به ریسمان الهی چنگ زده و ریسمان الهی قرآن است که این دو، تاقیامت از هم جدا نمی شوند و امام به قرآن هدایت می کند و قرآن به امام هدایت می کند و آن سخن خداوند عزوجل است که می فرماید: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» یعنی: قطعاً این قرآن به چیزی هدایت می کند که قوام بیشتری دارد.

حضرت ولی عصر ارواحفاده در پاسخ سعد بن عبدالله قمی می فرمایند:

سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْقُمِيُّ قَالَ: سَأَلْتُ الْقَائِمَ علیه السلام فِي حَجْرِ أَبِيهِ علیه السلام فَقُلْتُ أَخْبِرْنِي يَا مَوْلَايَ عَنِ الْعِلَّةِ الَّتِي تَمْنَعُ الْقَوْمَ مِنْ اخْتِيَارِ الْإِمَامِ لِنَفْسِهِمْ قَالَ مُصْلِحٌ أَوْ مُفْسِدٌ؟ فَقُلْتُ مُصْلِحٌ قَالَ هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَقَعَ خَيْرُهُمْ عَلَى الْمُفْسِدِ بَعْدَ أَنْ لَا يَعْلَمُ أَحَدٌ مَا يَخْطُرُ بِبَالِ غَيْرِهِ مِنْ صَلَاحٍ أَوْ فَسَادٍ؟ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَهِيَ الْعِلَّةُ أَيَّدْتَهَا لَكَ بِبُرْهَانٍ يَقْبَلُ ذَلِكَ عَقْلُكَ؟ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ أَخْبِرْنِي عَنِ الرُّسُلِ الَّذِينَ اصْطَفَاهُمْ اللَّهُ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْكُتُبَ وَ أَيَّدَهُمُ بِالْوَحْيِ وَ الْعِصْمَةِ إِذْ هُمْ أَعْلَامُ الْأُمَمِ فَأَهْدَى إِلَى تَبَتِ الْاخْتِيَارِ وَ مِنْهُمْ مُوسَى وَ عِيسَى عليهما السلام هَلْ يَجُوزُ مَعَ وُفُورِ عَقْلِهِمَا وَ كَمَالِ عِلْمِهِمَا إِذْ هُمَا عَلَى الْمُنَافِقِ بِالْاخْتِيَارِ أَنْ يَقَعَ خَيْرُهُمَا وَ هُمَا يَظُنُّانِ أَنَّهُ مُؤْمِنٌ؟ قُلْتُ لَا قَالَ فَهَذَا مُوسَى كَلِمَةُ اللَّهِ علیه السلام مَعَ وُفُورِ عَقْلِهِ وَ كَمَالِ عِلْمِهِ وَ نُزُولِ الْوَحْيِ عَلَيْهِ اخْتَارَ مِنْ أَعْيَانِ قَوْمِهِ وَ وُجُوهِ عَسْكَرِهِ لِمِيقَاتِ رَبِّهِ سَبْعِينَ رَجُلًا مِمَّنْ لَمْ

۱ - نوادر الأخبار فی ما يتعلق بأصول الدین، صفحه: ۱۱۶.



يَشْكُ فِي إِيْمَانِهِمْ وَ إِخْلَاصِهِمْ فَوَقَعَ خَيْرَتُهُ عَلَى الْمُتَافِقِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا آيَةٌ،^(۱) فَلَمَّا وَجَدْنَا اخْتِيَارَ مَنْ قَدِ اضْطَفَاهُ اللَّهُ لِلنَّبُوءَةِ وَاقِعًا عَلَى الْأَفْسَدِ دُونَ الْأَصْلَحِ وَ هُوَ يَظُنُّ أَنَّهُ الْأَصْلَحُ دُونَ الْأَفْسَدِ عَلِمْنَا أَنَّ لَا اخْتِيَارَ لِمَنْ لَا يَعْلَمُ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ وَ مَا تُكِنُّ الصَّمَائِرُ وَ يَنْصَرِفُ عَنْهُ السَّرَائِرُ وَ أَنَّ لَا خَطَرَ لِاخْتِيَارِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ بَعْدَ وُقُوعِ خَيْرَةِ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام عَلَى ذَوِي الْفَسَادِ لَمَّا أَرَادُوا أَهْلَ الصَّلَاحِ.^(۲)

یعنی: سعد بن عبدالله قمی گفت از حضرت قائم ارواحنافداه در خانه پدرش علیه السلام پرسیدم: مولای من! بفرمایید چه چیزی مردم را از انتخاب امام برای خود ممنوع ساخته؟ فرمود: گزینش امام مصلح یا فاسد؟ گفتم: امامی مصلح. فرمود: آیا امکان دارد منتخب ایشان بر شخص مفسد قرار گیرد؛ زیرا هیچ کس از درون دیگری مطلع نیست که صالح است یا فاسد؟ گفتم: آری ممکن است. فرمود: علت همین می باشد، آیا برایت علت دیگری بیاورم تا عقلت آن را بپذیرد؟ گفتم: آری.

فرمود: بگوئیم، پیامبران الهی علیهم السلام که خداوند ایشان را برگزیده و بر آنان کتاب نازل ساخته و با وحی و عصمت تولیدشان فرموده تا پیشوایان امت ها باشند چگونه افرادی هستند؟ آیا افرادی همچون موسی و عیسی علیهم السلام که خود پیشوایان امتند با وفور عقل و کمال علمی که دارند آیا ممکن است منافق را به جای مؤمن انتخاب کنند؟ گفتم: نه ممکن نیست، فرمود: این موسی کلیم الله علیه السلام است با تمام عقل و علم و نزول وحی بر او، از اعیان قوم خود و بزرگان سپاهش برای میقات پروردگارش هفتاد مرد را برگزید و هیچ تردیدی در ایمان و اخلاص اینان نداشت،

۱ - سوره: اعراف، آیه: ۱۵۴.

۲ - احتجاج علی اهل اللجاج، جلد: ۲، صفحه: ۴۶۴.



اما منافقان را برگزید، خدای تعالی می فرماید: ﴿وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا﴾ یعنی: و موسی از قوم خود هفتاد مرد برای وعده گاه ما برگزید و چون مشاهده کردیم که منتخب پیامبر برگزیده خداوند فاسد بوده و نه صالح، حال این که می پنداشته آنان صالح هستند، از همین جا پی می بریم که انتخاب تنها از دانای به درون سینه ها و ضمائر و سرائر مردم ساخته است، و انتخاب و گزینش مهاجران و انصار ارزشی ندارد در جایی که برگزیده پیامبران علیهم السلام به جای افراد صالح افراد فاسد باشند.

در کتاب غایة المرام به نقل از تفاسیر اهل سنت در مورد این آیه شریفه دو حدیث نقل شده:

مِنْ طَرِيقِ الْعَامَةِ وَ فِيهِ حَدِيثَانِ الْحَدِيثُ الْأَوَّلُ: عَلِيٌّ بْنُ الْجَعْدِ عَنِ شُعْبَةَ عَنْ حُمَادِ بْنِ سَلَمَةَ عَنْ أَنَسِ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ مِنْ طِينٍ كَيْفَ يَشَاءُ ثُمَّ قَالَ وَ يَخْتَارُ أَنْ اخْتَارَنِي وَ أَهْلَ بَيْتِي عليهم السلام عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ فَانْتَجَبْنَا فَجَعَلَنِي الرَّسُولُ وَ جَعَلَ عَلِيٌّ بِنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام الْوَصِيَّ ثُمَّ قَالَ: مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ يَعْنِي مَا جَعَلْتُ لِلْعِبَادِ أَنْ يَخْتَارُوا وَ لَكِنِّي اخْتَارُ مَنْ أَشَاءُ فَأَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِي عليهم السلام صِفْوَةُ اللَّهِ وَ خَيْرَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ ثُمَّ قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ يَعْنِي تَنْزِيهَا لِلَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ بِهِ كُفَارَ مَكَّةَ.

الْحَدِيثُ الثَّانِي: الْحَافِظُ مُحَمَّدُ بْنُ مُؤْمِنِ الشِّيرَازِي فِي كِتَابِهِ الْمُسْتَخْرَجِ مِنْ تَفَاسِيرِ الْاِثْنَيْ عَشَرَ وَ هُوَ مِنْ مَشَايخِ أَهْلِ السُّنَّةِ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى: وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ يَرْفَعُهُ إِلَى أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ مِنَ الطِّينِ كَيْفَ يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اخْتَارَنِي وَ أَهْلَ بَيْتِي عليهم السلام عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ فَانْتَجَبْنَا فَجَعَلَنِي الرَّسُولُ وَ جَعَلَ عَلِيٌّ بِنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام الْوَصِيَّ، ثُمَّ قَالَ مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ يَعْنِي مَا جَعَلْتُ لِلْعِبَادِ أَنْ يَخْتَارُوا وَ لَكِنِّي اخْتَارُ مَنْ أَشَاءُ فَأَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِي صَفْوَتُهُ وَ خَيْرَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ ثُمَّ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ يَعْنِي تَنْزَاهُ لِلَّهِ عَمَّا



يُشْرِكُونَ بِهِ كُفَّارَ مَكَّةَ ثُمَّ قَالَ: وَرَبُّكَ يَعْنِي يَا مُحَمَّدَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِيَعْلَمَ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ مِنْ بَعْضِ الْمُنَافِقِينَ لَكَ وَ لِأَهْلِ بَيْتِكَ عليهم السلام وَ مَا يُعْلِنُونَ بِالْسِنْتَتِهِمْ مِنَ الْحُبِّ لَكَ وَ لِأَهْلِ بَيْتِكَ. (۱)

یعنی: از طرف اهل سنت در مورد این آیه دو حدیث نقل شده حدیث اول: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: قطعاً خدا آدم را از خاک به صورتی که خواست خلق نمود سپس فرمود: و انتخاب کرد، یعنی خداوند متعال مرا و اهل بیت مرا بر همه خلائق انتخاب نمود و ما را برگزید پس من را رسول و علی بن ابی طالب عليه السلام را وصی قرار داد، سپس فرمود: (مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ) یعنی: برای بندگان حق انتخاب آنها را قرار ندادم و لکن خودم هر که را بخواهم انتخاب می‌کنم پس من و اهل بیت عليهم السلام انتخاب شده خدا و بهترین خلق او هستیم، سپس فرمود: سبحان الله، یعنی: منزه است خداوند از آن چه کفار مکه با او شریک می‌گردانند.

حدیث دوم: حافظ محمد بن مؤمن شیرازی در کتاب المستخرج من تفاسیر اثنا عشر که او از بزرگان اهل سنت است در تفسیر سخن خداوند متعال می‌نویسد: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ﴾ رفع داده به انس بن مالک که گفت: از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مورد این آیه پرسیدم، ایشان فرمود: قطعاً خدا آدم عليه السلام را از خاک به صورتی که خواست خلق نمود و انتخاب کرد، خداوند متعال مرا و اهل بیت مرا عليهم السلام بر همه خلائق انتخاب نمود و ما را برگزید، پس من را رسول قرار داد و علی بن ابی طالب عليه السلام را وصی قرار داد، سپس فرمود: ﴿مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ﴾، یعنی: برای بندگان حق انتخاب آنها را قرار ندادم و لکن خودم هر که را بخواهم انتخاب می‌کنم، پس من و اهل بیت عليهم السلام انتخاب شده خدا و بهترین خلق او هستیم، سپس فرمود: سبحان الله، یعنی: منزه است خداوند از آن چه کفار مکه با او شریک

۱ - (غایة المرام و حجة الخصام، جلد: ۳، صفحه: ۳۱۲) و (الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، جلد: ۱، صفحه: ۹۷).



می‌گردانند، سپس فرمود: و پروردگارت، یعنی: ای محمد ﷺ! پروردگارت آن چه را که در دل هایشان مخفی می‌کنند از بغضی که منافقین نسبت به تو و اهل بیت تو دارند و آن چه آشکارا بر زبان از دوستی تو و اهل بیتت ﷺ ابراز می‌کنند رامی‌داند.

ثعلبی از مفسران اهل سنت در کتاب الکشف و البیان فی تفسیر القرآن در ذیل آیه: ﴿لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾، حدیثی را ذکر نموده که با مبحث ما بسیار مناسب است.

رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ مَرْوَانَ عَنِ الْكَلْبِيِّ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: زَيْدُ بْنُ رَبِيعَةَ هُوَ وَ عَامِرُ بْنُ الطُّفَيْلِ يُرِيدَانِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ هُوَ جَالِسٌ فِي نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ فَاسْتَشْرَفَ النَّاسَ لِحِمَالِ عَامِرٍ وَ كَانَ أَعْوَرَ، وَ كَانَ مِنْ أَجْمَلِ النَّاسِ.
وَ قَالَ رَجُلٌ مِّنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ هَذَا عَامِرُ بْنُ الطُّفَيْلِ وَ هُوَ مُشْرِكٌ.

فَقَالَ: دَعُهُ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ بِهِ خَيْرٌ بِهَذِهِ، فَأَقْبَلَ حَتَّى قَامَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ ﷺ مَا لِي إِنْ أَسَلْتُ؟ قَالَ: لَكَ مَا لِلْمُسْلِمِينَ وَ عَلَيْكَ مَا عَلَى الْمُسْلِمِينَ، قَالَ: تَجْعَلُ لِي الْأَمْرُ بَعْدَكَ. قَالَ: لَيْسَ ذَلِكَ إِلَيَّ إِنَّمَا ذَاكَ إِلَيَّ اللَّهُ يَجْعَلُهُ حَيْثُ يَشَاءُ.^(۱)

یعنی: ابن عباس گفت: زید بن ربیع و عامر بن طفیل قصد ملاقات رسول خدا ﷺ را نمودند و پیامبر ﷺ در جمعی از اصحابش نشسته بود، پس داخل مسجد شدند و مردم مشرف به جمال عامر شدند و او کور و از زیباترین مردم بود. مردی از اصحاب رسول الله ﷺ گفت: یا رسول الله ﷺ این عامر بن طفیل است که مشرک می‌باشد.

پیامبر ﷺ فرمود: رهایش کنید تا خدا بهتر از این را برایش اراده کند، پس آمد تا

۱ - الکشف و البیان فی تفسیر القرآن، جلد: ۵، صفحه: ۲۷۶.



در مقابل پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم قرار گرفت و گفت: ای محمد صلی اللہ علیہ وسلم اگر مسلمان شوم چه چیزی نصیبم می شود؟ فرمود: هر چه برای مسلمین است برای تو نیز هست و هر چه علیه آنهاست علیه تو نیز هست، گفت: جانشینی خود را بعد از خود به من می دهی؟ فرمود: این مسأله بر عهده من نیست و تنها خدا عهده دار این مسأله است و آن را در هر جا بخواهد قرار می دهد.

این حدیث به صراحت می گوید که انتخاب جانشین پیامبر فقط توسط خداوند باید صورت پذیرد.

ابن هشام از مورخان و ادیبان شهیر اهل سنت نیز حدیثی با همین مضمون را در سیره خود نقل نموده است:

قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ وَ حَدَّثَنِي الزُّهْرِيُّ أَنَّهُ قَالَ: أَتَى بَنِي عَامِرِ بْنِ صَعَصَعَةَ، فَدَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ عَرَضَ عَلَيْهِمْ نَفْسَهُ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْهُمْ يُقَالُ لَهُ: بِيحْرَةَ بْنِ فُرَاسٍ قَالَ ابْنُ هِشَامٍ: فُرَاسُ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَمَةَ الْخَيْرِ بْنِ قُشَيْرِ بْنِ كَعْبِ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ عَامِرِ بْنِ صَعَصَعَةَ: وَاللَّهِ، لَوْ أَنِّي أَخَذْتُ هَذَا الْفَتَى مِنْ قُرَيْشٍ لَأَكَلْتُ بِه الْعَرَبَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَرَأَيْتَ إِنْ نَحْنُ بَايَعْنَاكَ عَلَى أَمْرِكَ، ثُمَّ أَظْهَرَكَ اللَّهُ عَلَى مَنْ خَالَفَكَ، أَيْكُونُ لَنَا الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِكَ؟ قَالَ: الْأَمْرُ إِلَى اللَّهِ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ. (١)

یعنی: زهری حدیث می کند که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نزد بنی عامر بن صعصعه آمد و آنها را به خداوند عزوجل دعوت کرد، و خود را به عنوان رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم به آنها عرضه کرد، پس مردی از آنها (بحیره بن فراس) گفت: به خدا قسم اگر این جوان قریشی را اجابت کنم عرب به این خاطر ما را خواهد خورد، سپس به پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: اگر ما با تو در این امر بیعت کنیم سپس خدا تو را بر مخالفینت غالب نمود آیا

١ - سیره ابن هشام، جلد: ٢، صفحه: ٢٨٩.



جانشینی بعد از خود را به مامی سپاری؟ رسول خدا ﷺ فرمود: این امر به عهده خداست و آن را هر کجا بخواهد قرار می دهد.

اکثر مفسرین سنی مذهب در تفسیر این آیه به این مقوله پرداخته اند که آیه شریفه در مورد انحصار تعیین انبیاء توسط خداوند است و کسی هیچ حقی در این مسأله ندارد.

در تفسیر سمعانی این چنین نوشته شده:

﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ﴾ أَيْ: يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ مِنَ الْخَلْقِ، وَيَخْتَارُ مَنْ يَشَاءُ لِلنَّبُوَّةِ. (۱)

یعنی: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ﴾ یعنی: هر چه از خلائق بخواهد خلق و هر که را بخواهد برای نبوت انتخاب می کند.

نیشابوری در تفسیر خود در مورد این آیه می نویسد:

﴿مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ لَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَخْتَارُوا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ لَيْسَ لَهُمُ الْاِخْتِيَارُ وَ الْمَعْنَى لَا يُرْسِلُ الرَّسُلَ إِلَيْهِمْ عَلَى اِخْتِيَارِهِمْ وَ الْبَاقِي ظَاهِرٌ إِلَى قَوْلِهِ. (۲)

یعنی: ﴿مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ یعنی؛ برای مردم اختیار انتخاب چیزی برای خدا وجود ندارد و معنای این که اختیار انتخاب ندارند این است که خدا رسولانش را نزد مردم به اختیار آن هانمی فرستد و ما بقی آیه ظاهر و مشخص است.

ابن زمنین در تفسیرش می نویسد:

﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ﴾ مِنْ خَلْقِهِ لِلنَّبُوَّةِ. ﴿مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ يَعْنِي: أَنْ

۱ - تفسیر سمعانی، جلد: ۴، صفحه: ۱۵۲.

۲ - الوجیز فی تفسیر کتاب العزیز، جلد: ۲، صفحه: ۸۲۴.



یختاروا هو "الأنبياء فيتبعونهم".^(۱)

یعنی: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ﴾ یعنی: خدا انتخاب می کند از خلقش هر که را بخواهد برای نبوت ﴿مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ﴾ یعنی: خدا انبیاء علیهم السلام را انتخاب می کند و مردم از آنها تبعیت می کنند.

در تفسیر سمرقندی در مورد شأن نزول این آیه نوشته شده:

﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ﴾ و ذلك أن الوليد بن المغيرة كان يقول: ﴿لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ﴾ یعنی: به نفسه و عروة بن مسعود الثقفي من الطائف فقال تعالى: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ﴾ للرسالة من يشاء ﴿مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ﴾ یعنی: ليس الخيار إليهم و يقال هو ربك يخلق ما يشاء و يختار لهم ما يشاء ﴿مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ﴾ أي ما كان لهم طلب الخيار و الأفضل و يقال ما كان لبعضهم على بعض فضل و الله تعالى هو الذي يختار و قال: الزجاج الوقف على قوله ﴿يَخْتَارُ﴾ و المعنى و ربك يخلق ما يشاء و يختار ثم قال ﴿مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ﴾ أي لم يكن لهم أبدا أن يختاروا على الله و يكون ما للنفي قال و وجه آخر أن تكون بمعنى الذي یعنی و ربك يخلق ما يشاء و يختار الذي لهم الخيرة أن يدعوهم إليه من عبادته ما لهم فيه الخيرة و يقال مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ یعنی: ليس لهم أن يختاروا على الله عزوجل و ليس إليهم الاختيار و المعنى لا نرسل الرسل إليهم على اختيارهم.^(۲)

یعنی: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ﴾ این آیه در مورد ولید بن مغیره است که می گفت: ﴿لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ﴾،^(۳) یعنی: اگر این قرآن بر مردی از دو قریه نازل می شد با عظمت بود، یعنی بر خودش و عروه بن مسعود

۱ - تفسیر ابن زمنین، جلد: ۳، صفحه: ۳۳۳.

۲ - تفسیر سمرقندی، جلد: ۲، صفحه: ۶۱۶.

۳ - سوره: زخرف، آیه: ۳۱.

تقفی از طائف نازل می شد، پس خداوند متعال فرمود: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ﴾ یعنی: برای رسالت هر که را بخواهد انتخاب می کند، ﴿مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ یعنی: اختیار به دست آنها نیست و گفته می شود او است پروردگار تو که خلق می کند هر چه را بخواهد و انتخاب می کند هر که را بخواهد، ﴿مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ یعنی: برای شما طلب انتخاب و افضلیت نمی باشد و فرموده: برای بعضی بر بعض دیگر فضلی نیست و خداوند متعال است که انتخاب می کند... و این که فرموده: ﴿مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ یعنی: برای مردم هیچ اختیاری در انتخاب چیزی بر خدا وجود ندارد و اختیار به دست آنها نیست و معنایش این که انبیاء عليهم السلام را به اختیار و انتخاب آنها نمی فرستد.

بر فرض که واقعا آن چه که مفسرین سنی مذهب درباره این آیه می گویند صحیح باشد، خود دلیلی بر صحت ادعای شیعه است، چرا که مؤیدی قوی است بر این که اموری که در مورد زعامت و امامت و رهبری امت می باشد، مثل: مقام نبوت یا هر چه که در مورد ادیان الهی باشد، از جمله اختیارات خداوند است که برای هیچ کس در آن حقی نمی باشد و جانشین پیامبر از آنجا که قائم مقام پیامبر است و همان کارهایی را که خدا از پیامبر خواسته او نیز باید انجام دهد و حافظ دین خدا و ادامه دهنده راه انبیاء عليهم السلام باشد پس انتخاب او نیز به دست پروردگار عالم است و با توجه به این که در مذهب ایشان بسیار ساده می باشد، ضمن این که برخی از مفسرین عامه هم به این مطلب اشاراتی نموده اند.

در تفسیر و سیط نوشته شده:

المعنى: إن الله تعالى هو المتفرد بخلق ما يشاء، و اختيار ما يريد، ما كان لأحد غير الله القدرة على الاختيار، يختار قوما لأداء الرسالة، و يصطفى من الملائكة و الناس



رسلا لأداء المهمة، تنزه الله و تقدس عن إشراك المشركين، و عن منافسة الأصنام و غيرها في خلقه و اختياره. سبب نزول هذه الآية الرد على تطلعات قريش و ترقبهم إنزال القرآن على غير محمد صلى الله عليه و آله و هو أحد رجلين: إما الوليد بن المغيرة من مكة، أو عروة بن مسعود الثقفي من الطائف. فرد الله تعالى عليهم أنه سبحانه يختار لرسالته من يريد، و يجعل فيه المصلحة، و ليس الاختيار للناس في هذا و نحوه، كما أنه تعالى هو الذي يختار الأديان و الشرائع، و ليس لأحد الميل إلى الأصنام و نحوها في العبادة.^(۱)

یعنی: خداوند متعال به تنهایی هر چه را بخواهد خلق می کند و هر چه را اراده کند انتخاب می کند و برای هیچ کس غیر از خدا قدرت بر انتخاب وجود ندارد، عدّه ای را برای رسالت انتخاب می کند و از مردم و ملائکه عدّه ای را برای انجام امور مهم انتخاب می نماید و خداوند از آن چیزی که مشرکان برای او شریک قرار می دهند و از رقابت کردن بابتها و غیر آنها در خلقتش و اختیار کردنش منزّه و مقدس است. سبب نزول این آیه: رد کردن نگاهها و تفکرات قریش و این که منتظر بودند قرآن بر غیر از حضرت محمد صلى الله عليه و آله نازل گردد، و او یکی از این دو مرد بود: یا ولید بن مغیره از مکه یا عروه بن مسعود ثقفی از طائف، پس خداوند تعالی تفکرات آن ها را مردود کرد و هر که را خود اراده کرد برای رسالت انتخاب نمود و در آن مصلحت قرار داد و در این امر و امثال آن اختیاری برای مردم نیست همچنان که خدای تعالی کسی است که ادیان و شرایع را انتخاب می کند و برای هیچ کس به سوی بتها و امثالشان میلی در عبادت نیست.

وهبة مصطفى الزحيلي صاحب این تفسیر در آنجا که می گوید: خدا عدّه ای را برای پیامبری انتخاب می کند و از ملائکه و انسانها عدّه ای را برای اجرای امور مهم انتخاب می کند، اشاره کاملی به این که تعیین مناصب مهم فقط در دست خدا است

۱ - تفسیر الوسیط، جلد: ۳، صفحه: ۱۹۳۵.



دارد و ضمنا در آنجا که می‌گوید: (لیس الاختیار للناس فی هذا و نحوه) باز هم به وضوح می‌گوید که انتخاب نبی و انتخاباتی شبیه به آن فقط در دست خداوند است و چه امری شبیه‌تر از انتخاب جانشین پیامبر به مسأله انتخاب نبی وجود دارد؟

وقتی به متون عامه مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که بسیاری از مفسرین و دانشمندان آن‌ها از طرفی معتقدند انتخاب جانشین پیامبر باید توسط خود امت صورت پذیرد، اما از طرف دیگر قائل هستند که خلایق کلاهیچ اختیاری ندارند و باید کل اختیار را در دست خداوند قرار داد و قائل به جبر شده‌اند، و به عنوان نمونه این تضاد اعتقادی در متنی که بالا از یکی از مفسران آن‌ها نقل شد مشهود است: (ما كان لأحد غیر الله القدرة علی الاختیار) و این از بزرگ‌ترین تناقضات در کلام آن‌ها است.

بیضاوی از مفسران بزرگ عامه می‌گوید:

﴿مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ﴾ أَي التَّخِيرُ كَالطَّيْرَةِ بِمَعْنَى التَّطْيِيرِ وَ ظَاهِرُهُ نَفْيُ الْاِخْتِيَارِ عَنْهُمْ رَأْسًا وَ الْأَمْرُ كَذَلِكَ عِنْدَ التَّحْقِيقِ فَإِنْ اِخْتِيَارُ الْعِبَادِ مَخْلُوقٌ بِاِخْتِيَارِ اللَّهِ مَنْوُوطٌ بِدَوَاعِ لَا اِخْتِيَارَ لَهُمْ فِيهَا. (۱)

یعنی: ﴿مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ﴾ یعنی؛ برگزیدن، مثل طیره به معنی پریدن، و ظاهر آیه این است که اختیار را به صورت کلی از انسان‌ها نفی می‌کند و تحقیقا هم مسأله همین‌گونه است، در واقع اختیار بندگان مخلوق اختیار خدا است که مربوط به خواسته‌های الهی است و برای مردم در آن هیچ اختیاری نیست.

ابن عربی از بزرگان متصوفه ناصبی مذهب در این باب معتقد است:

﴿مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ﴾ فِي ذَلِكَ ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ﴾ نَزَهَ عَنْ أَنْ يَكُونَ لغيره اِخْتِيَارٌ مَعَ

۱ - تفسیر بیضاوی، جلد: ۴، صفحه: ۳۰۱.



اختیاره فیکون شریکه. (۱)

یعنی: ﴿مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ﴾ در آن آیه ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ﴾ یعنی: منزه است خداوند از این که کسی همراه او دارای اختیار باشد که در این صورت شریک اومی شود.

در تفسیر مدارک التنزیل و حقائق التاویل نوشته شده:

﴿مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ﴾ ای لیس له من یختاروا علی الله شیئا ما و له الخیرة علیهم و لم یدخل العاطف فی ما کان لهم الخیرة لأنه بیان لقوله و یختار إذ المعنی أن الخیرة لله و هو أعلم بوجود الحکمة فی أفعاله فلیس لأحد من خلقه أن یختار علیه. (۲)

یعنی: ﴿مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ﴾ به این معنا است که کسی نیست که بتواند بر خداوند کوچکترین چیزی را اختیار و انتخاب کند و برای خداوند بر همه اختیار است و حرف عطف بر ﴿مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ﴾ وارد نشده، بخاطر این که بیان از قول خداوند است که می فرماید: ﴿یختار﴾ یعنی: این که اختیار برای خداوند است و او آگاه تر به وجود حکمت در افعالش است و لذا برای هیچ کس از مخلوقات اختیار بر خدا نیست.

یکی دیگر از مفسران عامه در این باره می نویسد:

قوله تعالی: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ﴾.

سمعت أبابکر الرازی یقول سمعت الجریری یقول سئل الجنید عن قوله: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ﴾ و قال: کیف یكون للعبد اختیار و الله المختار له یقول: ﴿و یختار ما کان لهم الخیرة﴾، (۳)

۱ - تفسیر ابن عربی، جلد: ۲، صفحه: ۱۱۹.

۲ - مدارک التنزیل و حقائق التاویل، جلد: ۳، صفحه: ۲۴۴.

۳ - تفسیر سلمی، جلد: ۲، صفحه: ۱۰۹.



یعنی: سخن خدای متعال: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ﴾ از ابابکر رازی شنیدم که می‌گفت شنیدم جریری می‌گفت از جنید در مورد این آیه سوال شد: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ﴾، گفت: چگونه برای بنده اختیار باشد و حال این که خداوند دارای اختیار است که می‌فرماید: ﴿وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ انتخاب می‌کند و برای کسی در این باره اختیاری نیست.

صاحب تفسیر تیسیر الکریم الرحمن فی کلام المنان در مورد اختیار می‌نویسد:
 هذه الآيات، فيها عموم خلفه لسائر المخلوقات، و نفوذ مشيئته بجميع البريات، و انفراد باختيار من يختاره ويختصه، من الأشخاص، و الأوامر و الأزمان، و الأماكن. و أن أحدا ليس له من الأمر و الاختيار شيء. (۱)

یعنی: در این آیات حکم کلی است برای همه مخلوقات با تمام اختلافاتشان و نفوذ خواست خداوند در تمام موجودات و یگانگی اش در انتخاب کسی که اختیار نموده و اختصاص داده از اشخاص و فرامین و زمان‌ها و مکان‌ها و برای هیچ کس چیزی از اختیار وجود ندارد.

ابن ابی حاتم رازی می‌نویسد:

و المقصود أن يعلم أن الخلق و الاختيار و الاعزاز و الإذلال مفوض إليه ليس لأحد فيه شركة و منازعة ثم أكد ذلك بأنه يعلم ما تكن صدورهم من عداوة رسول الله ﷺ و ما يعلنون من مطاعنهم فيه و قولهم. (۲)

یعنی: مقصود خدا این است که دانسته شود که خلق و اختیار و عزت دادن و ذلیل کردن به دست خدا است و در آن هیچ شریک و منازعی ندارد، سپس تأکید

۱ - تفسیر الکریم الرحمن فی کلام المنان، صفحه: ۶۲۲.

۲ - تفسیر رازی، جلد: ۲۵، صفحه: ۱۰.



می‌کند که خدا آن چه در سینه هایشان از دشمنی با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پنهان می‌دارند و آن چه از طعنه هایشان در سخن و عملشان آشکار می‌کنند رامی‌داند.

ملا علی قاری از علمای حنفی مذهب در باب اختیار می‌نویسد:

حدیث: خیرة الله للعبد خیر من خیرته لنفسه لم يعرف له أصل فی میناه و إن صح معناه کما یتستفاد من قوله تعالی: ﴿عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ و من هنا ورد الأمر بالاستخارة صلاة و دعاء و قد ورد ما خاب من استخار و ما ندم من استشار و ثبت فی الدعاء اللهم خیر لی و اختر لی و لا تکلنی إلی اختیاری و هذا أصل ما اشتهر علی السنة العامة الخیر فیما اختاره الله بل التحقیق عند المشایخ الأخیار أن لیس للعبد حقیقة الاختیار لقوله تعالی ﴿وَ رَبُّكَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَ یَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِیرَةُ﴾ و عن السید أبی الحسن الشاذلی لا ینتار فإن کان لا بد أن تختار فاختر أن لا تختار فإن ربک ینخلق ما یشاء و ینتار. ^(۱)

یعنی: اصلی که می‌گوید: (آن چه خدا انتخاب می‌کند برای بنده بهتر از آن است که خودش برای خود اختیار می‌کند) در مبنایش، ریشه‌ای یافت نشده هر چند معنایش صحیح می‌باشد، همچنان که از سخن خداوند استفاده می‌شود که می‌فرماید: ﴿عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾، یعنی: چه بسا چیزی که از آن اکراه دارید و آن برای شما بهتر است و چه بسیار چیزهایی که آن را دوست دارید و حال این که شر برای شما است و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید.

و از همین جا امر به نماز و دعای استخاره شده و لذا وارد شده که بیچاره نمی‌شود کسی که استخاره کند و پیشیمان نمی‌شود کسی که مشاوره کند و در دعا

۱- الاسرار المرفوعة فی الاخبار الموضوعة، صفحه: ۲۰۳.



آمده که خداوند! خوبی و نیکی به من عطا کن و طلب خوبی برای من بفرما و مرا به اختیار خود رهایم نکن و این همان اصلی است که بر زبان عوام مشهور است، در واقع خیر در آن چیزی است که خداوند اختیار نموده است و بلکه نتیجه تحقیق بهترین اساتید این است که برای بنده حقیقتاً هیچ اختیاری نیست، به خاطر کلام خداوند: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ یعنی: پروردگارت خلق می‌کند هر چه رامی خواهد و انتخاب و اختیار می‌کند و برای شما در آن هیچ اختیاری نیست، و از سید ابی الحسن شاذلی نقل شده که ما نباید هیچ چیز را اختیار و انتخاب کنیم و اگر ناچار به اختیار در چیزی شدی پس اختیار کن که چیزی انتخاب نکنی، قطعاً خداوند هر چه بخواهد خلق و انتخاب و اختیار می‌کند.

غزالی از بزرگان عرفاء عامه نیز در این باره می‌نویسد:

فعليک بتفويض الامر كله الى الله سبحانه و تعالی و ذلك لامرين.

یعنی: بر تو باد که همه امورت را به خداوند تفویض (واگذار) کنی و این به دو

دلیل است:

احدهما: لطمانينة القلب في الحال، فان الامور اذا كانت خطيرة مبهمة لا يدري صلاحها من فسادها، فتكون مضطرب القلب هائم النفس، لا تدري تقع في صلاح او فساد فاذا فوضت الامر كله الى الله تعالى علمت انك لا تقع الا في صلاح و خير.

یعنی: اول از آن دو: به خاطرطمئینه و آرامش قلبی در حال حاضر است، قطعاً کارها هنگامی که مهم و مبهم باشد کسی صلاحش را از فسادش نمی‌داند، پس قلبش مضطرب و روحش پریشان می‌شود، نمی‌دانی در مصلحت واقع شد یا مفسده، پس وقتی تمام کارها را به خداوند واگذار نمایی می‌دانی که در غیر از خیر و مصلحت واقع نمی‌شوی.

الثاني من الامرين: حصول الصلاح و الخير في الاستقبال و ذلك ان الامور



بالعواقب مبهمه فكم من شرفى صورة خیر و كم من ضر فى حلیة تقى و كم من سم فى هیئة شهد و انت الجاهل بالعواقب و الاسرار. (۱)

یعنی: دوم از دو امر: حاصل شدن خیر و صلاح در آینده است و آن این که عواقب کارها نامعلوم است، چه بسیار شروری که در ظاهر خیر هستند و چه بسیار ضررهایی که در زیورها واقع می شود و چه بسیار سمومی که در صورت شهد است و تو جاهل به عاقبت امور و اسرار آنها هستی.

با دقت در کلمات این جماعت متوجه می شویم که مسأله از این هم ریشه دارتر است.

تحقیق در این مورد نشان می دهد که متفکرین اهل سنت در واقع عقاید شیعیان را به زبان می آورند اما در علت حکم با شیعیان اختلاف نظر دارند.

بسیاری از علمای عامه و برخی از خلفای ایشان قائل به جبر هستند و بر این باور هستند کلیه اتفاقاتی که رخ می دهد همه خواست خدا و فعل خداوند است و حتی تاریخ نشان می دهد که خلفای ایشان چگونه با همین تفکر سال ها برگرد مردم مسلمان نشستند و خون هاریختند.

این جماعت از آنجا که معتقدند: کلیه امور و افعال از ناحیه خدا و مخلوق او است و فقط صورتی از آن توسط انسان ها تحقق پیدا می کند، قاعدتا باید بر این باور هم باشند که انتخاب خلفا نیز از ناحیه خداوند صورت می گیرد و این همان کلام امامیه است، با این تفاوت که امامیه قائل است که خداوند مستقیما و منصوفا انتخاب وصی را انجام می دهد اما مخالفان در کلمات خود این عقیده را ترویج می کنند که کلیه افعالی که رخ می دهد فعل خدا است و همه انسان ها مجبور هستند

۱- منهاج العابدین الی جنه رب العالمین، صفحه: ۲۰۹ و ۲۱۰.



و همه وقایع در علم خداوند مضبوط است و به همان شکل که او خواسته صورت می پذیرد و انسان ها عملاً هیچ اختیاری ندارند.

اول کسی که بنای تفکر جبر را رسماً و به صورت یک ابزار حکومتی گذاشت؛ معاویه بن ابی سفیان بود.

معاویه خطاب به ابن عمر (در مورد مسأله خلافت یزید) گفت:

و إن أمر یزید قد کان قضاء من القضاء، و لیس للعباد خیرة من أمرهم.^(۱)

یعنی: و قطعاً حکومت یزید قضایی از قضاهاى الهی است و برای بندگان در امر حکومت بر آنها اختیاری نیست.

معاویه در مسائل و جاهای دیگر نیز از این ابزار استفاده نمود.

او لم یزنی ربی أنى أهلاً لهذا الأمر، ما ترکنى و إیاه. و لو کره الله ما نحن فیه لغيره. و مرة ثانية لا یجد حجة لسلبه الخلافة من بنی هاشم، فیضیف الأمر إلى الله تعالى و إرادته أنا خازن من خزان الله تعالى، أعطى من أعطاه الله، و أمنع من منعه الله تعالى، و لو کره الله أمراً لغيره...^(۲)

یعنی: آیا پروردگار من، مرا با اهل بیت خلافت مزین ننمود؟ و مرا بر این امر رها نکرد و اگر خداوند از این که من در این مقام قرار گرفته ام اکراه داشت، هر آینه آن را تغییر می داد. در مرتبه دوم چون معاویه هیچ دلیلی برای سلب خلافت از بنی هاشم پیدا نکرد کار را به خدای متعال و اراده او منتسب نمود و گفت: من ذخیره ای از ذخائر الهی هستم، عطا می کنم هر که را خدا عطا کند و منع می کنم هر که را خدا منع می کند و اگر خدا اکراه از کاری داشت هر آینه آن را تغییر می داد....

۱- الامامه و السیاسة، جلد: ۱، صفحه: ۲۱۰.

۲- السلفیه بین اهل السنه و الامامیه، صفحه: ۲۰۲.



و این تفکر در میان خلفای اموی و والیانشان در تمام ممالک اسلامی پخش شد. یزید علیه العنه جانشین معاویه نیز بر همین باور بود:

لما دخلت الرؤوس و النساء علی یزید دعا أشراف الشام فأجلسهم حوله، ثم دعا بعلی بن الحسین عليه السلام و صبيان الحسین و نساءه، فأدخلن عليه و الناس ينظرون، فقال لعلی بن الحسین عليه السلام: یا علی أبوک قطع رحمی و جهل حقی و نازعنی سلطانی، فصنع الله به ما قد رأیت. (۱)

یعنی: وقتی که سرهای شهدای کربلا و زنان اهل بیت عليه السلام بر یزید داخل شدند، یزید اشراف شام را دعوت نمود و آنها را در اطراف خود نشاند، سپس علی بن حسین عليه السلام و کودکان و زنان را فراخواند و آنها وارد شدند در حالی که مردم نظاره گریه کردند، پس به علی بن الحسین عليه السلام گفت: ای علی، پدرت با من قطع رحم کرد و جاهل به حق من شد و باسلطنت من منازعه نمود، پس خداوند با او همان کرد که دیدی.

عبیدالله بن زیاد که در زمان امویان حاکم عراق عرب و عجم بود نیز به خوبی برای حکومت بر مردم از این تفکر استفاده می کرد.

لما دخل برأس حسین عليه السلام و صبیانه و أخواته و نساءه علی عبید الله بن زیاد لبست زینب ابنة فاطمة عليها السلام أرذل ثیابها و تنكرت و حف بها إمامها فلما دخلت جلست فقال عبید الله ابن زیاد من هذه الجالسة فلم تكلمه فقال: ذلك ثلاثا كل ذلك لا تكلمه فقال: بعض إمامها هذه زینب ابنة فاطمة عليها السلام فقال لها عبید الله الحمد لله الذي فضحك و قتلکم و أكذب أحدو ثتکم فقالت الحمد لله الذي أكرمنا بمحمد صلى الله عليه وسلم و طهرنا تطهيرا لا كما تقول أنت إنما يفتضح الفاسق و يكذب الفاجر قال فكيف رأيت صنع الله بأهل

۱- البدایه و النهایه، جلد: ۸، صفحه: ۲۱۱.



بیتک قالت کتب علیهم القتل فبرزوا إلى مضاجعهم و سیجمع الله بینک و بینهم.^(۱)

یعنی: هنگامی که سر حسین علیه السلام و فرزندان و خواهران و زنان او برعبیدالله بن زیاد داخل شدند (حضرت) زینب دختر فاطمه علیها السلام بدترین لباسش را پوشید و خود را ناشناس نشان داد و خود را در وسط کنیزان پوشاند و وقتی داخل شد نشست، پس عبیدالله گفت: این زنی که نشست چه کسی بود؟ (حضرت) زینب علیها السلام با او سخن نگفت، تا عبیدالله سه مرتبه این حرف را زد و (حضرت) زینب علیها السلام پاسخ نداد، تا این که بعضی از کنیزان گفتند: این زینب دختر فاطمه علیها السلام است. عبیدالله به (حضرت) زینب علیها السلام گفت: سپاس خدایی که شما را مفتضح کرد و کشت و چیزهایی که به وجود آوردید را تکذیب کرد. (حضرت) زینب علیها السلام در پاسخ فرمود: سپاس خدایی که ما را با اکرام و ما را پاک و پاکیزه کرد، نه آن گونه که تو گفتی، تنها و تنها خدا فاسق را مفتضح می گرداند و فاجر را تکذیب می کند، عبیدالله گفت: دیدی آن چه را خدا با اهل بیت انجام داد؟ (حضرت) زینب علیها السلام فرمود: مرگ برای آن ها نوشته شده بود، پس به سوی آن شتافتند و به زودی خدا بین تو و آن ها را جمع خواهد کرد.

همچنین خطاب به امام سجاد علیه السلام گفت:

و أما سلیمان بن ابي راشد فحدثني عن حميد بن مسلم قال اني لثائم عند ابن زياد حين عرض عليه علي بن الحسين عليه السلام فقال له ما اسمك قال أنا علي بن الحسين عليه السلام قال أ و لم يقتل الله علي بن الحسين عليه السلام فسكت فقال له ابن زياد مالك لا تتكلم قال قد كان لي أخ يقال له أيضا علي فقتله الناس.^(۲)

یعنی: حمید بن مسلم می گوید: من نزد ابن زیاد ایستاده بودم، زمانی که علی بن حسین علیه السلام را نزد او آوردند ابن زیاد از او پرسید: نام تو چیست؟ امام فرمود: من

۱ - تاریخ طبری، جلد: ۴، صفحه: ۳۴۹.

۲ - تاریخ طبری، جلد: ۴، صفحه: ۳۵۰.



علی بن الحسین علیه السلام هستم. ابن زیاد گفت: آیا خدا علی بن الحسین علیه السلام را نکشت؟ پس امام سکوت کرد، ابن زیاد گفت: چه شد، چرا سخن نمی‌گویی؟ امام فرمود: برای من برادری بود که به او هم علی می‌گفتند که مردم او را کشتند. حتی حکام بنی امیه دانشمندانی که با تفکر جبر مقابله می‌نمودند را به قتل می‌رساندند.

معبد جهنی از کسانی بود که قائل به بطلان جبر شد و علیه این طرز تفکر موضع گیری نمود که توسط حجاج بن یوسف ثقفی کشته شد.^(۱) غیلان دمشقی از دیگر متکلمینی که جزء قدریه بود و عقیده خود را ابراز می‌کرد نیز این چنین سرانجامی پیدا نمود.

هذا غیلان الدمشقی أخذ القول بالاختیار عن معبد الجهنی، فنشر الفكرة فی دمشق فکاد عمر بن عبد العزیز أن یقتله لولا أن تراجع غیلان عن رأیه و أعلن توبته و لكنه عاد إلى هذا الکلام أيام هشام بن عبد الملک فأمر هشام بصلبه علی باب دمشق، بعد أن أمر بقطع یدیه و رجلیه.^(۲)

یعنی: این غیلان دمشقی است که قول به اختیار را از معبد جهنی آموخت، پس آن فکر را در دمشق انتشار داد و نزدیک بود عمر بن عبد العزیز اگر غیلان از نظر خود بر نمی‌گشت و توبه خود را علنی نمی‌کرد او را بکشد، و لکن در زمان هشام بن عبد الملک دوباره به همین اعتقاد برگشت، پس هشام امر کرد او را بر دروازه دمشق آویزان کنند بعد از این که امر به قطع دودست و دو پایش کردند.

این تفکر همچنان ادامه پیدا کرد تا به ابوالحسن اشعری سر سلسله یکی از

۱ - برگرفته از مجمع الزوائد، جلد: ۷، صفحه: ۲۰۲.

۲ - (نصوص من مصادر السنین فی الجبر و الاختیار و القضاء و القدر، جلد: ۱، صفحه: ۶۰۰) و (تاریخ طبری، جلد: ۵، صفحه: ۵۱۶).



مکاتب سه گانه کلامی اهل سنت، یعنی اشاعره رسید که او نیز مبحث جبر را با همان واقعیت اما به شکلی دیگر ترویج کرد و آن را در اکثر فرق فقهی اهل سنت تزریق نمود.

یرجع الفضل فی تثبیت دعائم فکرة الجبر إلى معاوية بن أبی سفیان لتدعیم حکمهم كما أسلفنا سابقا حتی بالغوا فی ترویجها مما ألجأهم الأمر إلى قتل من یرفضها، فیروی أن معبد الجهنی و غیلان دمشقی اللذان رفضا فکرة الجبر قتلا علی يد الحجاج بن یوسف الثقفی و هشام بن عبد الملك. ثم تسلسلت فکرة الجبر إلى أن تسلّمها أبو الحسن الأشعری و قلّده فیها جمهور العامة لذا ینسبون إليه بالعقائد فیقال إنهم أشعریون أصولا و أحناف أو مالکون أو حنبلیون فروعا.^(۱)

یعنی: تثبیت ارکان تفکر جبر به معاویه بن ابی سفیان برمی گردد، به خاطر این که حکومت آن ها را تقویت می کرد همچنان چه سابقا بیان کردیم، تا جایی که در ترویج آن مبالغه نمود، به گونه ای که دستور به قتل مخالفان جبر می داد و لذا روایت شده که معبد جهنی و غیلان دمشقی؛ دو نفری که با تفکر جبر مخالفت می کردند به دست حجاج بن یوسف ثقفی و هشام بن عبد الملك کشته شدند، سپس تفکر جبر دست به دست شد تا به ابوالحسن اشعری رسید و عموم اهل سنت از او در این مسأله تقلید کردند، و لذا در عقائد جبر را به او نسبت می دهند، پس گفته می شود: آن ها در اصول دین اشعری، و در فروع دین، حنفی یا مالکی یا حنبلی هستند.

در کتاب شرح المواقف در مورد نظریه اشاعره در مورد جبر نوشته شده:

(واقعة بقدرة الله سبحانه و تعالی و حدها) و لیس لقدرتهم تأثیر فیها بل الله سبحانه أجرى عادته بان یوجد فی العبد قدرة و اختیارا فاذا لم یکن هناك مانع أوجد فیہ فعله

۱- الفوائد البهية فی شرح عقائد الإمامية، جلد: ۱، صفحه: ۳۱۶.



المقدور مقارنا لهما فيكون فعل العبد مخلوقا لله ابداعا و احداثا و مكسوبا للعبد و المراد بكسبه اياه مقارنته لقدرتة و ارادته من غير أن يكون هناك منه تأثير أو مدخل في وجوده سوى كونه محلا له و هذا مذهب الشيخ أبي الحسن الاشعري.^(۱)

يعنى: اتفاقاتی که واقع می‌گردد همه به قدرت خدای تعالی به تنهایی می‌باشد و برای قدرت انسان‌ها در آن کارها هیچ اثری وجود ندارد، بلکه این عادت الهی است که اجرامی شود، به این صورت که در بنده قدرت و اختیاری ایجاد می‌کند، پس هر گاه در آنجا مانعی وجود نداشته باشد آن کار که قدرتش به بنده داده شده مقارن با قدرت و خواست خدا صورت می‌پذیرد و فعل بنده در واقع از حیث بوجود آمدن و جاری شدن به دست بنده، مخلوق خدا است و از طرفی توسط بنده صورت گرفته به این معنا که فعلی که از او صادر شده مقارن و همزمان گشته با قدرت و خواست خداوند، بدون آن که برای او در آن کار تاثیر یا دخل و تصرفی باشد مگر این که او محل اجرای آن فعل بوده، و این نظر و مذهب شیخ ابوالحسن اشعری می‌باشد.

علامه بیاضی در مورد اعتقاد اهل سنت به جبر می‌نویسد:

لعل أحدا يقول هذه لا يعتقدونها علماءهم وإنما هو في عوامهم قلنا ذكر الرازي و هو من أعظمهم في المسألة الثالثة و العشرين من كتاب الأربعين الذي صنفه لولده العزيز عليه أنه لا يخرج شيء إلى الوجود إلا بقدره الله و في الرابعة و العشرين أنه مرید لجميع الكائنات لأن كلما علم وقوعه فهو مراد الوقوع و كلما علم عدمه فهو مراد العدم. قال فعلى هذا إيمان أبي جهل مأمور به و غير مراد و كفره منهي عنه و هو مراد.^(۲)

يعنى: شاید کسی بگوید: این مطلب را علماء اهل سنت معتقد نیستند و فقط

۱ - شرح المواقف، جلد: ۸، صفحه: ۱۴۵.

۲ - الصراط المستقیم إلى مستحقى التقديم، جلد: ۳، صفحه: ۶۱.



عوام ایشان بر این باور هستند، در پاسخ می‌گوییم: رازی از بزرگان اهل سنت در مسأله بیست و سه از کتاب اربعین که برای فرزندش نوشته، آورده که هیچ چیزی به وجود نمی‌آید مگر به قدرت خداوند، و در مسأله بیست و چهارم گفته: خداوند برای تمام موجودات اراده‌کننده است، چون هر آن چه که واقع می‌شود آن چیزی است که خداوند واقع شدنش را اراده نموده و هر چه که به وجود نیامده خداوند اراده به عدم وجودش کرده. رازی گفت: بنابراین ایمان ابی جهل که امر به آن شده را خدا اراده نموده و کفر او که از آن نهی شده را خداوند اراده نموده است.

اصل مدعا این بود که اهل سنت بر این باور هستند که تعیین وصی اصلاً از ناحیه پروردگار صورت نگرفته و انتخاب جانشین پیامبر مسأله‌ای است که بر دوش امت نهاده شده است.

علمای عامه در کتب خود مواردی را ذکر نموده‌اند که در آن‌ها رسول خدا ﷺ شخصی را برای کاری انتخاب نمود که بعد منکشف شد این انتخاب خوبی نبوده است، البته بیان این نکته ضروری است که ما در این جامی خواهیم با سخنان و نوشته‌های خود مخالفین مدعیان را ثابت و بطلان نظرات آن‌ها را بیان کنیم، لذا سخنان آن‌ها را می‌آوریم و این به این معنایی باشد که ما آن مطالب را قبول داریم و اگر هم قبول داریم معتقدیم مصالحی در آن امور بوده که عامه قبول ندارند.

۱- انتخاب ابوبکر برای اعلام سوره براءت در میان حجاج بیت الله الحرام.

۲- انتخاب ابوبکر به عنوان فرمانده سپاه در جنگ خیبر.

۳- انتخاب عمر به عنوان فرمانده سپاه در جنگ خیبر.

این سه واقعه را اهل سنت در کتب خود ذکر نموده‌اند و شهرتشان به حدی است که احتیاج به بیان ندارد و بیانش در این مجال نمی‌گنجد، البته ما نیز وقوع این سه اتفاق را قبول داریم، ولی معتقدیم پیامبر ﷺ در انتخاب اشتباه ننموده، بلکه از

انجام این امور قصد خاصی داشته اند.

۴- انتخاب خالد بن ولید و اعزام او برای دعوت بنی جذیمه به اسلام.

حدثنا محمود حدثنا عبد الرزاق أخبرنا معمر و حدثني نعيم أخبرنا عبد الله أخبرنا معمر عن الزهري عن سالم عن أبيه قال بعث النبي صلى الله عليه وآله خالد بن الوليد إلى بني جذيمة فدعاهم إلى الإسلام فلم يحسنوا ان يقولوا أسلمنا فجعلوا يقولون صبأنا صبأنا فجعل خالد يقتل منهم و يأسر و دفع إلى كل رجل منا أسيره حتى إذا كان يوم امر خالد ان يقتل كل رجل منا أسيره فقلت و الله لا اقتل أسيري و لا يقتل رجل من أصحابي أسيره حتى قدمنا على النبي صلى الله عليه وآله فذكرناه له فرفع النبي صلى الله عليه وآله يده فقال اللهم إني أبرأ إليك مما صنع خالد مرتين. (۱)

یعنی: سالم از پدرش حدیث می کند: پیامبر صلى الله عليه وآله خالد بن ولید را برای دعوت بنی جذیمه به اسلام فرستاد، پس بنی جذیمه سخن نیکویی نگفتند و به جای این که بگویند: اسلام آوردیم، گفتند: صبانا صبانا؛ (یکی از معانی صبا از دینی به دین دیگر وارد شدن است، اما خالد این معنا را منظور نکرد و به خاطر عداوت قبلی که با آنان داشت این جمله را به معنای عدم اسلام آنان قلمداد نمود و به آنها حمله کرد) پس خالد یکی از آنها را گرفت و کشت و یکی را اسیر کرد و به هر یک از ما یک اسیر داد تا این که در آن روز خالد به ما دستور داد هر مردی از ما اسیرش را بکشد و من گفتم: به خدا قسم، من اسیرم را نمی کشم و هیچ یک از یاران من نیز اسیرش را نکشت تا این که خدمت رسول خدا صلى الله عليه وآله رسیدیم و ماجرا را برایشان بیان نمودیم، پس ایشان دستانشان را بالا برده و دو مرتبه فرمودند: خداوندا! من از آن چه خالد انجام داده بیزاری می جویم و به سوی تو پناه می برم.

۱- صحیح بخاری، جلد: ۵، صفحه: ۱۰۷.



عامه با این که معتقدند پیغمبر ﷺ با آن عظمت در انتخاباتش دچار اشتباه می شد، باز معتقدند جانشینش را خود انسان‌ها باید انتخاب کنند.

حال با همه مطالبی که در بالا از ادله عقلیه و نقلیه در مورد انتخاب وصی و سخنان علماء شیعه و تفکرات بزرگان اهل سنت بیان شد:

آیا واقعا خداوند وصی پیامبر ﷺ را انتخاب ننموده است؟

آیا امت صلاحیت و اختیار چنین انتخابی را داشتند؟

آیا این چنین انتخابی با عقاید اهل سنت سازگار است؟

و در آخر این که آیا این انتخاب و بنای این تفکر عواقب خوبی برای امت اسلامی به همراه داشته و دارد؟

در پایان جا دارد این آیه از قرآن را ذکر کنیم:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾^(۱)

یعنی: و زمانی که خدا و رسولش امری را حتمی قرارداد، برای هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه‌ای اختیاری از جانب خودشان نمی‌باشد و کسی که خدا و رسولش را معصیت کند، پس قطعاً به گمراهی آشکاری گمراه شده است.

امامت و وصایت از اصول دین

مطلب دیگر این که امامت و وصایت از اصول دین است و دلیل این مدعا آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام است.

الْحَمِيرِي عَنِ الْكَاطِمِ رضي الله عنه قَالَ: مَا وَكَّدَ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ فِي شَيْءٍ مَّا وَكَّدَ عَلَيْهِمُ

۱ - سوره: احزاب، آیه: ۳۶.



بِالْإِقْرَارِ بِالْإِمَامَةِ وَ مَا جَحَدَ الْعِبَادُ شَيْئاً مَا جَحَدُواَهَا. (۱)

یعنی: امام کاظم عليه السلام فرمود: خداوند برای بندگان در هیچ چیز به آن اندازه که در اقرار به امامت تأکید کرده سفارش ننموده است و بندگان در هیچ چیز به آن اندازه که در امامت کوتاهی کردند قصور ننمودند.

حَدَّثَنَا سَلَمَةُ بْنُ الْخَطَّابِ عَنْ مَنِيعِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ يُونُسَ عَنْ صَبَّاحِ الْمُزَنِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: عَرَجَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله مِائَةً وَعِشْرِينَ مَرَّةً مَا مِنْ مَرَّةٍ إِلَّا وَقَدْ أَوْصَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله بِالْوَلَايَةِ لِعَلِيٍّ وَ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام أَكْثَرَ مِمَّا أَوْصَاهُ بِالْفَرَائِضِ. (۲)

یعنی: امام صادق عليه السلام فرمود: پیامبر خدا صلى الله عليه وآله ۱۲۰ مرتبه به معراج رفت و در هر مرتبه خداوند پیامبر صلى الله عليه وآله را بیشتر از سایر واجبات، وصیت به ولایت علی و ائمه عليهم السلام می نمود.

البته روایات در این باب بسیار است که ما به همین مقدار اکتفا می کنیم.

از جمله آیات قرآن که دلیل بر این مدعا (بودن ولایت و امامت از اصول دین)

است:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً﴾ (۳)

یعنی: امروز دین شما را برای شما کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ

يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ (۴)

۱- نوادر الأخبار فی ما يتعلق بأصول الدین، صفحه: ۱۱۶.

۲- الخصال، جلد: ۲، صفحه: ۶۰۱.

۳- سوره: مائده، آیه: ۳.

۴- سوره: مائده، آیه: ۶۷.



یعنی: ای فرستاده، تبلیغ کن آن چه از جانب پروردگارت نازل شده است که اگر این کار را نکنی، تبلیغ رسالتت را از جانب خدا نکرده‌ای و خدا تو را از شر مردم ننگه می‌دارد، خدا مردم کافر را هدایت نمی‌کند.

این آیات هر دو در مورد جانشینی امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و نصب ایشان به عنوان امام امت بعد از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روز عید غدیر است که بعد از تألیف کتاب الغدیر توسط علامه امینی رَحِمَهُ اللهُ کسی از اهل سنت نمی‌تواند در دلالت این آیات بر جانشینی امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ خدشه‌ای وارد سازد.

این آیات و روایات صریحاً بیان‌کننده اهمیت مسأله امامت است به طوری که اکمال دین با آن صورت می‌پذیرد و اگر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در ابلاغ آن کوتاهی نماید رسالتش را انجام نداده و با توجه به این که دین بدون امام ناقص است معلوم می‌گردد که امامت و وصایت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جزء اصول دین است.

افضلیت اوصیاء بر مردم زمان خود

از مطالب دیگری که در مورد اوصیاء الهی مطرح می‌باشد مسأله افضلیت ایشان در هر زمان است، یعنی امام و وصی و پیشوای امت در هر زمان می‌بایست افضل مردم زمان خود باشد، البته اهل سنت به خاطر تعصبات جاهلانه و به دلیل این که اگر بخواهند این مطلب را بپذیرند، می‌بایست اصل مذهب خود را منکر شوند این حقیقت روشن را نمی‌پذیرند، کما این که در کلماتی که از تفتازانی سابقاً ذکر کردیم مشخص گردید.



حکم عقل در مورد افضلیت وصی

در مطالب فوق ثابت شد که اوصیاء الهی را خداوند انتخاب می نماید و بشر هیچ حق انتخابی در آن ندارد و همچنین معلوم است که العیاذ بالله خدای تعالی هیچ گونه فعل قبیحی مرتکب نمی شود؛ چرا که از ساحت مقدسش به دور است.

اگر خدای تعالی شخصی که افضل امت نیست را به عنوان وصی قرار دهد از دو حال خارج نیست، یا این که منتخب الهی شخصی است که با دیگران مساوی می باشد که گرفتار ترجیح بلا مرجح می شویم، و یا این که منتخب الهی مفضول از بقیه است که گرفتار ترجیح مرجوح می شویم که هر دو قبیح است و با توجه به منتفی شدن این دو صورت فقط صورت اول باقی می ماند که هیچ گونه مانع عقلی ندارد، پس عقلا معلوم می گردد که وصی پیامبر باید افضل امت باشد.

البته بناء عقلا هم این مسأله را ثابت می نماید؛ چرا که وقتی به عقلای عالم می نگرییم می بینیم که هیچ گاه عقلای عالم مثلا برای انتخاب رئیس یک دانشکده پزشکی یک دانشجوی مبتدی را بر یک دکتر با تجربه و حاذق مقدم نمی کنند.

از دیگر ادله عقلی این که؛ با توجه به مقبولیت این مسأله که انبیاء هر زمان افضل مردم آن دوره بوده اند و از آنجا که اوصیاء انبیاء باید تالی تلو و کفو پیامبر پیش از خود باشند، لذا مشخص است که امام و وصی پیامبر نیز باید افضل امت باشد.

سیف الدین آمدی از متکلمین اشاعره می نویسد:

لإجماع سلف الأمة على أن الأنبياء عليهم السلام، أفضل من غيرهم، و لأن الأنبياء عليهم السلام هم المبلغون عن الله تعالى و الداعون إليه، و القائمون بشرائعه، و المخاطبون من الله تعالى شفاهاً، أو بالوحي، أكثر نفعاً للخلق من غيرهم، و غيرهم فغايتة أن يكون تابعاً لسنتهم، و



سالکا لطریقتهم؛ فلا یكون غیر الأنبیاء ﷺ أفضل منهم. (۱)

یعنی: به خاطر اجماع صحابه امت بر این که انبیاء ﷺ افضل بر همه امت هستند و به خاطر این که آن‌ها مبلغان الهی بوده و مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنند و ادیان الهی را برپا کرده و خداوند به صورت شفاهی یا از طریق وحی با آن‌ها سخن می‌گوید، لذا منفعت آن‌ها برای خلق الله بیشتر از دیگران است و دیگران نهایتاً می‌توانند پیروانی برای سیره و روش و روندگانی برای طریقت آن‌ها باشند و از این جهت غیر از انبیاء بر انبیاء ﷺ افضل نمی‌باشند.

علامه حلی رحمته الله در این باره می‌نویسد:

يجب أن يكون النبي ﷺ أفضل أهل زمانه المبعوث هو إليهم أي أعلم و أكمل منهم، لأنه لو لم يكن أفضل منهم لكان إما مساوياً أو مفضولاً لهم و كلاهما باطلان، الأول لامتناع الترجيح من غير مرجح، و الثاني لقبح تقديم المفضول الناقص على الفاضل الكامل عقلاً و سمعاً. (۲)

یعنی: واجب است پیامبری که بر مردمی مبعوث به رسالت می‌شود بالاتر و با فضیلت‌تر از همه اهل آن زمان باشد، یعنی عالم‌ترین و کامل‌ترین آن‌ها باشد؛ چرا که در غیر این صورت باید یا مساوی با آن‌ها یا در مرتبه پایین‌تر از آن‌ها باشد و هر دوی این‌ها باطل و مردود است؛ اولی به خاطر ممنوع بودن ترجیح بلا مرجح و دومی به خاطر قبح مقدم کردن شخص ناقص و پایین مرتبه بر انسانی که از حیث عقل و فهم از او کامل‌تر و با فضیلت‌تر است.

۱- أبكار الأفكار في أصول الدين، جلد: ۵، صفحه: ۲۹۱.

۲- الباب الحادی عشر مع شرحیه النافع يوم الحشر و مفتاح الباب، صفحه: ۱۸۷.



دلایل نقلی بر افضلیت وصی

قرآن کریم در مورد افضلیت زعیم و پیشوای امت می فرماید:

﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾. (۱)

یعنی: آیا کسی که مردم را به طرف حق هدایت می نماید، سزاوارتر است که از او پیروی شود یا آن کسی که هدایت نمی شود، مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه شده؟ چگونه حکم می کنید؟

این آیه شریفه در قالب یک استفهام توبیخی به وضوح بیان کننده این حکم کلی است که کسی که دارای فضائلی هست که در نتیجه آن می تواند دیگران را هدایت کند، به مراتب سزاوارتر است برای مورد تبعیت قرار گرفتن تا کسانی که هیچ فضیلتی ندارند که بخواهند دیگران را هدایت کنند و بلکه خود احتیاج به هدایت دارند، در واقع آیه در مقام بیان حکم کسی است که قرار است زعیم و پیشوای مردم قرار گیرد و این چنین حکم می کند که می بایست شخصی که دارای فضائل و حسنات بیشتری است را بر دیگری مقدم نمود و این همان معنای افضلیت است.

علامه حلی رحمته الله برای اثبات افضلیت امام به وسیله ادله شرعیه به این آیه شریفه استدلال می نماید. (۲)

فاضل مقداد از دیگر علماء شیعه در توضیح این آیه می نویسد:

﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ

۱ - سوره: یونس، آیه ۳۵.

۲ - الباب حادی عشر، صفحه: ۱۰.

تَحْكُمُونَ ﴿ هذا دليل قاطع على اعتبار الأفضلية في الإمام. ^(۱)

یعنی: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾، این آیه دلیل قاطعی بر معتبر بودن افضلیت امام و وصی است.

در کتاب آلوسی و التشیع نوشته شده:

أما اعتبار الأفضلية في الإمام من الرعية كافة فمما جاء به الكتاب و السنة و العقل. أما الكتاب، فقولته تعالى: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾. ^(۲) فالآية صريحة الدلالة على أن المحتاج في الهداية إلى غيره لا يصح اتباعه و لا يصلح أن يكون هاديا للآخرين. ^(۳)

یعنی: اما لازم بودن افضلیت امام بر عموم مردم از اموری است که قرآن و سنت و عقل به آن حکم نموده است.

اما در قرآن، در کلامی که خدای متعال می فرماید: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾، این آیه به صراحت دلالت می کند بر این که آن که در هدایت محتاج دیگران است تبعیت کردن از او صحیح نیست و صلاحیت این که هدایت کننده دیگران باشد را ندارد.

دانشمندان و مفسران شیعه این آیه شریفه را در مورد افضلیت پیشوا، امام و خلیفه رسول الله ﷺ می دانند، ولی با توجه به این که اهل سنت اذعان بر این که خلفاء، افضل امت اسلام نبوده اند دارند، لذا متعصبانه این مطلب را انکار کرده و در کتب خود این آیه شریفه را در مورد اصنام و بت های جاهلیت دانسته اند؛ به این معنا که خدای یکتا که قادر به هدایت دیگران است سزاوارتر به پرستش است تا

۱ - ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين، صفحه: ۳۳۷.

۲ - سوره: یونس، آیه: ۳۵.

۳ - آلوسی و التشیع، صفحه: ۳۸۴.



خدایانی سنگی که قادر به هدایت دیگران نیستند.

قرطبی می نویسد:

﴿أَفَمَنْ يَهْدِي﴾ ای یرشد، ﴿إِلَى الْحَقِّ﴾ و هو الله سبحانه و تعالی، ﴿أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى﴾ یرید الأصنام التي لا تهدي أحدا. (۱)

یعنی: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي﴾ به این معناست که ارشادمی کند، ﴿إِلَى الْحَقِّ﴾ یعنی: به سوی خدای منزّه و متعال. ﴿أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى﴾ یعنی: خداوند بت هایی را اراده نموده که کسی را هدایت نمی کنند.

آلوسی نیز در تفسیر خود نوشته:

و المراد هل من يهدى إلى الحق بإعطاء العقل و بعثة الرسل و إنزال الكتب و التوفيق إلى النظر و التدبر بما نصب في الآفاق و الأنفس إلى غير ذلك الله سبحانه أم الشركاء؟ (۲)

یعنی: آن چه (در این آیه) اراده شده که آیا کسی که دیگران را به وسیله اعطای عقل و فرستادن انبیاء و نازل کردن کتاب های آسمانی و موفق داشتن انسان ها در تفکر و تدبر در آسمان ها و موجودات و اموری غیر از این ها، به حق هدایت می کند خداوند سبحان است یا شرکایی که برایش قرار می دهند؟

در تفسیر و سیط در مورد این آیه شریفه آمده:

هذا وصف آخر لقصور الأصنام و عجزها، و تنبيه على قدرة الله عزّوجلّ. (۳)

یعنی: این خصوصیت دیگری بر عاجز و بی قدرت بودن بت ها و آگاهی دادن بر

۱- الجامع الاحكام القرآن قرطبی، جلد: ۸، صفحه: ۳۴۱.

۲- تفسیر آلوسی، جلد: ۱۱، صفحه: ۱۱۳.

۳- تفسیر و سیط، جلد: ۲، صفحه: ۹۶۹.



قدرت خداوند عزوجل است.

اما بر خلاف نظرات اهل سنت در این آیه قرینه‌ای وجود دارد که می‌گوید: منظور بت‌هانمی باشند؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي﴾ یعنی: کسی که هدایت به حق می‌کند سزاوارتر است به تبعیت شدن از کسی که هدایت نمی‌شود، مگر آن که هدایتش کنند.

این فراز آخر کاملاً مبین این مسأله است که منظور، انسان‌هایی باشند نه بت‌ها، چرا که بت اصلاً قابلیت هدایت نداشته و معنا ندارد که خداوند بفرماید: مگر این که هدایتش کنند، بلکه موجودات با شعوری همچون جن و انس هستند که قابلیت هدایت را دارند و این قرینه‌ای بر اشتباه آن‌ها در تفسیر این آیه و تأیید توضیحی که مفسران شیعه در این باره نوشته‌اند می‌باشد.

از آیات دیگر قرآن که بر این مطلب دلالت می‌کند آیات زیر است:

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ﴾ (۱)

یعنی: بگو: آیا کور با بینا یکسان است؟ پس چرا فکر نمی‌کنید؟

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (۲)

یعنی: بگو: آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند با هم مساوی هستند؟

﴿قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ﴾ (۳)

یعنی: بگو: پاکی و ناپاکی با هم مساوی نیستند.

آیات فوق کاملاً دلالت بر این مسأله دارند که نزد خداوند خوب و بد، عالم و

۱- سوره: انعام، آیه: ۵۰.

۲- سوره: زمر، آیه: ۹.

۳- سوره: مائده، آیه: ۱۰۰.



جاهل، یکی نیستند و همواره خوبان بریدان، و علماء بر جهال فضیلت دارند.

خداوند در ماجرای انتخاب طالوت به عنوان فرمانروای بنی اسرائیل علت

انتخاب او را این چنین بیان می نماید:

﴿زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾^(۱)

خدا به او علم زیاد و بدن قدرتمندی داده است.

یعنی: چون طالوت دارای این فضائل بوده و به واسطه این خصوصیات بر سایر

بنی اسرائیل برتری داشته خداوند او را به فرمانروایی برگزیده و این مدعای ما است

که پیشوای مردم باید افضل امت باشد.


صاحب کتاب عقائد الامامیه الاثنی عشریه در مورد افضلیت وصی و پیشوای

مردم به این آیه شریفه استناد کرده و نوشته است:

و لأن الملائكة لما سألوا عن ترجیح آدم  علیهم أجبوا بالأعلمية كما قال تعالی:

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ

صَادِقِينَ﴾^(۲)

یعنی: و به خاطر این که وقتی ملائکه از این که خدا آدم  را بر آنها ترجیح

داده است از خدا سؤال نمودند خداوند به آنها جواب داد: به خاطر این که او اعلم

از شماست، همچنان که در قرآن آمده: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى

الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾، یعنی: (و خداوند تمام نامها و

نشانهها همه اش را به آدم تعلیم داد. سپس آنها را در معرض دید ملائکه قرار داد و

فرمود: شما از نامهای این جمع به من خبر بدهید، اگر شما از راستگویان هستید).

۱ - سوره بقره، آیه: ۲۴۷.

۲ - عقائد الامامیه الاثنی عشریه، جلد: ۲، صفحه: ۱۶۶.



استدلال ایشان به این صورت است که ملائکه به خداوند اعتراض کردند که چرا موجود خونریز و فاسد دیگری را خلق می‌نمایی و حال این که ما تو را تسبیح و تقدیس می‌نماییم که خداوند در پاسخ، اعلمیت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ را دلیل بر ترجیح او بر ملائکه قرار می‌دهد و این یعنی خداوند افضلیت را در انتخاب خود لحاظ می‌نماید.

با سنت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز می‌شود افضلیت وصی پیامبر را اثبات نمود:

فِي كِتَابِ جَامِعِ الْأَنْسَابِ بِسَنَدِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَعَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: مَرَّ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَعُودَ رَجُلًا وَنَحْنُ جُلُوسٌ فِي حَلَقَةٍ وَفِينَا رَجُلٌ يَقُولُ: لَوْ شِئْتُ لَأَنْبَأْتُكُمْ بِأَفْضَلِ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا وَأَفْضَلَ مِنْ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، فَسُئِلَ سَلْمَانٌ فَقَالَ: أَمَا وَاللَّهِ لَوْ شِئْتُ لَأَنْبَأْتُكُمْ بِأَفْضَلِ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا وَأَفْضَلَ مِنْ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ. ثُمَّ مَضَى سَلْمَانٌ فَقِيلَ لَهُ: يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا قُلْتَ؟ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَلْ أَوْصَيْتَ؟ قَالَ: يَا سَلْمَانُ! أَتَدْرِي مِنَ الْأَوْصِيَاءِ؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ وَصِيَّهُ شِيثٌ وَكَانَ أَفْضَلَ مَنْ تَرَكَهُ بَعْدَهُ مِنْ وُلْدِهِ، وَكَانَ وَصِيَّ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَامٌ وَكَانَ أَفْضَلَ مَنْ تَرَكَهُ بَعْدَهُ، وَكَانَ وَصِيَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يُوشَعَ وَكَانَ أَفْضَلَ مَنْ تَرَكَهُ بَعْدَهُ، وَكَانَ وَصِيَّ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ شَمْعُونُ بْنُ فَرْخِيَا وَكَانَ أَفْضَلَ مَنْ تَرَكَهُ بَعْدَهُ، وَأَنْتَ أَوْصَيْتَ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ أَفْضَلُ مَنْ اتَّزَكَّهُ مِنْ بَعْدِي. (۱)

یعنی: سلمان فارسی از نزد ما عبور می‌نمود و قصد عیادت مردی را داشت و ما جماعتی بودیم که حلقه وار نشستیم و در میان ما مردی بود که می‌گفت: اگر بخواهم شما را خبر می‌دهم از افضل این امت بعد از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و افضل از این دو

۱- إحقاق الحق و إزهاق الباطل، جلد: ۲۲، صفحه: ۲۰۳.



مرد ابوبکر و عمر، در این حال از سلمان در مورد این موضوع سؤال شد، سلمان گفت: اگر بخواهم من نیز به شما خبر می‌دهم از با فضیلت‌ترین این امت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و افضل از این دو مرد؛ ابوبکر و عمر، این را گفت و رد شد، بعضی گفتند: ای سلمان چه گفتی؟ سلمان در جواب گفت: من در حال سكرات مرگ بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم و عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا شما وصیت نموده‌اید؟ حضرت فرمودند: ای سلمان! آیا اوصیاء پیمبران گذشته رامی شناسی؟ عرض کردم: خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله دانایتر هستند. حضرت فرمودند: وصی آدم ابوالبشر علیه السلام شیت بود و او با فضیلت‌ترین فرد از اولاد او بود که بعد از آدم به جای ماند، و وصی نوح پیغمبر علیه السلام سام بود و او افضل افرادی بود که بعد از نوح علیه السلام باقی ماند، و وصی موسی علیه السلام یوشع بود و او با فضیلت‌ترین فردی بود که بعد از موسی علیه السلام بود، و وصی عیسی علیه السلام شمعون بن فرخیا علیه السلام بود و او افضل فردی بود که بعد از عیسی علیه السلام به جای ماند، و من وصیت نموده‌ام به علی بن ابیطالب علیه السلام و او افضل امت من است که بعد از من به جای خواهد ماند.

همان طور که در حدیث فوق به صراحت بیان شده، اوصیاء انبیاء علیهم السلام افضل امت بعد از رسول زمان خود هستند، قندوزی از علماء سنی حنفی مذهب نیز در ینابیع الموده، جلد: ۲، صفحه: ۲۹۷، این حدیث را ذکر نموده است.

از دیگر روایاتی که در کتب اهل سنت در این رابطه آمده حدیث زیر است:

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله "إِمَامُ الْقَوْمِ وَأَفْدُهُمْ إِلَى اللَّهِ فَاقْدَمُوا أَفْضَلَكُمْ".... (۱)

یعنی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امام و پیشوای هر قومی نماینده آن‌ها نزد خداوند

۱ - بغية الباحث عن زوائد مسند الحارث، صفحه: ۵۷.



است؛ پس با فضیلت‌ترین تان را در امامت مقدم کنید.

این روایت مؤید این مطلب است، اما شاید گمان شود که در مورد نماز جماعت و امام جماعت صادر شده.

در پاسخ می‌گوییم: این روایت از دو حال خارج نیست:

یا این که کلام دارای اطلاق و در مقام کلی گویی است و هر گونه امامت و پیشوایی را شامل می‌شود، که این مدعای ما است.

یا این که بگوییم: این حدیث در مورد امام جماعت است که باید افضل بر مأمومین خود باشد، که در این صورت هم عرض می‌کنیم: وقتی خدای متعال و رسولش در مورد اقامه نماز جماعت که از کوچک‌ترین تکالیف اجتماعی امت است، شرط امام را افضلیت قرار می‌دهد، پس به طریق اولی باید در امور مهم و اساسی دین و مذهب همچون پیشوایی امت و جانشینی پیامبر ﷺ که به مراتب از اقامه جماعت مهم‌تر است این شرط را لحاظ فرماید، پس می‌بینیم در این صورت نیز این حدیث مثبت این ادعا است.

عبیدالله بن عبدالله حسکانی از علمای اهل سنت در کتاب شواهد التنزیل

می‌نویسد:

قَرَأْتُ فِي التَّفْسِيرِ الْعَتِيقِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ شُجَاعٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى عَنْ كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، قَالَا: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ وَ قَدْ سُئِلَ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: أَفْضَلُكُمْ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفَدَمَكُمْ إِسْلَامًا وَ أَوْفَرَكُمْ إِيمَانًا وَ أَكْثَرَكُمْ عِلْمًا وَ أَرْجَحَكُمْ حِلْمًا وَ أَشَدُّكُمْ فِي اللَّهِ غَضَبًا، عَلَّمْتُهُ عِلْمِي وَ اسْتَوْدَعْتُهُ سِرِّي وَ وَكَّلْتُهُ بِشَأْنِي فَهُوَ خَلِيفَتِي فِي أَهْلِي وَ أَمِينِي فِي أُمَّتِي. (۱)

۱- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، جلد: ۲، صفحه: ۳۵۶.



یعنی: در تفسیر عتیق خواندم که کعب بن عجزه و عبدالله بن مسعود گفتند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد علی علیه السلام سؤال شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (او با فضیلت ترین شماست)، علی علیه السلام از همه شما در اسلام مقدم و با سابقه تر است و نسبت به شما ایمان کامل تری دارد و علم او از همه شما بیشتر است و حلم او بر همه شما ارجحیت دارد و در راه خدا غضبش بر دشمنان شدیدتر از شماست، من علمم را به او آموختم و اسرارم را نزد او به ودیعه گذاشتم و او را وکیل در شأن و منزلت خود نمودم و او از میان اهل بیتم خلیفه و امین من در میان امتم است.

در این حدیث نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله افضلیت امام علی علیه السلام را از مشخصات و ملزومات وصایت ایشان قرار داده که خود مشعر به شرطیت این مسأله است.

کمالات انبیاء علیهم السلام در اوصیاء الهی

وصی باید دارای تمام کمالات پیامبر از نظر صفات روحی و جسمی باشد تا بتواند ادامه دهنده راه پیامبر پیش از خود باشد و بدون تأخیر یا سستی و هر گونه کم و کاستی مردم را به سر منزل مقصود برساند.

صاحب تاج العقائد و معدن الفوائد می نویسد:

ان صاحب الوصیة هو الذی جوهره لاحق بجوهره، و کماله مشتق من کماله، و ان معانی اقواله، و رموز شریعتیه، و أسرار ملتیه، و حقائق دینه توجد عنده، و لا تتعداه، و لا تؤخذ الا منه. (۱)

یعنی: وصی کسی است که وجودش از جنس نبی، و کمالاتش مثل کمالات نبی است و معنای حقیقی سخنان نبی و رموز شریعت و اسرار امت و حقیقت دینش

۱ - تاج العقائد و معدن الفوائد، صفحه: ۶۵.



نزد او است و این مسائل فقط توسط او به دست می آید.

حاکم در این مسأله عقل است، چراکه واضح و روشن است که هدف شارع مقدس از انزال کتب و ارسال رسل چیزی جز هدایت و سعادت و کمال برای بشریت نبوده، در واقع این غرض کلی از خلقت بشر است ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^(۱) و از آنجا که اگر این رسولان الهی دارای علم و عصمت و کمالات والای انسانی نباشند و تمام مصالح و مفسدات انسانی را نشناسند و یا به خاطر نداشتن صفات الهی نتوانند ضامن اجرای مصالح انسانها و دفع مفسدات ایشان شوند نقض غرض الهی صورت می پذیرد، کما این که انسانهای عادی که فاقد این ویژگیها هستند در طول تاریخ هیچ گاه نتوانستند و در حال حاضر هم نمی توانند ضامن اجرای سعادت بشر باشند، لذا خداوند متعال رسولان خود را همواره با علم و عصمت و کمالات الهی به سوی بشر فرستاده و تاریخ گواه این مطلب است در هر زمان که بشر به ندای انبیاء الهی ﷺ لبیک گفت و خالصانه در کنار ایشان ایستادگی نمود به عزت و سعادت رسید و هرگاه نافرمانی نمود ذلیل و گمراه شد، و در این راستا العیاذ بالله هیچ ناپاکی از انبیاء الهی ﷺ مشاهده ننمود.

بر همین اساس عقلا و دانشمندان معتقدند که لازم است جانشینان انبیاء الهی ﷺ نیز دقیقاً همین خصوصیات را دارا باشند تا بتوانند بشر را در همان راهی که انبیاء الهی ﷺ پیش می بردند حرکت دهند و اگر ایشان فاقد این ویژگیها باشند مسلمانمی توانند بشر را همچون انبیاء قبل از خود پیش برند و با این وضعیت به حکم عقل سلیم نقض غرض الهی حاصل می شود و خدای تعالی قادر بر جلوگیری از این امر است و این کار را به بهترین شکل انجام داده که دقت در جانشینان واقعی انبیاء الهی ﷺ به خوبی ما را به حقیقت این مطلب می رساند.

۱ - سوره: ذاریات، آیه: ۵۹.



آیه شریفه مباحله مؤید این مطلب است که در آن صراحتاً به یکی بودن خصوصیات رسول خدا صلی الله علیه و آله با وصی بر حقش یعنی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام اشاره می‌کند:

فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنفُسَنَا وَ أَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ
فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ. (۱)

یعنی: به آن‌ها بگو: بیائید ما فرزندان خود را دعوت می‌کنیم و شما هم فرزندان خود را دعوت کنید و ما زنان خود را دعوت می‌کنیم و شما هم زنان خود را دعوت کنید و ما کسی را که همانند جان خودمان هست دعوت می‌کنیم و شما هم کسی را که مانند جان خودتان هست دعوت کنید آن وقت مباحله می‌کنیم و لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار می‌دهیم.

در این آیه شریفه به اتفاق مفسران شیعه و سنی منظور از «أَنفُسَنَا» امیرالمؤمنین علی علیه السلام است و این به آن معناست که ایشان نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد که در واقع بیان‌کننده یگانگی ایشان با رسول الله صلی الله علیه و آله است.

در تفاسیر اهل سنت در شأن نزول این آیه نوشته شده:

لَمَّا نَزَلَتْ الْآيَةُ أَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَى عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ علیهم السلام وَ دَعَا نَصَارَى نَجْرَانَ إِلَى الْمُلَاعَنَةِ فَخَافُوا أَنْ يُهْلِكَهُمْ اللَّهُ أَوْ يَمْسَخَهُمُ اللَّهُ قِرْدَةً وَ خَنَازِيرَ، فَأَبَوْا مِنَ الْمُلَاعَنَةِ وَ أُعْطُوا الْجَزِيَّةَ. (۲)

یعنی: وقتی این آیه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام فرستاد و نصاری نجران را برای لعنت کردن (مباحله) دعوت نمود، پس

۱ - سوره: آل عمران، آیه: ۶۱.

۲ - التسهیل لعلوم التنزیل، جلد: ۱، صفحه: ۱۵۵.



آن‌ها ترسیدند که خداوند ایشان را هلاک سازد یا به شکل خوک و میمون در آورد، لذا از این کار خودداری کرده و جزیه را پرداخت نمودند.

زمخشری از مفسران به نام سنی مذهب می‌نویسد:

فَاتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ قَدْ غَدَا مُحْتَضِنًا الْحُسَيْنَ ﷺ آخِذًا بِيَدِ الْحَسَنِ وَ فَاطِمَةَ ﷺ تَمْشِي خَلْفَهُ وَ عَلِيُّ ﷺ خَلْفَهَا وَ هُوَ يَقُولُ: إِذَا أَنَا دَعَوْتُ فَأَمَّنُوا فَقَالَ أَسْقُفُ نَجْرَانَ: يَا مَعْشَرَ النَّصَارَى، إِنِّي لَأَرَى وَجُوهًا لَوْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَزِيلَ جَبَلًا مِنْ مَكَانِهِ لَأَزَالَهُ بِهَا، فَلَا تُبَاهِلُوا فَتُهْلِكُوا وَ لَا يَبْقَى عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ نَصْرَانِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. (۱)

یعنی: پس رسول خدا ﷺ صبحگاهان در حالی که حسین ﷺ را به آغوش و دست حسن ﷺ را گرفته بود و فاطمه ﷺ پشت سر ایشان حرکت می‌کرد و علی ﷺ پشت سر فاطمه ﷺ قرار داشت، آمد و فرمود: من شما را دعوت می‌کنم که ایمان بیاورید، اسقف مسیحیان نجران گفت: ای جمعیت مسیحیان، من صورت‌هایی را می‌بینم که اگر از خدا بخواهند که کوه‌ها را از جای خود بکنند خداوند آن‌ها را خواهد کند، پس مباحله نکنید که هلاک می‌شوید و تا روز قیامت هیچ مسیحی بر روی زمین باقی نخواهد ماند.

آیه شریفه تطهیر مؤید بعدی این مطلب است که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾. (۲)

یعنی: جز این نیست که خدا خواسته از شما اهل بیت (پیغمبر) پلیدی را رفع کند و شما را کاملاً پاک نماید.

این آیه شریفه که به صراحت دلالت بر پاکی اهل بیت ﷺ از هر گونه پلیدی

۱ - الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، جلد: ۱، صفحه: ۳۶۹.

۲ - سوره: احزاب، آیه: ۳۳.



می‌کند و عصمت ایشان را ثابت می‌نماید کاملاً بیان‌کننده این معناست که عصمت و پاکی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با جانشینان بر حقشان در یک حد و اندازه است، چرا که به گواهی شیعه و سنی این آیه شریفه در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا علیها السلام و امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام نازل شده است.

قَالَ عَلِيُّ عليه السلام: أَيُّهَا النَّاسُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً فَجَمَعَنِي وَ فَاطِمَةَ وَ ابْنَتِي حَسَنًا وَ حُسَيْنًا عليهم السلام ثُمَّ أَتَنِي عَلَيْنَا كِسَاءً وَ قَالَ هُوَ لَاءِ أَهْلِ بَيْتِي وَ لِحَمَّتِي يُؤْلِمُهُمْ مَا يُؤْلِمُنِي وَ يُؤْذِينِي مَا يُؤْذِينَهُمْ وَ يُحَرِّجُنِي مَا يُحَرِّجُهُمْ فَأَذْهَبَ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ وَ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ أَنْتَ إِلَى خَيْرٍ إِنَّمَا نَزَلَتْ فِيَّ وَ فِي أَخِي وَ فِي ابْنَتِي فَاطِمَةَ علیها السلام وَ فِي ابْنَتِي وَ فِي تِسْعَةٍ مِنْ وُلْدِ ابْنِي الْحُسَيْنِ عليهم السلام خَاصَّةً لَيْسَ مَعَنَا فِيهَا أَحَدٌ غَيْرُهُمْ. (۱)

یعنی: سپس علی علیه السلام فرمود: ای مردم، آیامی دانید که خداوند در کتابش این آیه را نازل کرد: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾، خداوند خواسته که رجس و پلیدی را از شما اهل بیت ببرد و شما را پاک گرداند، پیامبر صلی الله علیه و آله مرا و فاطمه و دو پسر حسن و حسین علیهم السلام را جمع کرد و رواندازی بر روی ما انداخت و فرمود: اینان اهل بیت من و فامیل و اقربای من هستند. آنان را ناراحت می‌کند آن چه مرا ناراحت می‌کند، و مرا اذیت می‌کند آن چه آنان را اذیت می‌کند، و مرا به تنگ می‌آورد آن چه آنان را به تنگ می‌آورد. رجس و پلیدی را از ایشان ببر و آنان را پاک گردان، ام سلمه عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله، من هم با شما هستم؟ فرمود: عاقبت توبه خیر است، ولی این آیه فقط درباره من و برادرم و دخترم فاطمه علیها السلام و دو پسر من و نه نفر از فرزندان پسر من حسین علیه السلام به طور خاص نازل شده و احدی غیر از آنان در این آیه همراه ما نیست.

۱- کتاب سلیم بن قیس الهمالی، جلد: ۲، صفحه: ۶۴۶.

ابن عبدالبر از علماء و محدثان و تاریخ نگاران بزرگ اهل سنت در کتاب الاستیعاب می نویسد:

و لما نزلت: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَاطِمَةَ، وَعَلِيًّا، وَحَسَنًا، وَحُسَيْنًا عليه السلام فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا.^(۱)

یعنی: وقتی آیه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ نازل شد، رسول الله ﷺ فاطمه و علی و حسن و حسین عليه السلام را در خانه ام سلمه فرا خواند و گفت: خداوند! اینها اهل بیت من هستند پس رجس و پلیدی را از آنها رفع کن و آنها را کاملاً پاک بگردان.

همچنین احادیث فراوانی که دلالت بر یکی بودن گوشت و خون، و دوست و دشمن رسول الله ﷺ با وصی بر حقشان امیرالمؤمنین عليه السلام دارد نیز مؤید دیگری بر این مطلب است.

شیخ صدوق، محدث بزرگ شیعه در امالی خود این حدیث را آورده که به وضوح دلالت بر یکی بودن پیامبر و وصی بر حقش دارد:

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ ثَابِتِ بْنِ دِينَارٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، يَا عَلِيُّ أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَأَنْتَ بَابُهَا وَلَنْ تُؤْتِيَ الْمَدِينَةَ إِلَّا مِنْ قِبَلِ الْبَابِ وَكَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي وَيُبْغِضُكَ لِأَنَّكَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ لَحْمِي مِنْ لَحْمِي وَدَمِّي مِنْ دَمِي وَرُوحِي مِنْ رُوحِي وَسَرِيرَتِكَ سَرِيرَتِي وَعَلَانِيَتِكَ عَلَانِيَتِي.^(۲)

۱- الاستیعاب، جلد: ۳، صفحه: ۱۱۰۰.

۲- الامالی (للصدوق)، صفحه: ۲۶۹.



یعنی: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: ای علی، من شهر دانشم و تو در آن هستی و به شهر وارد نشوند مگر از درش، دروغ می گوید کسی که معتقد است مرادوست داشته و تو را دشمن دارد، زیرا تو از منی و من از تو، گوشتت گوشت من، و خونت خون من، روحت روح من، و درونت درون من، و آشکارت آشکار من است. قندوزی از علماء سنی مذهب می نویسد:

قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله یوم فتحت خیبر: ... یا علی علیه السلام أنت تؤدی دینی، و تقاتل علی سنتی، و أنت فی الآخرة أقرب الناس منی، و إنک علی الحوض خلیفتی تذود عنه المنافقین، و أنت أول من یرد علی الحوض، و أنت أول داخل فی الجنة من أمتی، و إن شیعتک علی منابر من نور رواء مرویین مبیضة و جوههم حولی، أشفع لهم فیکونون غدا فی الجنة جیرانی، و إن أعداءک غدا ظماء مظمئین مسودة و جوههم مقمحون و مقمعون یضربون بالمقامع (و هی سیاط من نار) مقتحمین، حربک حربی و سلمک سلمی، و سرک سری و علانیتک علانیتی، و سریرة صدرک کسریرة صدری، و أنت باب علمی، و إن ولدک ولدی، و لحمک لحمی، و دمک دمی، و إن الحق معک و الحق علی لسانک و فی قلبک و بین عینیک... (۱)

یعنی: علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح خیبر به من فرمود: ... ای علی علیه السلام تو دیون مرا ادامی کنی و بر سیره من بادشمنان می جنگی و تو در آخرت نزدیک ترین شخص به من هستی و تو بر سر حوض کوثر جانشین من هستی و منافقین را از آن دور می کنی و تو اول کسی هستی که بر حوض کوثر نزد من وارد می شوی و تو اول کسی هستی که از امت من در بهشت بر من وارد می شوی و شیعیان تو بر منبرهایی از نور هستند و صورت های آنها نورانی است و در اطراف من

۱- ینابیع المودة، القندوزی، جلد: ۱، صفحه: ۲۰۰.



هستند، من برای آن‌ها شفاعت می‌کنم و آن‌ها در بهشت همسایگان من هستند و دشمنان تو در قیامت از تشنگانی هستند که صورت هایشان سیاه و سرافکننده و ذلیل هستند که با گرزهای آتشی آن‌ها را می‌زنند، جنگ تو جنگ من است و صلح تو صلح من است و اسرار تو اسرار من است و آشکارت آشکار من است، رمزهایی که در سینه تو است رمز سینه من است و تو در علوم من هستی و فرزندان تو فرزندان من هستند و گوشت تو گوشت من است و خون تو خون من است و حق با تو و بر زبان تو و در قلب تو و در میان چشمان تو است.

ضمناً درباره وصی به حکم عقل شرط است که تمام علومی را که نبی دارد بدون کم و زیاد باید داشته باشد، چرا که در غیر این صورت نمی‌تواند پاسخ‌گوی مسائل مورد نیازت باشد، و همچنین آن‌ها را به راه درست و هدفی که پیامبر برایشان در نظر داشته هدایت کند.

سید حسن حسینی لواسانی می‌گوید:

و حاصل المعنی: أَنَّ الوصِيَّ بِمَرَأَى مِنْ رَبِّهِ تَعَالَى وَ كَلَاءَتِهِ، أَوْ بِالْهَامِ مِنْهُ سَبْحَانَهُ "یکشف سرّ غیبیه" و مخزون علمه "کأنّه الموحی له" رأساً "بعینه" و بشخصه من غیر واسطه، فیکون عنده من العلوم ما کان عند النبی ﷺ بتمامه من غیر زیاده و لا نقیصه. (۱)

یعنی: وصی به کسی گفته می‌شود که اسرار غیب و علوم الهی را خداوند به او نشان می‌دهد و به او می‌رساند و یا به او الهام می‌کند، مثل این که به او وحی شده بدون واسطه کسی و یا چیزی، یک ارتباط شخصی کامل، بنابراین کلیه علوم که نزد رسول هست تماماً بدون هیچ کم و زیادی نزد وصی هم هست.

۱ - نور الأفهام فی علم الکلام، جلد: ۱، صفحه: ۳۸۰.



لازم به ذکر است علم، یکی از وصایای انبیاء علیهم السلام و میراث ایشان است که از آدم ابوالبشر علیه السلام تا خاتم اوصیاء حضرت بقیه الله حجة بن الحسن العسکری ارواحنا فداه دست به دست میان اوصیاء الهی به ودیعه گذاشته می شده و تمام اوصیاء الهی میراث دار این علوم الهی بوده اند.

امام باقر علیه السلام در این مورد می فرماید:

فَلَمَّا انْقَضَتْ نُبُوَّةُ آدَمَ علیه السلام وَ اسْتُكْمِلَتْ أَيَّامُهُ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ أَنْ يَا آدَمُ إِنَّهُ قَدْ انْقَضَتْ نُبُوَّتُكَ وَ اسْتُكْمِلَتْ أَيَّامُكَ فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذِي عِنْدَكَ وَ الْإِيمَانَ وَ الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ النُّبُوَّةِ فِي الْعَقَبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ عِنْدَ ابْنِكَ هِبَةَ اللَّهِ فَإِنِّي لَنْ أَقْطَعَ الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ وَ الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ النُّبُوَّةِ فِي الْعَقَبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ... (۱)

یعنی: هنگامی که عمر حضرت آدم علیه السلام و نبوتش به پایان رسید خداوند بر او وحی کرد که ای آدم! تو به پایان عمر خود و نبوتت رسیده ای، پس علمی که نزدت است به همراه ایمان و اسم اعظم و میراث علم و آثار نبوت را برای فرزندان نزد هبه الله شیت علیه السلام به ودیعه بگذار و به درستی که من این علم و ایمان و اسم اعظم و میراث علم و نشانه های نبوت را تا روز قیامت در میان ذریه تو باقی می گذارم.

البته حدیث فوق بسیار طولانی است که در آینده به آن بیشتر اشاره خواهد شد که در ادامه، همین دستوری که به حضرت آدم علیه السلام داده شده به سایر انبیاء الهی علیهم السلام نیز داده می شود.

خصوصیات جسمی انبیاء و اوصیاء الهی علیهم السلام

قبل از این عرض شد که اوصیاء الهی باید تالی تلوانبیاء پیش از خود باشند و در

۱- کمال الدین و تمام النعمة، جلد: ۱، صفحه: ۲۱۴.



مورد سنخیت روحی ایشان نیز استدلال شد، اما در مورد خصوصیات جسمی ایشان؛ انبیاء الهی و اوصیاء آن‌ها علیهم‌السلام باید از هر گونه عیب و ایراد و بیماری که موجب تنفر طبع سالم بشریت شود و یا محل ابلاغ رسالت ایشان گردد مبرا و منزه باشند، لذا اگر به تاریخ مراجعه شود پیامری وجود ندارد که لال و یا کر و یا دیوانه باشد و یا مبتلا به بیماری‌ای گردد که دیگران را مبتلا کند و یا گرفتار عللی گردد که مردم از ایشان وحشت کنند و از گرد آن‌ها دور شوند.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عُثْمَانَ النَّوَّائِيِّ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَبْتَلِي الْمُؤْمِنَ بِكُلِّ بَلِيَّةٍ وَيَمِيْتُهُ بِكُلِّ مِيْتَةٍ وَلَا يَبْتَلِيهِ بِذَهَابِ عَقْلِهِ أَوْ مَا تَرَى أَيُّوبَ كَيْفَ سَلَطَ إِبْلِيسَ عَلَى مَالِهِ وَعَلَى وُلْدِهِ وَعَلَى أَهْلِهِ وَعَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنْهُ وَلَمْ يُسَلِّطْ عَلَى عَقْلِهِ تَرْكَ لَهُ لِيُوحِّدَ اللَّهَ بِهِ. ^(۱)

یعنی: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند بزرگ مؤمن را با هر بلایی می‌آزماید و با هر نوع مرگی می‌کشد ولی او را به از بین رفتن عقل و دیوانه شدن مبتلانمی‌کند، مگر نمی‌بینی ایوب علیه السلام را که چگونه شیطان بر مال و فرزندان و اهل و عیال و هر چه از آن او است مسلط شده ولی بر عقل او تسلطی ندارد، عقلش رها گذاشته شده تا به وسیله آن خدا را به وحدانیت عبادت کند.

در بحارالانوار به نقل از خصال آمده:

الْقَطَّانُ عَنِ السُّكَّرِيِّ عَنِ الْجَوْهَرِيِّ عَنِ ابْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ أَيُّوبَ ابْتُلِيَ سَبْعَ سِنِينَ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ وَإِنَّ الْأَنْبِيَاءَ عليهم‌السلام لَا يُذْنِبُونَ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ لَا يُذْنِبُونَ وَلَا يَزِيغُونَ وَلَا يَرْتَكِبُونَ ذَنْبًا صَغِيرًا وَلَا كَبِيرًا وَقَالَ عليه السلام إِنَّ أَيُّوبَ مِنْ جَمِيعِ مَا ابْتُلِيَ بِهِ لَمْ تُنْتِنِ لَهُ رَائِحَةٌ وَلَا قَبِحَتْ لَهُ صُورَةٌ وَلَا خَرَجَتْ مِنْهُ مِدَّةٌ

۱ - الکافی، جلد: ۲، صفحه: ۲۵۶.



مِنْ دَمٍ وَلَا قَيْحٍ وَلَا اسْتَفْذَرَهُ أَحَدٌ رَأَاهُ وَلَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ أَحَدٌ شَاهَدَهُ وَلَا تَدَوَّدَ شَيْءٌ مِنْ جَسَدِهِ وَ هَكَذَا يَصْنَعُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِجَمِيعٍ مَنْ يَبْتَلِيهِ مِنْ أَنْبِيَائِهِ عليهم السلام وَأَوْلِيَائِهِ الْمُكْرَمِينَ عَلَيْهِ وَإِنَّمَا اجْتَنَّبَهُ النَّاسُ لِقَفْرِهِ وَ ضَعْفِهِ فِي ظَاهِرِ أَمْرِهِ لِجَهْلِهِمْ بِمَا لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ مِنَ التَّأْيِيدِ وَ الْفَرَجِ. (۱)

یعنی: امام باقر علیه السلام فرمود: قطعا ایوب علیه السلام هفت سال بدون هیچ گناهی مبتلا به بلا گردید و به درستی که انبیاء علیهم السلام مرتکب گناه نمی شوند، چرا که معصوم و پاکیزه هستند و انحرافی ندارند و کوچکترین گناهان را هم مرتکب نمی شوند و فرمود: ایوب علیه السلام با همه بلاهایی که مبتلا شد اصلا بوی بدی از او استشمام نمی گردید و صورتش کریه نشد و از او چرک و خون آبه خارج نشد و هیچ کس با دیدنش، او را پلید و چرکین نمی دانست یا از او وحشت نمی کرد و کرمی از بدنش خارج نشد و خداوند همین کار را با تمام انبیاء علیهم السلام و اولیاء با کرامتش که به بلا مبتلامی شدند می کرد، و مردم فقط و فقط به خاطر فقر و ضعفی که در ظاهر داشت او را از خود دور کردند و به خاطر جهالتشان به آن چه از گشایش و تأییدات نزد خداوند برای حضرت ایوب علیه السلام بود.

علامه مجلسی رحمته الله بعد از نقل این حدیث می فرماید:

هذا الخبر أوفق بأصول متكلمى الإمامية من كونهم منزَّهين عما يوجب تنفُّر الطباع عنهم، فتكون الأخبار الأخر محمولة على التقية موافقة للعامة فيما روه. (۲)

یعنی: این حدیث با اصول متکلمین شیعه موافق تراست؛ به خاطر این که انبیاء علیهم السلام منزّه از مبتلا شدن به بیماری هایی که موجب وحشت و تنفر مردم می شود می باشند، لذا باید سایر روایات را حمل بر تقیه به خاطر موافقت با روایات

۱ - بحار الأنوار، جلد: ۱۲، صفحه: ۳۴۸.

۲ - بحار الأنوار، جلد: ۱۲، صفحه: ۳۴۹.



عامه نمود.

صاحب کتاب عصمه الانبياء عليه السلام در توضیح این روایت آورده:

و هذه الرواية الصادرة من بيت الوحي و النبوة تعرب عن عقيدة الأئمة عليهم السلام في حق الأنبياء عليهم السلام عامة، و في حق النبي أيوب عليه السلام خاصة، و أنّ الأنبياء عليهم السلام لا يبتلون بالأمراض المنقرّة، لأنّها لا تجتمع مع هدف البعثة، و أنّ ابتلاء أيوب كان لأهداف تربوية أُشير إليها في الروای. ^(۱)

یعنی: این روایت که از خانه وحی و نبوت صادر گشته، نشان دهنده عقیده ائمه عليهم السلام (در این مسأله، یعنی صحت بدنی) عموم انبياء عليهم السلام و به خصوص در مورد حضرت ایوب عليه السلام است و قطعاً انبياء عليهم السلام به بیماری هایی که مردم از آنها متنفر شوند مبتلا نمی گردند و به خاطر آن که این مسأله با هدف از بعثت انبياء عليهم السلام جمع نمی شود و مبتلا شدن حضرت ایوب عليه السلام به خاطر مسائل تربیتی بوده که در روایت به آنها اشاره شده است.

با توجه به آن چه ذکر شد کلام علامه مجلسی رحمته الله فصل الخطاب این مسأله است، چرا که ایشان این حدیث شریف را بر سایر احادیثی که به ماجرای حضرت ایوب عليه السلام پرداخته و اشاره به بیرون آمدن خون از جسم شریف ایشان شده ترجیح داده اند و مضمون این حدیث را با قواعد عقلی سازگارتر دانسته اند و از آنجا که الجمع مهما ممکن اولی من الطرح است، معتقدند که باید برای آن احادیث محمل هایی ساخت تا از تناقض با این حدیث خارج شوند، مثلاً: آن عبارات را حمل بر تقیه و یا به نظر ما بر شدت بیماری و ضعف جسم ایشان نمود، کما این که سخنان امام باقر عليه السلام به آن اشاره نموده است.

۱ - عصمة الأنبياء عليهم السلام، صفحه: ۱۹۱.



مؤلف کتاب دلائل الصدق لنهج الحق در این کتاب چنین آورده:

ذهبت الإمامية كافة إلى أن الأنبياء عليهم السلام معصومون عن الصغائر والكبائر، منزّهون عن المعاصي، قبل النبوة وبعدها، على سبيل العمدة والنسيان، وعن كلّ رذيلة ومنتقصة، وما يدلّ على الخسّة والضعف. (۱)

یعنی: همه علمای امامیه معتقدند که انبیاء عليهم السلام معصوم از گناهان صغیره و کبیره هستند و منزّه از معصیت الهی می باشند، چه قبل از نبوت و چه بعد از نبوت، چه عمدا و چه از روی فراموشی و همچنین منزّه از هر رذیله و نقص و خسه و ضعیفای هستند.

کلمه "خسه" به معنی عیب و هر چه که انسان را از قول و فعل مورد عیب جوئی قرار دهد است، (۲) و کلمه "ضعف" به معنی پست شدن و در اصل و نسب پست و خوار بودن، می باشد. (۳)

بنابراین ثابت شد که هر گونه نقص و عیب و مرضی که موجبات پست جلوه کردن انبیاء الهی عليهم السلام در دید دیگران باشد و یا مغل ابلاغ رسالت ایشان شود، از ساحت مقدس ایشان به دور است و بالتبع اوصیاء الهی نیز همین گونه هستند.

عصمت اوصیاء الهی

از دیگر مباحثی که در مورد اوصیاء قابل ذکر است عصمت ایشان است.

فی مختار الإمامية، و لا يذهب عليك أن مذهبه في عصمة الأنبياء عليهم السلام هو عدم جواز صدور الذنب منهم مطلقا، سواء كان الذنب صغيرة أو كبيرة، عمدا كان أو سهوا، قبل البعثة كان أو بعدها، كما أنه لا يجوز عندهم أن يصدر منهم الخطأ والنسيان في تلقى

۱- دلائل الصدق لنهج الحق، جلد: ۴، صفحه: ۱۷.

۲- فرهنگ ابجدی عربی فارسی، صفحه: ۵۹۳.

۳- فرهنگ ابجدی، صفحه: ۹۸۸.

الوحي و إبلاغه و في تفسيره و تبينه و نحو ذلك.

قال العلامة رحمته الله: ذهبت الإمامية كافة إلى أن الأنبياء عليهم السلام معصومون عن الصغائر و الكبائر، منزهون عن المعاصي، قبل النبوة و بعدها، على سبيل العمدة و النسيان، و عن كل رذيلة و منقصة، و ما يدل على الخسة و الضعة، و خالفت أهل السنة كافة في ذلك و جوزوا عليهم المعاصي و بعضهم جوزوا الكفر عليهم قبل النبوة و بعدها و جوزوا عليهم السهو و الغلط، الخ. (١)

يعنى: شيعيان بر این اعتقاد هستند که انبیاء الهی عليهم السلام معصوم بوده و صدور هیچ گونه گناهی را از آن‌ها جایز نمی‌دانند، خواه کوچک باشد خواه بزرگ، عمدی باشد یا اشتباهی، قبل از بعثت باشد یا بعد از بعثت، همچنان که معتقد هستند: جایز نیست خطا و فراموشی در القاء وحی و رساندن آن به مردم و در تبیین و تفسیر آن و امثالش از ایشان سر بزنند.

علامه رحمته الله فرموده: همه علمای امامیه معتقدند که انبیاء عليهم السلام معصوم از گناهان صغیره و کبیره هستند و منزّه از معصیت الهی می‌باشند، چه قبل از نبوت و چه بعد از نبوت، چه عمدا و چه از روی فراموشی و همچنین منزّه از هر رذیله و نقص و خسه و وضعه‌ای هستند و عموم اهل سنت در این مسأله مخالفت کرده‌اند و انجام گناهان و حتی برخی، کفر را هم برایشان جایز دانسته‌اند؛ چه قبل از نبوت و چه بعد از آن و همچنین اشتباه و سهو را هم برایشان جایز می‌دانند.

شیخ صدوق رحمته الله در کتاب خصال حدیثی را نقل می‌نماید:

فِي خَيْرِ الْأَعْمَشِ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام: الْأَنْبِيَاءُ عليهم السلام وَ أَوْصِيَاؤُهُمْ لَا ذُنُوبَ لَهُمْ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ. (٢)

١- بداية المعارف الإلهية في شرح عقائد الإمامية، جلد: ١، صفحه: ٢٥٠.

٢- خصال، جلد: ٢، صفحه: ٦٠٨.



یعنی: امام صادق عليه السلام می فرماید: انبیاء عليهم السلام و اوصیاء آن‌ها هیچ گناهی مرتکب نمی‌شوند به خاطر این که آن‌ها معصوم و پاک هستند.

این حدیث صراحت در عصمت انبیاء و اوصیاء ایشان عليهم السلام دارد، اما باید توجه داشت که اثبات عصمت انبیاء و اوصیاء الهی عليهم السلام از طریق منقولات امکان پذیر نمی‌باشد و برای اثبات این مدعا باید یا از ادله عقلی کامل یا ادله‌ای که مرکب از منقولات و معقولات است استفاده نمود، چرا که قبل از اثبات عصمت ایشان، استناد به کلمات خودشان قابل اطمینان نمی‌باشد، ضمن این که استدلال بر اساس شریعات و منقولات بر این مدعا همراه بانوعی دوراست که باطل می‌باشد.

دلیل عقلی بر عصمت اوصیاء الهی

از جمله مسائل عقلی که دال بر عصمت انبیاء و اوصیاء الهی عليهم السلام است مسأله نقض غرض است، به این صورت که غرض از ارسال رسل، تبلیغ احکام الهی به شکل صحیح و کامل به بشر است، حال اگر رسولان الهی خود اهل خطا و اشتباه و نسیان در تبلیغ فرامین الهی باشند و یا با انجام گناه، عملاً آن دستورات را زیر پا گذارند، غرض الهی از ارسال رسل حاصل نمی‌گردد، تنها راه جلوگیری از نقض غرض الهی، عصمت انبیاء و اوصیاء عليهم السلام است.

مؤلف کتاب نور الافهام فی علم الکلام، در مورد عصمت اوصیاء چنین می‌نویسد:

و أيضا يشترط فيه أن يكون مأمونا من السهو والنسيان، بحيث يحفظ كل ما أنزله الله عز وجل على النبي صلى الله عليه وآله ولا ينسى شيئا مما أوحى إليه. (۱)

۱ - نور الافهام فی علم الکلام، جلد: ۱، صفحه: ۳۸۰.



یعنی: و همچنین وصی باید معصوم از سهو و فراموشی باشد، به گونه ای که بتواند همه چیزهایی که خداوند بر پیامبر نازل کرده را حفظ نموده و چیزی از آن چه که بر او وحی شده را فراموش نکند.

مؤلف کتاب ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين، دلیل عقلی دیگری بر عصمت انبیاء و اوصیاء و ائمه علیهم السلام آورده:

أنه لو لم یکن معصوماً للزم وجود ما لا یتناهی من الائمة علیهم السلام و اللزام باطل فالملزوم مثله. أما بیان اللزام فظاهر، و أما بیان الملازمة: فلان العلة المحوجة لاحتیاج المكلفین الی الامام هو كونهم جائز الخطأ، اذ علی تقدیر فرض عصمتهم لا حاجة لهم الی امام، فلو فرض الامام جائز الخطأ مع كونه مكلفاً لكان مفتقراً الی امام آخر، و ننقل الکلام علی الثانی، و نقول كما قلنا أولاً، و یلزم التسلسل.^(۱)

یعنی: اگر امام و وصی پیامبر معصوم نباشد لازم می آید که بی نهایت از اوصیاء و ائمه علیهم السلام وجود داشته باشد و چون لازم (وجود بی نهایت امام و وصی) باطل است، به تبع ملزوم (عدم عصمت امام و وصی) نیز باطل است.

اما بیان ملازمه به این صورت است که چون مکلفین جائز الخطا هستند احتیاج به امام و پیشوا و راهنما دارند، چرا که اگر معصوم بودند هیچ نیازی به امام نداشتند و حال اگر فرض کنیم که امام در عین این که مکلف است جائز الخطا نیز هست، پس نیازمند امام دیگری می باشد تا او را به خطاها و اشتباهاتش آگاه سازد و به این صورت کلام به امام بعدی منتقل می شود و همان چه که در مورد امام اول گفتیم در این جا می آوریم که لازمه آن تسلسل،^(۲) است.

از ادله دیگر در تأیید این مطلب دلیل زیر است که سید عمید الدین عبیدلی در

۱- ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين، صفحه: ۳۳۳.

۲- تسلسل؛ به سلسله بی نهایت علت ها گفته می شود که هیچ انتهایی ندارد و عقلاً محال است واقع شود.



کتاب اشراق اللاهوت فی نقد شرح الیاقوت آورده است:

لأنَّ الأُمَّةَ مختلفة في الأحكام فلا بدَّ من حجة تقطع اختلافهم و يظهر لنا منه العلم.^(۱)

یعنی: چون مردم در نظراتشان اختلاف دارند پس ناچاریم دلیلی داشته باشیم که با آن اختلافات را تمام کنیم و از او برایمان علم (قطع و یقین) حاصل شود.

توضیح این که: اختلافاتی که در میان دانشمندان رخ می دهد به خاطر عدم علم و قطع به یک مطلب است، یعنی: چون هیچ کس قطع و یقین به صحت و سقم سخن دیگری ندارد و با ادله آنها هم قانع نمی شود لذا خود به دنبال استنباط رفته و برای خود نظری جدید می دهد، اما اگر شخصی معصوم وجود داشته باشد که حقایق را در مورد هر مسئله ای بیان کند، پس همه به صحت و سقم آن اعتماد نموده و لذا اختلافات از بین می رود.

مرحوم سید مرتضی رحمته الله نیز در امالی خود در مورد عصمت انبیاء و اوصیاء علیهم السلام می فرماید:

إِعْلَمُ أَنَّ الْعِصْمَةَ هِيَ اللَّطْفُ الَّذِي يَفْعَلُهُ اللَّهُ تَعَالَى.^(۲)

یعنی: بدان که عصمت لطفی است که خداوند متعال در حق بندگان نموده است.

توضیح این که: عصمت انبیاء و اوصیاء علیهم السلام که زمامدار امور معنوی و مادی انسان ها هستند به وسیله قاعده لطف اثبات می گردد، چرا که در این مورد تمام شرایط لطف وجود دارد و هیچ مانعی هم در کار نمی باشد. اهمیت مسأله نیز فوق

۱- اشراق اللاهوت فی نقد شرح الیاقوت، صفحه: ۴۷۷.

۲- امالی المرتضی، جلد: ۲، صفحه: ۳۴۷.



العاده زیاد است و عدم لطف و اعطای عصمت موجبات مفاسد بسیار می‌گردد، لذا خداوند متعال لطفش را بر بندگان عطا می‌نماید و این منظور سید مرتضی رحمته الله است که می‌گوید: **العصمة هي اللطف الذي يفعلُه الله تعالى.**

دلیل عقلی بعد که بر این مطلب اقامه می‌شود: بنا بر احادیث وارده از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه و آله در کتب شیعه و سنی، دین اسلام تا قیامت باقی و احکامش پا بر جا است،^(۱) و اگر این دین تا قیامت مورد تحریف قرار گیرد و نادرست به دست آیندگان برسد تکلیف بما لایطاق در مورد ایشان رخ خواهد داد و برای جلوگیری از این مسأله لازم است که یا تمام امت معصوم باشند تا انحرافی در دین ایجاد نکرده و چیزی از آن را فراموش نکنند، یا در هر زمان حداقل یک شخص معصوم، مسئول حفظ شریعت اسلامی ناب باشد.

فرض اول واضح البطلان است؛ چرا که ما به عینه منحرفین و مشرکین و کفار بسیاری رامی بینیم، پس باید قائل به مطلب دوم، یعنی؛ عصمت شخص خاصی شویم، چرا که اگر معصوم نباشد امکان خطا و نسیان و سهو در او وجود دارد که منجر به تحریف و یا نقصان شریعت محمدی صلی الله علیه و آله در آینده می‌گردد.

تمام ادله عقلی که عصمت انبیاء صلی الله علیه و آله را ثابت می‌کند دقیقاً عصمت اوصیاء علیهم السلام را نیز ثابت می‌کند، چرا که مقام و موقعیت ایشان دقیقاً همان موقعیت انبیاء صلی الله علیه و آله با همان حساسیت فوق العاده است.

لازم به ذکر است که انبیاء و اوصیاء الهی صلی الله علیه و آله همیشه و در همه حال دارای اختیار بوده و هستند و عصمت ایشان منافاتی با اختیار ایشان ندارد، در واقع ایشان با داشتن اختیار مرتکب معاصی نمی‌شوند و از طرف دیگر نیز هیچ اجباری بر آنها

۱- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْإِمَامِ الْبَاقِرِ عليه السلام قَالَ: قَالَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَيُّهَا النَّاسُ حَلَالٌ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامٌ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (کنز الفوائد، جلد: ۱، صفحه: ۳۵۲).



برای بندگی و عبادت خداوند وجود ندارد، بلکه افعال ایشان ثمره فهم و درک آنها است که ادله و سخنان بزرگان در این باب بسیار است و ما در این جا به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

پاسخ به شبهه اسماعیلیه در مورد سلسله اوصیاء

علی بن ولید از دانشمندان بزرگ اسماعیلیه در کتاب اعتقادی خود می‌نویسد:

و یعتقد: ان الوصی انما یوصیه الرسول علی معالم شریعتہ، و أسرار ملتہ، و عیون ہدایتہ، و حقیقۃ أقوالہ، و حفظ أسرارہ، فإذا قام بہا، و مضی الی دار کرامتہ، استحال قیام وصی ثانی بعدہ، لان الشریعۃ لم تتغیر، و لا ذہبت فتأتی أوامر جدیدۃ تحتاج الی من یوصی بحفظہا، و القیام بمعانیہا، و ضبط احوالہا، فلہذا کان انقطاع الوصیۃ بعد مضی الوصی الذی خلّفہ الرسول فی العالم.^(۱)

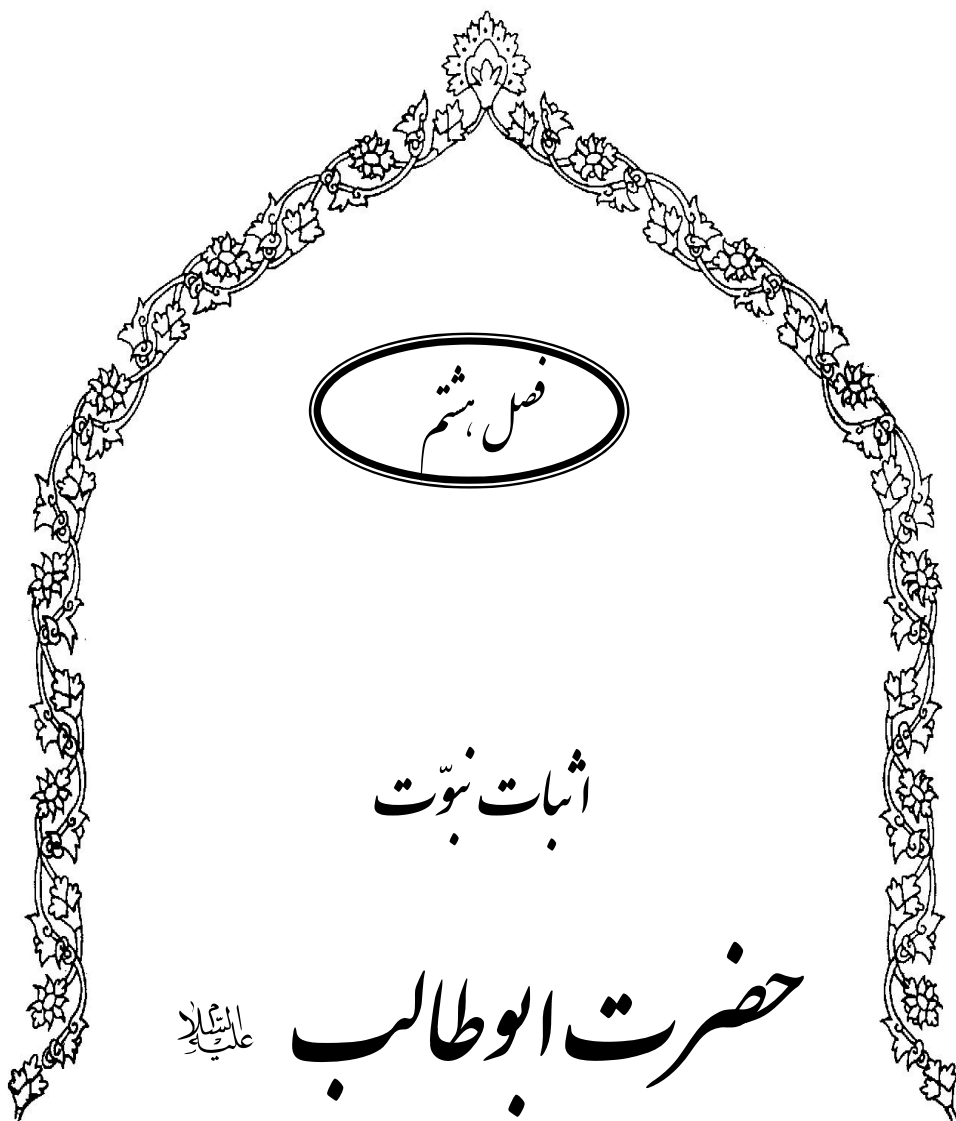
یعنی: اسماعیلیه معتقدند که فرستاده الهی، علوم شریعت و رموز ملت و چشمه‌های هدایت و حقیقت سخنان و حفظ اسرار خود را به وصی خود وصیت می‌کند و هر گاه وصی بعد از پیامبر، قیام به اجرای وصایای رسول خدا نمود و سپس از دار دنیا رفت محال است که وصی دیگری بعد از او برای آن پیامبر به پا خیزد، به خاطر این که شریعت آن پیامبر، دیگر تغییر نمی‌کند تا او امر جدیدی داشته باشد که برای حفظ آنها احتیاج به وصی باشد و یا این که لازم باشد کسی آن را معنا کند و یا حالات آن را ثابت کند و به همین دلیل است که با از دنیا رفتن وصی ای که بعد از پیامبر آمده، آمدن وصی بعدی منقطع می‌شود.

در مطلب ایشان مغالطه‌ای وجود دارد، آنجا که می‌گوید: چون او امر جدیدی نمی‌آید پس به وصی جدید هم نیازی نیست.

۱ - تاج العقائد و معدن الفوائد، صفحه: ۶۸.



این سخن کاملاً اشتباه است و خلاف آن را به وضوح می‌توان دید، نگاهی کوتاه به ادیانی همچون مسیحیت و یهودیت نشان می‌دهد که این ادیان با وجود این که احکام جدیدی در آن‌ها نازل نشده و همواره تا زمان ظهور پیامبر صاحب شریعت بعد، دارای وصی بودند، اما امروزه کاملاً آلوده به شرک و انحراف هستند، از طرف دیگر حفظ احکام دین یا معنا کردن حقیقت آن‌ها مسئله‌ای نیست که با یک بار انجام دادن در مورد آن رفع تکلیف صورت گیرد یا حتی محدود به زمان یا دوره خاصی باشد، بلکه همواره نیاز به شخصی پاک و معصوم است تا اولاً: احکام دین را همان طور که بوده به آیندگان برساند و ثانیاً: از ایجاد تحریف در آن جلوگیری کند و ثالثاً: با پیشرفت بشر و تغییر نوع زندگی، او احکام الهی را با نوع زندگی جدید ایشان به خوبی تطبیق دهد، ضمن این که چه بسا بیان برخی از معانی و حقایق الهی توسط یک وصی امکان پذیر نشود و اصلاً شاید وصی پیامبر را در مدت زمان اندکی بعد از او به قتل برسانند و ایشان نتواند وظایف خود را کامل کند و خلاصه این که کلام اسماعیلیه سخنی بی‌دلیل و ناصواب است که با مذهب خود ایشان هم سازگار نمی‌باشد، چرا که آن‌ها تا چند امام و وصی بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را قبول دارند و در میانه راه، خود را از شیعه اثنا عشریه جدا کردند.



فصل ہشتم

اثبات نبوت

حضرت ابوطالب
علیہ السلام



دلیل اول نبوت حضرت ابوطالب علیه السلام

نبوت حضرت ابوطالب علیه السلام آن چنان واضح و روشن است که آن را از طریق عقل و قرآن و سنت می توان اثبات کرد. دلیل اول از دو مقدمه اصلی تشکیل شده که جداگانه به هر یک از آنها خواهیم پرداخت.

مقدمه اول

بر اساس آن چه که از روایات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به ما رسیده و علماء بزرگ تاریخ شیعه به آن اذعان نموده اند، حضرت ابوطالب علیه السلام پدر بزرگوار امیرالمؤمنین علی علیه السلام از جمله اوصیاء حضرت ابراهیم علیه السلام بوده اند که در مقدمه اول به اثبات این مسأله پرداخته خواهد شد.

وصایت حضرت ابوطالب علیه السلام

با توجه به مطالبی که در فصل قبل عرض شد به خوبی معنای وصی و خصوصیات او روشن گردید.

طبق آن چه از روایات اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده، حضرت ابوطالب علیه السلام یکی از اوصیاء الهی می باشند که در این جا احادیث این باب را ذکر می کنیم.

حدیث اول در اثبات وصایت حضرت ابوطالب عليه السلام

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ
أُمِّيَّةَ بْنِ عَلِيٍّ الْقَيْسِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي دُرُسْتُ بْنُ أَبِي مَنْصُورٍ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ عليه السلام أ
كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَحْجُوجًا بِأَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَقَالَ لَا وَ لَكِنَّهُ كَانَ مُسْتَوْدَعًا لِلْوَصَايَا
فَدَفَعَهَا إِلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ قُلْتُ فَدَفَعَ إِلَيْهِ الْوَصَايَا عَلَى أَنَّهُ مَحْجُوجٌ بِهِ فَقَالَ لَوْ كَانَ مَحْجُوجًا بِهِ
مَا دَفَعَ إِلَيْهِ الْوَصِيَّةَ قَالَ فَقُلْتُ فَمَا كَانَ حَالُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ أَقَرَّ بِالنَّبِيِّ وَ بِمَا جَاءَ بِهِ وَ
دَفَعَ إِلَيْهِ الْوَصَايَا وَ مَاتَ مِنْ يَوْمِهِ. (۱)

یعنی: ابن ابی منصور از امام کاظم عليه السلام پرسید: آیا ابوطالب عليه السلام بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حجت بود؟ امام فرمود: نه، اما وصایای انبیاء عليهم السلام نزد او به ودیعه گذاشته شده بود و او آن‌ها را به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داد.

پرسید: یعنی وصایا را به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سپرد در حالی که بر او حجت بود؟ امام فرمود: اگر ابوطالب عليه السلام بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حجت بود وصایا را به ایشان نمی داد.

پرسید: پس وضعیت ابوطالب عليه السلام چگونه است؟ امام فرمود: او به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و هر چه از ناحیه الهی آورده بود اقرار کرد و وصایای انبیاء عليهم السلام را به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سپرد و از آن روز از دنیا رفت.

علامه مجلسی رحمته الله این حدیث را در بحار الانوار، (۲) و مرآة العقول، (۳) علامه امینی رحمته الله

۱ - الکافی، جلد: ۱، صفحه: ۴۴۵.

۲ - بحار الانوار، جلد: ۳۵، صفحه: ۷۳.

۳ - مرآة العقول، جلد: ۵، صفحه: ۲۲۳.



درالغدیر،^(۱) همچنین فیض کاشانی علیه السلام در الوافی،^(۲) بیان نموده و شیخ حرعاملی رحمته الله نیز این روایت را به همین صورت در اثبات الهداة،^(۳) نقل نموده است.

این روایت به وضوح دلالت بر وصایت حضرت ابوطالب علیه السلام دارد، چرا که امانات انبیاء و وصایای ایشان سینه به سینه و دست به دست فقط به جانشینان و اوصیاء ایشان می‌رسیده و از آنجا که در این حدیث به صراحت بیان شده که وصایای انبیاء علیهم السلام نزد جناب ابوطالب علیه السلام به ودیعه گذاشته شده نتیجه می‌گیریم که ایشان وصی الهی و از سلسله اوصیاء حضرت ابراهیم علیه السلام بوده است.

مرحوم کلینی رحمته الله در کتاب کافی حدیثی طولانی را ذکر می‌کند که قسمت‌هایی از آن دلالت کاملی بر این مطلب دارد که فقط اوصیاء الهی حامل وصایای انبیاء علیهم السلام هستند.

فَلَمَّا انْقَضَتْ نُبُوَّةُ آدَمَ علیه السلام وَ اسْتَكْمَلَ أَيَّامَهُ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ أَنْ يَا آدَمُ علیه السلام قَدْ انْقَضَتْ نُبُوَّتُكَ وَ اسْتَكْمَلْتَ أَيَّامَكَ فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذِي عِنْدَكَ وَ الْإِيمَانَ وَ الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ فِي الْعَقَبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ عِنْدَ هَيْبَةِ اللَّهِ. ^(۴)

یعنی: امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: ... هنگامی که عمر حضرت آدم علیه السلام و نبوتش به پایان رسید خداوند بر او وحی کرد که ای آدم علیه السلام توبه پایان عمر خود و نبوت رسیده ای، پس علمی که نزدت است به همراه ایمان و اسم اعظم و میراث علم و آثار نبوت را برای فرزندان نزد هبه الله (شیث علیه السلام) به ودیعه بگذار.

در این قسمت کاملاً مشخص می‌گردد که میراث انبیاء علیهم السلام و وصایای ایشان

۱ - الغدیر، جلد: ۷، صفحه: ۳۹۴.

۲ - الوافی، جلد: ۳، صفحه: ۷۰۱.

۳ - اثبات الهداة، جلد: ۱، صفحه: ۱۸۳.

۴ - الکافی، جلد: ۸، صفحه: ۱۱۴.



چيست و به جانشين ايشان يعنى: حضرت شيث علیه السلام مى رسد. (۱)

در ادامه مى فرمايد: شيث علیه السلام آن وصايا را به جانشين خود سپرد تا آنجا که نوبت به حضرت نوح علیه السلام رسيد.

ثُمَّ إِنَّ نُوحًا علیه السلام لَمَّا انْقَضَتْ نُبُوَّتُهُ وَ اسْتُكْمِلَتْ أَيَّامُهُ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ أَنْ يَا نُوحُ علیه السلام قَدْ قَضَيْتَ نُبُوَّتَكَ وَ اسْتُكْمِلْتَ أَيَّامَكَ فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذِي عِنْدَكَ وَ الْإِيمَانَ وَ الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ فِي الْعَقَبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ فَإِنِّي لَنْ أَقْطَعَهَا كَمَا لَمْ أَقْطَعَهَا مِنْ بُيُوتَاتِ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام الَّتِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَ آدَمَ عليه السلام. (۲)

يعنى: سپس نوح علیه السلام زمانى که مدت نبوتش به پايان رسيد و عمرش به آخر آمد خداوند به او وحى نمود که زمان حيات و نبوت تو به پايان رسيده، پس علمى که نردت است به همراه ايمان و اسم اعظم و ميراث علم و نشانه هاى علم نبوت را در فرزندان قرار بده که من هيچ گاه آن ها را از خانه هاى انبياء عليهم السلام قطع نخواهم کرد، همچنان که قبل از اين از خانه هاى پيامبرانى که بين تو و آدم عليه السلام بوده اند قطع نشده است.

اين فراز اشاره کامل دارد که اين وصايا دائما از زمان حضرت آدم عليه السلام تا حضرت نوح عليه السلام بين انبياء عليهم السلام دست به دست مى شده و حال خداوند امر فرموده که نوح عليه السلام نيز آن ها را به فرزندش که جانشين او است، (۳) عطا کند.

در ادامه امام عليه السلام مى فرمايد:

۱ - در بسيارى از روايات که در ادامه خواهد آمد و يا سابقا ذکر شده به صراحت بيان گشته که حضرت شيث، وصى آدم عليه السلام است.

۲ - الكافى، جلد: ۸، صفحه: ۱۱۵.

۳ - در بسيارى از روايات که در ادامه خواهد آمد و يا سابقا ذکر شده به صراحت بيان گشته که سام فرزند حضرت نوح عليه السلام وصى ايشان است.

جَرَى لِكُلِّ نَبِيٍّ مَا جَرَى لِنُوحٍ علیه السلام وَ كَمَا جَرَى لِآدَمَ وَ هُودٍ وَ صَالِحٍ وَ شُعَيْبٍ وَ
إِبْرَاهِيمَ علیه السلام. (۱)

یعنی: همان اتفاقی که برای نوح و آدم و هود و صالح و شعیب و ابراهیم علیه السلام افتاد برای همه انبیاء علیه السلام جاری می شود.

در این قسمت امام باقر علیه السلام در مقام کلی گویی می فرمایند: همان سنت و سیره ای که برای نوح علیه السلام اجرا شد (یعنی: انتقال وصایای انبیاء علیه السلام به جانشینانشان) برای تمام انبیاء علیه السلام خواهد بود و این مشخص کننده همین مطلب است که وصایای انبیاء علیه السلام فقط به اوصیاءشان می رسد.

بسیاری از بزرگان با استناد به روایت امام کاظم علیه السلام که در بالا ذکر شد، قائل به وصایت حضرت ابوطالب علیه السلام شده اند.

علامه امینی رحمته الله در الغدیر می نویسد:

هَذِهِ مَرْتَبَةٌ فَوْقَ مَرْتَبَةِ الْإِيمَانِ، فَإِنَّهَا مَشْفُوعَةٌ بِمَا سَبَقَ عَنْ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام
تَثَبَّتْ لِأَبِي طَالِبٍ علیه السلام مَرْتَبَةُ الْوَصَايَةِ وَالْحُجِّيَّةِ فِي وَقْتِهِ. (۲)

یعنی: این مقام بالاتر از مقام ایمان است و این مقام به خاطر آن چه که قبلاً بیان نمودیم به لطف امیرالمؤمنین علیه السلام برای ایشان قرار داده شده و این حدیث برای حضرت ابوطالب علیه السلام مقام وصایت و حجیت در زمان خود را ثابت می کند.

علامه مجلسی رحمته الله می فرماید:

أَمَّا أَبُو طَالِبٍ علیه السلام فَإِنَّهُ كَانَ مِنْ أَوْصِيَاءِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ علیه السلام وَ كَانَ حَافِظًا لِكُتُبِهِمْ

۱ - الکافی، جلد: ۸، صفحه: ۱۱۶.

۲ - الغدیر فی الکتاب و السنة و الادب، جلد: ۷، صفحه: ۵۳۱.

و وصاياهم من تلك الجهة لا من جهة بني إسرائيل. (۱)

یعنی: اما ابوطالب عليه السلام از جمله اوصیاء حضرت ابراهیم و اسماعیل عليهما السلام بود و حافظ کتابها و وصایای انبیاء عليهم السلام از آن جهت است، نه از جهت سلسله انبیاء بنی اسرائیل عليهم السلام.

توضیح این که: نبوت بعد از حضرت ابراهیم عليه السلام در دو فرزندش اسحاق و اسماعیل عليهما السلام به دو سلسله تقسیم شد و ادامه یافت؛ یکی فرزندان اسحاق عليه السلام که انبیاء بنی اسرائیل عليهم السلام از ایشان بود و دیگری فرزندان اسماعیل عليه السلام که پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله از ایشان است.

علامه مجلسی رحمته الله در موارد دیگری نیز اشاره به وصایت حضرت ابوطالب عليه السلام نموده، من جمله:

و قَدْ أَجْمَعَتِ الشَّيْعَةُ عَلَى إِسْلَامِهِ وَ أَنَّهُ قَدْ آمَنَ بِالنَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فِي أَوَّلِ الْأَمْرِ وَ لَمْ يَعْْبُدْ صَمًا قَطُّ بَلْ كَانَ مِنْ أَوْصِيَاءِ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَ اِشْتَهَرَ إِسْلَامُهُ مِنْ مَذَهَبِ الشَّيْعَةِ حَتَّى أَنْ الْمُخَالَفِينَ كُلَّهُمْ نَسَبُوا ذَلِكَ إِلَيْهِمْ وَ تَوَاتَرَتِ الْأَخْبَارُ مِنْ طُرُقِ الْخَاصَّةِ وَ الْعَامَّةِ فِي ذَلِكَ. (۲)

یعنی: شیعیان، بر ایمان ابوطالب عليه السلام و این که او در ابتدای امر رسالت رسول خدا صلى الله عليه وآله، به او ایمان آورده و هرگز بتی نپرستید، اجماع دارند؛ بلکه او از اوصیای حضرت ابراهیم عليه السلام بود و اسلام ایشان به اندازه‌ای نزد شیعه مشهور است که حتی دشمنان شیعه نیز این اعتقاد را به شیعه نسبت می‌دهند، و روایات متواتر از طرق خاصه و عامه، در این مورد وارد شده.

۱ - بحار الأنوار، جلد: ۱۷، صفحه: ۱۴۲.

۲ - بحار الأنوار، جلد: ۳۵، صفحه: ۱۳۸.



همچنین علامه مجلسی رحمته الله در کتاب حیات القلوب آورده:

بدان که اجماع علمای امامیه منعقد گردیده است بر آن که پدر و مادر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و جمیع اجداد و جدّات آن حضرت تا آدم عليه السلام همه مسلمان بوده‌اند و نور آن حضرت در صلب و رحم مشرکی قرار نگرفته و شبهه‌ای در نسب آن حضرت و آباء و امّهات او نبوده، و احادیث متواتره از طرق خاصه و عامه بر این مضامین دلالت کرده‌است، بلکه از احادیث متواتره ظاهر می‌شود که اجداد آن حضرت همه انبیاء و اوصیاء و حاملان دین خدا بوده‌اند؛ فرزندان اسماعیل عليه السلام که اجداد آن حضرت هستند اوصیای حضرت ابراهیم عليه السلام بوده‌اند و همیشه پادشاهی مکه و حجاب خانه کعبه و تعمیرات آن با ایشان بوده و مرجع عامه خلق بوده‌اند و ملت ابراهیم عليه السلام در میان ایشان بوده است و به شریعت حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السلام شریعت ابراهیم عليه السلام در میان فرزندان اسماعیل عليه السلام منسوخ نشد و ایشان حافظان آن شریعت بودند و به یکدیگر وصیت می‌کردند و آثار انبیاء را به یکدیگر می‌سپردند تا به عبدالمطلب عليه السلام رسید و عبدالمطلب، ابوطالب عليه السلام را وصی خود گردانید، و ابوطالب عليه السلام کتب و آثار انبیاء و ودایع ایشان را بعد از بعثت، تسلیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله نمود. (۱)

علامه طبسی نجفی رحمته الله در کتاب منیه الراغب با استناد به همین حدیث قائل به وصایت حضرت ابوطالب عليه السلام شده.

(و رُوِيَ أَنَّهُ كَانَ وَصِيًّا مِنْ أَوْصِيَاءِ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام كَمَا رَوَاهُ الْكَلْبِيُّ فِي الْكَافِي)

یعنی: روایت شده که حضرت ابوطالب عليه السلام وصی‌ای از اوصیاء حضرت ابراهیم عليه السلام بوده همچنان که کلینی در کافی آن را ذکر کرده‌است.

۱ - حیات القلوب المجلسی، جلد: ۳، صفحه: ۵۱.



شیخ حر عاملی رحمته الله نیز در کتاب اثبات الهداة به مسأله وصایت حضرت ابوطالب عليه السلام اشاره کرده و پس از نقل این حدیث می نویسد:

أقول: دفع الوصايا بأمر الأنبياء و الأوصياء عليهم السلام و أبوطالب راو للوصية و النص و الأمر بدفع وصايا الأنبياء السابقين عليهم السلام (۱).

یعنی: رساندن وصایا از اموری است که مربوط به انبیاء و اوصیاء عليهم السلام می باشد و حضرت ابوطالب عليه السلام حامل وصایا و نصوص، و مأمور رساندن وصایای انبیاء گذشته عليهم السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده اند.

حدیث دوم در اثبات وصایت حضرت ابوطالب عليه السلام

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قِيلَ لَهُ: مَنْ كَانَ آخِرُ الْأَوْصِيَاءِ قَبْلَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله؟ فَقَالَ: أَبِي. (۲)

یعنی: از امیرالمؤمنین عليه السلام سؤال شد: چه کسی آخرین وصی الهی قبل از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود؟ پس امام عليه السلام فرمود: پدرم (حضرت ابوطالب عليه السلام).

این حدیث صراحت کاملی بر وصی بودن حضرت ابوطالب عليه السلام دارد و علامه امینی رحمته الله نیز در الغدير این حدیث را آورده و از آن همین نتیجه را گرفته است. (۳)
شیخ ابوالحسن فتونی و کتابش؛ ضیاء العالمین که این حدیث در آن ذکر شده، همواره در طول تاریخ مورد نظر و عنایت علماء و دانشمندان شیعه بوده است.

علامه امینی رحمته الله در وصف ایشان چنین نوشته اند:

و شَيْخُنَا الْعَلَمَ الْقُدْوَةَ أَبِي الْحَسَنِ الشَّرِيفِ الْفُتُونِي فِي الْجُرْءِ الثَّانِي مِنْ كِتَابِهِ الْقِيَمِ

۱- اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، جلد: ۱، صفحه: ۱۸۳.

۲- ضیاء العالمین فی بیان الامامة الاثمه المصطفین، جلد: ۵، صفحه: ۵۰۵.

۳- الغدير، جلد: ۷، صفحه: ۵۲۴.



الضخم ضياء العالمين و الكتاب موجود عندنا و هو أحسن ما كتب في الموضوع. (۱)

یعنی: استاد بزرگ و شناخته شده ما و مقتدا و پیشوای شیعه ابی الحسن شریف فتونی در جلد دوم از کتاب پرقیمت و وزین ضیاء العالمین که نزد ما موجود است و بهترین کتاب در موضوع امامت است....

ایشان در جای دیگری از الغدیر می نویسد:

كَمَا فَصَّلَ الْقَوْلُ فِيهَا شَيْخَنَا الْحُجَّةَ أَبُو الْحَسَنِ الشَّرِيفِ الْفَتْوَنِيِّ الْمُتَوَفَّى فِي ١١٣٨ فِي كِتَابِهِ الْقِيمِ الضَّخْمِ «ضِيَاءُ الْعَالَمِينَ» وَ هُوَ أَثْمَنُ كِتَابِ أَلْفٍ فِي الْإِمَامَةِ. (۲)

یعنی: همچنان که کلام را در این مسأله تفصیل داده، استاد ما حجة الاسلام ابوالحسن شریف فتونی که در سال ۱۱۳۸ قمری از دار دنیا رفت در کتاب پرقیمت و گرانقدرش (ضیاء العالمین) که پر محتواترین کتاب در موضوع امامت است....

شیخ محمد حسن نجفی در مقدمه کتاب جواهر الکلام نوشته است:

الْعَالِمُ الْجَلِيلُ الْمُؤَلَّى أَبِي الْحَسَنِ الشَّرِيفِ الْعَامِلِيِّ الْفَتْوَنِيِّ صَاحِبِ كِتَابِ ضِيَاءِ الْعَالَمِينَ فِي الْإِمَامَةِ الْمَعْرُوفِ الَّذِي لَا يَزَالُ مَخْطُوطًا عِنْدَ الْأَسْرَةِ الْجَوَاهِرِيَّةِ. (۳)

یعنی: عالم جلیل القدر مولا ابی الحسن شریف عاملی فتونی صاحب کتاب ضیاء العالمین که در مورد امامت نوشته شده و معروف است که نسخه خطی آن دائما در خاندان جواهری موجود است.

علامه مجلسی رحمته الله در بحار الانوار نوشته:

الْعَالِمُ الْعَامِلُ الْفَاضِلُ الْكَامِلُ الْمُدَقَّقُ الْعَلَامَةُ أَفَقَهُ الْمُحَدِّثِينَ وَ أَكْمَلَ الرَّبَّانِيِّينَ

۱ - الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، جلد: ۷، صفحه: ۵۳۹.

۲ - الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، جلد: ۷، صفحه: ۳۹۸.

۳ - جواهر الکلام، جلد: ۱، صفحه: ۴.

الشَّرِيفُ الْعَدْلُ الْمُؤَلَّى أَبُو الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ طَاهِرِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ مُوسَى بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَعْتُوقِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْفَتْوَنِيِّ النَّبَاطِيِّ الْعَامِلِيِّ الْأَصْفَهَانِيِّ الْغُرَوِيِّ وَكَانَتْ أُمُّهُ أُخْتُ السَّيِّدِ الْأَمِيرِ مُحَمَّدِ صَالِحِ السَّابِقِ ذَكَرَهُ وَهُوَ جَدُّ شَيْخِنَا الْفَقِيهِ صَاحِبِ جَوَاهِرِ الْكَلَامِ مِنْ طَرَفِ أُمِّ (١)

يعنى: عالم عامل وفاضل كامل، علامه بسيار بادقت، فقيه ترين محدث و مربي كامل عادل شريف، مولا ابوالحسن بن محمد طاهر بن عبدالحميد بن موسى بن علي بن معتوق بن عبدالحميد فتونى نباطى عاملى اصفهانى غروى كه مادرش، خواهر سيد امير محمد صالح كه قبلا در موردش نوشتيم و ضمنا ايشان از طرف مادر جداستاد فقيه ما صاحب جواهر الكلام است.

در جلد: ٥٣ بحار الانوار، صفحه: ٢٧٦، نیز چنین آمده:

قَالَ الْعَالِمُ النَّحْرِيرُ النَّقَادُ الْبَصِيرُ الْمُؤَلَّى أَبُو الْحَسَنِ الشَّرِيفُ الْعَامِلِيُّ الْغُرَوِيُّ تَلْمِيزُ الْعَلَمَةِ الْمَجْلِسِيِّ وَهُوَ جَدُّ شَيْخِ الْفُقَهَاءِ فِي عَصْرِهِ صَاحِبُ جَوَاهِرِ الْكَلَامِ مِنْ طَرَفِ أُمِّهِ وَ يُنْقَلُ عَنْهُ فِي الْجَوَاهِرِ كَثِيرًا صَاحِبُ التَّفْسِيرِ الْحَسَنِ الَّذِي لَمْ يُؤَلَّفْ مِثْلُهُ وَإِنْ لَمْ يُبْرَزْ مِنْهُ إِلَّا قَلِيلٌ إِلَّا أَنَّ فِي مُقَدِّمَاتِهِ مِنَ الْفَوَائِدِ مَا يَشْفِي الْعَلِيلَ وَيُرْوَى الْعَلِيلُ وَغَيْرُهُ قَالَ فِي كِتَابِ ضِيَاءِ الْعَالَمِينَ وَهُوَ كِتَابٌ كَبِيرٌ مَنِيفٌ عَلَى سِتِّينَ أَلْفَ بَيْتٍ كَثِيرِ الْفَوَائِدِ قَلِيلِ النَّظِيرِ.

يعنى: عالم متبهر و بزرگ، نقد کننده تيزبين، مولا ابوالحسن شريف عاملى غروى شاگرد علامه مجلسى عليه السلام كه از طرف مادر؛ جد شيخ الفقها در زمان خود، يعنى صاحب جواهر است و از ايشان در جواهر، كلمات بسيارى نقل شده و صاحب تفسير بسيار خوبى كه مانندش تاليف نشده، هر چند جزاندكى از آن نوشته نشد، لكن در مقدماتش فوايد بسيارى است كه مشكلات را رفع مى كند و ايشا

١ - بحار الأنوار، جلد: ١٠٢، صفحه: ٨٦.



روایاتی از روی اشتیاق بسیار نقل شده و صاحب کتاب‌های دیگری غیر از آن است، در کتاب ضیاء العالمین که کتابی بزرگ و مفید است و دارای شصت هزار بیت است که فواید بسیار و کم نظیری در آن می‌باشد.

در جای دیگر از این کتاب نیز چنین آمده:

و هَذَا الشَّيْخُ جَلِيلُ الْقَدْرِ عَظِيمُ الشَّانِ أَفْضَلُ أَهْلِ عَصْرِهِ فِيمَا أَعْلَمُ وَ هُوَ مُؤَلَّفُ تَفْسِيرِ
مِرْآةِ الْأَنْوَارِ إِلَى أَوَاسِطِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ يُقَرِّبُ مُقَدِّمَاتِهِ مِنْ عِشْرِينَ أَلْفَ بَيْتٍ لَا يُوجَدُ مِثْلُهُ وَ
كِتَابُ ضِيَاءِ الْعَالَمِينَ فِي الْإِمَامَةِ يَزِيدُ مِنْ سِتِّينَ أَلْفَ بَيْتٍ أَجْمَعٍ وَ أَجَلٌ مَا كَتَبَ فِي هَذَا
الْفَنِّ. (۱)

یعنی: این استاد جلیل القدر و عظیم الشان، افضل اهل زمان خود در آن چه که من می‌دانم است و ایشان مؤلف کتاب تفسیر مرآة الانوار می‌باشد که تا واسطه سوره بقره بیشتر نیست که مقدماتش حدود بیست هزار بیت می‌باشد و بی نظیر است، و کتاب ضیاء العالمین در بحث امامت که بیش از شصت هزار بیت دارد و بزرگ‌ترین و جامع‌ترین کتابی است که در این رشته نوشته شده.

شیخ عباس قمی رحمته الله نیز در مورد ایشان می‌نویسد:

أَبُو الْحَسَنِ الشَّرِيفِ ابْنِ الشَّيْخِ مُحَمَّدِ طَاهِرِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ مُوسَى بْنِ عَلِيٍّ بْنِ
مَعْتُوقِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْفَتْوَنِيِّ النَّبَاطِيِّ الْعَامِلِيِّ الْأَصْبَهَانِيِّ الْغَرَوِيِّ الْمُتَوَفَّى سَنَةَ ١١٣٨
أَفْضَلُ أَهْلِ عَصْرِهِ وَأَطْوَلُهُمْ بَاعًا...

يُرَوَّى هُوَ عَنِ الْعَلَامَةِ الْمَجْلِسِيِّ وَ عَنِ الشَّيْخِ الْحُرِّ الْعَامِلِيِّ وَ عَنِ خَالِهِ الْخَاتُونِ
أَبَادِيٍّ وَ عَنِ السَّيِّدِ الْجَزَائِرِيِّ وَ غَيْرِ هَؤُلَاءِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

وَ يُرَوَّى عَنْهُ السَّيِّدُ الْأَجَلِيُّ الشَّهِيدُ السَّيِّدُ نَصْرُ اللَّهِ الْمُوسَوِيُّ الْحَائِرِيُّ الْمُدْرَسِيُّ فِي

۱ - بحار الأنوار، جلد: ۱۰۲، صفحه: ۸۸.

الرُّؤُوسَةُ الْحُسَيْنِيَّةِ صَاحِبِ الرُّوضَاتِ الزَّهْرَاتِ فِي الْمُعْجَزَاتِ بَعْدَ الْوَفَاةِ وَ سَلْسِلِ
الذَّهَبِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ

يَرَوِي عَنْ السَّيِّدِ الْمَذْكُورِ الْأَجَلِ السَّيِّدِ حُسَيْنِ الْقَزْوِينِيِّ أَحَدِ مَشَايخِ الْعَلَامَةِ بَحْرُ
الْعُلُومِ، وَ السَّيِّدِ مُحَمَّدِ بْنِ أَمِيرِ الْحَاجِّ، شَارِحِ قَصِيدَةِ أَبِي فَرَّاسٍ وَ الشَّيْخِ أَحْمَدَ بْنِ الشَّيْخِ
حَسَنَ النَّحْوِيِّ، رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.^(١)

يعنى: ابوالحسن شريف بن شيخ محمد طاهر بن عبدالحميد بن موسى بن علي
بن معتوق بن عبدالحميد فتونى نباطى عاملى اصفهانى غروى كه در سال ١١٣٨
قمرى فوت كرد، فاضل ترين فرد زمان خود و بخشنده ترينشان بود....

و روایت کرده از علامه مجلسى و شيخ حر عاملى و از دايى خود خاتون آبادى
و از سيد جزائرى و ديگران از آنها رضوان الله عليهم.

و از او روایت نموده اند سيد بزرگوار شهيد سيد نصرالله موسوى حائرى كه در
حرم امام حسين عليه السلام مجلس درس داشت و صاحب كتاب روضات زهرات در
معجزاتى كه بعد از وفات رخ داده و كتاب سلاسل الذهب وغيره....

و از سيد فوق الذكر روایت نموده سيد بزرگوار حسين قزوينى يكي از اساتيد
علامه بحرالعلوم و سيد محمد بن امير الحاج شارح قصيده ابى فراس و شيخ احمد
بن شيخ حسن نحوى رحمته الله.

فقيه، اصولى، مفسر و محدث مشهور شيعى محدث كاظمينى رحمته الله از مراجع
بزرگ زمان خود در كتاب تكمله الامل الآمل نوشته:

المولى أبو الحسن الشريف بن محمد طاهر بن عبد الحميد بن موسى بن علي بن
محمد بن معتوق بن عبد الحميد الفتونى النباطى العاملى الأصفهانى الغروى و يظهر من

١ - الكنى و الالقاب، جلد: ١، صفحه: ٥٢.



إجازات جملة من مشايخه له أن جملة من آباءه كانوا علماء أجلاء فقهاء، كإجازة الشيخ محمد حسين بن الحسن الميسي و إجازة الشيخ أحمد بن محمد بن يوسف البحراني و إجازة الشيخ عبد الواحد بن محمد بن أحمد البوراني... .

قال العلامة النوري رحمته الله في ترجمة: أفقه المحدثين و أكمل الربانيين، الشريف العدل... .

و هو يروى عن المجلسي رحمته الله صاحب البحار... .

و أما عد مشايخه و من يروى عنهم و من يروى عنه فقد استقصيتهم في "بغية الوعاة في طبقات مشايخ الإجازات".^(١)

يعنى: مولاً أبو الحسن شريف بن محمد طاهر بن عبد الحميد بن موسى بن على بن محمد بن معتوق بن عبد الحميد فتونى نباطى عاملى أصفهانى غروى كه با توجه به اجازاتى كه براى ايشان صادر شده برخى از اساتيد ايشان رامى توان شناخت، ضمن اين كه برخى از پدران ايشان از فقها و علماء جليل القدر بوده اند، مثل اجازة شيخ محمد حسين بن حسن ميسى و اجازة شيخ احمد بن محمد بن يوسف بحراني و اجازة شيخ عبد الواحد بن محمد بن احمد بوراني... .

علامة نوري رحمته الله در كتاب ترجمه فرموده: او فقيه ترين محدثين و كامل ترين مربي و عادل شريف است... .

ايشان از مجلسي رحمته الله صاحب بحار روايت نموده است... .

اما اساتيد ايشان و كساني كه از او روايت نموده اند و ايشان از آنها روايت نموده همه و همه در كتاب "بغية الوعاة في طبقات مشايخ الاجازات" جمع آوري شده است.

١ - تكمله الامل الآمل، صفحه: ٤٤٣.



تعاریف و تمجیدهایی که افرادی همچون علامه امینی و شیخ عباس قمی و محدث کاظمینی و مرحوم علامه نوری علیه السلام و... از شیخ ابوالحسن فتونی و کتاب ضیاء العالمین ایشان نموده‌اند نشان دهنده شخصیت و دقت و علم و تقوا و توثیق بسیار ایشان است که خود بیان‌کننده این است که ایشان حدیثی را بدون دقت نظر در سند و متن آن، روایت نمی‌کند.

حدیث سوم در اثبات وصایت حضرت ابوطالب علیه السلام

مرحوم صدوق علیه السلام در کتاب اعتقادات خود آورده:

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَرَجْتُ مِنْ نِكَاحٍ وَلَمْ أُخْرَجْ مِنْ سِفَاحٍ مِنْ لَدُنْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ رُوي أَنَّ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ حُجَّةً وَ أَبُو طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ وَصِيَّهُ. ^(۱)

یعنی: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: تمام پدران من از آدم تا عبد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ همه از طریق نکاح و ازدواج متولد شده‌اند و هیچ یک از زنا متولد نشدند، و قطعاً روایت شده که حضرت عبدالمطلب علیه السلام حجت الهی (پیامبر) بر مردم و جناب ابوطالب علیه السلام وصی ایشان بود.

این مطلب صدوق علیه السلام به صراحت بیان‌کننده وصایت حضرت ابوطالب علیه السلام است و خود ایشان در کتاب اعتقاداتش به استناد همین روایت قائل به وصایت حضرت ابوطالب علیه السلام است.

علامه شیخ محمد امامی علیه السلام در کتاب شرح دعاء صباح می‌فرماید: شیعه معتقد است که پدران رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَامُ تا حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ همه نبی و وصی بوده‌اند و پدر حضرت ابراهیم علیه السلام تاریخ بوده و آذر عموی ایشان می‌باشد... و

۱- اعتقادات صدوق، صفحه: ۱۱۰.



جناب عبدالمطلب علیه السلام و پدرانشان از ناحیه حضرت اسماعیل علیه السلام تماماً از اوصیاء حضرت ابراهیم علیه السلام بوده‌اند و جناب ابوطالب علیه السلام بعد از حضرت عبدالمطلب علیه السلام وصی بودند و کتب حضرت ابراهیم و اسماعیل علیه السلام و سائر انبیاء و اوصیاء علیهم السلام و ودیعه‌های ایشان نزد او بوده و او تمامش را به رسول خدا صلی الله علیه و آله تحویل داده است.

مرحوم مجلسی رحمته الله نیز این حدیث را در بحارالانوار، جلد: ۱۵، صفحه: ۱۱۷ نقل نموده است.

البته توجه به این مطلب ضروری است که چون مرحوم صدوق رحمته الله نزدیک به عصر حضور امام معصوم علیه السلام و اوایل غیبت امام عصر ارواحنا فداه بوده‌اند لذا کسب قطع و یقین برایشان بسیار آسان بوده و به همین دلیل وقتی ایشان می‌فرمایند: (روی) در واقع مسلم است که در زمان ایشان این مطلب مشهور و واضح و از ناحیه امام معصوم قطعی الصدور بوده است.

حدیث چهارم در اثبات وصایت حضرت ابوطالب علیه السلام

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ أَسَدٍ علیه السلام جَاءَتْ إِلَى أَبِي طَالِبٍ علیه السلام لِيُبَشِّرَهُ بِمَوْلِدِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ أَبُو طَالِبٍ علیه السلام اضْطَرِي سَبْتًا أُبَشِّرُكَ بِمِثْلِهِ إِلَّا النَّبُوءَةَ وَ قَالَ السَّبْتُ ثَلَاثُونَ سَنَةً وَ كَانَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام ثَلَاثُونَ سَنَةً. (۱)

یعنی: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله متولد شد، فاطمه بنت اسد علیه السلام خدمت حضرت ابوطالب علیه السلام آمد تا خبر تولد رسول خدا صلی الله علیه و آله را به ایشان بشارت دهد، حضرت ابوطالب علیه السلام به فاطمه بنت اسد علیه السلام فرمود: مدتی صبر کن، آن گاه من بشارت فرزندی همچون او را به تومی دهم، با این تفاوت که او فقط پیامبر خدا

۱ - الکافی، جلد: ۱، صفحه: ۴۵۲.



نیست، آن گاه بیان کردند: این مدت سی سال است، امام صادق عليه السلام فرمود: بین رسول خدا صلى الله عليه وآله و امیرالمؤمنین عليه السلام سی سال اختلاف سن بود.

این حدیث به صراحت بیان کننده این مطلب است که جناب ابوطالب عليه السلام امین اسرار الهی بوده و از جانب خداوند خبر از وقایع آینده داشته است، زیرا اخباری که ایشان داده بسیار صحیح بوده و دقیقاً تمام آن اخبار در آینده رخ داده و همان طور که قبلاً بیان شد این از خصوصیات انبیاء و اوصیاء الهی عليهم السلام است که خبر از اسرار و علوم الهی دارند، لذا این حدیث نیز گواه ما بر وصایت حضرت ابوطالب عليه السلام است. در کتاب ابهی الممداد فی شرح مؤتمر علماء بغداد که ابن عطیه مالکی مذهب نوشته و محمد جمیل محمود از علماء شیعه لبنان آن را شرح زده، بعد از ذکر این حدیث نوشته شده:

يدل هذا الحديث على تقدم إيمان أبي طالب عليه السلام و أنه كان من الأوصياء و أمينا على أسرار الأنبياء عليهم السلام. (۱)

یعنی: این حدیث بر ایمان ابوطالب عليه السلام و این که او از اوصیاء الهی و امین اسرار انبیاء عليهم السلام است دلالت می کند.

واقعه ای که در این حدیث به آن پرداخته شده از طرق دیگر و با اندک تفاوتی باز هم نقل شده که در این جا به برخی از آن ها اشاره می شود.

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ لَمَّا وُلِدَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَتُحَ لَامِنَةَ بِيَاضِ فَارِسَ وَ قُصُورِ الشَّامِ فَجَاءَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ أُمُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَى أَبِي طَالِبٍ عليه السلام ضَا حِكَةً مُسْتَبْشِرَةً فَأَعْلَمَتْهُ مَا قَالَتْ آمِنَةٌ فَقَالَ لَهَا أَبُو طَالِبٍ عليه السلام وَ تَتَعَجَّبِينَ مِنْ هَذَا إِنَّكَ تَحْبِلِينَ وَ

۱- ابهی الممداد فی شرح مؤتمر علماء بغداد، جلد: ۲، صفحه: ۳۷۲.

تَلْدِينَ بِوَصِيَّتِهِ وَ وَزِيرِهِ. (۱)

یعنی: امام صادق عليه السلام فرمود: وقتی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متولد شد حجاب‌ها از مقابل چشم حضرت آمنه عليها السلام کنار رفت و ایشان کاخ‌های مدائن در فارس و قصرهای شام را دید، پس فاطمه بنت اسد عليها السلام مادر امیرالمؤمنین عليه السلام نزد ابوطالب عليه السلام رسید و در حالی که خندان بود بشارت تولد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به ابوطالب عليه السلام داد، سپس ابوطالب عليه السلام را از آن چه که آمنه عليها السلام از دیده هایش برایش نقل کرده بود با خبر کرد، ابوطالب عليه السلام به او فرمود: از آن چه که الان به تو می‌گویم تعجب می‌کنی، تو صاحب فرزندی می‌شوی و او را به دنیا می‌آوری که وصی و وزیر فرزند آمنه عليها السلام خواهد بود.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كَانَ حَيْثُ طُلِقَتْ آمِنَةُ بِنْتُ وَهْبٍ عليها السلام وَ أَخَذَهَا الْمُخَاضُ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَضَرَتْهَا فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ عليها السلام امْرَأَةٌ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَلَمْ تَزَلْ مَعَهَا حَتَّى وَضَعَتْ فَقَالَتْ إِحْدَاهُمَا لِلْآخَرَى هَلْ تَرِينَ مَا أَرَى فَقَالَتْ وَمَا تَرِينَ قَالَتْ هَذَا الثُّورَ الَّذِي قَدْ سَطَعَ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ فَبَيْنَمَا هُمَا كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِمَا أَبُو طَالِبٍ عليه السلام فَقَالَ لَهُمَا مَا لَكُمَا مِنْ أَيِّ شَيْءٍ تَعْجَبَانِ فَأَخْبَرَتْهُ فَاطِمَةُ عليها السلام بِالثُّورِ الَّذِي قَدْ رَأَتْ فَقَالَ لَهَا أَبُو طَالِبٍ عليه السلام أَلَا أَبْشُرُكِ فَقَالَتْ بَلَى فَقَالَ أَمَا إِنَّكِ سَتَلْدِينَ غُلَامًا يَكُونُ وَصِيَّ هَذَا الْمَوْلُودِ. (۲)

یعنی: امام صادق عليه السلام فرمود: زمانی که درد زایمان حضرت آمنه عليها السلام برای تولد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آغاز شد فاطمه بنت اسد عليها السلام همسر ابوطالب عليه السلام آمد و دائما نزد ایشان بود تا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به دنیا آمد، پس یکی از آن دو به دیگری گفت: آیا تو آن چه من دیدم را دیدی؟ او گفت: تو چه دیدی؟ گفت: این نوری که بین مشرق و مغرب زمین ساطع شده و آن دو در همین حال بودند که ابوطالب عليه السلام بر آنها وارد شد و

۱ - مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، جلد: ۵، صفحه: ۲۸۲.

۲ - بحار الأنوار، جلد: ۱۵، صفحه: ۲۹۵.



پرسید: چه شده؟ چه چیزی شما را به تعجب انداخته؟ فاطمه بنت اسد عليها السلام جریان را نقل کرد، حضرت ابوطالب عليه السلام به او فرمود: آیا بشارتی به تو بدهم؟ فاطمه عليها السلام گفت: بله، ابوطالب عليه السلام فرمود: تو به زودی فرزندی به دنیا می آوری که وصی این مولود است.

ملاً صالح مازندرانی در شرح کافی در مورد این حدیث می فرماید:
 فيه دلالة على كمال أبي طالب عليه السلام وقيل انه كان من أوصياء عيسى عليه السلام و في بعض الاخبار دلالة عليه. (۱)

یعنی: این حدیث دلالت بر کمال جناب ابوطالب عليه السلام دارد و گفته شده که قطعاً او از اوصیاء حضرت عیسی عليه السلام بوده و در بعضی از روایات دلایلی بر این مطلب وجود دارد.

حدیث پنجم در اثبات وصایت حضرت ابوطالب عليه السلام

سلیمان بن ابراهیم قندوزی؛ از علمای اهل سنت حنفی مذهب در کتاب ینابیع الموده چنین آورده:

عباس بن عبد المطلب قال:

لما ولدت فاطمة بنت أسد عليها السلام عليا عليه السلام سمّته باسم أبيه (أسد)، و لم يرض أبو طالب عليه السلام بهذا. فقال: هلمّ حتى نعلو أبا قبيس ليلا، و ندعو خالق الخضراء فلعله أن ينبئنا في اسمه.

فلما أمسيا خرّجا و صعدا أبا قبيس و دعيا الله تعالى فأنشأ أبو طالب عليه السلام شعرا:

يا رب الغسق الدجى و الفلق المبتلج المضى

۱ - شرح أصول الكافي لمولى صالح المازندرانی، جلد: ۱۲، صفحه: ۴۰۲.



بين لنا عن امرک المقضى بما نسمى ذلك الصبي

فاذا خشخشة من السماء، فرفع ابوطالب عليه السلام طرفه فاذا لوح مثل زبرجد أخضر فيه أربعة أسطر، فأخذه بكلتا يديه وضمه الى صدره ضمًا شديدًا فاذا مكتوب:

خصصتما بالولد الزكى والظاهر المنتجب الرضى
واسمه من قاهر العلى على اشتق من العلى

فسرّ ابوطالب عليه السلام سرورا عظيما، وخرّ ساجدا لله تبارك وتعالى، وعلق بعشرة من الإبل، وكان اللوح معلقا في بيت الحرام يفتخر به بنو هاشم على قريش حتى غاب زمان قتال الحجاج ابن الزبير. (١)

يعنى: وقتى فاطمه بنت اسد عليها السلام اميرالمؤمنين عليه السلام را به دنيا آورد نام پدرش (اسد) را بر او نهاد، ولى ابوطالب عليه السلام راضى به اين نام نشد وگفت: صبر کن امشب بالاي کوه ابوقبيس روم و با خالق آسمان ها حرف بزنىم شايد او نام اين فرزند را براى ما بيان کند، پس عصر از خانه خارج شد و بالاي کوه ابوقبيس رفته و شروع به سخن گفتن با خدا کرد و اشعاري را به اين مضمون خواند: اى خداوند آسمان ها و خورشيد و ماه! نامى را که براى اين کودک مقدر فرموده اى براى ما آشکار کن، در اين هنگام صدايى از آسمان بلند شد، ابوطالب عليه السلام بالا را نگاه کرد و لوحى را از جنس زبرجد سبز ديد که چهار سطر بر آن نوشته شده بود، آن لوح را با هر دو دستش گرفت و محکم به سينه چسباند، بر روى آن لوح نوشته بود شما دو نفر را به فرزندى پاک و انتخاب شده و مورد رضاي خدا اختصاص داديم و نامش از طرف خداى قدرتمند بلند مرتبه؛ على گذاشته شد که از اعلى که به معنای بلند مرتبه است گرفته شده، پس ابوطالب عليه السلام بسيار خوشحال شد و براى خدا سجده کرد و ده شتر را براى عقيقه قربانى نمود و آن لوح در خانه کعبه

١ - ينابيع المودة، جلد: ٢، صفحه: ٣٠٦.

آویزان بود و بنی هاشم به واسطه آن بر قریش افتخار می کردند تا این که در زمان جنگ بین حجاج و ابن زبیر ناپدید شد.

این روایت بیان کننده این مطلب است که حضرت ابوطالب علیه السلام محدث بوده و خداوند با او سخن می گفته که این مسأله از خصوصیات انبیاء و اوصیاء الهی علیهم السلام است.

علامه مجلسی رحمته الله نیز این حدیث را در بحار با مقداری تفاوت نقل کرده:

أَبُو عَلِيٍّ بْنِ هَمَّامٍ رَفَعَهُ أَنَّهُ لَمَّا وُلِدَ عَلِيٌّ عليه السلام أَخَذَ أَبُو طَالِبٍ عليه السلام بِيَدِ فَاطِمَةَ عليها السلام وَ عَلِيَّ عليه السلام عَلَى صَدْرِهِ وَ خَرَجَ إِلَى الْأَبْطَحِ وَ نَادَى

يَا رَبِّ يَا ذَا الْعَسَقِ الدَّجِيِّ وَ الْقَمَرِ الْمُبْتَلِجِ الْمُضِيِّ

بَيْنَ لَنَا مِنْ حُكْمِكَ الْمَقْضِيِّ مَا ذَا تَرَى فِي اسْمِ ذَا الصَّبِيِّ

قَالَ فَبَجَاءَ شَيْءٌ يَدِبُّ عَلَى الْأَرْضِ كَالسَّحَابِ حَتَّى حَصَلَ فِي صَدْرِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَضَمَّهُ مَعَ عَلِيٍّ عليه السلام إِلَى صَدْرِهِ فَلَمَّا أَصْبَحَ إِذَا هُوَ بِلَوْحٍ أَخْضَرَ فِيهِ مَكْتُوبٌ

خُصِّصْتُمَا بِالْوَلَدِ الزَّكِيِّ وَ الطَّاهِرِ الْمُتَجَبِّ الرَّضِيِّ

فَاسْمُهُ مِنْ شَامِخِ عَلِيٍّ عَلِيٌّ اشْتَقَّ مِنْ الْعَلِيِّ

قَالَ فَعَلَّقُوا اللَّوْحَ فِي الْكَعْبَةِ وَ مَا زَالَ هُنَاكَ حَتَّى أَخَذَهُ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ. (۱)


یعنی: وقتی علی علیه السلام متولد شد ابوطالب علیه السلام دست فاطمه بنت اسد علیها السلام را گرفت و علی علیه السلام را بغل کرده و به صحرای ابطح رفت و گفت: ای پروردگار آسمانها و خورشید و ماه! نامی را که برای این کودک مقدر نموده ای آشکار کن، پس چیزی مثل ابر که به آرامی بر روی زمین حرکت می کرد آمد تا در مقابل ابوطالب علیه السلام قرار گرفت، ابوطالب علیه السلام آن را به همراه علی علیه السلام به سینه چسباند، وقتی صبح شد معلوم گشت که



۱ - بحار الأنوار، جلد: ۳۵، صفحه: ۱۸.






آن، لوح سبز رنگی بوده که رویش نوشته شده بود؛ شما دو نفر را به فرزندی پاک و انتخاب شده و مورد رضای خدا اختصاص دادیم و نامش از طرف خدای قدرتمند بلند مرتبه علی گذاشته شد که از اعلی به معنای بلند مرتبه گرفته شده است.

حدیث ششم در اثبات وصایت حضرت ابوطالب

ابن فتال نیشابوری حدیث طولانی از رسول خدا  را در کتاب روضة الواعظین نقل نموده:

شبی که نطفه امیرالمؤمنین علی  منعقد گردید در مکه تا چند روز زلزله شد به طوری که قریش دور هم جمع شده و تصمیم گرفتند بت‌های خود را بالای کوه ابوقبیس ببرند و به آن‌ها متوسل شوند تا این بلا از آن‌ها برطرف شود، بالاخره بالای کوه رفته و شروع به توسل به بت‌ها کردند که ناگهان کوه شروع به لرزش کرد به گونه‌ای که صخره‌های کوه ریخت و همه بت‌های آن‌ها با صورت روی زمین افتادند، قریشان با خود گفتند: ما دیگر طاقت تحمل این مصیبت را نداریم، در همین حال حضرت ابوطالب  که هیچ اهمیتی به این اتفاقات نمی‌داد بالای کوه آمده و شروع به سخن گفتن کرد:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ أَحْدَثَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ حَادِثَةً وَخَلَقَ فِيهَا خَلْقًا
إِنْ لَمْ تُطِيعُوهُ وَ لَمْ تُعْرَوْا بِوَلَايَتِهِ وَتَشْهَدُوا بِإِمَامَتِهِ لَمْ يَسْكُنْ مَا بِكُمْ وَ لَا يَكُونُ لَكُمْ بِتِهَامَةٍ
مَسْكَنًا فَقَالُوا يَا أَبَاطِلَ  إِنَّا نَقُولُ بِمَقَالَتِكَ فَبَكَى أَبُو طَالِبٍ  وَرَفَعَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى
يَدَيْهِ وَ قَالَ إِلَهِي وَ سَيِّدِي أَسْأَلُكَ بِالْمُحَمَّدِيَّةِ الْمَحْمُودَةِ وَ بِالْعُلُوِّيَّةِ الْعَالِيَةِ وَ بِالْفَاطِمِيَّةِ
الْبَيْضَاءِ إِيَّاكَ تَفَضَّلْتَ عَلَيَّ تِهَامَةً بِالرَّافَةِ وَ الرَّحْمَةَ فَوَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسْمَةَ لَقَدْ
كَانَتْ الْعَرَبُ تَكْتُبُ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ فَتَدْعُو بِهَا عِنْدَ شِدَائِدِهَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ هِيَ لَا تَعْلَمُهَا وَ
لَا تَعْرِفُ حَقِيقَتَهَا فَلَمَّا كَانَتْ اللَّيْلَةُ الَّتِي وُلِدَ فِيهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ  أَشْرَقَتِ السَّمَاءُ

بِضِيائِهَا وَ تَضَاعَفَ نُورُ نُجُومِهَا وَ أَبْصَرَتْ مِنْ ذَلِكَ قُرَيْشٌ عَجَبًا فَهَاجَ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ وَ قَالُوا قَدْ حَدَثَ فِي السَّمَاءِ حَادِثَةٌ وَ خَرَجَ أَبُو طَالِبٍ عليه السلام يَتَخَلَّلُ سِكَكَ مَكَّةَ وَ أَسْوَاقَهَا وَ يَقُولُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ تَمَّتْ حُجَّةُ اللَّهِ وَ أَقْبَلَ النَّاسُ يَسْأَلُونَهُ عَنْ عِلَّةِ مَا يَرَوْنَهُ مِنْ إِشْرَاقِ السَّمَاءِ وَ تَضَاعُفِ نُورِ النُّجُومِ فَقَالَ لَهُمْ أَبْشِرُوا فَقَدْ ظَهَرَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَلِيُّ مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ يُكْمِلُ اللَّهُ فِيهِ خِصَالَ الْخَيْرِ وَ يَخْتِمُ بِهِ الْوَصِيَّيْنَ وَ هُوَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ نَاصِرُ الدِّينِ وَ قَامِعُ الْمُشْرِكِينَ وَ غَيْظُ الْمُنَافِقِينَ وَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ وَ وَصِيُّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ إِمَامٌ هُدَى وَ نَجْمٌ عَلَا وَ مِصْبَاحٌ دَجَّى وَ مَبِيدُ الشُّرُكِ وَ الشُّبُهَاتِ وَ هُوَ نَفْسُ الْيَقِينِ وَ رَأْسُ الدِّينِ فَلَمْ يَزَلْ يُكْرَّرُ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ وَ الْأَلْفَاظِ. (١)

یعنی: ای مردم! به دست خداوند تبارک و تعالی در این شب حادثه ای رخ داده و کسی خلق شده که اگر او را اطاعت نکنید و به ولایتش شهادت ندهید و اقرار به امامتش نکنید این اتفاقاتی که برایتان رخ داده بر طرف نمی شود و شما نمی توانید در مکه زندگی کنید، پس همه گفتند: ای ابوطالب عليه السلام ما نیز همان چیزی را که تو می گویی گفته و می پذیری، پس ابوطالب عليه السلام گریست و دستانش را به سمت خدا برای دعا بالا برد و فرمود: وای خدا و سرور من از تو تقاضای کنم که بحق محمدیه المحموده و بالعلویة العالیة و بالفاطمیة البیضاء (که در واقع اسامی رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین عليه السلام و فاطمه زهرا عليها السلام است) بر اهل مکه تفضلی بفرمایی و با رأفت و مهربانی برخورد کنی به حق آن که دانه رامی شکافد و مردم را نجات می دهد این مصیبت را از ما بر طرف فرما، در این جا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اعراب در دوران جاهلیت این کلمات را نوشتند و در زمان سختی ها به آن متوسل می شدند، در حالی که معنا و حقیقت این کلمات را نمی دانستند، سپس فرمود: تا این که در آن شب که امیرالمؤمنین علی عليه السلام متولد شد آسمان ها با نور وجود ایشان روشن، و نور ستارگان

۱ - روضة الواعظین و بصیرة المتعظین، جلد: ۱، صفحه: ۷۸.



آسمان دو برابر شد، به طوری که قریش از دیدن این اتفاقات متعجب شده و با خود می‌گفتند: اتفاقی در آسمان‌ها رخ داده است، در این حال بود که ابوطالب علیه السلام از خانه خارج شد و در بیابان‌ها و بازارهای مکه به راه افتاد و می‌گفت: حجت الهی تمام گشت، مردم اطرافش جمع شدند و از علت روشنایی آسمان و نور بیش از حد ستارگان پرسیدند، پس ابوطالب علیه السلام فرمود: ما را بشارت دادند که در این شب ولی ای از اولیاء الهی وارد دنیا شد که خداوند تمام خصلت‌های نیکو را در او کامل کرده و به وسیله او سلسله اوصیاء را پایان بخشیده و او امام متقین و یاری‌کننده دین و خوارکننده و دفع‌کننده مشرکین و خشمگین در مقابل منافقین و زینت عبادت‌کنندگان و وصی رسول خدا و پیشوای هدایت و ستاره درخشان آسمان و چراغ روشن‌گر در تاریکی‌ها است و او عین یقین و تمام دین است و دائم این کلمات را تا صبح تکرار می‌کرد.

بیان احادیثی در ولایت و معرفت اهل بیت علیهم السلام

تمام کسانی که معرفت به مقام و جایگاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام دارند می‌دانند که تمام انبیاء و اولیاء الهی علیهم السلام و ملائک آسمان‌ها و زمین، همه آرزوی لحظه‌ای ملاقات ایشان را داشته و دارند و آن‌ها که قبل از به دنیا آمدن ایشان بر روی کره زمین بوده‌اند دائماً انتظار ورود ایشان را به دنیای کشیده‌اند و می‌دانستند که تمام خلقت آسمان‌ها و زمین به خاطر محبت خداوند به این خمسه طیبه بوده و مقام هر یک از ایشان نزد خداوند، بستگی به میزان معرفتشان به این انوار مقدسه دارد، که در کتب بسیاری از علمای شیعه به طور مفصل به آن پرداخته شده که از باب نمونه در این جا به بیان چند حدیث اکتفا می‌شود.

عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ مَا تَتَّبَعْتُ نَبِيَّ قَطُّ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ حَقِّكَ وَ



بِفَضْلِنَا عَلَى مَنْ سِوَانَا^(۱).

یعنی: امام صادق عليه السلام می فرماید: هرگز به هیچ پیامبری خبری از ناحیه پروردگارداده نمی شد مگر به واسطه معرفتشان به حق ما و فضیلت ما اهل بیت عليهم السلام بر دیگران.

رسول خدا صلى الله عليه وآله در ضمن حدیثی طولانی می فرماید:

... يَا مُحَمَّدُ صلى الله عليه وآله إِنِّي خَلَقْتُكَ وَ خَلَقْتُ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عليهم السلام مِنْ شَبْحِ نُورٍ مِنْ نُورِي وَ عَرَضْتُ وَ لَأَيْتِكُمْ عَلَى أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ فَمَنْ قَبَلَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ جَحَدَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْكَافِرِينَ يَا مُحَمَّدُ صلى الله عليه وآله لَوْ أَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِي عَبْدَنِي حَتَّى يَنْقَطِعَ وَ يَصِيرَ مِثْلَ الشَّنِّ الْبَالِي ثُمَّ أَتَانِي جَاحِدًا بِوَلَايَتِكُمْ مَا غَفَرْتُ لَهُ حَتَّى يُغَيَّرَ بِوَلَايَتِكُمْ...^(۲)

یعنی: ای محمد صلى الله عليه وآله! من، تو و علی و فاطمه و حسن و حسین عليهم السلام را از شبیح و شمایل نور خودم خلق، و ولایت شما را بر اهل آسمانها و زمینها ارائه کردم، پس کسی که ولایت شما را پذیرفت در نظر من از مؤمنین است و کسی که ولایت شما را انکار کرد، در نظر من از کافران است. ای محمد! اگر بنده ای از بندگانم آن قدر عبادتم کند تا این که بند بندش از هم جدا شود و مثل مشک خشک و پوسیده بیابان شود، بعد روز قیامت در حالی به محضر من بیاید که منکر ولایت شما باشد، تا اقرار به ولایت شما نکند او را نخواهم بخشید.

در حدیث دیگری رسول خدا صلى الله عليه وآله می فرماید:

لِكُلِّ أَمْرٍ سَيِّدٌ وَ حُبِّي وَ حُبُّ عَلِيٍّ سَيِّدٌ مَا تَقَرَّبَ بِهِ الْمُتَقَرَّبُونَ مِنْ طَاعَةِ رَبِّهِمْ.^(۳)

۱ - بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد عليهم السلام، جلد: ۱، صفحه: ۷۵.

۲ - الغيبة للطوسی، صفحه: ۱۴۸.

۳ - بحار الأنوار، جلد: ۲۷، صفحه: ۱۲۹.

یعنی: برای هر چیزی سرور و سالاری است و محبت من و علی علیهما السلام سرور و آقای چیزهایی است که مقربان الهی در میان طاعات الهی به وسیله آن به خدا تقرب می جویند.

حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُضَلِّ بْنِ صَالِحٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا قَالَ عَهْدَ إِلَيْهِ فِي مُحَمَّدٍ وَ الْأَيْمَةَ عليه السلام مِنْ بَعْدِهِ فُتْرِكَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَزْمٌ فِيهِمْ أَنَّهُمْ هَكَذَا وَ إِنَّمَا سُمِّيَ أَوْلُو الْعَزْمِ أَوْلِي الْعَزْمِ لِأَنَّهُ عَهْدَ إِلَيْهِمْ فِي مُحَمَّدٍ وَ الْأَوْصِيَاءِ عليه السلام مِنْ بَعْدِهِ وَ الْمَهْدِيِّ أرواحناده وَ سِيرَتِهِ فَأَجْمَعَ عَزْمُهُمْ أَنْ ذَلِكَ كَذَلِكَ وَ الْأَفْوَارَ بِهِ. (۱)

یعنی: امام باقر عليه السلام درباره قول خدای عزوجل ﴿لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ یعنی: و قطعاً ما قبلاً با آدم عهد بستیم، پس او فراموش کرد و عزمی برای او نیافتیم، فرمود: یعنی درباره محمد صلی الله علیه و آله و امامان بعد از او علیهم السلام به وی سفارش کردیم، او ترک نمود و در مورد آنها تصمیم نگرفت که ایشان را چنان که هستند بدانند و پیغمبرانی که اولوالعزم نامیده شدند، از این جهت است که خدا درباره محمد صلی الله علیه و آله و اوصیاء بعد از او علیهم السلام خصوصاً درباره حضرت مهدی ارواحناده و روش او به ایشان سفارش فرمود و آنها تصمیم خود را استوار کردند که مطلب چنین است و اعتراف نمودند.

حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ دَاوُودَ الْعِجْلِيِّ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

... ثُمَّ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى النَّبِيِّينَ فَقَالَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ثُمَّ قَالَ وَ إِنَّ هَذَا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ إِنَّ هَذَا عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالُوا بَلَىٰ فَتُبَّتْ لَهُمُ النَّبُوءَةُ وَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى

۱ - بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام، جلد: ۱، صفحه: ۷۰.

أُولِي الْعِزْمِ أَلَا إِنِّي رَبُّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَسُولِي وَ عَلِيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَوْصِيَاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ عليه السلام وَ لَأَةُ أَمْرِي وَ خُزَانُ عِلْمِي وَ إِنَّ الْمَهْدِيَّ ارواحنفاده أَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِي وَ أَظْهَرُ بِهِ دَوْلَتِي وَ أَنْتَقِمُ بِهِ مِنْ أَعْدَائِي وَ أُعْبَدُ بِهِ طَوْعاً وَ كَرْهاً قَالُوا أَفَرَزْنَا وَ شَهِدْنَا يَا رَبِّ وَ لَمْ يَجِدْ أَدَمَ عليه السلام وَ لَمْ يُقَرَّرْ فَتَبَّتِ الْعَزِيمَةُ لِهَوْلِ لَاءِ الْخُمْسَةِ فِي الْمَهْدِيَّ ارواحنفاده وَ لَمْ يَكُنْ لِأَدَمَ عليه السلام عِزْمٌ عَلَى الْإِقْرَارِ بِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عِزْماً. (۱)

یعنی: امام باقر عليه السلام می فرمایند: ... سپس از پیغمبران پیمان گرفت و فرمود: مگر من پروردگار شما نیستم؟ و این محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسول من نیست و این علی عليه السلام امیر مؤمنان نمی باشد؟ گفتند: بله، پس نبوت آنها پا برجاشد، و از پیغمبران اولوالعزم پیمان گرفت که من پروردگار شما هستم و محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسولم و علی عليه السلام امیر مؤمنان و اوصیاء بعد از او عليه السلام و الیان امر من و خزانه داران علم من و این که مهدی ارواحنفاده کسی است که به وسیله او دینم را نصرت دهم و دولت من را آشکار کنم و از دشمنانم انتقام گیرم و به وسیله او خواهی نخواهی عبادت شوم. گفتند: پروردگارا! اقرار کردیم و گواهی دادیم، ولی آدم عليه السلام نه انکار کرد و نه اقرار نمود، پس مقام اولوالعزمی برای آن پنج تن از جهت مهدی ارواحنفاده ثابت شد و برای آدم عليه السلام عزمی برای اقرار به آن یافت نشد، این است گفتار خدای عزوجل: ﴿لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عِزْماً﴾، یعنی: قطعاً ما قبلاً با آدم عهد بستیم، پس او فراموش کرد و عزمی برای او نیافتیم.

حفص از حضرت صادق عليه السلام نقل کرد که فرمود:

كَانَ مِمَّا نَجَى اللَّهُ مُوسَى عليه السلام إِنِّي لَأَقْبِلُ الصَّلَاةَ إِلَّا مِمَّنْ تَوَاضَعَ لِعِظْمَتِي وَ أَلْزَمَ قَلْبَهُ خَوْفِي وَ قَطَعَ نَهَارَهُ بِذِكْرِي وَ لَمْ يَبْتَ مُصِراً عَلَى خَطِيئَتِهِ وَ عَرَفَ حَقَّ أَوْلِيَائِي وَ أَحِبَّائِي

۱ - بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد عليهم السلام، جلد: ۱، صفحه: ۷۰.



فَقَالَ مُوسَى عليه السلام يَا رَبِّ تَعْنِي بِأَوْلِيَائِكَ وَأَحِبَّائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ عليهم السلام فَقَالَ هُمْ كَذَلِكَ إِلَّا أَنِّي أَرَدْتُ بِذَلِكَ مَنْ مِنْ أَجْلِهِ خَلَقْتُ آدَمَ عليه السلام وَحَوَاءَ وَمَنْ مِنْ أَجْلِهِ خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَالتَّارَ فَقَالَ وَمَنْ هُوَ يَا رَبِّ فَقَالَ مُحَمَّدٌ عليه السلام أَحْمَدُ عليه السلام شَقَقْتُ اسْمَهُ مِنْ اسْمِي لِأَنِّي أَنَا الْمُحْمُودُ وَهُوَ مُحَمَّدٌ عليه السلام فَقَالَ مُوسَى عليه السلام يَا رَبِّ اجْعَلْنِي مِنْ أُمَّتِهِ فَقَالَ لَهُ يَا مُوسَى عليه السلام أَنْتَ مِنْ أُمَّتِهِ إِذَا عَرَفْتَ مَنْزِلَتَهُ وَمَنْزِلَةَ أَهْلِ بَيْتِهِ إِنَّ مَثَلَهُ وَمَثَلَ أَهْلِ بَيْتِهِ فِيمَنْ خَلَقْتَ كَمَثَلِ الْفِرْدَوْسِ فِي الْجَنَانِ لَا يَنْتَشِرُ وَرَقْهَا وَلَا يَتَغَيَّرُ طَعْمُهَا فَمَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفَ حَقَّهُمْ جَعَلَتْ لَهُ عِنْدَ الْجَهْلِ عِلْمًا وَعِنْدَ الظُّلْمَةِ نُورًا أَجِيبُهُ قَبْلَ أَنْ يَدْعُونِي وَأَعْطِيَهُ قَبْلَ أَنْ يَسْأَلَنِي الْخَيْرَ. (١)

یعنی: از جمله مطالبی که خداوند با موسی عليه السلام صحبت کرد این بود: من نماز را نمی پذیرم مگر از کسی که در مقابل عظمت من تواضع نماید و ترس من در دلش جای گیرد و روزش را به یاد من پایان دهد و با اصرار بر معصیت، شب را به سر نبرد و عارف به حق اولیاء و دوستان من باشد، موسی عليه السلام عرض کرد: خدایا! منظورت از اولیاء و دوستان، ابراهیم و اسحاق و یعقوب عليهم السلام است؟ فرمود: آن‌ها نیز از اولیای من هستند، جز این که منظورم کسانی هستند که به واسطه آن‌ها آدم عليه السلام و حوا و بهشت و جهنم را آفریدم. عرض کرد: پروردگارا! آن‌ها چه کسانی هستند؟ فرمود: محمد احمد عليه السلام که نامش را از نام خود جدا کردم، زیرا من محمودم و او محمد عليه السلام است. موسی عليه السلام عرض کرد: خدایا مرا از امت او قرار ده. فرمود: موسی! تو از امت او هستی وقتی مقام و منزلت او و خانواده‌اش را بشناسی؛ زیرا مثل او و خانواده‌اش در بین مخلوقات مانند فردوس است نسبت به بهشت که برگ درختش نمی ریزد و طعم آن تغییر نمی کند، هر کس عارف به مقام و حق آن‌ها باشد برایش در نادانی راهنما، و در تاریکی نور قرار می دهیم، قبل از این که درخواست کند خواسته‌اش را بر می آورم و به

١ - بحار الأنوار، جلد: ٢٦، صفحه: ٢٦٧.



او عطامی کنم قبل از این که درخواست کند.

این مطلب (معرفت اهل بیت عليهم السلام) از اسرار و رموزی بوده که سینه به سینه بین انبیاء و اوصیاء الهی عليهم السلام منتقل می شده و روایت بالا کاملاً مشخص می کند که حضرت ابوطالب عليه السلام به وضوح از چه اسراری اطلاع داشته و دارای چه سطحی از معرفت درباره مسأله ولایت بوده و از آنجا که ایشان نزد شخص خاصی آموزش ندیده بودند معلوم می گردد که خدای تعالی این علوم را بر ایشان نازل فرموده و این خود دلیلی متقن بر وصایت جناب ابوطالب عليه السلام است.

حدیث هفتم در اثبات وصایت حضرت ابوطالب عليه السلام

با توجه به آن چه از روایات اهل بیت عليهم السلام به ما رسیده کلیه اجداد رسول خدا صلی الله علیه و آله از آدم تا حضرت عبدالله عليه السلام همه از انبیاء الهی بوده اند که امام باقر عليه السلام می فرمایند:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ وَ تَقْلُبَكَ فِي السَّاجِدِينَ قَالَ يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ بِأَمْرِهِ وَ تَقْلُبَكَ فِي أَصْلَابِ الْأَنْبِيَاءِ نَبِيِّ بَعْدَ نَبِيِّ. (۱)

یعنی: امام باقر عليه السلام در تفسیر کلام خداوند تبارک و تعالی «الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ وَ تَقْلُبَكَ فِي السَّاجِدِينَ»، (۲) فرمودند: خداوند رسولش صلی الله علیه و آله را در حالی که به خواست او ایستاده بوده می دید و جابجایی او را در صلب انبیاء عليهم السلام از نبی ای به نبی دیگر نظاره گر بود.

روایات در این باب بسیار است که در این جا به همین اکتفا می کنیم، لذا ثابت می گردد که حضرت عبدالله عليه السلام پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله همچنین حضرت

۱ - تفسیر فرات الکوفی، صفحه: ۳۰۴.

۲ - سوره: شعرا، آیه: ۲۱۹.



عبدالمطلب علیه السلام پدر ایشان نیز از انبیاء الهی علیهم السلام بوده اند.

از طرف دیگر آن چه عقلاً ثابت است و با توجه به روایاتی که از ناحیه معصومین علیهم السلام به ما رسیده، تمام انبیاء الهی علیهم السلام دارای وصی بوده اند.

و قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى مِائَةَ أَلْفِ نَبِيٍّ وَ أَرْبَعَةَ وَ عَشْرِينَ أَلْفَ نَبِيٍّ أَنَا سَيِّدُهُمْ وَ أَفْضَلُهُمْ وَ أَكْرَمُهُمْ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ أَوْصَى إِلَيْهِ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَ إِنَّ وَصِيَّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام لَسَيِّدُهُمْ وَ أَفْضَلُهُمْ وَ أَكْرَمُهُمْ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. (۱)

یعنی: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: خداوند صد و بیست و چهار هزار پیامبر برای هدایت بشر فرستاده که من آقای آنها و با فضیلت ترین آنها و کریم ترین آنها نزد خداوند متعال هستم و هر پیامبری وصی ای دارد که به امر خدا به او وصیت می کند و وصی من علی بن ابی طالب علیه السلام است که آقای آنها و با فضیلت ترین و کریم ترین ایشان نزد خدای متعال است.

ما در مباحث وصی روایتی با همین مضمون از کتب اهل سنت نقل نمودیم. حال با کنار هم قرار دادن این دو دسته از روایات؛ یعنی روایاتی که اشاره به نبوت حضرت عبدالمطلب علیه السلام دارد و روایاتی که می فرماید: تمام انبیاء علیهم السلام دارای وصی هستند، سؤالی مطرح می شود که وصی حضرت عبدالمطلب علیه السلام چه کسی بوده؟

وقتی به تاریخ و وقایع مربوط به زمان وفات حضرت عبدالمطلب علیه السلام مراجعه می کنیم مشخص می شود که ایشان چه کسی را وصی خود قرار داده است.

اشعاری از ناحیه حضرت عبدالمطلب علیه السلام سروده شده که به وضوح بیان کننده

۱- من لا یحضره الفقیه، جلد: ۴، صفحه: ۱۸۰.



این مطلب است.

و أنشأ عبد المطلب:

أوصيك يا عبد مناف بعدى بموحد بعد أبيه فرد

وقال:

وصيت من كنته بطالب عبد مناف و هو ذو تجارب

بابن الحبيب الأكرم الأقارب بابن الذي قد غاب غير آئب

یعنی: ای عبد مناف (حضرت ابوطالب عليه السلام) من بعد از خودم به تو وصیت می‌کنم در مورد یگانه‌ای که بعد از پدرش بی‌همتا است (یعنی رسول خدا صلى الله عليه وآله).

من به کسی که کنیه‌اش ابوطالب عليه السلام است و نامش عبدمناف و دارای تجربه‌های فراوان است وصیت می‌کنم در مورد پسر کسی که دوست داشتنی و کریم‌ترین و نزدیک‌ترین کسم بود، به پسر کسی که به سفری رفت که بازگشتی از آن نبود (یعنی رسول خدا صلى الله عليه وآله).

این شعر را حضرت عبدالمطلب عليه السلام در زمان وفات خود سروده است.

این ابیات به وضوح بیان‌کننده این مطلب است که حضرت ابوطالب عليه السلام وصی حضرت عبدالمطلب عليه السلام بوده.

با توجه به مطالبی که در بالا به استناد روایات اهل بیت عليهم السلام عرض شد کاملاً ثابت گردید که حضرت ابوطالب عليه السلام وصی حضرت عبدالمطلب عليه السلام بوده و از ناحیه خدای متعال اسرار غیب و علوم الهی به ایشان می‌رسیده و دارای معرفت بسیار والایی در مورد اهل بیت عصمت و طهارت عليهم السلام بوده و همچون تمام اوصیاء الهی عليهم السلام عقلاً معصوم بوده و وارث میراث انبیاء الهی عليهم السلام از نسل حضرت ابراهیم عليه السلام بوده است و تمام این میراث و وصایا را به رسول خدا صلى الله عليه وآله منتقل نموده

و آن میراث دست به دست بین اوصیاء رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گشته و در حال حاضر همه آن‌ها نزد قطب عالم امکان، حضرت بقیة الله ارواحنا فداه موجود می‌باشد.

نبوت اوصیاء قبل از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله

از ابتدا ما در مقام اثبات این مسأله بودیم که حضرت ابوطالب عليه السلام نبی ای از انبیاء الهی عليهم السلام است و عرض شد که دلیل اول ما بر این مدعا از دو مقدمه تشکیل شده که در مقدمه اول در مقام اثبات وصایت ایشان بودیم که به یاری خدا با استفاده از روایات اهل بیت عليهم السلام این مهم ثابت شد، حال در مقدمه دوم در مقام اثبات این مسأله هستیم که کلیه اوصیاء الهی قبل از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله خود نیز از انبیاء الهی بوده‌اند.

دلیل اول بر نبوت اوصیاء قبل از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله

شیخ صدوق رحمته الله اولین شخص در بین علماء شیعه بود که این مسأله را به صراحت در کتاب خویش بیان کرد:

أن الرسل الذين تقدموا قبل عصر نبينا صلی الله علیه و آله كان أوصياؤهم أنبياء فكل وصی قام بوصية حجة تقدمه من وقت وفاة آدم عليه السلام إلى عصر نبينا صلی الله علیه و آله كان نبيا و ذلك مثل وصی آدم عليه السلام كان شيث ابنه و هو هبة الله في علم آل محمد صلی الله علیه و آله و كان نبيا و مثل وصی نوح عليه السلام كان سام ابنه و كان نبيا و مثل إبراهيم عليه السلام كان وصيه إسماعيل عليه السلام ابنه و كان نبيا و مثل موسى عليه السلام كان وصيه يوشع بن نون و كان نبيا و مثل عيسى عليه السلام كان وصيه شمعون الصفا و كان نبيا و مثل داوود عليه السلام كان وصيه سليمان عليه السلام ابنه و كان نبيا و أوصیاء نبينا عليهم السلام لم يكونوا أنبياء لأن الله عز و جل جعل محمدا خاتما لهذه الأمم كرامة له و



تفضیلا.

یعنی: اوصیاء پیامبران قبل از رسول خدا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خود نبی بوده‌اند و از زمان وفات حضرت آدم علیه السلام تا زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هر وصی ای که جانشین پیامبر قبل از خود می‌شده نبی ای از انبیاء الهی بوده، مثل وصی حضرت آدم علیه السلام که فرزندش شیث هبه الله در علم اهل بیت علیهم السلام بوده که خود نبی الهی بود و مثل وصی نوح علیه السلام که پسرش سام بود و او نیز نبی الهی بود و مثل ابراهیم علیه السلام که وصیش فرزندش اسماعیل علیه السلام بود که خود نبی الهی بود و مثل موسی علیه السلام که وصیش یوشع بن نون بود و او نیز نبی الهی بود و مثل عیسی علیه السلام که وصیش شمعون صفا بود که خود نبی الهی بود و مثل داوود علیه السلام که وصیش پسرش سلیمان علیه السلام بود که او هم نبی الهی بود و اوصیاء پیامبر ما صلی الله علیه و آله نبی الهی نیستند به خاطر این که خداوند متعال حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را ختم کننده سلسله انبیاء علیهم السلام برای این امت‌ها قرار داده تا کرامت و فضل آن جناب را نسبت به سایر انبیاء علیهم السلام روشن نماید.

مقام وصایت مرتبه والایی است که نصیب همه پیامبران نمی‌گردد، یعنی یکی از پیامبران الهی آن زمان که افضل از دیگر انبیاء علیهم السلام بوده، وصی پیامبر قبلی قرار می‌گرفت و وقتی یکی از آنها توسط خداوند به وصایت رسول زمان انتخاب می‌شود به معنای افضلیت او بر سایرین است.

شیخ صدوق رحمته الله معتقد است که هر یک از اوصیاء پیامبران، خود از انبیاء الهی علیهم السلام بوده‌اند و اگر کسی منکر این مطلب باشد باید نمونه‌ای را بیاورد که وصی هست امانی نبوده و باید برای این مسأله دلیل قاطع ارائه دهد.

برای تأیید این مطلب روایاتی از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نیز وجود دارد.

علی بن عاصم کوفی می گوید: خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم ایشان فرمودند:

فِي مَشَارِقِ الْأَنْوَارِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَاصِمِ الْكُوفِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام فَقَالَ لِي يَا عَلِيُّ انْظُرْ إِلَيَّ مَا تَحْتَ قَدَمَيْكَ فَإِنَّكَ عَلَى بَسَاطٍ قَدْ جَلَسَ عَلَيْهِ كَثِيرٌ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَالْأئِمَّةِ الرَّاشِدِينَ عليهم السلام ثُمَّ قَالَ اذْنُ مِنِّي فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَمَسَحَ يَدَهُ عَلَى وَجْهِي فَصِرْتُ بَصِيرًا قَالَ فَرَأَيْتُ فِي الْبَسَاطِ أَقْدَامًا وَصُورًا وَقَالَ هَذَا أَثَرُ قَدَمِ آدَمَ عليه السلام وَ مَوْضِعُ جُلُوسِهِ وَ هَذَا أَثَرُ هَابِيلَ وَ هَذَا أَثَرُ نُوحٍ عليه السلام وَ هَذَا أَثَرُ قَيْدَارَ وَ هَذَا أَثَرُ مَهْلَائِيلَ وَ هَذَا أَثَرُ يَارِدَ وَ هَذَا أَثَرُ أَخْنُوخَ وَ هَذَا أَثَرُ إِدْرِيسَ عليه السلام وَ هَذَا أَثَرُ مَتَوْشَلِخَ وَ هَذَا أَثَرُ سَامٍ عليه السلام وَ هَذَا أَثَرُ فَخْشَدَ وَ هَذَا أَثَرُ صَالِحٍ عليه السلام وَ هَذَا أَثَرُ لُقْمَانَ وَ هَذَا أَثَرُ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَ هَذَا أَثَرُ لُوطٍ عليه السلام وَ هَذَا أَثَرُ إِسْمَاعِيلَ عليه السلام وَ هَذَا أَثَرُ إِيَّاسَ عليه السلام وَ هَذَا أَثَرُ إِسْحَاقَ عليه السلام وَ هَذَا أَثَرُ يَعْقُوبَ عليه السلام وَ هَذَا أَثَرُ يُوسُفَ عليه السلام وَ هَذَا أَثَرُ شُعَيْبٍ عليه السلام وَ هَذَا أَثَرُ مُوسَى عليه السلام وَ هَذَا أَثَرُ يُوشَعَ بْنِ نُونٍ وَ هَذَا أَثَرُ طَالُوتَ وَ هَذَا أَثَرُ سُلَيْمَانَ عليه السلام وَ هَذَا أَثَرُ الْخَضِرِ عليه السلام وَ هَذَا أَثَرُ دَانِيَالَ عليه السلام وَ هَذَا أَثَرُ الْيَسَعَ وَ هَذَا أَثَرُ ذِي الْقُرْنَيْنِ إِسْكَندَرَ وَ هَذَا أَثَرُ شَابُورَ بْنِ أَرْدَشِيرَ وَ هَذَا أَثَرُ لُؤَيٍّ وَ هَذَا أَثَرُ كِلَابٍ وَ هَذَا أَثَرُ قَصِيِّ وَ هَذَا أَثَرُ عَدْنَانَ وَ هَذَا أَثَرُ عَبْدِ مَنَافٍ وَ هَذَا أَثَرُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عليه السلام وَ هَذَا أَثَرُ عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ هَذَا أَثَرُ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ هَذَا أَثَرُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ هَذَا أَثَرُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ وَ الْمَهْدِيِّ (عجل الله تعالى فرجه الشريف).^(١)

یعنی: ای علی! به زیر پاهایت نگاه کن، قطعا تو بر زمینی ایستاده ای که بسیاری از انبیاء و رسولان الهی و ائمه بزرگ علیهم السلام بر آن نشسته اند. سپس فرمود: نزدیک من بیا، پس نزدیک رفتم، دست مبارکش را روی صورت من کشیدند که به ناگاه بینا شده (نادیدنی ها را دیدم) و قدم ها و نشانه هایی را روی زمین دیدم، امام علیه السلام فرمود:

١ - النور المبين في قصص الأنبياء والمرسلين عليهم السلام للجزائري، صفحہ: ٦.



این جای پای آدم علیه السلام و محل نشستنش است و این مال هابیل علیه السلام و این متعلق به نوح علیه السلام و این نشانه قیدار و این اثر مهلائیل است و این جای پای یارد و این مال اخنوخ و این مربوط به ادريس علیه السلام و این متعلق به متوشلخ و این مال سام علیه السلام است و این نشانه فحشد و این نشانه صالح علیه السلام و این اثر لقمان و این اثر ابراهیم علیه السلام و لوط علیه السلام و این مال اسماعیل علیه السلام است و این مربوط به الیاس علیه السلام و این نشانه اسحاق و یعقوب و یوسف علیه السلام و این اثر شعيب علیه السلام است و این متعلق به موسی علیه السلام و این مال یوشع بن نون و این اثر طالوت و این اثر سلیمان علیه السلام است و این اثر خضر علیه السلام و این مربوط به دانیال و این مال یسع و این نیز مال ذی القرنین و این متعلق به شاپور بن اردشیر و این اثر لوی و این مال کلاب و این مربوط به قصی و این اثر عدنان است و این اثر عبدمناف و این نشانه عبدالمطلب علیه السلام و این مربوط به عبدالله علیه السلام و این نشانه سرور ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و این نشانه امیرالمؤمنین علیه السلام و این نشانه اوصیاء بعدی ایشان و حضرت مهدی ارواحنا فداه است.

در این حدیث شریف نام بسیاری از اوصیاء الهی که قبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از ایشان بوده اند برده شده که امام عسکری علیه السلام از آنان که قبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند تعبیر به نبیین و مرسلین و از آنها که بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، تعبیر به ائمه راشدین نموده است و این دلیلی روشن بر نبوت اوصیاء الهی قبل از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

شیخ صدوق رحمته الله در کتاب کمال الدین و تمام النعمه حدیثی طولانی ذکر نموده که از ماجرای خلقت آدم علیه السلام آغاز می گردد و به اتفاقات بیرون شدنش از بهشت و نزاع هابیل و قابیل و جریان انتخاب وصی حضرت آدم علیه السلام می پردازد و در ادامه حدیث در مورد جانشینان انبیاء و نحوه انتقال وصایت از یکی به دیگری و اتفاقات مابین آنها می گوید، البته مرحوم کلینی رحمته الله در کافی و علامه مجلسی رحمته الله در بحار نیز

با کمی تفاوت آن را آورده‌اند که برخی از فرازهای این حدیث طولانی اشاره به مسأله مورد بحث در این جا دارد.

قال الباقر علیه السلام: ... فَلَمَّا انْقَضَتْ نُبُوَّةُ آدَمَ علیه السلام وَ اسْتَكْمَلَتْ أَيَّامُهُ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ أَنْ يَا آدَمَ علیه السلام إِنَّهُ قَدْ انْقَضَتْ نُبُوَّتُكَ وَ اسْتَكْمَلَتْ أَيَّامُكَ فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذِي عِنْدَكَ وَ الْإِيْمَانَ وَ الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ النُّبُوَّةِ فِي الْعَقَبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ عِنْدَ ابْنِكَ هِبَةَ اللَّهِ فَإِنِّي لَنْ أَقْطَعَ الْعِلْمَ وَ الْإِيْمَانَ وَ الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ النُّبُوَّةِ فِي الْعَقَبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. (۱)

یعنی: امام باقر علیه السلام می‌فرماید: هنگامی که عمر حضرت آدم علیه السلام و نبوتش به پایان رسید خداوند بر او وحی کرد که ای آدم علیه السلام تو به پایان عمر و نبوت خود رسیده‌ای، پس علمی که نزدت است به همراه ایمان و اسم اعظم و میراث علم و آثار نبوت را برای فرزندان نزد هبه الله (شیث علیه السلام) به ودیعه بگذار و به درستی که من این علم و ایمان و اسم اعظم و میراث علم و نشانه‌های نبوت را تا روز قیامت در میان ذریه تو باقی می‌گذارم.

در ادامه حدیث امام علیه السلام می‌فرماید:

كَانَ بَيْنَ آدَمَ وَ بَيْنَ نُوحٍ علیه السلام عَشْرَةُ آبَاءٍ كُلُّهُمْ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ.

یعنی: بین آدم و نوح علیه السلام ده پدر بوده که تمام آن‌ها نبی بوده‌اند.

منظور از آباء (پدران) که در حدیث شریف آمده همان واسطه‌هایی است که به آن‌ها وصی اطلاق می‌شود.

یا در جای دیگر از حدیث می‌فرماید: فَكَانَ مَا بَيْنَ نُوحٍ وَ هُودٍ علیه السلام مِنَ الْأَنْبِيَاءِ علیه السلام مُسْتَخْفِينَ وَ مُسْتَعْلَنِينَ.

۱- کمال الدین و تمام النعمة، جلد: ۱، صفحه: ۲۱۴.



یعنی: بین حضرت نوح و هود علیهم السلام جمعی از انبیاء علیهم السلام واسطه شدند که برخی مخفی (یعنی نبی) و جمعی آشکار (یعنی رسول) بودند.

در این فراز از حدیث نیز مشخص می شود که تمام واسطه هایی که در حقیقت همان اوصیاء انبیاء علیهم السلام هستند و مابین حضرت هود و نوح علیهم السلام قرار داشته اند نبی بودند، لکن برخی از آنها چون رسالت داشتند اکثر مردم آنها را می شناختند و برخی دیگر چون فقط نبی بودند و رسالتی نداشتند زیاد در بین مردم مشهور نبودند که قبلاً توضیح این مطلب ذکر شد.

در ادامه می فرماید: **كَانَ بَيْنَ هُودٍ وَ إِبْرَاهِيمَ علیهم السلام مِنَ الْأَنْبِيَاءِ علیهم السلام عَشْرَةٌ أَنْبِيَاءٍ علیهم السلام.**

یعنی: بین حضرت هود تا حضرت ابراهیم علیهم السلام ده نفر از انبیاء علیهم السلام واسطه شدند.

تا این جا مشخص شد که تا زمان حضرت ابراهیم علیه السلام کلیه اوصیاء نبی بوده اند.

در همان حدیث آمده که **كَانَ بَيْنَ يُونُسَ وَ مُوسَى علیهم السلام عَشْرَةٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ علیهم السلام.**

یعنی: بین حضرت یوسف و حضرت موسی علیهم السلام ده نفر از انبیاء علیهم السلام واسطه شده اند.

که در واقع این ده نفر هر یک وصی پیامبر قبل از خود بوده اند.

در ادامه می فرماید: **فَجَرَى بَيْنَ كُلِّ نَبِيٍّ وَ نَبِيٍّ عَشْرَةٌ أَبَاءٍ وَ تِسْعَةٌ أَبَاءٍ وَ ثَمَانِيَةٌ أَبَاءٍ كُلُّهُمْ أَنْبِيَاءٌ علیهم السلام وَ جَرَى لِكُلِّ نَبِيٍّ مَا جَرَى لِنُوحٍ.**^(۱)

یعنی: پس در بین هر رسول الهی و رسول الهی دیگر ده پدر یا نه پدر و یا هشت پدر هست که همه آنها خود نبی الهی هستند و برای همه پیامبران علیهم السلام همان اتفاقاتی که برای نوح علیه السلام در مورد نحوه انتخاب وصیش رخ داد (که به پیامبر بعد از

۱- کمال الدین و تمام النعمة، جلد: ۱، صفحه: ۲۱۶.

خود وصیت کند و میراث انبیاء عليهم السلام را به او سپرده و او را وصی خود قرار دهد) وجود دارد.

اشاره به این نکته در این جا ضروری است که انبیاء الهی عليهم السلام دارای طبقاتی هستند و در عبارت فوق آنجا که می فرماید: فَجَرَى بَيْنَ كُلِّ نَبِيٍّ وَ نَبِيٍّ، منظور از نبی رسولان الهی است و آنجا که می فرماید: كُلُّهُمْ أَنْبِيَاءٌ، منظور از نبی پیامبرانی است که مبعوث به رسالت نشده اند که تفاوت بین این دو دسته از انبیاء الهی عليهم السلام بر علماء اهل فن پوشیده نیست.

علی ای حال این فراز از حدیث به وضوح اشاره می کند اوصیایی که بین رسولان الهی قرار می گیرند و وارث میراث انبیاء عليهم السلام و حافظ دین و آیین ایشان می گردند، همه خود نبی الهی هستند و این مطلبی است که در مقام اثبات آن بودیم.

اثبات نبوت اوصیاء از حدیث منزلت

از دیگر ادله ای که نبوت تمام اوصیاء الهی را ثابت می کند حدیثی است متواتر، معروف به حدیث منزلت.

عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ عَنْ سَعْدِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: يَا عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي. (۱)

یعنی: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: ای علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تو برای من به منزله هارون عَلَيْهِ السَّلَامُ هستی برای موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ مگر این که بعد از من پیامبری نیست.

این حدیث شریف هم از طریق محدثین شیعه و هم از طریق اهل سنت نقل شده و تواتر آن در حدی است که هیچ کس نتوانسته در آن خدشه ای وارد سازد.

۱ - کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر عليهم السلام، صفحه: ۱۳۴.



صاحب کتاب مکاتیب الرسول در این باره می نویسد:

تواتر من طرق الفريقين أنه صلى الله عليه وآله استخلف أمير المؤمنين علياً عليه السلام وقال: يا عليُّ عليه السلام أنت منِّي بمنزلة هارونَ عليه السلام من موسى عليه السلام.^(۱)

یعنی: از طرق سنی و شیعه در حد تواتر نقل شده که رسول خدا صلى الله عليه وآله امیرالمؤمنین علی عليه السلام را جانشین خود قرارداد و فرمود: تو برای من به منزله هارون عليه السلام هستی برای موسی عليه السلام.

این حدیث در صحیح مسلم، جلد: ۷، صفحه: ۱۲۰، از طریق سعد ابی وقاص و در صحیح ابن حبان، جلد: ۱۵، صفحه: ۳۶۹ ذکر شده.

اما این جا در مقام بحث از تواتر و مسائل مربوط به علم حدیث این روایت نیستیم، بلکه می خواهیم با استفاده از این حدیث شریف ثابت کنیم که تمام اوصیاء الهی عليهم السلام نبی هستند.

دقت در این کلام رسول خدا صلى الله عليه وآله ما را به این مسأله می رساند که نبوت جزئی از وصایت بوده.

این معنا از آنجا فهمیده می شود که رسول خدا صلى الله عليه وآله خطاب به امیرالمؤمنین عليه السلام می فرماید: همان طور که هارون عليه السلام وصی موسی عليه السلام بود تو هم وصی من هستی، یعنی: همان طور که مقام و منزلت موسی عليه السلام با تمام ویژگی هایی که داشت به هارون عليه السلام می رسد، دقیقاً همان مقام و منزلت با تمام خصوصیاتش از من به تو می رسد، فقط با این تفاوت که هیچ نبی ای بعد از من نیست.

عموم این مطلب از دو جهت دانسته می شود؛ اول: به وسیله استثنائی که در کلام است، چرا که اگر عمومی در کلام نبود استثنائی نمی توانست صورت پذیرد،

۱- مکاتیب الرسول صلى الله عليه وآله، جلد: ۱، صفحه: ۴۳.



ثانیا: عموم از اضافه شدن اسم جنس فهمیده می شود، به بیان بهتر، یکی از چیزهایی که افاده عموم می کند اسم جنس مضاف است که در این حدیث کلمه منزلت اسم جنس است که اضافه به هارون شده و به این شکل افاده عموم می کند که درباره آن علماء در کتب نحوی و بلاغی مفصلاً بیان کرده اند.

این نوع استثناء کردن، بیان کننده این مطلب است که نبوت جزئی از وصایت بوده چرا که اگر نبوت همراه وصایت نبود، دلیلی نداشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را از وصی خود استثناء فرمایند و یا حتی آن را به زبان آورند.

به بیان دیگر این استثناء کردن نبوت از وصایت در مورد شخص امیرالمؤمنین علیه السلام توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله به این معناست که نبوت جزئی از وصایت بوده و در غیر این صورت استثناء کردن نبوت کلام لغو و بیهوده ای است و رسول خدا صلی الله علیه و آله مبرا از آن است که سخن عبث و لغو بگوید، چرا که به صریح قرآن ایشان جز وحی الهی کلامی نمی فرماید. (۱)

ضمن این که در حدیث شریف بحث از شخص هارون علیه السلام نیست، بلکه بحث بر سر مقام و منزلت هارون علیه السلام است، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ» و نمی فرماید: «أَنْتَ مِنِّي كَهَارُونَ»، یعنی: تو برای من مثل هارون علیه السلام هستی و یا امثال این کلمات که مسأله را مربوط به شخص هارون علیه السلام کند و بر هیچ کس پوشیده نیست که مقام و منزلتی که هارون علیه السلام برای حضرت موسی علیه السلام داشته چیزی جز وصایت نبوده.

ثانیا: این حدیث از طرق مختلف و به اشکال گوناگون نقل شده که در برخی از آنها به این صورت آمده:

۱ - سوره: نجم، آیه: ۳ و ۴.

عَنْ حَكِيمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: حَدَّثَنِي مَقَاتِلُ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لِعَلِيِّ عليه السلام أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَبَّةِ اللَّهِ مِنْ آدَمَ عليه السلام وَبِمَنْزِلَةِ سَامٍ مِنْ نُوحٍ عليه السلام وَبِمَنْزِلَةِ إِسْحَاقَ مِنْ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَبِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى عليه السلام وَبِمَنْزِلَةِ شَمْعُونَ مِنْ عِيسَى عليه السلام إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي. (۱)

یعنی: امام صادق عليه السلام به نقل از پدرانش می فرماید رسول خدا صلى الله عليه وآله به علی عليه السلام فرمود: تو برای من به منزله هبه الله هستی برای آدم عليه السلام و به منزله سام هستی برای حضرت نوح عليه السلام و به منزله اسحاق هستی برای ابراهیم عليه السلام و به منزله هارون هستی برای حضرت موسی عليه السلام و به منزله شمعون هستی برای عیسی عليه السلام مگر این که هیچ پیامبری بعد از من نیست.

این حدیث به خوبی روشن می کند که اصلاً بحث بر سر شخص هارون عليه السلام یا هر یک دیگر از اوصیاء الهی نیست، بلکه صحبت بر سر مقام و منزلتی است که آن ها برای انبیاء عليهم السلام پیش از خود داشته اند و آن مقام و منزلت چیزی جز وصایت نیست، و با این بیان مشخص می گردد که تمام اوصیاء دارای مقام نبوت نیز بوده اند.

با بیانات بالا روشن شد نبوت جزئی از وصایت است و این مطلب واضحی است که از کلام گهربار رسول اکرم اسلام حضرت محمد مصطفی صلى الله عليه وآله به خوبی فهمیده می شود، اما شاید این سؤال مطرح شود: حال که نبوت جزئی از وصایت است، چرا رسول خدا صلى الله عليه وآله وقتی نوبت به وصایت امیر مؤمنان علی عليه السلام می رسد نبوت را از ایشان سلب می کند؟!

در پاسخ می گوئیم: این مشیت الهی بوده که رسول مکرم اسلام صلى الله عليه وآله خاتم پیامبران باشد و بعد از ایشان هیچ پیامبری پا بر عرصه گیتی نگذارد، ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا

۱ - غایة المرام و حجة الخصام فی تعیین الإمام من طریق الخاص و العام، جلد: ۱، صفحه: ۱۶۸.



أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۱).

یعنی: محمد صلی الله علیه و آله پدراحدی از مردان شما نبوده است ولی رسول خدا و ختم کننده پیامبران است و خدا به هر چیزی دانا است.

علت این که خدای تعالی خواسته شرافت و عظمت آن حضرت برای همگان مشخص شود و از آنجا که هر پیامبری لازم است وصی و جانشینی داشته باشد که ادامه دهنده راه او باشد، لذا نبوت از جانشینان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سلب شده و این در حالی است که ایشان تمام خصوصیات انبیاء الهی علیهم السلام را دارا بوده و هستند، بلکه تک تک انبیاء الهی علیهم السلام آرزوی یک لحظه خدمت به ایشان را داشته و شاگرد ابجد خوان کلاس درس ایشان بوده اند که با دلایل قطعی می توان آن را ثابت کرد که این جا در آن مقام نیستیم.

دلیل دیگر بر نبوت اوصیاء قبل از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله

ما بین نبوت و وصایت تلازم وجود دارد به این صورت که کلیه اوصیاء الهی که قبل از بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده اند همگی از انبیاء الهی علیهم السلام هستند. و منظور از ملازمه یک نوع اتحاد است، به این معنا که وصی دارای تمام روحیات و خصوصیات و ویژگی های انبیاء الهی علیهم السلام اعم از علم و عصمت و میراث انبیاء الهی علیهم السلام و معجزه و ارتباط با خالق یکتا است که در این جا به یکایک آن ها پرداخته و اتحاد وصی و نبی را در این مسائل ثابت می کنیم.

۱ - سوره: احزاب، آیه: ۴۰.

علم اوصياء الهی

همان طور که قبلا هم بیان شد خداوند متعال کلیه علمی که بشر برای هدایتش لازم داشته را نزد انبیاء و رسولانش علیهم السلام به ودیعه گذاشته تا ایشان با استفاده از آن انسان‌ها را به سمت کمال هدایت کنند، کما این که در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾.^(۱) یعنی: و خداوند تمام اسماء را به آدم علیه السلام تعلیم داد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در تفسیر این آیه می‌فرمایند:

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا أَسْمَاءَ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ علیهم السلام وَأَسْمَاءَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْحُسَيْنِ علیهم السلام وَ الطَّيِّبِينَ مِنْ آلِهِمَا، وَأَسْمَاءَ خِيَارِ شِعْبَتِهِمْ وَ عِتَاةِ أَعْدَائِهِمْ.^(۲)

یعنی: اسمائی که خداوند در این آیه به آدم علیه السلام تعلیم داده اسامی انبیاء الهی علیهم السلام و نام حضرت محمد صلى الله عليه وآله و امام علی و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و فرزندان پاک و طاهرشان و همچنین اسماء بهترین شیعیان و دشمنان ظالم ایشان است.

شیخ صدوق رحمته الله در مورد این آیه می‌فرماید:

معنى الأسماء أنه سبحانه علم آدم عليه السلام أوصاف الأئمة عليهم السلام كلها أولها و آخرها و من أوصافهم العلم و الحلم و التقوى و الشجاعة و العصمة و السخاء و الوفاء.^(۳)

یعنی: اسماء به این معناست که خداوند سبحان علم احوالات تمام ائمه اطهار علیهم السلام و همچنین اوصاف آنها اعم از علم و حلم و تقوی و شجاعت و عصمت

۱ - سوره: بقره، آیه: ۳۱.

۲ - التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، صفحه: ۲۱۷.

۳ - کمال الدین و تمام النعمة، جلد: ۱، صفحه: ۱۵.



و بخشندگی و وفاداری ایشان را به آدم علیه السلام داده است.

و این علمی که خدا به انبیائش علیهم السلام داده چیزی است که آن‌ها از هیچ انسان دیگری نمی‌آموزند و برای آن نزد هیچ استاد یا معلمی نرفته و مستقیماً از خداوند می‌آموزند و شیعه به دو دلیل معتقد است که این علوم نزد اوصیاء الهی موجود است.

اول: در روایات اهل بیت علیهم السلام بیان شده که هر وصی، امانتدار و وارث علوم پیامبر پیش از خودش بوده.

ثُمَّ إِنَّ نُوحًا علیه السلام لَمَّا انْقَضَتْ نُبُوَّتُهُ وَ اسْتُكْمِلَتْ أَيَّامُهُ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا نُوحُ إِنَّهُ قَدْ انْقَضَتْ نُبُوَّتُكَ وَ اسْتُكْمِلَتْ أَيَّامُكَ فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذِي عِنْدَكَ وَ الْإِيمَانَ وَ الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ النُّبُوَّةِ فِي الْعَقَبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ عِنْدَ سَامٍ. ^(۱)

یعنی: امام باقر علیه السلام می‌فرماید: زمانی که مدّت نبوت حضرت نوح علیه السلام به پایان رسید خداوند به او وحی کرد که زمان نبوت تو تمام شده و عمرت به پایان رسیده، پس علمی که نزدت هست و ایمان و اسم اعظم و میراث علم و نشانه‌های پیامبری را به فرزندان سام منتقل کن.

این حدیث به وضوح بیان می‌کند که اوصیاء الهی همان علمی را که پیامبر قبل از خود داشته دارا هستند و در علم با هم برابرند.

دوم: عقل سلیم حکم می‌کند که وصی هر نبی برای این که بتواند جانشین خوبی برای پیامبر پیش از خود و ادامه دهنده راه او باشد و بتواند نیازهای علمی امت را برآورد و مردم را بدون کم و کاست دقیقاً مثل پیامبر پیش از خود به هدفی که خداوند برای آن‌ها در نظر گرفته برساند، لازم است دقیقاً همان علوم پیامبر قبل از

۱- کمال الدین و تمام النعمة، جلد: ۱، صفحه: ۲۱۵.



خود راداشته باشد و الا به این هدف دست پیدانمی کند.

پس به خوبی روشن شد که پیامبران الهی با اوصیاء خود در علم یکی هستند.

عصمت اوصیاء الهی

همان طور که پیامبران الهی به حکم عقل باید دارای عصمت باشند اوصیاء ایشان نیز باید عیناً همان عصمت راداشته و دقیقاً هر دلیلی که عصمت را برای پیامبران الهی ثابت می کند برای اوصیاء ایشان نیز ثابت می کند.

همان طور که اگر پیامبران مرتکب گناه شوند حجیت آنها از بین رفته و باعث گمراهی مردم می شود، گناه کردن اوصیاء نیز همین عواقب را در بردارد، چرا که ایشان جانشینان پیامبران بوده و در همان مقام قرار دارند، یا اگر پیامبران به خاطر حفظ تعالیم الهی و پیام های خداوند به بندگانش لازم است معصوم از نسیان باشند اوصیاء ایشان نیز باید این گونه باشند که در غیر این صورت نمی توانند از میراث انبیاء علیهم السلام و علوم الهی به خوبی محافظت کنند و علی کل حال ایشان لازم است دقیقاً همان عصمت رسولان الهی راداشته باشند تا بتوانند ادامه دهنده راه ایشان باشند و مردم بتوانند به طور کامل به آنها اعتماد کنند و به همین خاطر است که در روایات اهل بیت علیهم السلام امر به اطاعت مردم از اوصیاء الهی شده که اگر آنها معصوم نبودند هیچ گاه انسانها را به اطاعت از ایشان امر نمی نمودند.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ أَشْرَكَ بَيْنَ الْأَوْصِيَاءِ وَالرُّسُلِ فِي الطَّاعَةِ. (۱)

یعنی: امام صادق عليه السلام می فرمایند: قطعاً خداوند بین رسولان الهی و اوصیائشان در اطاعت مردم از ایشان اشتراک قرار داده است.

این سخن امام که مردم را به اطاعت از اوصیاء برمی انگیزد نشان دهنده این

۱- هدایة الأمة إلى أحكام الأئمة عليهم السلام، جلد: ۱، صفحه: ۱۴.



است که اوصیاء الهی معصوم هستند، که اگر معصوم نباشند در واقع امکان گمراهی انسان‌ها فراهم می‌آید و امام معصوم هیچ‌گاه مردم را امر به چیزی که امکان گمراه شدن دارد نمی‌کند.

البته در فصل وصی مفصلاً به عصمت اوصیاء پرداخته شد و ثابت گردید.

معجزه داشتن اوصیاء الهی

معجزه به کاری گفته می‌شود که دیگران اعم از انس و جن از انجام آن عاجز و ناتوان هستند و هیچ عقلی آن را مربوط به عوامل طبیعی نمی‌داند و به قدرت بی‌نهایت الهی مرتبط می‌شود و صاحب معجزه به وسیله انجام این کار به دیگران اطمینان می‌دهد که با خداوند متعال در ارتباط است و مورد تأیید او است.

خواجه نصیرالدین طوسی در تعریف معجزه می‌نویسد:

و طریق معرفة صدقه، ظهور المعجزة علی یده و هو: ثبوت ما لیس بمعتاد، مع خرق العادة و مطابقة الدعوی. (۱)

یعنی: و راه فهمیدن راستی ادعای پیامبر ظاهر شدن معجزه به دست او است و معجزه، محقق نمودن و عملی کردن چیزی است که تحقق آن، یک امر عادی نیست، البته می‌باید در اعجاز، عملی صورت پذیرد که خارق العاده باشد، ضمن این که آن عمل باید مطابق با همان ادعای اولیه او نیز باشد.

در طول تاریخ انبیاء الهی علیهم‌السلام همواره برای اثبات صدق گفتار خود از معجزه استفاده می‌نموده‌اند، همچنین اوصیاء الهی نیز هر گاه لازم بوده این کار را برای اثبات حقانیت خود انجام می‌دادند که برای نمونه می‌توان به آوردن تخت بلقیس از

۱ - تجرید الاعتقاد، صفحه: ۲۱۴.



شش ماه راه در یک چشم بهم زدن توسط آصف بن برخیا علیه السلام وصی حضرت سلیمان علیه السلام اشاره کرد؛ که ماجرای آن را قرآن کریم در سوره نمل، آیه چهل بیان کرده است، یا سجده کائنات برای جناب عبدالمطلب علیه السلام که از اوصیاء حضرت ابراهیم علیه السلام است.

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَا قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْقَائِمِ الْمَائِلِ فِي طَرِيقِ الْعَرِيِّ فَقَالَ: نَعَمْ، إِنَّهُ لَمَّا جَاوَزَ سَرِيرَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ علیه السلام انْحَنَى أَسْفًا وَ حُزْنَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ كَذَلِكَ سَرِيرٌ أُبْرَهَةٌ لَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ علیه السلام انْحَنَى وَ مَالَ. ^(۱)

یعنی: یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام در مورد ستون کج شده در مسیر قبر شریف امیرالمؤمنین علی علیه السلام سؤال پرسید، پس امام فرمود: بله هنگامی که تابوت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را از آنجا عبور دادند آن ستون از شدت حزن و تأسف بر امیرالمؤمنین علیه السلام خمیده شد و همین طور هنگامی که عبدالمطلب علیه السلام وارد بر ابرهه شد تخت ابرهه در مقابل او خم شد و به سمت او تعظیم کرد.

با این توضیح مشخص گردید که اوصیاء الهی نیز همچون پیامبران به قدرت خدا هر جا که لازم باشد و خدا بخواهد معجزه می کنند و از این حیث هم با رسولان الهی تفاوتی ندارند.

اهمیت سابقه و شخصیت انبیاء و اوصیاء الهی علیهم السلام

یکی دیگر از خصوصیات پیامبران الهی که به وسیله آن به صدق گفتارشان پی برده می شود شخصیت ایشان و اخلاق و برخورد و سیره و روش و منش زندگی و روحيات و کمالات خارق العاده آنهاست، به این معنا که وقتی به سیره و زندگی

۱- الأمالی للطوسی، صفحه: ۶۸۲.



انبیاء الهی علیهم السلام دقیق می شویم می بینیم ایشان در زندگی و برخوردهای خود با افراد اجتماع اعم از همسر و فرزند و اقوام و همسایه و مردم، به گونه ای بودند که همه آن ها را به عنوان شخصی پاک، نیکو، با عظمت و درستکاری می شناختند و هیچ گاه معروف به بدی، شرارت و بد رفتاری نبوده اند و این خصوصیتی است که در طول تاریخ دقیقاً در اوصیاء الهی نیز به وضوح دیده می شود و مهم ترین دلیل بر این مطلب، زندگی همواره دور از هر گونه کج روی و آلودگی و سرشار از سجایای اخلاقی ایشان بوده است.

برای نمونه رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله که تا قبل از زمان بعثت، در میان قریش و اعراب جاهلیت با همان رفتار و کردار ناپسندشان زندگی می کرد و سخنی از اسلام به زبان نمی آورد، ولی تمام قریش او را به عنوان شخصی درستکار و پاک می شناختند، و به او لقب محمد امین داده بودند.

در واقع انبیاء و اوصیاء الهی علیهم السلام در این مقوله نیز با هم برابر هستند و همه مردم اطرافشان آن ها را به شرافت و پاکی می شناختند.

فرستادن وحی بر اوصیاء الهی

مسئله دیگری که در مورد انبیاء الهی علیهم السلام مطرح است ارتباط آن ها با پروردگار از طریق وحی می باشد، اما قبل از هر چیزی لازم است وحی را معنا کنیم.

استاد عزیزم، دانشمند بزرگ و گران قدر حضرت آیت الله سید حسن ابطحی خراسانی رحمته الله در کتاب توضیح آیات قرآن کریم درباره معنای وحی می نویسد:
دانشمندان و مفسرین درباره معنای وحی مطالبی گفته اند که اکثر آن ها از نظر قرآن و روایات مردود است و ما برای اختصار از آن نظرات صرف نظر می کنیم و این



تعریف که استنباط شده از آیات و روایات است در این جامی آوریم:

وحی ارتباط مخصوصی است که از جانب خدا با بندگان خاصش برقرار می شود، قطع آوراست، مخصوص انبیاء علیهم السلام نیست، ولی همه انبیاء علیهم السلام از آن برخوردارند، گاهی ممکن است در بیداری و گاهی در خواب و گاهی با اشاره و گاهی با تکلم و ایجاد سخن از طرف پروردگار برقرار گردد.

تعریف فوق دارای چند قید مهم است؛

اول: قطع آوراست، یعنی: شخصی که به او وحی می گردد یقین کامل پیدا می کند که این سخن از ناحیه خداوند صادر شده و هیچ شکی در آن نیست، که به خوبی در ماجرای وحی بر حضرت ابراهیم علیه السلام در مورد ذبح اسماعیل علیه السلام مشخص می شود، زیرا حضرت ابراهیم علیه السلام هیچ گونه شکی در این که دستور از جانب غیر خدا صادر شده باشد برایش حاصل نشد، و حال این که اگر وحی نبود امکان تشکیک برای حضرت ابراهیم علیه السلام وجود داشت که در این صورت لازم بود از خداوند طلب نشانه ای کند، پس معلوم گردید که وحی کاملاً قطع آوراست.

دوم: مخصوص انبیاء علیهم السلام نیست، اما تمام انبیاء علیهم السلام دارا هستند.

این آیه قرآن دلیلی است بر این که تمام انبیاء الهی علیهم السلام از طریق وحی با خدا در ارتباط بوده اند:

﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ﴾^(۱)

یعنی: ما به تو وحی کردیم همان طوری که به نوح علیه السلام و پیغمبرانی که بعد از او بودند وحی نمودیم.

با توجه به تعریفی که در بالا از وحی ارائه شد، معلوم گردید که وحی فقط

۱ - سوره: نساء، آیه: ۱۶۳.



مخصوص انبیاء علیهم السلام نیست کما این که به صریح دو آیه از قرآن خداوند بر مادر حضرت موسی علیه السلام وحی کرد.

﴿إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ﴾^(۱) یعنی: (آن وقتی که به مادرت آن چه وحی کردنی بود وحی کردیم) و آیه: ﴿وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ﴾^(۲) یعنی: (و ما به مادر موسی وحی نمودیم که موسی را شیر بده، پس وقتی که بر جان او ترسیدی، او را در دریا بینداز).

حال این که ایشان از انبیاء علیهم السلام نبوده‌اند و هیچ تردیدی وجود ندارد که به ایشان وحی شده، اولاً: به دلیل نصی که در این مورد وارد شده و ثانیاً: چون مادر حضرت موسی علیه السلام بدون هیچ شک و شبهه‌ای متوجه شد که پیغام از ناحیه خداست و الا امکان نداشت فرزندش را در تابوتی قرار دهد که اگر سوراخ داشته باشد آب از آن نفوذ می‌کند و اگر نداشته باشد هوا به درون آن نمی‌آید که در هر دو صورت او فرزندش را از دست می‌دهد و این حد از قطع و یقین فقط در وحی امکان پذیر است.

با توجه به مطالب بالا روشن می‌شود که خداوند نه فقط به انبیاء الهی علیهم السلام بلکه به هر کدام از اولیائش که بخواهد وحی می‌فرستد که شامل اوصیاء نیز می‌گردد، پس مشخص شد که خداوند بر اوصیاء الهی وحی می‌فرستد.

فقط یک تفاوت وجود دارد و آن این که بر انبیاء الهی علیهم السلام آن هم رسولان الهی و بالاخص اولعزم از آن‌ها در امور شریعت وحی می‌شود، یعنی احکام کلی و جزئی دین و شریعت بر آن‌ها وحی می‌گردد، ولی بر اوصیاء الهی در امور شریعت و احکام دین، مطلب جدیدی وحی نمی‌شود، چرا که ایشان خود صاحب شریعت نبوده بلکه حافظ

۱ - سوره: طه، آیه: ۳۸.

۲ - سوره: قصص، آیه: ۷.



ادیان انبیاء پیش از خود بوده‌اند، و این تنها نقطه افتراق پیامبران الهی با اوصیاء ایشان است.

میراث نبوت و اوصیاء الهی

از زمان حضرت آدم عليه السلام تا خاتم الانبیاء صلى الله عليه وآله وسلم همواره چیزهایی به عنوان میراث نبوت در بین انبیاء الهی عليهم السلام دست به دست می‌گشته و به پیامبران بعد می‌رسیده و هر پیامبری آن را به وصی خود می‌سپرده و او نیز به وصی خود و نفر بعد هم به وصی خود می‌داده و این میراث انبیاء عليهم السلام دائما در دست اوصیاء الهی در گردش بوده، که علاوه بر این که نشان‌دهنده اتحاد انبیاء و اوصیاء الهی عليهم السلام است، خود مستقلا دلالت دارد که اوصیاء الهی نبی هستند و بودن میراث انبیاء عليهم السلام در دست ایشان دلیل بر این مطلب است.

امام باقر عليه السلام درباره وظیفه انبیاء عليهم السلام پیرامون تعیین وصی و انتقال میراث چنین می‌فرماید:

قال الباقر عليه السلام: ... فَلَمَّا انْقَضَتْ نُبُوَّةُ آدَمَ عليه السلام وَ اسْتَكْمَلَ أَيَّامَهُ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ أَنْ يَا آدَمُ قَدْ انْقَضَتْ نُبُوَّتُكَ وَ اسْتَكْمَلْتَ أَيَّامَكَ فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذِي عِنْدَكَ وَ الْإِيمَانَ وَ الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ فِي الْعَقَبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ عِنْدَ هَيْبَةِ اللَّهِ. ^(۱)

یعنی: هنگامی که عمر حضرت آدم عليه السلام و نبوتش به پایان رسید خداوند بر او وحی کرد که ای آدم، تو به پایان عمر خود و نبوتت رسیده‌ای، پس علمی که نزدت است به همراه ایمان و اسم اعظم و میراث علم و آثار نبوت را برای فرزندانت نزد هبه الله (شیث عليه السلام) به ودیعه بگذار.

در همین حدیث که چندین بار لابلای مباحث ذکر شده در ادامه می‌فرماید که

۱ - الکافی، جلد: ۸، صفحه: ۱۱۴.



نوح عليه السلام و ساير انبياء عليهم السلام همه به دستور خداوند اين ميراث را به اوصياء خود مي سپردند و بالاخره امام عليه السلام مي فرمايد: آن چه در مورد نوح عليه السلام رخ داد براي همه انبياء عليهم السلام صورت مي پذيرد که معلوم مي شود اين ميراث دائما نزد انبياء و اوصياء عليهم السلام بوده است.

نتيجه

پس از اين که تمام اين مشترکات به خوبی در بالا ثابت شد به سراغ مدعای خود که بين انبياء و اوصياء الهی عليهم السلام یک اتحاد و تلازمی از حیث علم و عصمت و قدرت و صفات و نوع ارتباط با خداوند و... وجود دارد می رویم، به اين معنا که اوصياء الهی تمام خصوصيات انبياء الهی عليهم السلام را دارا هستند و اين مقدمات فقط ما را به اين نتيجه می رساند که تمام اوصياء الهی در واقع خود، نبی هستند.

محمد جمیل محمود از علماء بزرگ لبنان قائل به اين تلازم بوده و می نویسد:

لَمَّا ثَبِتَ نُبُوَّةَ عَبْدِ الْمَطْلَبِ عليه السلام بِمَا تَقَدَّمَ، ثَبِتَتْ نُبُوَّةَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام لِلْمَلَاظِمَةِ بَيْنِ النُّبُوَّةِ وَالْوَصَايَةِ، إِذْ إِنَّ كُلَّ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام كَانُوا يُوصُونَ إِلَى أَنْبِيَاءٍ مِثْلِهِمْ، لَذَا أُطْلِقَ عَلَيْهِمْ تَسْمِيَةَ الْوَصِيِّ. (۱)

يعني: وقتی که با مطالب قبل، نبوت حضرت عبدالمطلب عليه السلام ثابت شد، نبوت حضرت ابوطالب عليه السلام نیز ثابت می شود، به خاطر ملازمه ای که بين نبوت و وصایت است، چون تمام انبياء عليهم السلام به پیامبرانی همچون خود وصیت می کنند و به همین دلیل است که به ایشان وصی گفته می شود.

۱- أبهى المداد فى شرح مؤتمر علماء بغداد، جلد: ۲، صفحه: ۳۶۹.

نتیجه دلیل اول

با این بیان، صغری قیاس و کبری آن مطرح گردید، مقدمه اول؛ یک بحث شخصی و پیرامون حضرت ابوطالب عليه السلام بود، که بیان می‌کرد ایشان یکی از اوصیاء حضرت ابراهیم عليه السلام و همچنین وصی حضرت عبدالمطلب عليه السلام بوده و مقدمه دوم؛ یک قضیه کلی بود که عقلا و نقلا مخصوصا با توضیحی که در مورد تفاوت‌های مقام پیامبری داده شد که بعضی نبی بودند و بعضی دیگر رسول، ثابت گردید تک تک اوصیاء خود نبی‌ای از انبیاء الهی عليهم السلام نیز بوده‌اند، به غیر از اوصیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که با دلیل خاص از بحث خارج می‌شود و صاحب مقام نبوت نیستند.

در نتیجه ثابت شد که پدر بزرگوار حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عليه السلام یعنی حضرت ابوطالب عليه السلام یکی از انبیاء الهی عليهم السلام بوده، چرا که با توجه به روایات وارده ثابت شد و بر کسی پوشیده نیست که ایشان یکی از اوصیاء حضرت ابراهیم عليه السلام و همچنین وصی مستقیم حضرت عبدالمطلب عليه السلام بوده‌اند و از طرف دیگر عقلا و نقلا ثابت شد که تمام اوصیاء خود نبی‌ای از انبیاء الهی عليهم السلام بوده‌اند، بنابراین حضرت ابوطالب عليه السلام نیز از انبیاء الهی می‌باشد.

دلیل دوم نبوت حضرت ابوطالب عليه السلام

استناد ما در این دلیل بر حدیث شریفی است که از ناحیه امام رضا عليه السلام به ما رسیده است:

مَا أَخْبَرَنِي بِهِ شَيْخِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ بِإِنِّ



أُوَاسِطِي قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ هَارُونُ بْنُ مُوسَى التَّلَعُكْبَرِيُّ قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو عَلِيٍّ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الثَّمُمِيُّ الْأَشْعَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُنْجِحُ الْخَادِمِ مَوْلَى بَعْضِ الطَّاهِرِيَّةِ بِطُوسَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبَانُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الْإِمَامِ الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عليه السلام جَعَلْتُ فِدَاكَ قَدْ شَكَّكْتُ فِي إِيْمَانِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ فَكَتَبَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ فَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُؤَلِّهِ مَا تَوَلَّى إِنَّكَ إِنْ لَمْ تُقَرَّرْ بِإِيْمَانِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام كَانَ مَصِيرُكَ إِلَى النَّارِ. (١)

یعنی: ابان بن محمد می گوید: برای امام رضا علیه السلام نامه نوشتم که قربانتان شوم، من در ایمان ابوطالب علیه السلام شک دارم، پس امام علیه السلام در پاسخ نوشتند: به نام خداوند بخشنده مهربان اما بعد، «فَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُؤَلِّهِ مَا تَوَلَّى» کسی که غیر از راه مؤمنین را تبعیت کند ما او را به همان راه می بریم، قطعاً اگر تو به ایمان ابوطالب علیه السلام اقرار نکنی سرانجام کارت آتش دوزخ خواهد بود.

این حدیث به شکل دیگر نیز نقل شده.

رَوَى الشَّيْخُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ بَابُوَيْهِ بِإِسْنَادِهِ لَهُ أَنَّ عَبْدَ الْعَظِيمِ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْعُلَوِيَّ الْحَسَنِيَّ الْمَدْفُونِ بِالرِّيِّ كَانَ مَرِيضاً يَكْتُبُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام عَرَّفَنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ عَنِ الْخَبَرِ الْمَرْوِيِّ أَنَّ أَبَا طَالِبٍ عليه السلام فِي ضَحْضَاحٍ مِنْ نَارٍ يَغْلِي مِنْهُ دِمَاعُهُ فَكَتَبَ إِلَيْهِ الرِّضَا عليه السلام بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّكَ إِنْ شَكَّكْتُ فِي إِيْمَانِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام كَانَ مَصِيرُكَ إِلَى النَّارِ وَالسَّلَامُ. (٢)

یعنی: شیخ صدوق رحمته الله روایت می کند که عبدالعظیم بن عبد الله حسنی رحمته الله که در شهر ری مدفون است در حال بیماری بود، پس نامه ای به حضرت رضا علیه السلام نوشت که ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در مورد روایتی که نقل شده که ابوطالب علیه السلام

١ - کنز الفوائد، جلد: ١، صفحه: ١٨٢.

٢ - الدر النظیم فی مناقب الأئمة اللهامیم، صفحه: ٢٢٠.



در آتش است و از آن مغز سرش می جوشد آگاه فرما.

امام رضا علیه السلام در پاسخ نوشت: به نام خداوند بخشنده مهربان اما بعد، اگر در ایمان ابوطالب علیه السلام شک کنی وارد آتش جهنم می شوی، والسلام.

این حدیث شریف بیان کننده این مطلب است که حضرت ابوطالب علیه السلام یک فرد عادی نبوده، چرا که اعتقاد نداشتن و یا عدم اقرار به ایمان و یا شک در هیچ انسان عادی و یا حتی هر مؤمن معمولی باعث جهنمی شدن شخصی نمی شود، از طرف دیگر فحوای کلام امام در بر دارنده این مطلب است که عدم اقرار به ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام و یا تشکیک در آن، برابر با کفر است، چرا که اگر این عدم اقرار، یک معصیت کوچک بود لازمه اش جهنمی شدن بی قید و شرط نبود، و همین مسأله مبنای دلیل دوم بر نبوت حضرت ابوطالب علیه السلام است.

با یک بررسی ساده در اعتقادات اسلامی به خوبی می توان پی برد که اعتقاد به چه کسانی بر همه مسلمین لازم است و هر گونه هتک حرمت به ساحت چه کسانی موجبات کفر انسان را رقم می زند.

مسأله نبوت و اعتقاد به انبیاء الهی علیهم السلام از جمله مسائلی است که شیعه و سنی تا حدودی در آن به هم نزدیک هستند، هر چند در همین موضوع نیز اختلاف از زمین تا آسمان است.

همه فرق اسلامی متفقاً قائل هستند که یک مسلمان بعد از مسأله توحید باید به نبوت نیز شهادت دهد و مطلبی که در این جا بیان آن جنبه حیاتی دارد این است که ایمان به تمام انبیاء الهی علیهم السلام لازمه مسلمانی است و اگر کسی شهادت به نبوت یکی از انبیاء الهی علیهم السلام دهد و دیگری را انکار کند به این معناست که تمام انبیاء الهی علیهم السلام را انکار کرده، زیرا تمام آن‌ها از ناحیه خدای تعالی برای هدایت بشر فرستاده شده‌اند و همه با هم متحد هستند و در واقع منکر یک پیامبر از این جهت



کافراست که با این کار، خدای آن پیامبر را انکار کرده و قرآن کریم در چند آیه به این مطلب تصریح نموده که تعدادی از آن‌ها در این جا ذکر می شود.

﴿لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾. (۱)

یعنی: ما بین حتی یکی از پیامبران فرقی نمی گذاریم و ما در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم.

﴿لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ﴾. (۲)

یعنی: ما میان هیچ یک از پیامبران خدا فرقی نمی گذاریم.

﴿فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾. (۳)

یعنی: پس ایمان بیاورید به خدا و رسولانش و اگر ایمان بیاورید و تقوی پیشه کنید پس برای شما اجر عظیمی خواهد بود.

که در این آیه و چند آیه بعد به رسولان اشاره شده.

﴿مَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾. (۴)

یعنی: کسی که به خدا و ملائکه اش و کتاب هایش و پیامبرانش و روز آخرت کافر بشود پس حتما گمراه شده است، گمراهی بسیار دوری.

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾. (۵)

یعنی: و کسانی که ایمان به خدا و رسولانش آورده اند و بین یکی از آن‌ها را

۱- سوره: بقره، آیه: ۱۳۶.

۲- سوره: بقره، آیه: ۲۸۵.

۳- سوره: آل عمران، آیه: ۱۷۹.

۴- سوره: نساء، آیه: ۱۳۶.

۵- سوره: نساء، آیه: ۱۵۲.



جدایی نمی اندازند خدا به زودی اجرشان رامی دهد و خدا غفور رحیمی است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا﴾^(۱)

یعنی: قطعاً کسانی که به خدا و پیامبران او کافر می شوند و می خواهند میان خدا و پیامبران جدایی بیندازند و می گویند: به بعضی از پیامبران ایمان می آوریم و بعضی را منکریم و می خواهند در میان آن دو راهی برای خود انتخاب کنند، آن‌ها کافران واقعی و حقیقی هستند و ما برای کفار عذاب خوارکننده‌ای آماده کرده‌ایم.

آیات فوق بیان کننده این مطلب هستند که اعتقاد به تمام انبیاء الهی علیهم السلام بر مسلمین لازم و انکار یکی از ایشان مساوی با انکار تمام آن‌ها و باعث کافر شدن شخص می‌گردد.

علماء و دانشمندان بزرگ اسلامی اعم از شیعه و سنی نیز به این مطلب اذعان داشته و در متون خود به این اصل مهم اشاره نموده‌اند.

مرحوم مجلسی رحمته الله در مرآة العقول می‌نویسد:

لو أقر رجل بجميع الأنبياء عليهم السلام وأنكر واحدا منهم لم ينفعه إيمانه كما قال تعالى: ﴿لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ﴾^(۲)

یعنی: اگر مردی به تمام انبیاء علیهم السلام اقرار کند و یکی از آن‌ها را انکار نماید، ایمانش به آن‌ها برای او نفعی نخواهد داشت، همچنان که خدای متعال می‌فرماید: ﴿لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ﴾ یعنی: ما بین حتی یکی از انبیاء علیهم السلام هم فرقی

۱- سوره: نساء، آیه: ۱۵۰ و ۱۵۱.

۲- مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول صلی الله علیه و آله، جلد: ۲، صفحه: ۳۱۱.



نمی گذاریم.

صاحب کتاب بدایة المعارف در این رابطه می نویسد:

نؤمن على الإجمال بأن جميع الأنبياء والمرسلين عليهم السلام على حق، كما نؤمن بعصمتهم و طهارتهم و أما إنكار نبوتهم أو سبهم أو الاستهزاء بهم فهو من الكفر و الزندقة. (۱)

یعنی: ما اجمالاً به این که تمام انبیا و رسولان الهی عليهم السلام بر حق هستند ایمان داریم، همچنان که به طهارت و عصمت ایشان ایمان داریم، اما انکار نبوتشان یا فحاشی به ایشان یا تمسخر آن‌ها باعث کفر می گردد.

شیخ طوسی رحمته الله در تفسیر خود در این رابطه می فرماید:

فقال: أولئك هم الكافرون حقاً، أي هؤلاء الذين أخبر عنهم بأنهم يؤمنون ببعض و يكفرون ببعض، و تفریقهم بین الله و رسله هم الكافرون حقاً فاستيقنوا ذلك. (۲)

یعنی: پس خدا فرمود: «أولئك هم الكافرون حقاً» یعنی: کسانی که این گونه معتقدند که به بعضی از پیامبران ایمان بیاورند و به بعضی کفر ورزند و بین خدا و پیامبرانش جدایی بیندازند، آن‌ها حقیقتاً از کافران هستند پس به این مطلب یقین داشته باشید.

صاحب کتاب الفوائد البهية می نویسد:

قد اتفقت الأمة الإسلامية على وجوب الاعتقاد بكل أنبياء الله تعالى عليهم السلام و بجميع ما جاءوا به من شرائع و رسالات، فلا يجوز التفریق بينهم أبداً... و وجوب الاعتقاد بهم يجب أن يكون على سبيل الاستغراق المجموعی، فلا يكفي الإيمان ببعض دون بعض، بل إن إنكار واحد منهم مساوق لتكذيبهم جميعاً، و إنكار حكم من أحكامهم النازلة

۱- بدایة المعارف الإلهية فی شرح عقائد الإمامية، جلد: ۱، صفحه: ۲۶۶.

۲- التبیان فی تفسیر القرآن، جلد: ۳، صفحه: ۳۷۴.



عليهم يعدّ بمثابة إنكار حكم الله تعالى؛ كما لا يجوز توهينهم و البخس بحقهم، و الازدراء بهم، و الاستخفاف بمقاماتهم و سبهم، كل ذلك موجب للخروج من الدين. (۱)

یعنی: امت اسلامی متفقاً قائل هستند که واجب است معتقد به تمام انبیاء الهی علیهم السلام و شرایعشان و تمام آن چه آورده اند باشند و جایز نیست که بین ایشان فرق بگذارند... و این وجوب اعتقاد باید به صورت استغراق کلی، یعنی اعتقاد به تمام انبیاء علیهم السلام باشد و اعتقاد به بعضی بدون بعض دیگر کفایت نمی کند، بلکه انکار یکی از آنها مساوی با همه آنهاست، تکذیب حکمی از احکام آنها مساوی با تکذیب حکم خداست و همچنین توهین و نقصان در حق آنها و خوار شمردن و کوچک کردن و فحاشی به ایشان همه باعث خروج از دین می شود.

علماء و مفسران سنی مذهب نیز در متون خود به این مسأله اشاره نموده اند.

فخر رازی از مفسران بزرگ شافعی مذهب می گوید:

و إنما أوجب الله تعالى الإقرار بنبوة كل الأنبياء علیهم السلام. (۲)

یعنی: یقیناً خداوند تبارک و تعالی اقرار به نبوت تمام انبیاء علیهم السلام را واجب نموده است.

قاضی عیاض در این باره در کتاب خود فصلی را قرار داده و می نویسد:

فصل (و حکم من سب سائر أنبياء الله تعالى و ملائکته)

أى جميعهم (و استخفّ بهم أو كذبهم فيما أتوا به) من وحيهم و فعلهم (أو أنكرهم) أى وجودهم (و جردهم) أى نزولهم كقول مالك بن الصيف ما انزل الله على بشر من شيء حين قال له النبي عليه السلام أليس فى التوراة أن الله يبغض الحبر السمين قال نعم قال فأنت

۱ - الفوائد البهية فى شرح عقائد الإمامية، جلد: ۱، صفحه: ۴۹۰.

۲ - تفسير مفاتيح الغيب، جلد: ۸، صفحه: ۲۸۱.



الحبر السمين فمن صدر منه شيء من ذلك فحكمه (حكم نبيتنا عليها السلام على مساق ما قدّمناه) أي نهجه و سبيله في وجوب قتله كفرا إن لم يتب و حدا إن تاب كما هو مذهب مالک في هذا الباب. (۱)

یعنی: فصلی در حکم کسی که به سایر انبیاء الهی عليهم السلام غیر از پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله و ملائکه الهی فحاشی کند.

به هر یک از آنها فحاشی کند و یا کوچکشان دارد و یا در آن چه از ناحیه پروردگار از وحی یا افعالی که خدا خواسته آورده اند تکذیبشان کند و یا خودشان و آن چه بر آنها نازل شده را انکار کند... پس کسی که هر یک از اینها از او سرزند حکمش مثل این است که این کار را با پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله کرده و همان طور که قبلا گفتیم اگر توبه نکند قتلش واجب است و اگر توبه کند باید بر او حد جاری شود، همچنان که مذهب مالک هم در این باب همین است.

در کتاب شرح العقيدة الطحاوية آمده:

قوله: لا نفرق بين أحد من رسله، الى آخر كلامه أي: لا نفرق بينهم بأن نؤمن ببعض و نكفر ببعض، بل نؤمن بهم و نصدقهم كلهم، فإن من آمن ببعض و كفر ببعض، كافر بالكل. (۲)

یعنی: کلام خدای متعال که می فرماید: (لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ) یعنی: بین هیچ یک از انبیاء عليهم السلام فرق نگذارید، یعنی: بین آنها فرق نگذارید که به بعضی ایمان بیاورید و به بعضی کافر شوید، بلکه باید به همه ایمان آورید و همه را تصدیق کنید، پس کسی که به بعضی ایمان آورد و به بعضی کافر شود کافر به همه شده است.

۱ - شرح الشفاء، جلد: ۲، صفحه: ۵۴۱.

۲ - شرح العقيدة الطحاوية، صفحه: ۳۶۹.



صاحب کتاب الشفاء بتعريف حقوق المصطفى می نویسد:

قال مالك في كتاب ابن حبيب و محمد و قال ابن القاسم و ابن الماجشون، و ابن عبد الحكم، و أصبغ و سحنون فيمن شتم الأنبياء عليهم السلام أو أحدا منهم أو تنقصه قتل و لم يستتب، و من سبهم من أهل الذمة قتل إلا أن يسلم. ^(۱)

يعني: مالک در کتاب ابن حبيب و محمد می گوید و ابن قاسم و ابن ماجشون و ابن عبدالحکم و اصبغ و سحنون می گویند: کسی که یکی از انبیاء عليهم السلام را شماتت کند یا نقصی بر او وارد سازد، کشته می شود بدون آن که توبه داده شود و کسی از اهل ذمه که به آن ها فحاشی کند نیز کشته می شود مگر این که مسلمان شود.

بنابراین معلوم گردید به اعتقاد شیعه و سنی عدم ایمان به هر یک از انبیاء الهی عليهم السلام موجب کفر و عذاب است و چنین شخصی ولو هر روز نماز بخواند و روزه بگیرد بدون در نظر گرفتن اعمالش وارد عذاب الهی خواهد شد.

لذا از طرفی امام معصوم عليه السلام می فرماید: عدم اقرار به ایمان حضرت ابوطالب عليه السلام یا حتی تشکیک در آن موجب جهنمی شدن انسان می گردد که با استفاده از فحوای کلام می توان پی برد این عدم اقرار موجب کفر می گردد، چرا که خطاب امام به فردی همچون عبدالعظیم حسنی می باشد که از علماء بزرگ شیعه بوده و در فضیلت او شکی نیست و پاسخ امام در واقع به این معنا است که این عقیده، انسان را از دایره مسلمانی خارج و مرتدمی کند و باعث می شود بدون در نظر گرفته شدن تمام اعمال نیکش، وارد عذاب الهی شود و از طرف دیگر معلوم شد که عدم اعتقاد حتی به یکی از انبیاء الهی عليهم السلام موجب کفر و ارتداد می گردد، چرا که در واقع انکار او انکار خدا و سایر انبیاء الهی عليهم السلام است.

۱ - الشفاء بتعريف حقوق المصطفى عليه السلام، جلد: ۲، صفحه: ۶۴۲.



با در کنار هم قرار دادن این دو مقدمه یعنی: عدم اقرار به ایمان ابوطالب علیه السلام و همچنین انکار هر یک از انبیاء علیهم السلام و عدم اقرار به نبوت ایشان که موجب کفر است، به سادگی نتیجه می‌گیریم که حضرت ابوطالب علیه السلام یکی از انبیاء الهی علیهم السلام بوده و عدم اقرار به ایمان ایشان موجب کفر می‌گردد.

ضمناً تذکر این نکته لازم است که بنا بر نظرامامیه احکام واقعی تمام امور، در لوح محفوظ عندالله موجود است و علم و جهل مکلف به حکم یا به موضوع، و تطابق یا عدم تطابق فتوای مجتهد با حکم الله واقعی هیچ تغییری در آن ایجاد نمی‌کند و این مبحث محل اختلافات شدید میان اشاعره و معتزله و امامیه است.

لذا به نظرامامیه حکم الله تغییر ناپذیر است، اما علم و جهل مکلف به موضوعات و در برخی موارد به احکام باعث عدم تنجیز آن حکم در مورد او می‌گردد.

در نتیجه علم و جهل مکلف در حکم الله تأثیری ندارد، اما در منجزیت حکم اثرگذار است.

حضرت ابوطالب علیه السلام واقعا و عندالله نبی الهی است همچون هزاران نبی دیگری که هیچ کس جز خدا و اهل بیت علیهم السلام آن‌ها رلمی شناسند، دیگران هم مادامی که علم به این مطلب برایشان ایجاد نشده در این مورد تکلیفی ندارند، اما هیچ کس حق بی‌حرمتی به حضرت ابوطالب علیه السلام را ندارد، کما این که حق بی‌حرمتی به هیچ مسلمانی را ندارد، زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان خود کارهایی انجام دادند که به وضوح دلالت بر ایمان و علو مرتبه ایشان می‌کرد که در فصل زندگی نامه ایشان آوردیم، لذا اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام با کلمات و سخنان گهربار خود پرده از واقعیت برداشته و برای ما معلوم گرداندند که حضرت ابوطالب علیه السلام یک مسلمان عادی و معمولی نبوده، بلکه نبی ای از انبیاء الهی علیهم السلام بوده که پیامبر اسلام را در راه رسیدن به



هدف، بسیار یاری نموده است و زمانی که برای هر کس علم به این موضوع پیدا شد حکم در حق او منجز می‌گردد و از آن به بعد عمل بر خلاف آن موجب کفر او می‌گردد. به بیان دیگر حضرت ابوطالب علیه السلام عندالله جزو انبیاء الهی علیهم السلام و در میان مردم مخفی بودند کما این که از روایات مخفی بودن برخی از انبیاء علیهم السلام به دست می‌آید و کلمات و سخنان اهل بیت علیهم السلام کاشف این موضوع (نبوت حضرت ابوطالب علیه السلام) است و وقتی این مطلب معلوم گردید نزد کسانی که معلوم گشته منجز می‌شود. امام صادق علیه السلام در حدیثی که به جریانات بعد از وفات حضرت موسی علیه السلام می‌پردازد و در مورد غیبت و اختفاء برخی از انبیاء بنی اسرائیل علیهم السلام است، می‌فرماید:

... فَاسْتَرَّ الْأَنْبِيَاءُ بَعْدَ يُوشَعَ بْنِ نُونٍ إِلَى زَمَانِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرْبَعِمِائَةِ سَنَةٍ وَكَانُوا أَحَدَ عَشَرَ وَكَانَ قَوْمٌ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ يَخْتَلِفُونَ إِلَيْهِ فِي وَقْتِهِ وَيَأْخُذُونَ عَنْهُ مَعَالِمَ دِينِهِمْ حَتَّى انْتَهَى الْأَمْرُ إِلَى آخِرِهِمْ فَغَابَ عَنْهُمْ ثُمَّ ظَهَرَ لَهُمْ فَبَشَّرَهُمْ بِدَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَخْبَرَهُمْ أَنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ الَّذِي يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ جَالُوتَ وَجُنُودِهِ وَيَكُونُ فَرَجَهُمْ فِي ظُهُورِهِ فَكَانُوا يَنْتَظِرُونَهُ. (۱)

یعنی: ائمه علیهم السلام و پیشوایان بعد از یوشع بن نون تا زمان داود علیه السلام ۴۰۰ سال پنهان بودند که ۱۱ نفر بودند و قوم هر یک از آنها نزد آنها رفت و آمد می‌نمودند و علوم دینشان را از ایشان می‌گرفتند تا این که آخرین آنها غائب شد و بعد از مدتی ظهور کرد و به آنها بشارت داود علیه السلام را داد که او زمین را از وجود جالوت و لشکرش پاک می‌سازد و گشایش کار شما در ظهور او است پس به انتظارش باشید. در حدیث دیگری در این باره ذکر شده.

۱ - بحارالانوار، جلد: ۱۳۳، صفحه: ۴۴۵.



عَنِ الثَّمَالِيِّ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: ... كَانَ مَا بَيْنَ آدَمَ وَبَيْنَ نُوحٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ علیهم السلام مُسْتَخْفَيْنَ وَ مُسْتَعْلَبِينَ وَ لِذَلِكَ خُفِيَ ذِكْرُهُمْ فِي الْقُرْآنِ، فَلَمْ يُسَمَّوْا كَمَا سُمِّيَ مَنْ اسْتَعْلَنَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ علیهم السلام، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ وَ رُسُلًا لَمْ نَقْضُصْهُمْ عَلَيْكَ يَعْنِي اسْمُ الْمُسْتَخْفَيْنَ ... (۱)

یعنی: امام باقر علیه السلام فرمود: بین حضرت آدم و نوح علیهم السلام انبیائی بودند که برخی پنهان و برخی آشکار بودند و به همین خاطر در قرآن ذکر آن‌ها نشده است و نام آن‌ها همچون انبیائی که آشکار بوده‌اند بیان نگردیده و سخن خدا است که می‌فرماید: «وَ رُسُلًا لَمْ نَقْضُصْهُمْ عَلَيْكَ» رسولانی که قصه آن‌ها را برایت نقل نمودیم، یعنی اسم پیامبرانی که پنهان بودند ...

برتری انبیاء علیهم السلام بر یکدیگر

همان گونه که در بالا بیان شد، استناداً به آیات شریف قرآن نباید بین انبیاء الهی علیهم السلام فرق گذاشت، اما این حرف به این معنایی باشد که همه انبیاء علیهم السلام در یک مقام و منزلت هستند، چرا که انبیاء الهی از نظر مقام و رتبه با هم بسیار متفاوت بوده و قرآن در این باره می‌فرماید:

﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ (۲)

یعنی: این فرستادگان را بر بعضی دیگرشان فضیلت داده‌ایم.

﴿وَ لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ (۳)

یعنی: و قطعاً ما قبلاً با آدم علیه السلام عهد بستیم، پس او فراموش کرد و عزمی برای او

۱ - کمال الدین و تمام النعمه، جلد: ۱، صفحه: ۲۱۶.

۲ - سوره: بقره، آیه: ۲۵۳.

۳ - سوره: طه، آیه: ۱۱۵.



نیافتیم.

﴿لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ﴾ (۱)

یعنی: قطعاً ما بعضی از پیامبران را بر بعضی فضیلت دادیم.

بر این مدعا شواهدی از روایات نیز وجود دارد.

عیون أخبار الرضا عليه السلام، علل الشرائع الحسن بن محمد بن سعيد الهاشمي عن فُرَاتِ بْنِ إِبرَاهِيمِ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الْهَمْدَانِيِّ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبُخَارِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِي الصَّلْتِ الْهَرَوِيِّ عَنِ الرَّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلْقًا أَفْضَلَ مِنِّي وَلَا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنِّي قَالَ عَلِيُّ عليه السلام فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَأَنْتَ أَفْضَلُ أَوْ جَبْرَيْلُ فَقَالَ صلى الله عليه وآله يَا عَلِيُّ عليه السلام إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَضَّلَ أَنْبِيََاءَهُ الْمُرْسَلِينَ عَلَى مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَفَضَّلَنِي عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَالْفَضْلُ بَعْدِي لَكَ يَا عَلِيُّ وَ لِلْأُمَّةِ عليه السلام مِنْ بَعْدِكَ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدَامُنَا وَ خُدَامُ مُحِبِّينَا. (۲)

یعنی: امام رضا عليه السلام به نقل از امیرالمؤمنین عليه السلام به نقل از رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: خداوند خلقی را افضل از من خلق نفرمود و هیچ کس را بیشتر از من اکرام ننمود، امیرالمؤمنین عليه السلام پرسید: ای رسول خدا صلى الله عليه وآله! شما برترید یا جبرئیل؟ پس پیامبر فرمود: ای علی عليه السلام، خداوند تبارک و تعالی انبیائی که رسول هستند را بر ملائکه مقرب خود برتری داده است و مرا بر تمام انبیاء و مرسلین عليه السلام فضیلت بخشیده و فضیلت بعد از من، برای تو و ائمه بعد از تو عليه السلام است و قطعاً ملائکه خدام ما و خدام محبان ما هستند.

۱ - سوره: اسراء، آیه: ۵۵.

۲ - بحار الأنوار، جلد: ۱۸، صفحه: ۳۴۵.



عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخَثْعَمِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ سَادَةُ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ خَمْسَةٌ وَهُمْ أَوْلُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَعَلَيْهِمْ دَارَتِ الرَّحَى نُوحٌ وَإِبْرَاهِيمُ وَمُوسَى وَعِيسَى عليه السلام وَ مُحَمَّدٌ عليه السلام عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ عليه السلام. (۱)

یعنی: امام صادق عليه السلام فرمود: آقا و سرور پیغمبران و رسولان پنج نفر هستند که ایشان الوالعزم رسولان می باشند و آسیای نبوت و رسالت گرد آن‌ها می چرخد و ایشان؛ نوح و ابراهیم و موسی و عیسی عليه السلام و محمد صلی الله علیه و آله است.

نتیجه این که انبیاء الهی عليه السلام دارای راه و هدف و مقصود واحدی هستند و سخنانشان با هم هیچ منافاتی ندارد و همه از نزد خدای یکتا آمده‌اند و لذا هیچ کس حق ندارد یکی از ایشان را انکار کند یا میان ایشان فرق گذارد، به این معنا که به یکی ایمان آورد و قبول و تأیید کند و دیگری را انکار و رد نماید.

اما در میان خودشان و مقاماتشان تفاوت بسیار است، برخی اولوالعزم هستند و بر دیگران برتری دارند، برخی از بعضی جهات بر دیگری برتری دارد؛ مثل خضر عليه السلام که در اموری بر موسی عليه السلام افضل بوده و در قرآن به ماجرای ایشان اشاره شده است و یا برخی را قرآن بدون عزم معرفی می نماید و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هم که خاتم آن‌ها است و با فضیلت تر از همه و لذا ایشان دارای مقامات متفاوت هستند، ولی هدف و راه و سخن و خدایشان یکی است و این طریق جمع بین این دودسته از آیات قرآن است.

۱ - الکافی، جلد: ۱، صفحه: ۱۷۵.

دلیل سوم نبوت حضرت ابوطالب عليه السلام

مرحوم حسن بن سلیمان حلی رحمته الله در کتاب المحتضر حدیثی را نقل می‌کند که می‌فرماید:

رُويَ فِي الْحَدِيثِ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: كُلَّمَا كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَلَنَّا مِثْلُهُ إِلَّا النَّبُوَّةَ وَالْأَزْوَاجَ. (۱)

یعنی: امام صادق عليه السلام می‌فرماید: کلیه امور و فضائلی که برای رسول خدا صلى الله عليه وآله هست برای ما نیز مثل آن هست مگر نبوت و تعداد همسران.

مرحوم مجلسی رحمته الله نیز این حدیث را به نقل از همین کتاب در بحار آورده:

و قَالَ عليه السلام كُلُّ مَا كَانَ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله فَلَنَّا مِثْلُهُ إِلَّا النَّبُوَّةَ وَالْأَزْوَاجَ. (۲)

یعنی: امام صادق عليه السلام فرمود: کلیه چیزهایی که برای پیامبر صلى الله عليه وآله هست پس برای ما نیز مثل آن‌ها وجود دارد مگر نبوت و تعداد همسران.

با توجه به این که مبنای استدلال در دلیل سوم بر پایه این حدیث شریف است لذا اول باید صحت صدور این روایت از امام معصوم عليه السلام مورد بررسی قرار گیرد.

بر اهل فن پوشیده نیست که حدیث فوق الذکر مرسله است، دلیل این که استناد به این حدیث مبنای استدلال قرار گرفته، این است که برخی احادیث مرسله در حکم صحیح السندمی باشند و پرده از واقعیت‌های مهمی برمی‌دارند.

سابقاً برخی از محدثین بر این باور بودند که نقل سلسله سند کاربیهوده و موجب زحمت در تألیف کتاب و اسراف در کاغذ و دوات است، زیرا آن چه در احادیث

۱ - المحتضر، صفحه: ۴۷.

۲ - بحار الأنوار، جلد: ۲۶، صفحه: ۳۱۷.



برای ما مهم است اولاً: صدور حدیث از امام معصوم علیه السلام و ثانیاً: متن حدیث است که هر دو مورد بدون ضبط سلسله سند هم امکان پذیر است و لذا بسیاری از احادیث بدون سلسله روات ضبط شد و از همین رو علماء علم رجال در مورد حجیت روایات مرسله در کتب خود بخشی را اختصاص می دهند و در آن به تقسیم احادیث مرسله می پردازند و برخی را حجت قرار می دهند و بخشی را نمی پذیرند.

شیخ طوسی رحمته الله در کتاب عدة الاصول در مورد روایات مرسله می نویسد:

و إذا كان أحد الراويين مُسنداً و الآخر مرسلًا نُظر في حال المُرسِل، فإن كان ممن يُعلم أنه لا يُرسل إلّا عن ثقة موثوق به فلا ترجيح لخير غيره على خبره،

فأما إذا انفردت المراسيل فيجوز العمل به على الشرط الذي ذكرناه، و دليلنا على ذلك الأدلة التي قدّمناها على جواز العمل بأخبار الآحاد، فإنّ الطائفة كما عملت بالمسانيد عملت بالمراسيل، فيما يُطعن في واحد منهما يطعن في الآخر، و ما أجاز أحدهما أجاز الآخر، فلا فرق بينهما على حال. ^(۱)

یعنی: در مقام تعارض دو حدیث اگر یکی از راویان، حدیث را با سلسله سند به امام برساند و دیگری بدون ذکر سلسله سند به امام نسبت دهد باید به احوال مرسل (کسی که حدیث را بدون ذکر سلسله سند به امام نسبت داده) نگاه کنیم، اگر از کسانی باشد که می دانیم او از غیر افراد ثقه و مورد اطمینان حدیث نقل نمی کند، پس حدیث دیگرانی که سلسله سند را ذکر کرده اند بر حدیث او هیچ ترجیحی ندارد....

اما اگر روایات مرسله بدون معارض باشد، در صورتی که شرایط لازم را داشته باشد پس جایز است که به آنها عمل شود و دلیل این مطلب همان ادله ای است که

۱ - عدة الاصول، جلد: ۱، صفحه: ۱۴۴.



قبلا برای جواز عمل به اخبار واحد بیان کردیم، لذا علماء شیعه همچنان که به روایات مسند (دارای سلسله سند) عمل می‌کنند به روایات مرسل نیز عمل می‌کنند و به آن چه که با آن به یکی ایراد می‌گیرند به دیگری نیز ایراد می‌گیرند، و آن چه که حدیث مسند آن را مجاز می‌کند حدیث مرسل نیز آن را مجاز می‌کند و هیچ فرقی بین آن دو در هر صورت نیست.

با توجه به فرموده شیخ طوسی رحمته الله باید اولاً: به احوال ناقل حدیث مورد استدلال که مرحوم حسن بن سلیمان حلی رحمته الله است بنگریم.

مرحوم مجلسی رحمته الله یکی از منابع بحار الانوار را کتب حسن بن سلیمان معرفی نموده و در مورد ایشان در بحار این طور نوشته:

و کتب البیاضی و ابن سلیمان کلها صالحة للاعتماد و مؤلفاها من العلماء الأنجاد و تظهر منها غاية المتانة و السداد. ^(۱)

یعنی: تمام کتاب‌های آقای بیاضی و ابن سلیمان صلاحیت اعتماد را دارند و هر دو مؤلف از علماء بزرگ و قاطع هستند که از تالیفاتشان نهایت استحکام و پایداری ظاهری می‌شود.

حضرت آیت الله العظمی خویی رحمته الله در معجم رجال الحدیث خود به نقل از شیخ حر عاملی رحمته الله در مورد حسن بن سلیمان می‌نویسد:

قال الشيخ الحر رحمته الله فی تذكرة المتبحرين: الحسن بن سلیمان بن خالد الحلبي، فاضل، عالم، فقیه، له مختصر بصائر الدرجات لسعد بن عبد الله يروى (عنه) عن الشهيد. ^(۲)

۱ - بحار الأنوار، جلد: ۱، صفحه: ۳۳.

۲ - معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرجال، جلد: ۵، صفحه: ۳۴۲.



یعنی: شیخ حر عاملی رحمته الله در کتاب تذکرة المتبحرین می نویسد: حسن بن سلیمان بن خالد حلبی فاضل و عالم و فقیه و صاحب کتاب مختصر بصائر الدرجات سعد بن عبدالله است و از شهید روایاتی را بیان نموده. در کتاب موسوعه طبقات الفقهاء در مورد ایشان چنین آمده:

لحسن بن سلیمان الحلّی

... كان حياً (٨٠٢ هـ) الحسن بن سلیمان بن محمد بن خالد، العالم الامامی، عز الدین أبو محمد الحلّی المولد، العاملی المحتد تلمذ علی الفقیه العلم الشهید الاول محمد بن مکی العاملی (المتوفی ٧٨٦ هـ)، فأجاز له و لجمع من العلماء فی سنة (٧٥٧ هـ) و روى عن: السید بهاء الدین علی بن عبد الکریم بن عبد الحمید الحسینی، و محمد بن ابراهیم بن محسن المطار آبادی و كان محدثاً جلیلاً و فقیهاً نبیهاً، زاهداً، عابداً قرأ علیه الحسین بن محمد بن الحسن الحمویانی کتاب الخصال لمحمد بن علی ابن بابویه القمی المعروف بالصدوق (المتوفی ٣٨١ هـ) و روى عنه السید تاج الدین عبد الحمید بن أحمد بن علی الهاشمی الزینبی أدعیة الصحیفة السجادیة. (١)

یعنی: حسن بن سلیمان بن محمد بن خالد ملقب به عزالدین ابو محمد حلّی رحمته الله از علماء امامی مذهب است که در جبل عامل متولد شد و تا سال ٨٠٢ هجری قمری زنده بود، او نزد فقیه سرشناس و بزرگ محمد بن مکی عاملی معروف به شهید اول شاگردی کرد و همراه جمعی از علماء در سال ٧٥٧ هجری قمری از ایشان اجازه نقل حدیث گرفت، ایشان همچنین از سید بهاء الدین علی بن عبد الکریم بن عبد الحمید حسینی و محمد بن ابراهیم بن محسن مطار آبادی روایاتی نقل نموده، ایشان محدثی جلیل القدر و فقیهی شریف و زاهد و عابد بود،

١- موسوعه طبقات الفقهاء، جلد: ٩، صفحه: ٩٤.



حسین بن محمد بن حسن حمویانی کتاب خصال شیخ صدوق رضی الله عنه را برایشان خوانده و سید تاج الدین عبدالحمید بن أحمد بن علی هاشمی زینبی دعای صحیفه سجادیه را از ایشان روایت نموده است.

مطالب ذکر شده کاملاً بیان کننده این مسأله است که حسن بن سلیمان شخصی تقه و مورد اطمینان است.

حال که شخصیت ناقل حدیث به خوبی مشخص شد طبق کلام شیخ طوسی رضی الله عنه برای حجیت و صحت مراسیل باید توجه شود که آیا متن حدیث شرایط لازم را دارا است یا خیر.

شیخ طوسی رضی الله عنه در این جا مطالب بسیاری را مطرح نموده که ما برای اختصار خلاصه آن را بیان می کنیم.

هر حدیثی که به صورت واحد یا مرسل نقل شده باشد و مضمون آن دارای این چهار شرط باشد از جهت متن صحیح می باشد؛

اول: حدیث در بر دارنده مطلبی که منافات با عقل دارد، نباشد.

دوم: مطابق با قرآن کریم بوده و منافاتی با آن نداشته باشد.

سوم: مطابق با سنت متواتره باشد.

چهارم: با اجماع علماء شیعه منافات نداشته باشد.^(۱)

اگر به دقت در حدیث فوق الذکر ببیندیشیم به خوبی معلوم است که کلیه شرایط لازم را دارا است.

اول این که: هیچ ایراد عقلی در آن نیست، بلکه مضمون آن کاملاً بر اساس عقل می باشد.

۱ - العدة فی اصول الفقه، جلد: ۱، صفحه: ۱۴۳.



در این جا لازم است توضیحی مختصر دهیم که منافات با عقل داشتن به چه معناست؛ منافات با عقل یعنی این که مضمون حدیث در بردارنده مطلبی هست که با حکم عقل در تضاد باشد، مثلا لازمه آن محال یا اجتماع نقیضین باشد، بنابراین مطلبی که صرفا به ذهن مابعد و مشکل باشد، شامل نمی شود.

مثلا تعدد قدما (این که چند موجود در عرض یکدیگر ازلا وجود داشته باشند) عقلا محال است، حال اگر مضمون حدیثی بر چنین مطلبی دلالت کند قابل قبول نمی باشد یا عصمت انبیاء علیهم السلام عقلا ثابت و لازم است، حال اگر حدیثی در بردارنده گناه پیامبری بود مقبول نمی باشد، به امثال این امور تنافی عقلی گویند، اما این که مطلبی در حدیثی بیان شود و ما با درک ناقص خود توان هضم آن رانداشته باشیم این را منافات عقلی نمی گویند.

به اصل بحث برگردیم، حدیث منافاتی با عقل ندارد چرا که وصی یک پیامبر باید دقیقا فضائل همان پیامبر را داشته باشد که در دلیل اول این مطلب ثابت شد.

دوم این که: هیچ منافاتی با آیات شریفه قرآن کریم ندارد، بلکه کاملا در تأیید آیات بسیاری از آن است، من جمله آیه: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^(۱) که در آن اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام را در کنار هم قرار داده است و اگر اهل بیت علیهم السلام با رسول الله صلی الله علیه و آله در فضائل یکی نبودند با هم در یک ردیف قرار نمی گرفتند.

یا آیه تطهیر که می فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^(۲) که عصمت اهل بیت علیهم السلام را دقیقا همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله در یک ردیف قرار داده است، چرا که به اذعان مفسرین شیعه و سنی این حدیث در مورد

۱ - سوره: نساء، آیه: ۵۹.

۲ - سوره: احزاب، آیه: ۳۳.

پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشینان بر حقش و دختر بزرگوارشان نازل گردیده.

یا در آیه مباحله که می فرماید: ﴿وَأَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ﴾^(۱) که رسول اکرم صلی الله علیه و آله را

نفس امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داده که خود بیان کننده نوعی برابری است.

یا آیه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُعِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ

وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾^(۲) که دقیقاً همان ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای جانشین بر حقش

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داده است که دلیل بر یکی بودن آنها با هم می باشد

و آیات بسیار دیگری که این مضمون را تأیید می کند.

سوم این که: هیچ سنت متواتره و حتی مستفیض و یا واحد علیه مضمون این

حدیث شریف وجود ندارد که بیان کننده این مطلب باشد که اهل بیت علیهم السلام در

فضیلت و کمال از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چیزی کم دارند، بلکه احادیث شیعه همه در

راستای همین مطلب می باشند، من جمله حدیث شریفی که می فرماید: أَوْلْنَا مُحَمَّدًا

وَ آخِرْنَا مُحَمَّدًا وَ أَوْسَطْنَا مُحَمَّدًا وَ كُلَّنَا مُحَمَّدًا.^(۳) یعنی: اول ما محمد است آخر ما

محمد است وسط ما محمد و همه ما محمدیم، و یا احادیثی که اشاره به یکی بودن

شجره پیامبر صلی الله علیه و آله با امام علی علیه السلام می کند.

سَأَلْتُ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام خَاصَّةً فَقَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ

اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ يَقُولُ: خُلِقَ النَّاسُ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى، وَ خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ عليهما السلام مِنْ شَجَرَةٍ

وَاحِدَةٍ فَأَنَا أَصْلُهَا وَ عَلِيٌّ عليهما السلام فَرْعُهَا، فَطُوبَى لِمَنِ اسْتَمْسَكَ بِأَصْلِهَا وَ أَكَلَ مِنْ فَرْعِهَا.^(۴)

یعنی: ابوسعید خدری گفت: روزی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بودم، از آن حضرت

۱ - سوره: آل عمران، آیه: ۶۱.

۲ - سوره: مائده، آیه: ۵۵.

۳ - بحارالانوار، جلد: ۲۶، صفحه: ۶.

۴ - شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، جلد: ۱، صفحه: ۳۷۷.



شنیدم فرمود: مردم از اشجار مختلف و متعدّد هستند، اما من و علی علیهما السلام از درخت واحد هستیم، من اصل درختم و علی علیه السلام فرع آن است. خوشابه حال کسی که به اصل چنگ زند و از فرعش تناول کند.

یا احادیثی که بر یکی بودن نور اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد:

حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: خُلِقْتُ مِنْ نُورِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ خُلِقَ أَهْلُ بَيْتِي عليهم السلام مِنْ نُورِي، وَ خُلِقَ مُحِبُّوهُمْ مِنْ نُورِهِمْ، وَ سَائِرُ الْخَلْقِ فِي النَّارِ. (۱)

یعنی: امام حسن علیه السلام فرمودند که از جدم رسول الله صلى الله عليه وسلم شنیدم که فرمود: من از نور خدا آفریده شدم و اهل بیت علیهم السلام از نور من آفریده شدند و دوستدارانشان از نور آن‌ها خلق شدند و سایر خلائق در آتش بودند.

چهارم این که: هیچ اجماعی علیه این حدیث شریف وجود ندارد و بزرگ‌ترین دلیلش همین است که بزرگانی همچون حسن بن سلیمان و علامه مجلسی رحمتهما الله قائل به مضمون این روایت شده و این حدیث را بدون بیان ایرادی از آن نقل نموده‌اند.

گذشته از همه مطالبی که بیان شد باید بگوییم که روایات دیگری با همین مضمون با سند کامل از ناحیه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نقل شده که این حدیث شریف را تقویت می‌کند.

مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْحَرِيشِ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي عليه السلام قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لَا يَسْتَخْلِفُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم إِلَّا مَنْ يَحْكُمُ بِحُكْمِهِ وَ إِلَّا مَنْ يَكُونُ

۱- الأملی للطوسی، صفحه: ۶۵۵.



مِثْلَهُ إِلَّا النَّبُوءَةَ... (۱)

یعنی: محمد بن ابی عبدالله و محمد بن حسن از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی از احمد بن محمد جمیعا از حسن بن عباس بن حریش از امام جواد عليه السلام به نقل از امام صادق عليه السلام فرمود: ... رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی را جانشین خود نمی‌کند مگر کسی که با همان حکم او حکومت کند و دقیقا در همه چیز مثل او باشد مگر در نبوت....

حدیث فوق تقریبا بیان‌کننده همان مضمون حدیث حسن بن سلیمان است و مقوی خوبی برای آن حدیث شریف است.

حال که صحت این حدیث مسجل شد به سراغ اصل استدلال می‌رویم.

مدلول حدیث شریف می‌فرماید: کلیه فضائلی که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت است عینا نزد اهل بیت عصمت و طهارت عليهم السلام نیز موجود است و این را به خوبی از اطلاق کلام امام می‌توان فهمید، مگر مسأله نبوت و تعداد ازواج پیامبر صلی الله علیه و آله که از خصائص ایشان است و با دلایل خاص خارج شده.

مرحوم حسن بن سلیمان بعد از نقل این حدیث می‌نویسد:

والاستثناء دلیل العموم، فهم شرکاؤه فی کلّ ما رویناه له من الفضل، و ما لم نروه، و ما لم یصل علمه إلینا.

یعنی: استثنائی که در کلام آمده دلالت بر عمومیت حکم می‌کند، پس در نتیجه اهل بیت عليهم السلام در کلیه فضائلی که ما برای رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کردیم و آن چه که ما بیان نکردیم و حتی آن چه که علم ما به آن نمی‌رسد شریک می‌باشند.

ضمن این که در حدیث از کلمه "کل" استفاده شده که برای استغراق به کار

۱ - الکافی، جلد: ۱، صفحه: ۲۴۲.



می رود و دلالت بر تمام افراد موضوع می کند که به این معناست که تمام فضائل رسول الله صلى الله عليه وآله برای اهل بیت عليهم السلام نیز ثابت است الا ما اخرجہ الدلیل.

از طرف دیگر همان طور که در ادله قبل گفتیم یکی از فضائلی که برای رسول خدا صلى الله عليه وآله ثابت است این که: کلیه اجداد و آباء ایشان تا حضرت آدم عليه السلام همه از انبیاء الهی عليهم السلام بوده اند و این مطلب روایات بسیاری بر آن دلالت دارد و بسیاری از مفسران در کتب خود به آن اشاره نموده اند که برای نمونه چند مورد را در این جا بیان می کنیم.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ وَ تَقْلُبُكَ فِي السَّاجِدِينَ قَالَ يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ بِأَمْرِهِ وَ تَقْلُبُكَ فِي أَصْلَابِ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام نَبِيٍّ بَعْدَ نَبِيٍّ. (۱)

یعنی: امام باقر عليه السلام در تفسیر کلام خداوند تبارک و تعالی «الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ وَ تَقْلُبُكَ فِي السَّاجِدِينَ» فرمودند: خداوند رسولش را در حالی که به خواست او ایستاده بوده می دید و جا به جایی او را در صلب انبیاء عليهم السلام از نبی ای به نبی دیگر نظاره گر بود.

و قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِيدِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُرَاتِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ وَ تَقْلُبُكَ فِي السَّاجِدِينَ»، قَالَ: فِي أَصْلَابِ النَّبِيِّينَ عليهم السلام. (۲)

یعنی: علی بن ابراهیم به نقل از امام باقر عليه السلام در تفسیر کلام خداوند تبارک و تعالی «الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ وَ تَقْلُبُكَ فِي السَّاجِدِينَ» فرمودند: یعنی در اصلاص انبیاء عليهم السلام.

۱ - تفسیر فرات الکوفی، صفحه: ۳۰۴.

۲ - تفسیر القمی، صفحه: ۴۷۴) و (تفسیر نور الثقلین، جلد: ۴، صفحه: ۶۹) و (بحارالانوار، جلد: ۱۵، صفحه: ۳).

عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَتَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ قَالَ يَرَى تَقَلُّبَهُ فِي أَصْلَابِ النَّبِيِّينَ مِنْ نَبِيِّ إِلَى نَبِيِّ حَتَّى أُخْرَجَهُ مِنْ صُلْبِ أَبِيهِ مِنْ نِكَاحٍ غَيْرِ سِفَاحٍ مِنْ لَدُنْ آدَمَ عليه السلام. (۱)

یعنی: از ابی جارود نقل شده که از امام باقر عليه السلام در مورد آیه ﴿وَ تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ﴾ پرسیدم و ایشان فرمود: یعنی؛ خداوند جا به جایی رسول خدا صلی الله علیه و آله را در اصلاص پیامبران از نبی ای به نبی دیگر از طریق نکاح و بدون هیچ زنایی از زمان حضرت آدم عليه السلام تا وقتی که از صلب پدرش خارج شد رامی بیند.

علامه مجلسی رحمته الله در بحار الانوار پیرامون اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه می نویسد:

بیان: اتفقت الإمامية رضوان الله عليهم على أن والدي الرسول و كل أجداده إلى آدم عليه السلام كانوا مسلمين بل كانوا من الصديقين إما أنبياء مرسلين أو أوصياء معصومين عليهم السلام و لعل بعضهم لم يظهر الإسلام لتقية أو لمصلحة دينية. (۲)

یعنی: شیعیان بر این که پدر و مادر پیامبر و تمام اجداد ایشان تا حضرت آدم عليه السلام همه مسلمان، بلکه از صدیقین یا انبیاء مرسل و یا اوصیاء معصوم عليهم السلام بوده اند اتفاق نظر دارند، و شاید برخی از آن ها به خاطر تقیه یا مصلحت، دینشان را ظاهر نمی کردند. با در کنار هم قرار دادن این دو مسئله؛ یعنی: ثبوت کلیه فضائل رسول الله صلی الله علیه و آله برای اهل بیت عليهم السلام و این که کلیه اجداد و آباء رسول الله صلی الله علیه و آله از جمله انبیاء الهی عليهم السلام هستند این مطلب ثابت می شود که این فضیلت رسول خدا صلی الله علیه و آله (نبوت تمام اجداد ایشان) برای جانشینانش، یعنی: اهل بیت عليهم السلام نیز ثابت است و کلیه آباء و اجداد اهل بیت عليهم السلام نیز همه از انبیاء الهی عليهم السلام هستند.

۱ - تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة عليهم السلام، صفحه: ۳۹۳.

۲ - بحار الأنوار، جلد: ۱۵، صفحه: ۱۱۷.

البته لازم به ذکر است کلیه اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام با هم یکی هستند جز در شخص حضرت ابوطالب علیه السلام و حضرت عبدالله علیه السلام که با این بیان در این جا نبوت هر دو نفر ثابت می شود.

دلیل چهارم نبوت حضرت ابوطالب علیه السلام

شیعه معتقد است تمام فضائل و نشانه های پیامبری در وجود شریف حضرت ابوطالب علیه السلام ثبت بوده، و دارا بودن این ویژگی خود نشانه ای بر نبوت ایشان می باشد و همچنین معتقد است اگر شخصی صرفاً ادعای نبوت کند پیامبری اش ثابت نمی گردد مگر زمانی که از خصوصیات انبیاء علیهم السلام برخوردار باشد.

آن چه در این جا مشخص می شود این که حضرت ابوطالب علیه السلام از جمله انبیاء الهی علیهم السلام است یعنی علم، عصمت، میراث نبوت، وحی و معجزه داشته، اما در عین حال هیچ گونه رسالتی نداشتند، همچون پیامبر اسلام در چهل سال ابتدای عمر شریفشان که نبی بودند اما مبعوث به رسالت نشده بودند.

ضمن این که حضرت ابوطالب علیه السلام همچون سایر انبیاء علیهم السلام از طرف خدای تعالی موظف به یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند که چون توفیق درک زمان ایشان را داشتند بهتر از بقیه انبیاء علیهم السلام به آن وجود شریف خدمت نمودند.

علم

درباره علم حضرت ابوطالب علیه السلام باید گفت که ایشان قلبی مملو از علم الهی داشت و بانگاهی به سخنان و اعمال ایشان می توان به آن پی برد.

البته قبل از این روایاتی دال بر علم ایشان ذکر شد که به وضوح بیان کننده این



مطلب است، ولی موارد دیگری را در این جا برای نمونه ذکر می‌کنیم.

حضرت ابوطالب عليه السلام در مورد نبوت برادر زاده اش حضرت محمد صلى الله عليه وآله هیچ شک و تردیدی نداشت و در سخنانی که هنگام تزویج حضرت خدیجه کبری عليها السلام با پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله ایراد نمود، اظهار داشت:

و هُوَ وَ اللَّهُ بَعْدَ هَذَا لَهُ نَبَأٌ عَظِيمٌ وَ خَطْرٌ جَلِيلٌ.

یعنی: به خدا سوگند او (حضرت محمد صلى الله عليه وآله) را پس از این خبری عظیم و موقعیتی بسیار مهم خواهد بود.

حضرت ابوطالب عليه السلام در وصیتش به قریش می‌فرماید:

إِنِّي أَوْصِيكُمْ بِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله خَيْرًا، فَإِنَّهُ الْأَمِينُ فِي قُرَيْشٍ، وَ الصِّدِّيقُ فِي الْعَرَبِ، وَ هُوَ الْجَامِعُ لِكُلِّ مَا وَصَّاكُمْ بِهِ، وَ قَدْ جَاءَ بِأَمْرِ قَبْلِهِ الْجَنَانُ.

یعنی: شما را وصیت می‌کنم نسبت به محمد صلى الله عليه وآله نیکو باشید، که او در قریش امین، و در عرب راستگومی باشد، و خود جامع تمام چیزهایی است که شما را به آن سفارش می‌کند، و آن چه او آورده مقبول قلب و عقل است.

یا فرمودند:

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَا وَ جَدُّنَا مُحَمَّدًا نَبِيًّا كَمُوسَى خُطُّ فِي أَوَّلِ الْكُتُبِ؟

یعنی: آیا نمی‌دانید که ما محمد صلى الله عليه وآله را همچون موسی عليه السلام پیامبری یافتیم که در اولین کتاب‌های آسمانی معرفی شده است؟!

همچنین فرمود:

وَ أُمْسَى ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ فِينَا مُصَدِّقًا عَلَى سَخَطٍ مِنْ قَوْمِنَا غَيْرِ مُعْتَبَرٍ.

یعنی: و فرزند عبدالله عليه السلام در میان ما پیامبری راستین است، اگر چه قوم ما از این امر خشمگین باشند.



و نیز فرموده:

أمین حبيب فی العباد مسوم بخاتم رب قاهر للخواتم
 یرى الناس برهانا علیه و هیبة و ما جاهل فی فعله مثل عالم
 نبی أتاه الوحی من عند ربه فمن قال: لا، یقرع بهاسن نادم
 یعنی: او امین است، و بندگان او را دوست می دارند، و با مهر پروردگاری، که بر
 همه مهرها چیرگی و غلبه دارد، مهر خورده و نشان شده است.
 همچنین فرموده اند:

تعلم خيار الناس أن محمدا وزیر لموسی و المسيح بن مریم
 اتی بالهدی مثل الذی أتیا به فکل بأمر الله یرهدی و یعصم
 و انکم تتلونہ فی کتابکم بصدق حدیث لا حدیث المترجم
 فلا تجعلوا لله ندا و أسلموا فان طریق الحق لیس بمظلم
 یعنی: مردمان نیک و برگزیده می دانند که محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم وزیر و جانشین موسی و
 مسیح علیہ السلام فرزند مریم علیہا السلام است.
 او برای آن ها هدایتی از نوعی که آن دو پیامبر آورده بودند، به ارمغان آورد و به
 همگی، به امر خدا راه می نمایانند، و به او پیوندمی دهند.
 شما مسیحیان در کتاب خود احوال او، یعنی پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم رامی خوانید،
 خواندنی صحیح و درست و نه داستانی دروغین.
 پس برای خدا شریکی نگیرید و اسلام آرید، برای آن که راه حق تاریک نبوده و
 روشن است. ^(۱)

۱- ابوالفضل العباس رضی اللہ عنہ، جلد: ۱، صفحه: ۲۹.



و نیز فرموده است:

بروای فرزندانم، که تو را ذلت و خفتی نیست، برو که چشم هائی به وجود تو روشن و درخشان شده.

به خدا سوگند که با تمام جمع و نیروی خود هرگز به تو دست نخواهند یافت، مگر آن که من روی در خاک کشم.

مراخواندی و دانستم که این از خیرخواهی تو است، و تو راست می‌گویی، و در گذشته نیز امین بوده‌ای.

و یادآور آیینی شدی که ناگزیر و مسلماً از بهترین ادیان برای مردم است.^(۱)

این‌ها نمونه‌هایی از کلمات حضرت ابوطالب علیه السلام بود که مبین میزان علم و تمامیت ایمان ایشان به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و حقایق و معارف الهی است.

علاوه بر این، روایات بیان‌کننده این مطلب است که علم الهی یکی از میراث انبیاء است که سینه به سینه بین اوصیاء الهی می‌گردیده و به حضرت ابوطالب علیه السلام نیز رسیده که قبلاً ثابت شد.

معجزه

معجزه انجام دادن کاری است که تمام جن و انس از آوردن مثل آن عاجز هستند و متکی به قدرت بی‌نهایت پروردگار است که خدای تعالی به پیامبران خویش برای اثبات حقانیت دعوت خود عطا کرده.

لذا عرض می‌کنیم که در طول عمر شریف حضرت ابوطالب علیه السلام اتفاقاتی از ناحیه ایشان سر زده که نوع بشر بدون اتکا بر قدرت الهی از انجام آن عاجز هستند که مانده‌هایی از آن‌ها را در این جا ذکر می‌کنیم.

۱- ابوالفضل العباس علیه السلام، جلد: ۱، صفحه: ۳۰.



۱- خبر دادن از اتفاقاتی که در آینده رخ می دهد:

خبر دادن ایشان در روز تولد پیامبر صلی الله علیه و آله به این که فرزند حضرت عبدالله عليه السلام و آمنه عليه السلام روزی به نبوت می رسد.

خبر دادن ایشان در روز تولد پیامبر صلی الله علیه و آله به این که فرزندش امیرالمؤمنین علی عليه السلام وصی پیامبر صلی الله علیه و آله می شود.

خبر دادن به این که مدت زمان سی سال بین تولد این دو بزرگوار است.

خبر دادن ایشان در مورد آینده پیامبر صلی الله علیه و آله که به عظمت و جلال و بزرگی می رسد در زمان خواستگاری از حضرت خدیجه عليه السلام که هنوز هیچ اتفاقی در مورد اسلام و دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله صورت نگرفته بود.

حضرت یوسف عليه السلام نیز این چنین معجزه هایی داشت که برای نمونه به اخبار او در مورد ۷ سال فراوانی و ۷ سال قحطی مصر و خبر دادن وی به اعدام یکی از زندانیان و آزادی زندانی دیگر و برگشتن به منصب خویش می توان اشاره کرد.

۲- مستجاب الدعوه بودن حضرت ابوطالب عليه السلام:

دعای طلب باران در زمان قحطی قریش.

دعا برای اتمام زلزله در زمان تولد امیرالمؤمنین عليه السلام.

در مورد رسول الله صلی الله علیه و آله نیز در تواریخ این چنین معجزاتی ذکر گردیده.

شیخ مفید رحمته الله در امالی خود می نویسد:

حَدَّثَنَا مُسْلِمُ الْغَلَابِيُّ قَالَ جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ فَقَالَ وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَقَدْ أَتَيْتَاكَ وَ مَا لَنَا بَعِيرٌ يَبِطُّ وَ لَا غَنَمٌ يَعْطُّ ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ... .

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِأَصْحَابِهِ إِنَّ هَذَا الْأَعْرَابِيَّ يَشْكُو قِلَّةَ الْمَطَرِ وَ قَحْطاً شَدِيداً ثُمَّ



قَامَ يَجْرُ رِدَاءَهُ حَتَّى صَعِدَ الْمُنْبِرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَتْنَى عَلَيْهِ وَ كَانَ مِمَّا حَمِدَ رَبَّهُ أَنْ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَا فِي السَّمَاءِ فَكَانَ عَالِيًا وَ فِي الْأَرْضِ قَرِيبًا دَانِيًا أَقْرَبَ إِلَيْنَا مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ وَ رَفَعَ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ اللَّهُمَّ اسْقِنَا غَيْثًا مُغِيثًا مَرِيئًا مَرِيئًا غَدَقًا طَبَقًا عَاجِلًا غَيْرَ رَائِثٍ نَافِعًا غَيْرَ ضَائِرٍ تَمَلًُّا بِهِ الضَّرْعَ وَ تُنْبِتُ بِهِ الزَّرْعَ وَ تُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا فَمَا رَدَّ يَدَيْهِ إِلَى نَحْرِهِ حَتَّى أَحْدَقَ السَّحَابُ بِالْمَدِينَةِ كَالْإِكْلِيلِ وَ التَّقَتِ السَّمَاءُ بِأَزْدَانِهَا وَ جَاءَ أَهْلُ الْبِطَاحِ يَضِجُونَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْغَرَقَ الْغَرَقَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا وَ لَا عَلَيْنَا فَانْجَابَ السَّحَابُ عَنِ السَّمَاءِ فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ قَالَ لِلَّهِ ذُرُّ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ كَانَ حَيًّا لَقَرَّتْ عَيْنَاهُ مَنْ يُشِدُّنَا قَوْلَهُ... (۱)

یعنی: مسلم غلابی گوید: عربی بیابان گرد حضور رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و گفت: ای رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به خدا سوگند، ما در حالی نزد شما آمده ایم که نه شتری برایمان بجا مانده که نعره کشد و نه گوسفندی که صدا برآورد (کنایه از آنکه تمام شتران و گوسفندانمان تلف شده، زیرا شتر و گوسفند بدون نعره و صدا وجود ندارند)، سپس این اشعار را سرود... رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به یارانش فرمود: این اعرابی از کمی باران و قحطی شدید شکایت دارد. سپس برخاست و همان طور که عبایش را بر روی زمین می کشید حرکت کرد تا بر منبر برآمد، پس حمد و ثنای الهی بجای آورد، و از جمله کلماتی که بدان ستایش پروردگارش نمود این بود که فرمود: سپاس خدائی را که علو و برتری یافت در آسمان پس عالی و بزرگ است، و در زمین قریب و نزدیک، و او بما از رگ گردن نزدیک تراست. و دودست مبارکش را به آسمان برداشت و گفت: بار پروردگارا! ما را از بارانی تند، سیراب کننده به اندازه، رشد دهنده، پر بار، پر پشت و فراوان و فراگیر و بی کاست، سود بخش بی زیان، سیراب فرما، بحدی که پستان های حیوانات را از آن پر شیر سازی، و زراعت ها را بدان برویانی، و زمین را پس از مردنش بدان زنده

۱- الامالی للمفید، صفحه: ۳۰۲.



گردانی.

پس هنوز پیامبر صلی الله علیه و آله دست مبارک را از گلوگاه خود پایین تر نیاورده بود که ابری همچون دستمالی مزین به انواع جواهر که بر سر می بندند بر سر شهر مدینه حلقه زد و ابری متراکم همه اطراف آسمان را پوشاند، به حدی که اهالی شهر خدمت آن حضرت آمده و صدای ضجه و ناله بلند کردند که یا رسول الله صلی الله علیه و آله خطر غرق شدن در پیش است. رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: پروردگارا! بر حوالی و اطراف ما باران بار دیگر برای ما کافی است، پس ابر درهم پیچید و از فراز آسمان مدینه بر طرف گشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله لبخندی زد و فرمود: آفرین خدا برای طالب رضی الله عنه که اگر زنده بود چشمانش روشن می شد و شاد و مسرور می گشت. کیست که اشعار او را بخواند؟

۳- سخن گفتن حضرت ابوطالب رضی الله عنه با شیر در راه طائف

وَكَانَتِ السَّبَاعُ تَهْرَبُ عَنْ أَبِي طَالِبٍ رضی الله عنه فَاسْتَقْبَلَهُ أَسَدٌ فِي طَرِيقِ الطَّائِفِ وَبَصَبَصَ لَهُ وَ تَمَرَّغَ قَبْلَهُ فَقَالَ أَبُو طَالِبٍ رضی الله عنه بِحَقِّ خَالِكَ أَنْ تُبَيِّنَ لِي حَالِكَ فَقَالَ الْأَسَدُ إِنَّمَا أَنْتَ أَبُو أَسَدِ اللَّهِ نَاصِرِ نَبِيِّ اللَّهِ وَ مُرِيَّةٍ. (۱)

یعنی: حیوانات درنده از ابوطالب رضی الله عنه فرار می کردند تا این که شیری در راه طائف جلوی ابوطالب رضی الله عنه آمد و در برابر او خوابید و دم تکان داد و کرنش کرد، پس ابوطالب رضی الله عنه خطاب به شیر فرمود: به حق آن که تو را خلق کرد احوالت را برای من بیان کن.

پس شیر گفت: بدون شک تو پدراسد الله و یاری دهنده رسول الله صلی الله علیه و آله و مربی

۱- مناقب آل ابی طالب رضی الله عنهم (لابن شهر آشوب)، جلد: ۱، صفحه: ۲۷.



او هستی .

نمونه‌های فوق بیان‌کننده این مطلب است که خداوند برای معلوم ساختن منزلت جناب ابوطالب علیه السلام بر همگان، این معجزات را به دست ایشان جاری نموده است.

عصمت

قبلاً ثابت گشت که جناب ابوطالب علیه السلام از جمله اوصیاء الهی است که میراث انبیاء علیهم السلام نزد ایشان بوده و لازمه وصایت عصمت است، اما صرف نظر از این مسأله باید عرض کنیم دلایل دیگری نیز بر عصمت جناب ابوطالب علیه السلام وجود دارد.

اول:

در زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام خطاب به ایشان از ناحیه امام معصوم علیه السلام این چنین وارد شده: ﴿كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ لَمْ تُنْجَسْكَ الْجَاهِلِيَّةُ بِانْجَاسِهَا وَ لَمْ تُلَيْسْكَ مِنْ مُدْلِهَمَاتِ ثِيَابِهَا﴾^(۱)

این فراز از زیارت بیان‌کننده مسأله عصمت پدران اهل بیت علیهم السلام من جمله حضرت ابوطالب علیه السلام است.

اولاً می‌فرماید: شما در صلب افرادی بودید که دارای والاترین مقام‌ها بودند، این جمله اگر دلالت بر نبوت اجداد اهل بیت علیهم السلام نکند به صراحت دال بر پاکی و نجابت ایشان می‌باشد.

۱ - المزار الكبير لابن المشهدی، صفحه: ۴۲۲.



ثانیامی فرماید: آن زمان که در اصلاّب و ارحام پدران و مادرانتان بودید هیچ یک از نجاسات (کنایه از آداب و رسوم ناپسند) جاهلیت از ناحیه پدران و مادران بزرگوارتان به شما سرایت نکرد؛ یعنی هیچ یک از ایشان اهل فسق و فجور و معصیت نبوه‌اند.

ثالثامی فرماید: هیچ یک از تاریکی‌های جاهلیت (کنایه از رذائل و آلودگی‌های روحی) به واسطه عمل اجداداتان به شما سرایت نکرد که این جمله نیز به خوبی عصمت ایشان را ثابت می‌کند.

دوم:

مورخان مسلمان و تواریخ معتبر اسلامی هیچ یک حضرت ابوطالب رضی الله عنه را شخصی شراب خوار و هوس باز و خون ریز معرفی ننموده‌اند، بلکه حتی دشمنان و مخالفان ایشان در تواریخ خود آثار بسیاری از جان‌فشانی‌های ایشان در راه رسول خدا صلی الله علیه و آله و عظمت و بزرگی شخصیتش را ثبت نموده‌اند و حال این که اگر به تاریخ نگاه کنیم در مورد اشراف عرب حجاز فسادهای زیادی نقل شده که تحقیق در مورد تاریخ افرادی همچون ابوسفیان و ابوجهل و ابولهب واقعیت را آشکار می‌سازد.

نزول وحی

خدای تعالی با حضرت ابوطالب رضی الله عنه از طریق وحی ارتباط داشته است. دلیل اول اخباری است که ایشان نسبت به آینده بیان کرده و یقیناً از ناحیه پروردگار به ایشان وحی شده که سابقاً آن‌ها را ذکر نمودیم، چرا که ایشان هیچ گونه شک و شبهه‌ای در این مورد نداشته‌اند که به خوبی از کلامشان معلوم است و وقوع



آن اخبار در آینده مهم ترین دلیل بر ارتباط ایشان با خدا است.

دیگر این که در جریان نام گذاری حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام ایشان با خداوند سخن گفت که ثابت کننده این مطلب است و کل ماجرا در مباحث قبل ذکر گردید.
ابن شاذان قمی در کتاب الفضائل، حدیثی طولانی از پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر نموده که در مورد جا به جا شدن نور پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی عليه السلام در صلب طاهرین است، در جایی از این حدیث می فرماید:

أَطَّلَعَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَيَّ مِنْ ظَهْرِ طَاهِرٍ وَهُوَ أَبُو طَالِبٍ عليه السلام وَاسْتَوْدَعَهُ خَيْرَ رَحِمٍ وَهِيَ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ عليه السلام ثُمَّ قَالَ يَا جَابِرُ وَمِنْ قَبْلِ أَنْ يَقَعَ عَلَيَّ عليه السلام فِي بَطْنِ أُمِّهِ كَانَ فِي زَمَانِهِ رَجُلٌ عَابِدٌ زَاهِبٌ يُقَالُ لَهُ الْمُثَرَّمُ بْنُ رُعَيْبِ بْنِ الشَّيْقِنَامِ وَكَانَ مَذْكُورًا فِي الْعِبَادَةِ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ مِائَةَ وَتِسْعِينَ سَنَةً وَ لَمْ يَسْأَلْ حَاجَةً فَسَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يُرِيَهُ وَلِيًّا لَهُ فَبَعَثَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِأَبِي طَالِبٍ عليه السلام إِلَيْهِ فَلَمَّا أَنْ بَصُرَ بِهِ الْمُثَرَّمُ قَامَ إِلَيْهِ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ وَأَجْلَسَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ مَنْ أَنْتَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ قَالَ رَجُلٌ مِنْ تِهَامَةَ فَقَالَ مِنْ أَيِّ تِهَامَةَ قَالَ مِنْ مَكَّةَ قَالَ مَنْنَ قَالَ مِنْ عَبْدِ مَنَافٍ قَالَ مِنْ أَيِّ عَبْدِ مَنَافٍ قَالَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فَوَثَبَ إِلَيْهِ الرَّاهِبُ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ ثَانِيًا وَ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَعْطَانِي مَسْأَلَتِي فَلَمْ يُمْتَنِي حَتَّى أَرَانِي وَلِيَّهُ... (۱)

یعنی: خداوند متعال علی عليه السلام را در پشت پاک مردی از بنی هاشم قبل از این که در رحمی قرار گیرد گذاشت (پیامبر صلی الله علیه و آله چنین ادامه دادند که ای جابر!) در آن روزگار، مرد راهب پارسایی به نام مثرم بن رعیب بن شیقنام زندگی می کرد و مشهور به عبادت بود و خداوند را صد و نود سال عبادت کرده و هرگز از خدای خود حاجتی نخواستہ بود، پس مثرم از خدا خواست که یکی از اولیای خود را به او نشان دهد و خداوند متعال ابوطالب عليه السلام را پیش او فرستاد. همین که مثرم او را دید

۱ - روضة الواعظین و بصيرة المتعظین، جلد: ۱، صفحه: ۷۷.



برخواست و به سوی ابوطالب علیه السلام آمد و سرش را بوسید و او را برابر خود نشاند و گفت: خدایت رحمت کند، تو کیستی؟ گفت: مردی از تهامه هستم. سؤال کرد: از کدام خاندان تهامه؟ گفت: از خاندان عبد مناف. پرسید: از کدام خانواده آنان؟ گفت: از خانواده هاشم. راهب از جای برخاست و دوباره سرش را بوسید و گفت: سپاس و ستایش خداوندی را که خواسته مرا عنایت فرمود و مرا نمیراند تا ولی خودش را به من نشان دهد....

در این حدیث آنجا که می فرماید: "فَبَعَثَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِأَبِي طَالِبٍ علیه السلام إِلَيْهِ" یعنی: خداوند متعال ابوطالب علیه السلام را پیش او فرستاد، دلالت روشن و واضحی بر ارتباط خداوند با حضرت ابوطالب علیه السلام از طریق وحی وجود دارد.

خداوند در قرآن خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: ما قصه برخی از انبیاء علیهم السلام را بیان نمودیم، ضمن این که از برخی روایات این چنین به دست می آید که بسیاری از انبیاء الهی علیهم السلام به صورت مخفی در بین مردم بوده اند، همان طور که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم تا چهل سال کاملاً در بین مردم مخفی بود و جز تعداد اندکی کسی خبر از شخصیت واقعی ایشان نداشت که روایات در این باره می فرمایند: مستخفین و مستعلنین و جناب ابوطالب علیه السلام از انبیاء مخفی الهی علیهم السلام بوده که به خوبی مأموریت خود؛ یعنی حمایت از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را انجام دادند.

دلیل پنجم نبوت حضرت ابوطالب علیه السلام

شیعه بر خلاف آن چه عوام مردم گمان می کنند، معتقد است که خلقت خدای تعالی به همین بشر و فرزندان آدم علیه السلام محدود نمی گردد و سابقه ای بسیار طولانی دارد، یعنی بر اساس آیات قرآن و روایات اسلامی خدای تعالی هم بر روی کره زمین خلقت های دیگری از بشر داشته و هم بر اساس آیات قرآن موجوداتی در سایر



کرات وجود داشته و دارد که هر یک برنامه و هدف مشخصی از خلقت شان وجود دارد.

بررسی ها نشان می دهد که سابقه بنی آدم تا به امروز به بیش از ۱۰ هزار سال نمی رسد که با نگاهی کوتاه به انساب و شجره نامه انبیاء الهی علیهم السلام و تعداد واسطه ها این مطلب روشن می گردد، ضمن این که قدیمی ترین تقویم ها که مربوط به تمدن های کهن است بیشتر از ۲۶۰۰ تا ۳۰۰۰ سال را تا به امروز ثبت ننموده اند و حال این که بررسی های زمین شناسی عمر کره زمین را میلیون ها سال می داند، خلاصه آن که خدای تعالی سابقه ای طولانی در خلقت داشته، اما اولین مخلوق خداوند چه بوده است؟

روایات اسلامی اولین مخلوق خدا را نور می داند، یعنی خدا بود و هیچ چیز، نه زمان و نه مکان و نه هیچ چیز دیگر وجود داشت، اول چیزی که خلق نمود نور بود، آن هم نور مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله که با نور اهل بیت علیهم السلام یکی بوده است، دلیل پنجم نبوت حضرت ابوطالب علیه السلام بر همین مسأله استوار است، لذا ابتدا به بیان روایات اهل بیت علیهم السلام در این باب می پردازیم.

و هُوَ مَا رَوَاهُ الشَّيْخُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ بَابُوَيْهِ رضي الله عنه فِي كِتَابِ الْمِعْرَاجِ عَنْ رَجَالِهِ مَرْفُوعاً عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَهُوَ يُخَاطِبُ عَلِيًّا عليه السلام يَقُولُ يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَانَ وَ لَا شَيْءَ مَعَهُ فَخَلَقَنِي وَ خَلَقَكَ رُوحَيْنِ مِنْ نُورٍ جَلَّالِهِ وَ كُنَّا أَمَامَ عَرْشِ رَبِّ الْعَالَمِينَ نُسَبِّحُ اللَّهَ وَ نُحَمِّدُهُ وَ نُهَلِّلُهُ وَ ذَلِكَ قَبْلَ أَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ عليه السلام خَلَقَنِي وَ إِيَّاكَ مِنْ طِينَةٍ وَاحِدَةٍ مِنْ طِينَةِ عَلِيٍّ وَ عَجَنَّا بِذَلِكَ النُّورِ وَ غَمَسْنَا فِي جَمِيعِ الْأَنْوَارِ وَ أَنْهَارِ الْجَنَّةِ ثُمَّ خَلَقَ آدَمَ عليه السلام وَ اسْتَوْدَعَ صُلْبَهُ تِلْكَ الطِّينَةَ وَ النُّورَ فَلَمَّا خَلَقَهُ اسْتَخْرَجَ ذُرِّيَّتَهُ مِنْ ظَهْرِهِ فَاسْتَنْطَقَهُمْ وَ قَرَّرَهُمْ بِرُبُوبِيَّتِهِ فَأَوَّلُ خَلْقٍ أَقَرَّ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ أَنَا وَ أَنْتَ وَ النَّبِيُّونَ عَلَى قَدْرِ مَنَازِلِهِمْ وَ قُرْبِهِمْ



مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى صَدَقْتُمَا وَأَقْرَبْتُمَا يَا مُحَمَّدُ وَيَا عَلِيُّ وَسَبَّحْتُمَا خَلْقِي إِلَى طَاعَتِي وَكَذَلِكَ كُنْتُمَا فِي سَابِقِ عِلْمِي فِيكُمْ فَأَنْتُمَا صَفَوْتِي مِنْ خَلْقِي وَالْأَنْمَةَ مِنْ ذُرِّيَّتِكُمَا وَشِيعَتِكُمَا وَكَذَلِكَ خَلَقْتُكُمْ ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَانَتِ الطَّيْنَةُ فِي صُلْبِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنُورِي وَنُورِكَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ فَمَا زَالَ ذَلِكَ النُّورُ يَنْتَقِلُ بَيْنَ أَعْيُنِ النَّبِيِّينَ وَ الْمُسْتَجِبِينَ حَتَّى وَصَلَ النُّورُ وَ الطَّيْنَةُ إِلَى صُلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَأَفْتَرَقَ نِصْفَيْنِ فَخَلَقَنِي اللَّهُ مِنْ نِصْفِهِ وَ اتَّخَذَنِي نَبِيًّا وَ رَسُولًا وَ خَلَقَكَ مِنَ النُّصْفِ الْآخِرِ فَاتَّخَذَكَ خَلِيفَةً وَ وَصِيًّا وَ وَلِيًّا. (١)

یعنی: عبد اللہ بن عباس می گوید: شنیدم کہ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خطاب به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرمود: هر آینه خداوند تبارک و تعالی بود و چیزی با او نبود، پس من و تو را دو روح از نور جلال خود خلق فرمود، پس در جلو عرش پروردگار عالمیان تسبیح و تقدیس می کردیم و حمد و توحید او را به جامی آوردیم قبل از آن کہ آسمانها و زمینها را خلق کند، پس چون اراده فرمود آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ را خلق نماید، من و تو را از یک سرشت و طینت عالی خلق نمود و ما را با آن نور عجیب کرد و ما را در تمام نورها و نهرهای بهشت فروبرد، سپس آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ را آفرید و در نهاد او آن طینت و نور را قرار داد، پس از آفریدن آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ فرزندان و ذریه او را از پشتش خارج کرد و از آنها اعتراف گرفت و آنها اقرار به ربوبیت خداوند کردند و اول کسی کہ اقرار به ربوبیت نمود من و تو بودیم و سایر پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به نسبت مقام و قربشان به خدا اقرار نمودند.

خداوند فرمود: گواهی دادید و اقرار کردید، ای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و از همه خلائق بر طاعت من سبقت گرفتید و در علم من نیز چنین بودید، شما دو برگزیده از آفریده های من هستید و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از نژاد و پیروان شما هستند، این چنین شما را

١ - تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة عليهم السلام، صفحه: ٧٤٩.



آفریدم، آن گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی علیه السلام طینت و سرشت در صلب آدم علیه السلام و نور من و تو در پیشانی او بود، پیوسته این نور به پیشانی پیامبران برگزیده منتقل می شد تا بالاخره طینت و نور هر دو منتهی به صلب عبدالمطلب علیه السلام شد، آن گاه به دو قسمت تقسیم گردید، خداوند مرا از یک نیمه آن آفرید و پیامبر و رسولم قرارداد و تو را از نیمه دیگر و جانشین و وصی و امام قرارداد.

ابن شاذان قمی در کتاب الروضه فی فضائل أمير المؤمنين علی بن ابي طالب عليه السلام به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیثی را می آورد.

... وَ قَدْ خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ عليهما السلام مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ، وَإِنَّ نُورَنَا كَانَ يُسْمَعُ تَسْبِيحَهُ فِي أَصْلَابِ آبَائِنَا، وَ بَطُونِ أُمَّهَاتِنَا فِي كُلِّ عَصْرِ وَ زَمَانٍ، إِلَى عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عليه السلام كَانَ نُورُنَا يَطْهَرُ فِي وُجُوهِ آبَائِنَا وَ أُمَّهَاتِنَا حَتَّى تَبَيَّنَ أَسْمَاؤُنَا مَخْطُوطَةً بِالنُّورِ عَلَى وُجُوهِهِمْ. فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عليه السلام انْقَسَمَ النُّورُ نِصْفَيْنِ: نِصْفٌ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ نِصْفٌ إِلَى أَبِي طَالِبٍ عليه السلام عَمِّي وَ إِنَّهُمَا إِذَا جَلَسَا فِي مَلَأٍ مِنَ النَّاسِ، يَتَلَأَأُ نُورُنَا فِي وُجُوهِهِمَا مِنْ دُونِهِمْ، أَنَّ الْهُوَامَّ وَ السَّبَاعَ يُسَلِّمَانِ عَلَيْهِمَا، لِأَجْلِ نُورِنَا حَتَّى خَرَجْنَا إِلَى دَارِ الدُّنْيَا. (۱)

یعنی: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: ... من و علی علیهما السلام از نور واحد خلق شدیم و قطعا صدای تسبیح گفتن نور ما در صلب پدران و شکم مادرانمان در هر عصر و زمانی شنیده می شد تا زمان عبدالمطلب علیه السلام که نور ما در صورت پدران و مادرانمان ظاهر شد، به گونه ای که اسامی ما با نور در صورتشان به صورت نوشته ای آشکار شد، پس وقتی به عبدالمطلب علیه السلام رسید این نور دو قسم شد، نیمی به عبد الله علیه السلام و نیمی به ابوطالب علیه السلام عمویم وارد شد و آن دو هر گاه در مقابل مردم با هم می نشستند، نور ما فقط در صورت آن دو شروع به درخشش می کرد به گونه ای که گزندگان و درندگان به

۱- الروضه فی فضائل أمير المؤمنين علی بن ابي طالب عليه السلام لابن شاذان القمی، صفحه: ۱۰۹.



خاطر نور ما بر آن‌ها سلام می‌کردند تا این که به دنیا خارج شدیم.

در کتاب بشارة المصطفی صلى الله عليه وآله حدیثی به شرح زیر نقل شده:

حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ حُمَيْدٍ عَنْ أَنَسٍ عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله بِأَذْنِيَّ وَإِلَّا صَمْتًا وَهُوَ يَقُولُ خُلِقْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ عليه السلام مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ نَسَبِحُ اللَّهَ عَلَى يَمَنَةِ الْعَرْشِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُخْلَقَ أَبُوْنَا آدَمُ عليه السلام بِالْفَنِيِّ عَامٍ فَلَمَّا خُلِقَ أَبُوْنَا آدَمُ عليه السلام صِرْنَا فِي صُلْبِهِ ثُمَّ نُقِلْنَا مِنْ كِرَامِ الْأَصْلَابِ إِلَى مُطَهَّرَاتِ الْأَرْحَامِ حَتَّى صِرْنَا فِي صُلْبِ جَدِّي عَبْدِ الْمُطَلِّبِ عليه السلام ثُمَّ شَقْنَا نِصْفَيْنِ وَصَيَّرْنِي فِي صُلْبِ عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَصَيَّرَ عَلِيًّا عليه السلام فِي صُلْبِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَاخْتَارَنِي لِلنُّبُوَّةِ وَالرَّحْمَةِ وَالْبَرَكَةِ وَاخْتَارَ عَلِيًّا عليه السلام لِلشَّجَاعَةِ وَالْعِلْمِ وَالْفَصَاحَةِ وَاشْتَقَّ لَنَا اسْمَيْنِ مِنْ أَسْمَائِهِ عَزَّوَجَلَّ مُحَمَّدٌ وَآنَا مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله وَاللَّهُ الْعَلِيُّ وَهَذَا عَلِيٌّ عليه السلام.^(۱)

یعنی: ابوذر غفاری می‌گوید: از پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله با دو گوش خود شنیدم که در غیر این صورت هر دو کر شوند، که می‌فرمود: من و علی عليه السلام از یک نور آفریده شدیم، دو هزار سال قبل از آفرینش حضرت آدم عليه السلام آن گاه که پروردگار پدرمان آدم عليه السلام را آفرید ما را در صلب او نهاد، سپس ما را از با کرامت‌ترین اصلااب به پاکیزه‌ترین رحم‌ها منتقل نمود تا به صلب جدم عبدالمطلب عليه السلام رسیدیم، پس خداوند ما را دونیم کرد و مرا در صلب عبد الله عليه السلام و علی عليه السلام را در صلب ابوطالب عليه السلام قرارداد و مرا برای نبوت و مهربانی و برکت انتخاب نمود و علی عليه السلام را برای شجاعت و علم و فصاحت انتخاب کرد و از اسماء خود دو نام برای ما قرارداد؛ خدا محمود است و من محمدم و خدا عالی رتبه است و این علی است.

ابوذر غفاری در حدیث دیگری نقل می‌کند:

حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عُبَيْدِ النَّيْسَابُورِيِّ الْمَرْوَانِيُّ بِنَيْسَابُورَ وَ

۱ - بشارة المصطفی صلى الله عليه وآله لشيعة المرتضى، جلد: ۲، صفحه: ۲۳۵.

مَا لَقِيتُ أَحَدًا أَنْصَبَ مِنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مِهْرَانَ السَّرَّاجُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَرَفَةَ الْعَبْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا وَكَيْعُ بْنُ الْجَرَّاحِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْرَائِيلَ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ يَقُولُ خَلَقْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ نَسَبِحُ اللَّهَ يَمْنَةَ الْعَرْشِ قَبْلَ أَنْ خَلَقَ آدَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِأَلْفِي عَامٍ فَلَمَّا أَنْ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ جَعَلَ ذَلِكَ النُّورَ فِي صُلْبِهِ وَتَقَدَّ سَكَنَ الْجَنَّةِ وَنَحْنُ فِي صُلْبِهِ وَتَقَدَّ هَمَّ بِالْخَطِيئَةِ وَنَحْنُ فِي صُلْبِهِ وَتَقَدَّ رَكِبَ نُوحٌ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ السَّفِينَةَ وَنَحْنُ فِي صُلْبِهِ وَتَقَدَّ قُذِفَ بِإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي النَّارِ وَنَحْنُ فِي صُلْبِهِ فَلَمْ يَزَلْ يُثْقَلْنَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ أَصْلَابٍ طَاهِرَةٍ إِلَى أَرْحَامٍ طَاهِرَةٍ حَتَّى انْتَهَى بِنَا إِلَى عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقَسَمْنَا بِنِصْفَيْنِ فَجَعَلَنِي فِي صُلْبِ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَجَعَلَ عَلِيًّا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي صُلْبِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَجَعَلَ فِي التُّبُوَّةِ وَالْبِرْكَةِ وَجَعَلَ فِي عَلِيٍّ الْفَصَاحَةَ وَ الْفُرُوسِيَّةَ وَ شَقَّ لَنَا أَسْمَيْنِ مِنْ أَسْمَائِهِ فَذُو الْعَرْشِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ أَنَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاللَّهُ الْأَعْلَى وَ هَذَا عَلِيٌّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ (١)

یعنی: ابوذر غفاری می گوید: از پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می فرمود: من و علی عَلَيْهِمَا السَّلَامُ از یک نور آفریده شدیم، دو هزار سال قبل از آفرینش حضرت آدم عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ما در سمت راست عرش، به تسبیح خدا مشغول بودیم، آن گاه که پروردگار آدم عَلَيْهِمَا السَّلَامُ را آفرید آن نور را در صلب او نهاد و وقتی که در بهشت مأوی گزید در صلب او، و هنگامی که به آن ترک اولی دست زد باز هم در صلب او بودیم، و زمانی که نوح عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بر عرصه کشتی قرار گرفت ما در پشت وی بودیم، چون ابراهیم عَلَيْهِمَا السَّلَامُ را در آتش افکندند، ما در پشت او جای داشتیم، همواره خدای بزرگ ما را از پشت های پاکیزه پدران به رحم های پاک مادران منتقل می ساخت تا پشت عبدالمطلب عَلَيْهِمَا السَّلَامُ سپس آن را دو نیم کرد، مرا در پشت عبد الله عَلَيْهِمَا السَّلَامُ و علی عَلَيْهِمَا السَّلَامُ را در صلب ابوطالب عَلَيْهِمَا السَّلَامُ به ودیعه نهاد، و برای من پیامبری و رشد زیاد، و برای علی عَلَيْهِمَا السَّلَامُ خوش بیانی، و تیزهوشی و دلاوری را قرارداد، و برای هر

١ - معانی الأخبار، صفحه: ٥٦.



یک از ما از دو نام خود، نامی اقتباس کرد، پس خداوند مالک عرش، محمود است و من 'محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ' و پروردگار اعلی است و در حالی که به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام اشاره نمود فرمود: و نام او 'علی عَلَيْهِ السَّلَام' است.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خطاب به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

رُوِينَا أَنَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَام يَا عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَام خَلَقَ اللَّهُ نُورًا فَجَزَّأَهُ فَخَلَقَ الْعَرْشَ وَ خَلَقَ الْكُرْسِيَّ مِنْ جُزْءٍ وَ الْجَنَّةَ مِنْ جُزْءٍ وَ الْكَوَاكِبَ مِنْ جُزْءٍ وَ الْمَلَائِكَةَ مِنْ جُزْءٍ وَ سِدْرَةَ الْمُتْنَهَى مِنْ جُزْءٍ وَ أَمْسَكَ جُزْءًا مِنْهُ تَحْتَ بُطْنَانِ الْعَرْشِ حَتَّى خَلَقَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَام فَأَوْدَعَ اللَّهُ ذَلِكَ الْجُزْءَ فِي جَبِينِهِ فَكَانَ يَنْتَقِلُ ذَلِكَ مِنْ أَبِي إِلَى أَبِي إِلَى عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَلَيْهِ السَّلَام ثُمَّ صَارَ بِنِصْفَيْنِ فَنَقِلَ جُزْءٌ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام (وَالِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَ نِصْفٌ إِلَى أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام فَخَلَقْتُ أَنَا مِنْ جُزْءٍ وَ أَنْتَ مِنْ جُزْءٍ فَالْتَوَارُ كُلُّهَا مِنْ نُورِي وَ نُورِكَ يَا عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَام. (۱)

یعنی: ای علی عَلَيْهِ السَّلَام خدا نوری را خلق نمود و آن را جزء جزء کرد، پس عرش و کرسی را از یک جزء خلق کرد و بهشت را از جزئی و ستارگان را از جزئی دیگر خلق نمود و ملائکه را از جزئی و سدره المنتهی را از جزئی دیگر خلق کرد و جزئی از آن را زیر عرش آویزان نمود تا این که آدم عَلَيْهِ السَّلَام را خلق نمود، پس خداوند آن نور را در پیشانی او قرارداد و آن نور از پدری به پدر دیگر منتقل می شد تا به عبدالمطلب عَلَيْهِ السَّلَام رسید، آن گاه به دو نصف تقسیم شد، جزئی به عبد الله عَلَيْهِ السَّلَام (پدر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) منتقل شد و جزئی به ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام سپس من از جزئی خلق شدم و تو از جزء دیگر خلق شدی، پس ای علی عَلَيْهِ السَّلَام همه نورها از نور من و تو خلق شده.

وَ فِي خَبَرٍ آخَرَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي وَفْتِ الْوَصِيَّةِ عِنْدَ الْوَفَاةِ ادْعُوا لِي بِقَرِينِي قَالَتْ حَفْصَةُ ادْعُوا أَبِي فَلَمَّا جَاءَهُ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ادْعُوا لِي قَرِينِي قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ وَ اللَّهُ مَا

۱ - جامع الأخبار للشعیری، صفحه: ۱۶.

عَنْ إِبْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا جَاءَهُ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَذَا قَرِينِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ قَرِينِي فِي ظَهْرِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْجَنَّةِ وَكَانَ قَرِينِي فِي ظَهْرِ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي السَّفِينَةِ وَكَانَ قَرِينِي فِي ظَهْرِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ أُتِيَ فِي النَّارِ وَكَانَ قَرِينِي فِي ظَهْرِ إِسْمَاعِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ أُضْحِجَ لِلذَّبْحِ ثُمَّ لَمَّا نَزَلَ نَتَقِلُ مِنْ أَصْلَابِ الطَّاهِرِينَ إِلَى أَرْحَامِ الطَّاهِرَاتِ إِلَى أَنْ صِرْنَا إِلَى ظَهْرِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَسَمَ اللَّهُ تَعَالَى ذَلِكَ التَّوْرَ وَالتَّنْظِفَةَ فَجَعَلَ نِصْفَهُ فِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجِئْتُ مِنْهُ وَجَعَلَ نِصْفَهُ فِي أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَاءَ مِنْهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (١)

رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام شهادت وصیت فرمود: از قرین و همنشین من بخواهید که بیاید، حفصه (دختر عمر) گفت: به پدرم بگویید بیاید، وقتی عمر آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به همنشین من بگویید بیاید، ام سلمه گفت: به خدا قسم، منظور پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام است، پس چون امیرالمؤمنین علیه السلام تشریف آورد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این همنشین من در دنیا و آخرت است و همنشین من در پشت آدم علیه السلام زمانی که در بهشت بود و همنشین من در پشت نوح علیه السلام در حالی که در کشتی بود و همنشین من در پشت ابراهیم علیه السلام در حالی که داخل آتش شد بود و همنشین من در پشت اسماعیل علیه السلام در حین ذبح بود، سپس دائماً در اصلاب پاکیزگان به ارحام پاکیزگان منتقل می شدیم تا به پشت عبدالمطلب علیه السلام رسیدیم، پس خدای تعالی آن نور و نطفه را تقسیم کرد، نیمی از آن را در عبد الله علیه السلام قرار داد که من از آن متولد شدم و نیمی از آن را در ابوطالب علیه السلام قرار داد که علی علیه السلام از آن متولد شد....

جابر بن عبد الله انصاری صحابی جلیل القدر رسول خدا صلی الله علیه و آله از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند:

١ - جامع الأخبار للشعیری، صفحه: ١٦.



قَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ مِيلَادِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ آهٍ أَهٍ لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ خَيْرِ مَوْلُودٍ وُلِدَ بَعْدِي عَلَى سُنَّةِ الْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَنِي وَعَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ بِخَمْسِمِائَةِ أَلْفِ عَامٍ فَكُنَّا نُسَبِّحُ اللَّهَ وَتُقَدِّسُهُ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَذَفَ بِنَا فِي صُلْبِهِ وَاسْتَفْرَزْتُ أَنَا فِي جَنْبِهِ الْأَيْمَنِ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْأَيْسَرِ ثُمَّ تَقَلْنَا مِنْ صُلْبِهِ فِي الْأَصْلَابِ الطَّاهِرَاتِ إِلَى الْأَرْحَامِ الطَّيِّبَةِ فَلَمْ نَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى أَطْلَعَنِي اللَّهُ تَعَالَى مِنْ ظَهْرِ طَاهِرٍ وَهُوَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَوْدَعَنِي خَيْرَ رَحِمٍ وَهِيَ أَمْنَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ ثُمَّ أَطْلَعَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ ظَهْرِ طَاهِرٍ وَهُوَ أَبُو طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاسْتَوْدَعَهُ خَيْرَ رَحِمٍ وَهِيَ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ عَلَيْهَا السَّلَامُ ... (١)

یعنی: از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در باره تولد امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسیدم.

فرمود: آه که از بهترین مولودی که پس از من به سنت مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ متولد شده است پرسیدی. همانا که خداوند تبارک و تعالی من و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را از یک نور پانصد هزار سال پیش از آن که خلق را بیافریند، آفریده است و ما خدای را تسبیح و تقدیس می کردیم، و چون خداوند آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ را بیافرید ما را در پشت او افکند. من در جانب راست و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در جانب چپ قرار گرفتیم و سپس از پشت او به پشت های پاک و رحم های پاکیزه منتقل شدیم و همواره چنین بودیم تا خداوند متعال مرا در پشت پاک عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ و بهترین رحم، یعنی: رحم آمنه عَلَيْهَا السَّلَامُ مستقر فرمود و خداوند متعال علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را در پشت پاک ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ و رحم پاک فاطمه دختر اسد عَلَيْهَا السَّلَامُ قرار داد.

آن چه از احادیث فوق به دست می آید این که:

۱ - روضة الواعظین و بصیرة المتعظین، جلد: ۱، صفحه: ۷۷.



اولاً: اول مخلوق خداوند قبل از هر چیزی نور پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام بوده است.

ثانیاً: معلوم می‌گردد که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام و فاطمه زهرا علیها السلام همه از یک نور بوده‌اند.

ثالثاً: این نور بعد از خلقت جسم آدم علیه السلام در صلب او قرار گرفته و همواره با او بوده تا در وقت مناسب به وصی او منتقل گردد.

رابعاً: این نور مقدس که متعلق به پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام بوده، پیوسته در اصلاص انبیاء علیهم السلام وجود داشته و به ارحام طاهره و سپس به اصلاص طاهر دیگر منتقل می‌گشته.

خامساً: نور مقدس ایشان باعث نورانیت عجیبی در پدرانشان می‌گشته، کما این که در برخی روایات فوق به آن‌ها تصریح شده.

سادساً: نور پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام تا حضرت عبدالمطلب علیه السلام در کنار و قرین هم بوده‌اند و از آنجا به بعد یکی در صلب عبدالله علیه السلام پدر پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگری در صلب ابوطالب علیه السلام پدر امیرالمؤمنین علیه السلام قرار می‌گیرد، یکی وارد رحم طاهره آمنه علیها السلام مادر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گردد و متولد می‌شود و یکی وارد رحم طاهره فاطمه بنت اسد علیها السلام مادر امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گردد و متولد می‌شود.

حاصل این که حکمت و اراده الهی بر این قرار گرفته که این نور مقدس دائماً در اصلاص انبیاء علیهم السلام باشد، چون به غیر از قدرت الهی نمی‌تواند انتقال از پدری به پدر دیگر علی‌الخصوص پدرانی که همه نبی باشند را کنترل کند، تا این که به حضرت عبدالمطلب علیه السلام می‌رسد و از آنجا همان نور مقدس با همه عظمت و خصوصیاتش به دو قسمت عین هم تبدیل می‌گردد و هر یک در جایی قرار می‌گیرد، این نور از زمانی که در صلب حضرت آدم علیه السلام قرار گرفته همواره در اصلاص انبیاء علیهم السلام بوده که



ما این جا در مقام بیان حکمت و علت این مسأله نیستیم، اما حکمت این امر نزد خدای تعالی هر چه که بوده ایجاب می کند که این نور مقدس همچنان که تا قبل از تقسیم در اصحاب انبیاء علیهم السلام بوده، بعد از تقسیم شدن باز هم در صلب انبیاء الهی علیهم السلام قرار گیرد، چرا که هیچ تغییر یا نقص و کمبودی در آن صورت نگرفته، پس با این بیان ثابت می گردد که هم حضرت عبدالله و هم حضرت ابوطالب علیهما السلام هر دو نبی الهی بوده اند.

به بیان دیگر از آنجا که نور پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمومنین علیه السلام یکی می باشند و دائماً با هم بوده اند و ادله ای که در بالا ذکر شد صریحاً می گوید: حاملان این نور مقدس همه از انبیاء الهی علیهم السلام بوده اند و با توجه به این که نور مقدس بعد از حضرت عبدالمطلب علیه السلام نصف گشته، نتیجه می گیریم که حامل این نور مقدس هر کسی که باشد؛ حتی بعد از حضرت عبدالمطلب علیه السلام پیامبری الهی است و شکی نیست که حضرت ابوطالب علیه السلام حامل نور امام علی علیه السلام بوده که همان نور پیامبر صلی الله علیه و آله است و به این صورت ثابت می گردد که ایشان نبی الهی بوده اند.

امام صادق علیه السلام به نقل از اجداد طاهرینش حدیثی را نقل می فرماید که مؤید نوشته های بالا است:

أَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ، قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ، قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ، قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْهَمْدَانِيُّ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدِ الْبَرْقِيُّ، قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَنَانَ، عَنِ الْمُضَلِّ بْنِ عُمَرَ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ: كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسًا بِالرَّحْبَةِ وَ النَّاسُ حَوْلَهُ مُجْتَمِعُونَ، فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِنَّكَ بِالْمَكَانِ الَّذِي أَنْزَلَكَ اللَّهُ بِهِ، وَ أَبُوكَ يُعَذَّبُ بِالنَّارِ! فَقَالَ لَهُ: مَهْ فَضَّ اللَّهُ فَآكَ، وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله بِالْحَقِّ نَبِيًّا، لَوْ شَفَعَ أَبِي فِي كُلِّ مُذْنِبٍ عَلَيَّ وَ جِهَةِ الْأَرْضِ لَشَفَعَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِمْ، أَبِي يُعَذَّبُ بِالنَّارِ وَ ابْنُهُ قَسِيمُ النَّارِ وَ



الْجَنَّةِ! ثُمَّ قَالَ: وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا، إِنَّ نُورَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِيُطْفِئُ أَنْوَارَ الْخَلْقِ إِلَّا خَمْسَةَ أَنْوَارٍ: نُورَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ نُورِي، وَ نُورَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ نُورِي الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَ مَنْ وَكَدَهُ مِنَ الْأُمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لِأَنَّ نُورَهُ مِنْ نُورِنَا الَّذِي خَلَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ قَبْلِ خَلْقِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْفِي عَامٍ. ^(۱)

یعنی: از حضرت صادق عليه السلام از پدران گرامی اش عليهم السلام نقل است که امیرالمؤمنین عليه السلام روزی در منزل نشسته بود و مردم گرد او جمع بودند که مردی برخاسته و گفت: ای امیرالمؤمنین عليه السلام چطور می شود که شما در مکانی هستی که خداوند شما را در آن مکان قرار داده، در حالی که پدر تو به آتش در عذاب است؟ حضرت فرمود: خدا دهانت را بشکند! قسم به خدایی که محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به پیامبری مبعوث فرمود، اگر پدرم تمام گناهکاران زمین را شفاعت کند خداوند آن را می پذیرد، مگر می شود پدرم در عذاب آتش باشد و فرزند او قسیم بهشت و جهنم باشد؟! قسم به آن که محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به پیامبری مبعوث فرمود قطعا نور پدرم در روز قیامت همه انوار خلایق؛ جز پنج نور، نور محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و نور من و نور فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ و نور حسن و نور حسین و نور نه فرزند از اولاد حسین عليهم السلام را خاموش و بی اثر می سازد، زیرا نور او از نور ما است، خداوند آن را دو هزار سال پیش از خلق آدم آفریده است.

حدیث فوق خبر از مقامات عالیه حضرت ابوطالب عليه السلام می دهد و نشان می دهد حضرت ابوطالب عليه السلام نیز از کسانی است که با آن نور مقدس خلق شده اند، ضمن این که ایشان مزیتی نسبت به تمام کسانی که حامل این نور شریف اعم از زن و مرد بوده اند دارد و آن این که ایشان تنها پیامبری بود که علاوه بر کسب شرف حمل نور مقدس اهل بیت عليهم السلام توانست زمان بعثت پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را هم درک نماید و با جان و مال و فرزندان و اعتبار و آبرو و عشیره خود تا آخرین توانش از پیامبر

۱- البرهان فی تفسیر القرآن، جلد: ۴، صفحه: ۱۹۲.

اسلام صلى الله عليه وآله و دین او حمایت کند تا جایی که در اثر تحمل همین فشارها چند روز بعد از تمام محاصره اقتصادی در شعب ابوطالب دار فانی را وداع گفت.

علاوه بر روایتی که ذکر شد سلسله روایاتی که می فرمایند: پیامبر صلى الله عليه وآله با امیرالمؤمنین عليه السلام از یک شجره هستند نیز مقوی این مطلب است که برای نمونه یکی را در این جا ذکر می کنیم.

اخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ، قَالَ أَخْبَرَنَا رَجَاءُ بْنُ يَحْيَى أَبُو الْحُسَيْنِ الْعَبْرَتَائِيُّ الْكَاتِبُ، قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو هَاشِمٍ دَاوُودُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ الْمُفَضَّلِ، قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ الْفَضْلِ أَبُو عَيْسَى النَّبْهَانِيُّ بِالْقِسْطِ، قَالَ حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ عَيْسَى بْنِ بُهْلُولِ الْمِصْرِيِّ الدَّهَّانُ، قَالَ حَدَّثَنَا بَكَارُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ شُعْبَةَ الْيَمَامِيِّ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ شُعْبَةَ الدُّهْلِيُّ قَاضِي الْيَمَامَةِ، قَالَ: حَدَّثَنِي بَكْرُ بْنُ الْمَلِكِ الْأَعْتَقُ الْبَصْرِيُّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ، قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَا عَلِيُّ عليه السلام خَلَقَ اللَّهُ النَّاسَ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى، وَ خَلَقَنِي وَ أَنْتَ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ، أَنَا أَصْلُهَا وَ أَنْتَ فَرْعُهَا، فَطُوبَى لِعَبْدٍ تَمَسَكَ بِأَصْلِهَا، وَ أَكَلَ مِنْ فَرْعِهَا. (۱)

یعنی: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: ای علی! خداوند مردم را از درختان دیگری خلق و من و تو را از یک درخت خلق نمود، من اصل آن درختم و تو فرع آن، پس سعادت مند است بنده ای که متمسک به اصل این درخت شود و از فرع آن بخورد.

زیارت وارث گواهی بر نبوت حضرت ابوطالب عليه السلام

در زیارت حضرت سیدالشهداء عليه السلام معروف به وارث جمله ای می باشد که مؤیدی بر اثبات نبوت حضرت ابوطالب عليه السلام است:

۱- الامالی للطوسی، صفحه: ۶۱۰.



اشْهَدُ أَنْكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِيَّةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ،^(۱)

یعنی: شهادت می‌دهم که تو نوری در اصلااب شامخ و رحم‌های پاکیزه بوده‌ای. این فراز از زیارت امام حسین علیه السلام مقام شامخ کلیه اجداد ایشان من جمله حضرت ابوطالب علیه السلام را مشخص می‌کند.

برای تبیین مطلب لازم است در مورد مقام شامخ توضیحاتی عرض شود.

در کتاب لسان العرب لفظ شامخ به مقام عالی اطلاق می‌گردد.

الشامخ: العالی.^(۲)

مجمع البحرين می‌نویسد:

الشامخات: العالیات، و منه "الأصْلَابُ الشَّامِيَّةُ" أَى الْعَالِيَّةِ.^(۳)

یعنی: شامخات به معنای عالی رتبه است و از همین جمله "اصلااب الشامخه" یعنی: عالی مقام است.

واژه شامخ فقط یک مورد در قرآن استفاده شده که در مورد کوه‌های بلند و عظیم است.

در مفردات الفاظ قرآن در مورد این آیه نوشته شده:

قال الله عزوجل: رَوَّاسِيَّ شَامِيَّاتٍ [المرسلات / ۲۷] أَى: عَالِيَّاتٍ.^(۴)

یعنی: خدای تعالی می‌فرماید: کوه‌های شامخ، یعنی: عالی، بلند.

ابن اثیر جزری در النهایه فی غریب الحدیث و الاثر در معنای شامخ می‌نویسد:

۱- الإقبال بالأعمال الحسنة، جلد: ۳، صفحه: ۱۰۳.

۲- لسان العرب، جلد: ۳، صفحه: ۳۰.

۳- مجمع البحرين، جلد: ۲، صفحه: ۴۳۵.

۴- مفردات الفاظ القرآن، صفحه: ۴۶۴.

الشَّامِخُ: العالی. (۱)

یعنی: شامخ به معنای عالی است.

با توجه به کلمات اهل لغت در مورد ماده "شمخ" معلوم می شود که شامخ به معنی عالی است.

خلیل بن احمد از علماء علم لغت در مورد معنای ماده "علو" می نویسد:

الْعُلُوُّ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَنْ كُلِّ شَيْءٍ فَهُوَ أَعْلَىٰ وَأَعْظَمُ مِمَّا يَشْنِي عَلَيْهِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ. وَالْعُلُوُّ: أَصْلُ الْبِنَاءِ. وَمِنْهُ الْعَلَاءُ وَالْعُلُوُّ، فَالْعَلَاءُ الرَّفْعَةُ، وَالْعُلُوُّ الْعِظَمَةُ. (۲)

یعنی: علو (مرتبه بالا) از همه چیز برای خدای تعالی است و او اعلی و بلند مرتبه و بزرگتر از هر چیزی است که توصیف شود، هیچ خدایی جز او نیست و شریکی ندارد، و علو اصل این ماده است و از آن علاء و علو گرفته می شود و علاء به معنی رفیع (بالا) و علو یعنی بزرگ.

بنا بر آن چه گفته شد شامخ یعنی: عالی، و عالی یعنی: بلند مرتبه، و خداوند اعلی و بلند مرتبه از هر چیزی است که تصور شود.

از آنجا که کلمه شامخ اسم فاعل است، لذا علی وجه الحدوث بر ذاتی که حالت یا فعلی را اقامه می کند دلالت دارد، پس با این بیان شامخ به کسی گویند که متصف به مقامی عالی و بلند مرتبه است که نداشته و به او اعطاء گردیده.

در زیارت شریف وارث به همین مطلب اشاره شده؛ یعنی کلیه اجداد سیدالشهداء علیهم السلام دارای مقام عالی و رفیع و شامخ از ناحیه خدای تعالی هستند.

۱ - النهایه فی غریب الحدیث والاثار، جلد: ۲، صفحه: ۵۰۰.

۲ - کتاب العین، جلد: ۲، صفحه: ۲۴۵.



در تعالیم اسلامی والاترین مقام در جهان هستی متعلق به خداوند می باشد، کما این که عَلِيّ الْأَعْلَى از اسامی الهی است و این علو قائم به ذات است، اما بعد از خداوند مقام عالی و والاتر متعلق به چه کسانی است؟

بررسی ها در منابع اسلامی نشان می دهد که نزد خدای تعالی بالاترین مقامات متعلق به چهارده معصوم علیهم السلام می باشد که به استناد بسیاری از روایات خلقت ما سوی الله به محبت ایشان بوده که در مباحث قبل به روایات این باب اشاراتی شد و مقامات ایشان به حدی است که می فرمایند: لَأَيُّ قَاسٍ بِنَا أَحَدٌ،^(۱) یعنی: هیچ کس با ما قابل مقایسه نمی باشد، اما بعد از این چهارده نور با عظمت علیهم السلام والاترین مقام متعلق به انبیاء الهی علیهم السلام است که هر کدام با توجه به میزان معرفتی که دارند مقاماتشان متفاوت است. امام رضا علیه السلام به نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام به نقل از رسول الله صلی الله علیه و آله در این باره می فرمایند:

الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ فُرَاتِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الْهَمْدَانِيِّ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبُخَارِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي الصَّلْتِ الْهَرَوِيِّ عَنِ الرَّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ خَلْقًا أَفْضَلَ مِنِّي وَ لَا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنِّي قَالَ عَلِيُّ علیه السلام فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَنْتَ أَفْضَلُ أَوْ جَبْرَيْلُ فَقَالَ صلی الله علیه و آله يَا عَلِيُّ علیه السلام إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَضَّلَ أَنْبِيَاءَهُ الْمُرْسَلِينَ عَلَى مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَ فَضَّلَنِي عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ الْفَضْلُ بَعْدِي لَكَ يَا عَلِيُّ وَ لِلْأُمَّةِ علیهم السلام مِنْ بَعْدِكَ وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدَّامُنَا وَ خُدَّامُ مُجِيبِنَا. (۲)

یعنی: خداوند خلقی را افضل از من خلق نفرمود و هیچ کس را بیشتر از من اکرام

۱ - علل الشرائع، جلد: ۱، صفحه: ۱۷۷.

۲ - بحار الأنوار، جلد: ۱۸، صفحه: ۳۴۵.



نمود، امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله شما برترید یا جبرئیل؟ پس پیامبر فرمود: ای علی علیه السلام خداوند تبارک و تعالی انبیائی که رسول هستند را بر ملائکه مقرب خود برتری داده است و مرا بر تمام انبیاء و مرسلین علیهم السلام فضیلت بخشیده و فضیلت بعد از من، برای تو و ائمه بعد از تو علیهم السلام است و قطعاً ملائکه خدام ما و خدام محبان ما هستند.

با توجه به این مسأله و فرازی که در زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام آمده که اجداد امام حسین علیه السلام دارای والاترین مقام هستند چنین برداشت می شود که منظور از والاترین مقام، نبوت می باشد و لذا ثابت می گردد تمام اجداد سیدالشهداء علیهم السلام من جمله حضرت ابوطالب علیه السلام نبی الهی بوده اند.

در این جا روایاتی را ذکر می کنیم که اشاره به مقامات والای اجداد حضرت سیدالشهداء علیهم السلام می کند؛

امام کاظم علیه السلام می فرماید:

رَوَى الشَّيْخُ أَبُو جَعْفَرٍ الطُّوسِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ رِجَالِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ نُورَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله مِنْ اخْتِرَاعِهِ مِنْ نُورِ عَظْمَتِهِ وَ جَلَالِهِ وَ هُوَ نُورٌ لَاهُوتِيَّتِهِ الَّذِي تَبَدَّى وَ تَجَلَّى لِمُوسَى علیه السلام فِي طُورِ سَيْنَاءَ فَمَا اسْتَقَرَّ لَهُ وَ لَا أَطَاقَ مُوسَى لِرُؤْيِيَّتِهِ وَ لَا ثَبَتَ لَهُ حَتَّى خَرَّ صَعْقاً مَغْشِياً عَلَيْهِ وَ كَانَ ذَلِكَ النُّورُ نُورَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله مِنْهُ قَسَمَ ذَلِكَ النُّورَ شَطْرَيْنِ فَخَلَقَ مِنَ الشَّطْرِ الْأَوَّلِ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله وَ مِنَ الشَّطْرِ الْآخِرِ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام ... ثُمَّ اقْتَبَسَ مِنْ نُورِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَاطِمَةَ علیها السلام ابْنَتَهُ كَمَا اقْتَبَسَ نُورَهُ مِنَ الْمَصَابِيحِ هُمْ خَلَقُوا مِنَ الْأَنْوَارِ وَ انْتَقَلُوا مِنْ ظَهْرِ إِلَى ظَهْرٍ وَ صُلْبٍ إِلَى صُلْبٍ وَ مِنْ رَحِمٍ إِلَى رَحِمٍ فِي الطَّبَقَةِ الْعُلْيَا مِنْ غَيْرِ



نَجَاسَةٌ... (۱)

یعنی: خدای تعالی نور حضرت محمد صلی الله علیه و آله را از نوری آفرید که از نور عظمت و جلالش اختراع نموده بود و آن نور لاهوتیت او است که شروع خلقت از آن بوده و با آن نور بر موسی علیه السلام در طور سینا تجلی نمود که موسی بن عمران علیه السلام در برابر آن تجلی، استقرار و طاقت دیدار نداشت و نتوانست تحمل کند تا بیهوش بر زمین افتاد و آن نور، حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود و چون خدا اراده نمود که حضرت محمد صلی الله علیه و آله را از آن خلق نماید آن نور را دو قسمت نمود و از قسمت اول، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و از قسمت دوم، علی بن ابی طالب علیه السلام را آفرید و غیر از ایشان کسی را از آن نور نیافرید، سپس از نور حضرت محمد صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه علیها السلام را که از نور خود اقتباس نموده بود آفرید، پس آن‌ها از نور آفریده شدند و از پشتی به پشتی و از صلبی به صلب دیگر و از رحمی به رحم دیگر در عالی ترین طبقات و مقامات منتقل شدند بدون این که ذره‌ای پلیدی به ایشان سرایت کند.

آنجا که می‌فرماید: "فی الطبقة العليا" دلالت کامل بر عالی مقام بودن اجداد امام علیه السلام

دارد.

شیخ مفید در کتاب الارشاد قسمتی از خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام را ذکر می‌نماید:

مَا رَوَاهُ الْعُلَمَاءُ بِالْأَخْبَارِ فِي خُطْبَةٍ تَرَكْنَا ذِكْرَ صَدْرِهَا إِلَى قَوْلِهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا مِنَ الضَّلَالَةِ وَبَصَّرَنَا مِنَ الْعَمَى وَمَنْ عَلَيْنَا بِالْإِسْلَامِ وَجَعَلَ فِيْنَا النُّبُوَّةَ وَجَعَلَنَا النَّجَبَاءَ وَجَعَلَ أَفْرَاطَنَا أَفْرَاطَ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام (۲)

یعنی: آن چه علماء به وسیله اخبار، در ضمن خطبه‌ای که ما آغاز آن را رها ساختیم روایت کرده‌اند: سپاس خداوندی را سزا است که ما را از گمراهی راهنمایی

۱- تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، جلد: ۹، صفحه: ۵۱۷.

۲- الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، جلد: ۱، صفحه: ۲۲۹.

فرمود، و از کوری بینایمان کرد، و به وسیله اسلام بر ما منت نهاد، و پیغمبری را در ما قرارداد، و ما را از برگزیدگان گردانید، و افراط ما را از افراط پیغمبران عليه السلام قرار داد.

علامه مجلسی رحمته الله نیز در بحار حدیثی با همین مضمون نقل نموده:

عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ قَالَ: كَتَبَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام رِسَالَةً وَ أَقْرَأَ فِيهَا قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام إِنَّ مُحَمَّدًا صلى الله عليه وآله كَانَ أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ فَلَمَّا قُبِضَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله كُنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ عليه السلام وَرَثَتُهُ فَتَخُنُّ أُمَّنَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ عِنْدَنَا عِلْمُ الْبَلَايَا وَ الْمَنَائِيَا وَ أَنْسَابُ الْعَرَبِ وَ مَوْلِدُ الْإِسْلَامِ وَ إِنَّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ إِذَا رَأَيْنَاهُ بِحَقِيقَةِ الْإِيمَانِ وَ حَقِيقَةِ النِّفَاقِ وَ إِنَّا شِيعَتُنَا لَمَكْتُوبُونَ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ يَرِدُونَ مَوْرِدَنَا وَ يَدْخُلُونَ مَدْخَلَنَا نَحْنُ التُّجَاهُ وَ أَفْرَاطُنَا أَفْرَاطُ الْأَنْبِيَاءِ عليه السلام وَ نَحْنُ أَبْنَاءُ الْأَوْصِيَاءِ وَ نَحْنُ الْمُخْصُوصُونَ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ نَحْنُ أَوْلَى النَّاسِ بِاللَّهِ وَ... (۱)

یعنی: ابن ابی نجران گفت: حضرت رضا عليه السلام نامه ای نوشته بود و برایم خواند، فرمود: حضرت زین العابدین عليه السلام فرموده: حضرت محمد صلى الله عليه وآله امین خدا در زمین بود، پس از درگذشت او ما اهل بیت عليه السلام ورثه او هستیم، پس ما امین های خدا در زمین هستیم، نزد ما علم بلایا و منایا و نژاد عرب و میلاد اسلام است، ما شخص را به محض دیدن می شناسیم واقعا مؤمن است یا منافق، نام شیعیان ما و نام پدران آن ها نزد ما نوشته شده است، خداوند از ما و آن ها پیمان گرفته به هر جا وارد شویم آن ها وارد می شوند و هر جا داخل شویم آن ها نیز داخل می شوند، ما رستگاران هستیم و افراط ما افراط پیامبران عليه السلام و ما اولاد اوصیاء هستیم و ما برجستگان کتاب خدا و شایسته ترین افراد نسبت به پروردگار هستیم....

۱ - بحار الأنوار، جلد: ۲۶، صفحه: ۱۴۲.



در این دو حدیث شریف امام علیه السلام می فرمایند: افراط ما افراط انبیاء علیهم السلام هستند، علامه مجلسی رحمته الله در توضیح کلمه افراط می نویسد:

فقوله علیه السلام و جعل أفرطنا أفرط الأنبياء علیهم السلام أي جعل أولادنا أولاد الأنبياء علیهم السلام أي نحن و أولادنا من سلالة النبيين علیهم السلام. (۱)

یعنی: قول امام علیه السلام که می فرماید: افراط ما افراط انبیاء علیهم السلام هستند یعنی: خدای تعالی فرزندان ما را فرزندان انبیاء علیهم السلام قرار داده است، یعنی: ما و فرزندانمان از سلاله انبیاء علیهم السلام هستیم.

پر واضح است که پدر مستقیم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که شیخ مفید خطبه ایشان را نقل نموده و یکی از پدران حضرت سجاد علیه السلام حضرت ابوطالب علیه السلام است که با این بیان نبوت و علو مقام ایشان علی الخصوص آنجا که امام علی علیه السلام این کلام را می فرمایند، ثابت می گردد.

در تأیید مقام و منزلت عالی حضرت ابوطالب علیه السلام فرازی از زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را ذکر می کنیم که می فرماید:

أَشْهَدُ أَنَّكَ طَهْرٌ طَاهِرٌ مُطَهَّرٌ مِنْ طُهْرٍ طَاهِرٍ مُطَهَّرٍ. (۲)

یعنی: شهادت می دهم که تو پاک و پاک کننده و پاک شده از پدری پاک و پاک کننده و پاک شده هستی.

این عبارت طَهْرٍ طَاهِرٍ مُطَهَّرٍ که طهارت حضرت ابوطالب علیه السلام را با امیرالمؤمنین علیه السلام یکی قرار داده نشان از علو مقام ایشان است، ضمن این که دلالت کامل بر عصمت ایشان نیز دارد که با توجه به این که عصمت خصوصیتی است که

۱ - بحار الأنوار، جلد: ۲، صفحه: ۳۱.

۲ - (من لا یحضره الفقیه، جلد: ۲، صفحه: ۵۹۰) و (کتاب المزار، مناسک المزار للمفید، صفحه: ۸۱).



خدا به انبیاء عليهم السلام عطامی کند، لذا دلیلی بر نبوت ایشان است.

البته عصمت از گناه مقامی است که همگان می توانند کسب کنند، اما عصمت انبیاء الهی عليهم السلام از ناحیه خدای تعالی عطا شده است.

امام باقر عليه السلام در پاسخ تهمت هایی که به حضرت ابوطالب عليه السلام نسبت می دادند بیاناتی فرموده که علو مقام ایشان را بیان می نماید.

عَنْ أَبِي بصيرٍ لَيْثِ الْمُرَادِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام سَيِّدِي إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّ أَبَا طَالِبٍ عليه السلام فِي ضَحْضَاحٍ مِنْ نَارٍ يَغْلِي مِنْهُ دِمَاغُهُ فَقَالَ عليه السلام كَذَبُوا وَاللَّهِ إِنَّ إِيْمَانَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام لَوْ وُضِعَ فِي كِفَّةٍ مِيزَانٍ وَ إِيْمَانَ هَذَا الْخَلْقِ فِي كِفَّةٍ مِيزَانٍ لَرَجَحَ إِيْمَانُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام عَلَى إِيْمَانِهِمْ. (١)

یعنی: لیث مرادی خدمت امام باقر عليه السلام عرض کرد که بعضی از مردم می گویند: ابوطالب عليه السلام در وسط آتش است، به صورتی که مغز سرش از شدت حرارت می جوشد، امام عليه السلام فرمود: هر گاه ایمان ابوطالب عليه السلام در یک کفه ترازو قرار داده شود و ایمان مردم در کفه دیگر، ایمان ابوطالب عليه السلام بر ایمان آن ها سنگینی می کند.

ارجحیت ایمان حضرت ابوطالب عليه السلام بر مجموع ایمان تمام خلائق (قدر مسلم اهل بیت عليهم السلام را شامل نمی شود) که در حدیث به آن صراحتاً اشاره شده، مقامی بس عظیم و والا است.

در تأیید این مطلب که حاملان نور و سرشت اهل بیت عليهم السلام دارای عالی ترین مقامات هستند روایتی در امالی صدوق آمده که مبین علو مقام انبیاء حامل عليهم السلام بر سایر انبیاء عليهم السلام است:

حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيُّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقَ عليه السلام عَنْ مُوسَى

١- ایمان ابی طالب عليه السلام (الحجة على الذاهب إلى كفر أبي طالب عليه السلام)، صفحه: ٨٤.

بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام لَمَّا رَأَى حِبَالَهُمْ وَعَصِيَّهُمْ كَيْفَ أُوجِسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً وَ لَمْ يُوجِسْهَا
إِبْرَاهِيمُ عليه السلام حِينَ وُضِعَ فِي الْمُنْجَنِقِ وَ قُدِفَ بِهِ فِي النَّارِ فَقَالَ عليه السلام : إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام حِينَ
وُضِعَ فِي الْمُنْجَنِقِ كَانَ مُسْتَنِدًا إِلَى مَا فِي صُلْبِهِ مِنْ أَنْوَارِ حُجَجِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَمْ يَكُنْ
مُوسَى كَذَلِكَ فَلِهَذَا أُوجِسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً وَ لَمْ يُوجِسْهَا إِبْرَاهِيمُ عليه السلام.^(۱)

یعنی: اسماعیل بن فضل هاشمی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که چطور
وقتی موسی بن عمران علیه السلام ریسمان‌ها و عصاهای جادوگران را دید در خود
احساس ترس کرد و ابراهیم علیه السلام را که در منجنیق نهادند و به آتش انداختند در خود
احساس ترس نکرد؟ فرمود: چون وقتی ابراهیم علیه السلام به آتش افکنده شد اعتماد به
حجج الهی که در پشت او بودند داشت و موسی علیه السلام چنین نبود، برای همین
موسی علیه السلام احساس ترس کرد و ابراهیم علیه السلام احساس ترس نکرد.

با این بیان مشخص می‌گردد که حاملان سرشت و نور اهل بیت علیهم السلام عالی‌ترین
مقامات را داشته و با مطالبی که عرض شد معلوم گردید که منظور از مقام عالی در
این جا نبوت می‌باشد.

حضرت ابوطالب علیه السلام وارث امامت ابراهیم علیه السلام

خدای تعالی اراده نمود که نبوت را در خاندان حضرت ابراهیم علیه السلام قرار دهد و
آل او را بر تمام عالم سروری بخشد و ایشان را از انتخاب شدگان خود قرار دهد و
این امر را در هر دو فرزند ایشان که به رسالت مبعوث شدند قرار داد.
قرآن در جاهای مختلفی به این مسأله اشاره نموده که در این جا به سیر این
واقعه در قرآن و روایات می‌پردازیم.

۱- الامالی للصدوق، صفحه: ۶۵۵.



زمانی که خدای تعالی به حضرت ابراهیم علیه السلام دستور داد اسماعیل علیه السلام را همراه مادرش هاجر علیه السلام به سرزمین مکه ببرد و در آنجا رها کند، ابراهیم علیه السلام اطاعت نمود و زمانی که از آنجا می رفت خطاب به پروردگار سخنانی گفت که قرآن می فرماید: ﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾ (۱)

یعنی: پروردگار ما، قطعا من بعضی از ذریه ام را به بیابانی که غیر قابل کشت بود، در کنار خانه محترم تو ساکن کردم. پروردگار ما، به خاطر این که نماز را به پا دارند، پس دل های بعضی از مردم را متوجه آنان فرما.

هاجر علیه السلام و اسماعیل علیه السلام به خواست خداوند و با اعجاز الهی در آن سرزمین ساکن شده و مورد محبت مردم آن سرزمین قرار گرفتند، اما آن چه در این آیه مهم می باشد سخن حضرت ابراهیم علیه السلام است که می فرماید: "لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ" یعنی: از همان لحظه سکونت آن دو نفر در این سرزمین، هدف اقامه نماز و عبادت پروردگار یکتا بوده است.

این مطلب از دعای دیگری که حضرت ابراهیم علیه السلام در آن سرزمین کرده کاملا به دست می آید، قرآن می فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾ (۲)

یعنی: و زمانی که ابراهیم علیه السلام گفت: پروردگار من، این شهر را امن قرار بده و من و فرزندانم را از این که بندگی بت ها را بکنیم، دور نگهدار.

حضرت ابراهیم علیه السلام از ابتدای این واقعه از خداوند می خواهد که فرزندانش را از عبادت بت ها حفظ کند که هدف از اسکان آن ها در این سرزمین یکتاپرستی و

۱ - سوره: ابراهیم، آیه: ۳۷.

۲ - سوره: ابراهیم، آیه: ۳۵.



عبادت الهی بوده است.

حضرت اسماعیل علیه السلام و مادر بزرگوارشان در آن سرزمین به عظمت و شرافت نائل شده و مورد احترام تمام قبائل عرب قرار گرفتند و در امتحانات دیگری که خداوند برایشان قرارداد با سربلندی خارج شدند، لذا حضرت اسماعیل علیه السلام مفتخر شد که به همراه پدر بزرگوارشان خانه کعبه را بازسازی کنند که این اتفاق در اواخر عمر حضرت ابراهیم علیه السلام بود، بعد از اتمام کار، حضرت ابراهیم علیه السلام مناسبی حج را به جا آورد و دستانش را به دعا بلند نموده که قرآن می فرماید:

﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ﴾ (۱)

یعنی: پروردگار ما، ما را دو تسلیم شده برای خود قرارمان بده و از ذریه ما اممی که برای تو تسلیم باشند، به وجود بیاور.

﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ﴾ (۲)

یعنی: پروردگار ما، در میان آنها پیامبری از خودشان مبعوث کن تا آیات تو را برای آنها تلاوت کند و کتاب و حکمت را به آنها یاد بدهد و نفس آنها را از رذائل پاک و تزکیه کند.

خدای تعالی دعای ابراهیم علیه السلام پیامبر او العزم خود را استجاب نمود و توحید و نبوت و امامت را همواره در خاندان ایشان قرارداد، قرآن در این باره می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ (۳)

۱ - سوره: بقره، آیه: ۱۲۸.

۲ - سوره: بقره، آیه: ۱۲۹.

۳ - سوره: آل عمران، آیه: ۳۳.



یعنی: قطعاً خدا آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران علیهم السلام را بر جهانیان برگزیده است.

این آیه درست استجابت دعای حضرت ابراهیم علیه السلام است، لذا خداوند فرزندان ابراهیم علیهم السلام را بر همه جهانیان برگزید و ایشان را منتخبان خود قرار داد و برخی را به نبوت و برخی را به وصایت و برخی را به امامت برگزید و این مقامات دائماً در فرزندان ابراهیم علیهم السلام تا به امروز ادامه دارد.

خداوند در سوره حدید می فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ﴾^(۱)

یعنی: و قطعاً ما نوح و ابراهیم را فرستادیم و در ذریه آنها نبوت و کتاب قرار دادیم.

پس آن چه مسلم است این که همواره در خاندان حضرت ابراهیم علیه السلام جمعی مسلمان وجود داشته‌اند و خداوند یکی از آنها را به عنوان پیامبر و نبی قرار می‌داد، از آنجا که آنها را حاکم و بزرگ و سرپرست این سرزمین قرار می‌داده، دعای حضرت ابراهیم علیه السلام (که خدایا این سرزمین را امن قرار بده) را نیز استجابت نمود، چرا که امنیت در غیر وجود حاکمانی صالح و عادل به دست نمی‌آید.

همان طور که قبلاً هم گفته شد: حضرت ابراهیم علیه السلام همواره از خداوند این خواسته را داشت که نبوت و امامت و وصایت و بزرگی در خاندان و ذریه او قرار بگیرد و از هر فرصتی برای طرح این مطلب استفاده می‌نمود، یکی از این موارد زمانی بود که خداوند پس از امتحانات بسیار ابراهیم علیه السلام را به مقام امامت برگزید، قرآن می فرماید:

۱ - سوره: حدید، آیه: ۲۶.



﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ (۱)

یعنی: و زمانی که ابراهیم علیه السلام را پروردگارش با مسائل مختلف و کلماتی آزمایش کرد و او آن کلمات را به پایان رساند، خدا به او فرمود: من تو را برای مردم امام قرار دادم. ابراهیم علیه السلام عرض کرد: از ذریه و اولاد من هم امام قرار بده. خدا فرمود: عهد من به ظالمین نمی رسد.

با توجه به توضیحی که در مباحث قبل در مورد مراتب امامت داده شد معلوم است که نبوت یکی از مراتب امامت است و لذا تمام انبیاء علیهم السلام امام خاص هستند، و با توجه به مفهوم این آیه، خداوند دعای حضرت ابراهیم علیه السلام را استجابت نموده و فرمود: این امر به غیر ظالمان از ذریه تو خواهد رسید.

نتیجه این که: نبوت، امامت و حکومت بر مردم در ذریه حضرت ابراهیم علیه السلام به کسانی که ظالم نباشد خواهد رسید و آن چه که مسلم است حضرت ابوطالب علیه السلام از ذریه پاک و طاهر حضرت ابراهیم علیه السلام است و عصمت ایشان با قطع و یقین در مباحث قبل ثابت گشت که در زیارت امام علی علیه السلام خطاب به ایشان عبارت "طَهْرٌ طَاهِرٌ مُطَهَّرٌ" آمده که صراحت در عصمتشان دارد، و بعد از پدر بزرگوارش حضرت عبدالمطلب علیه السلام بزرگ قریش و کلید دار کعبه بوده و به نص بسیاری از روایات لحظه ای بت نپرستید و مشرک نبود، لذا با توجه به آیاتی که در بالا ذکر شد و توضیحاتی که بیان گردید همچنان که نبوت به فرزندان پاک و صالح ابراهیم علیه السلام رسید به ایشان نیز رسیده است.

علامه مجلسی رحمته الله در حیات القلوب پیرامون عظمت و حاکمیت اجداد

۱ - سوره: بقره، آیه: ۱۲۴.



اهل بیت علیهم السلام بر مکه و قریش می نویسد:

فرزندان اسماعیل علیه السلام که اجداد آن حضرت هستند، اوصیای حضرت ابراهیم علیه السلام بوده اند و همیشه پادشاهی مکه و حجابت خانه کعبه و تعمیرات آن با ایشان بود و مرجع عامه خلق بوده اند و ملت ابراهیم علیه السلام در میان ایشان بوده است و به شریعت حضرت موسی و حضرت عیسی علیهم السلام شریعت ابراهیم علیه السلام در میان فرزندان اسماعیل علیه السلام منسوخ نشد. (۱)

یعقوبی در جلد اول تاریخ خود فصلی به نام فرزندان ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام قرار داده و در آن به سلسله ای که از اسماعیل علیه السلام آغاز می شود و تا پیامبر صلی الله علیه و آله ادامه پیدا می کند مفصلاً می پردازد و آن ها را از حکام و پادشاهان و اداره کنندگان امور کعبه معرفی می نماید.

حضرت ابوطالب علیه السلام در زمان ازدواج با فاطمه بنت اسد علیها السلام می فرماید:

خَطَبَ أَبُو طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي نِكَاحِ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ عَلَيْهَا السَّلَامُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَالْمَقَامِ الْكَرِيمِ وَالْمَشْعَرِ وَالْحَطِيمِ الَّذِي اصْطَفَانَا أَعْلَمَاءَ وَسَدَنَةً وَعُرَفَاءَ خُلَصَاءَ وَحَجَبَةً بِهَالِيلٍ أَطْهَاراً مِنَ الْخَنَى وَالرَّيْبِ وَالْأَذَى وَالْعَيْبِ وَأَقَامَ لَنَا الْمَشَاعِرَ وَفَضَّلَنَا عَلَى الْعَشَائِرِ نُحْبُّ آلَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَصَفْوَتَهُ وَزُرَعَ إِسْمَاعِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَلَامِ لَهُ. (۲)

یعنی: ابوطالب علیه السلام در خطبه ای که هنگام ازدواج با فاطمه بنت اسد علیها السلام خواند، فرمود: ستایش مخصوص پروردگار جهانیان و عرش بزرگ و مقام گرامی و مشعر الحرام است و آن خدایی که ما را به بزرگی و خدمت کاری خانه کعبه برگزید و سرشناسان با اخلاص و پرده دارانی بزرگ گردانید و از زشتی و شک و تردید و آزار و

۱ - حیاة القلوب، جلد: ۳، صفحه: ۵۱.

۲ - بحار الأنوار، جلد: ۳۵، صفحه: ۹۸.



عیب پاک کرده و مشعر را برای ما برپاداشت و بر قبائل دیگر برتری بخشید و برگزیده خاندان ابراهیم علیه السلام و نخبه ایشان و از فرزندان اسماعیل علیه السلام قرارداد. و در خطبه‌ای که زمان خواستگاری از خدیجه کبری علیه السلام برای پیامبر صلی الله علیه و آله خواند، فرمود:

حُدِّثْتُ أَنَّ أَبَا طَالِبٍ بِنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ علیه السلام خَطَبَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي تَزْوِيجِهِ خَدِيجَةَ بِنْتِ خُوَيْلِدٍ علیه السلام فَقَالَ: الْحَمْدُ لِرَبِّ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنْ زُرْعِ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام وَ ذُرِّيَّةِ إِسْمَاعِيلَ علیه السلام وَ أَنْزَلَنَا حَرَمًا آمِنًا وَ جَعَلَنَا الْحُكَّامَ عَلَى النَّاسِ. (۱)

یعنی: ابوطالب بن عبدالمطلب علیه السلام هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله تصمیم به ازدواج با خدیجه دختر خویلد علیه السلام را نمود خطبه‌ای خواند و فرمود: سپاس خدای کعبه که ما را از فرزندان ابراهیم و اسماعیل علیه السلام قرارداد و در حرم امن الهی نازل نمود و حاکم و فرمانروای مردم قرارداد.

از آنجا که عصمت حضرت ابوطالب علیه السلام را اثبات کردیم، لذا سخنانشان حجیت دارد و در این دو موردی که عرض شد ایشان تصریح می‌نمایند که خداوند او و اجداد پاکش را از حکام و فرمانروایان حرم امن الهی قراردادده است.

حضرت ابوطالب علیه السلام منتخب مقام نبوت

توضیح این مطلب لازم است که منظور از ظالمین در آیه «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» چه کسانی می‌باشد، چرا که آیه به وضوح دلالت بر امامت و پیشوایی ذریه ابراهیم علیه السلام در غیر از ظالمین آن‌ها می‌کند. امام رضا علیه السلام در توضیح این آیه می‌فرماید:

۱- الحجة على الذاهب إلى كفر أبي طالب علیه السلام، صفحه: ۱۸۵.



إِنَّ الْإِمَامَةَ حَصَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ علیه السلام بَعْدَ النَّبِيِّ وَالْخَلَّةِ مَرْتَبَةً ثَالِثَةً، وَ فَضِيلَةً شَرَفَهُ بِهَا، وَ أَشَادَ بِهَا ذِكْرَهُ، فَقَالَ: إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَقَالَ الْخَلِيلُ علیه السلام سُرُورًا بِهَا وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ فَأَبْطَلْتُ هَذِهِ الْآيَةَ إِمَامَةً كُلِّ ظَالِمٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ صَارَتْ فِي الصَّفْوَةِ ثُمَّ أَكْرَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِأَنْ جَعَلَهَا فِي ذُرِّيَّتِهِ أَهْلَ الصَّفْوَةِ وَ الطَّهَّارَةِ. (۱)

یعنی: همانا امامت مقامی است که خداوند متعال به ابراهیم خلیل علیه السلام بعد از نبوت و خلیل بودن در مرتبه سوم عطا نمود و این درجه و فضیلتی بود که خدا او را به آن مشرف کرد و نامش را به وسیله آن بلند نمود و فرمود: "به درستی که من تو را برای مردم امام نمودم" خلیل از شادمانی به آن عرض کرد: "و از ذریه و نژاد من هم؟" خدای تبارک و تعالی فرمود: "عهد و فرمان من به دست ظالمان نخواهد رسید"، این آیه امامت هر ظالمی را تا روز قیامت باطل کرد و آن را مخصوص برگزیدگان پاک ساخت.

پس معلوم گردید خداوند امامت را در انتخاب شدگان و طاهرین و فرزندانشان قرار داده است.

شیخ طوسی رحمته الله در امالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حدیث می کند:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَا دَعْوَةُ أَبِي إِبْرَاهِيمَ علیه السلام. فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ كَيْفَ صِرَتْ دَعْوَةُ أَبِيكَ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا، فَاسْتَحَفَّ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام الْفَرَحَ، فَقَالَ: يَا رَبِّ، وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي أُمَّةٌ مِثْلِي؟ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: أَنْ يَا إِبْرَاهِيمَ علیه السلام إِنِّي لَا أُعْطِيكَ عَهْدًا لَأُفِي لَكَ بِهِ. قَالَ: يَا رَبِّ، مَا الْعَهْدُ الَّذِي لَا تَفِي لِي بِهِ قَالَ: لَأُعْطِيكَ لِظَالِمٍ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ. قَالَ: يَا رَبِّ، وَ مَنْ

۱ - الكافي، جلد: ۱، صفحه: ۴۹۰.

الظَّالِمُ مِنْ وُلْدِي الَّذِي لَا يِنَالُ عَهْدَكَ قَالَ: مَنْ سَجَدَ لِيَصْنَمٍ مِنْ دُونِي لَا أَجْعَلُهُ إِمَامًا أَبَدًا،
وَ لَا يَصِحُّ أَنْ يَكُونَ إِمَامًا. قَالَ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام وَ اجْتَنِبِي وَ بَيِّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ، رَبِّ إِنَّهُنَّ
أَضَلَّنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ. قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَانْتَهَتْ الدَّعْوَةُ إِلَيَّ وَ إِلَيَّ أَخِي عَلِيٌّ علیه السلام لَمْ
يَسْجُدْ أَحَدٌ مِّنَّا لِيَصْنَمٍ قَطُّ فَاتَّخَذَنِي اللَّهُ نَبِيًّا، وَ عَلِيًّا علیه السلام وَصِيًّا. (۱)

یعنی: عبد الله بن مسعود، صحابی معروف و قاری مشهور قرآن گفت از رسول
الله صلی الله علیه و آله شنیدم، فرمود: اَنَا دَعْوَةُ أَبِي إِبْرَاهِيمَ علیه السلام یعنی: ما به دعا و دعوت پدرمان
ابراهیم علیه السلام هستیم، گفتیم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله شما چگونه به دعوت و دعای ابراهیم علیه السلام
هستید؟ فرمود: آن هنگام که خدای سبحان به ابراهیم علیه السلام وحی فرستاد، «إِنِّي جَاعِلُكَ
لِلنَّاسِ إِمَامًا» ابراهیم علیه السلام بسیار شاد و خوشحال شد و از خداوند سؤال کرد: آیا در ذریه
من هم امامت را قرار می دهی همان گونه که برای من مقرر فرمودی؟ خدای عزوجل
فرمود: ای ابراهیم! عهدی که قابل اجران باشد به تو وعده نخواهم داد، ابراهیم علیه السلام گفت:
خدایا! آن چیست و چرا قابل اجرانیست؟ خدای تعالی فرمود: عهد من به ظالمان از
ذریه تو عطانمی شود. ابراهیم علیه السلام عرض کرد: خدایا! چه طایفه ای از فرزندان من ظالم
هستند که قابلیت عهد و میثاق تو را ندارند؟ خدای تعالی فرمود: آن کسانی که بت و
صنم را تعظیم و سجده کرده باشند اهلیت امامت و قابلیت عهد و پیمان مراندارند،
ابراهیم علیه السلام تقاضا کرد: وَ اجْتَنِبِي وَ بَيِّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضَلَّنَّ كَثِيرًا مِنَ
النَّاسِ، در نتیجه دعای ابراهیم علیه السلام به کرسی اجابت نشست، من و برادرم علی علیه السلام ثمره
و نتیجه دعای ابراهیم علیه السلام هستیم که لحظه ای بت را سجده نکردیم. آن گاه خدای
سبحان مرانبی و علی علیه السلام را وصی من قرارداد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در این حدیث شریف به نقل از پروردگاری فرماید: ظالم کسی
است که غیر خدا را پرستد و مشرک شود، لذا ظالم به هیچ وجه صلاحیت امامت

۱- الامالی للطوسی، صفحه: ۳۷۹.

راندارد.

امام علی علیه السلام می فرماید:

عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا علیه السلام يَقُولُ: وَاللَّهِ مَا عَبَدَ أَبِي
وَأَنَا جَدِّي عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَلَا هَاشِمٌ وَلَا عَبْدُ مَنَافٍ صَنَمًا قَطُّ قِيلَ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ قَالَ كَانُوا
يُضَلُّونَ إِلَى الْبَيْتِ عَلَى دِينِ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام مُتَمَسِّكِينَ بِهِ. (۱)

یعنی: اصبح بن نباته می گوید از علی علیه السلام شنیدم که فرمود: به خدا سوگند! نه پدرم و نه جدم عبدالمطلب و نه هاشم و نه عبدمناف علیه السلام هیچ بتی را نپرستیدند، پرسیدند: پس چه می پرستیدند؟ فرمود: به سوی کعبه نماز می گزاردند و بر دین ابراهیم علیه السلام بوده و به آن چنگ زده بودند.

أَتَى رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ فَلَمْ يُجِبْهُ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ فَإِنْ كُنْتَ ابْنَ
أَبِيكَ فَإِنَّكَ مِنْ أَبْنَاءِ عَبْدِ الْأَوْصَامِ فَقَالَ لَهُ كَذَبْتَ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام أَنْ يُنْزِلَ
إِسْمَاعِيلَ علیه السلام بِمَكَّةَ فَفَعَلَ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْتَنِبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ
نَعْبُدَ الْأَوْصَامَ فَلَمْ يَعْبُدْ أَحَدٌ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ علیه السلام صَنَمًا قَطُّ وَ لَكِنَّ الْعَرَبَ عَبْدَةَ الْأَوْصَامِ وَ
قَالَتْ بَنُو إِسْمَاعِيلَ علیه السلام هُوَ لَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ فَكَفَرَتْ وَ لَمْ تَعْبُدِ الْأَوْصَامَ. (۲)

یعنی: مردی حضور امام صادق علیه السلام آمد و چیزی پرسید، پس امام علیه السلام پاسخی نداد، مرد گفت: اگر پسر پدرت باشی پس تو از فرزندان کسانی هستی که بت ها را می پرستیدند، امام علیه السلام به او گفت: دروغ گفתי، خداوند به ابراهیم علیه السلام امر کرد که پسرش اسماعیل علیه السلام را در مکه ساکن کند، پس ابراهیم علیه السلام اطاعت نمود، آن گاه گفت: خدایا این شهر را امن قرار ده و من و اولادم را از بت پرستی، دوردار، پس هرگز کسی از اولاد اسماعیل علیه السلام بتی را عبادت نکرد، و لکن اعراب بت راهی پرستیدند، و

۱ - الخرائج و الجرائح، جلد: ۳، صفحه: ۱۰۷۴.

۲ - تفسیر صافی، جلد: ۳، صفحه: ۸۹.



اولاد اسماعیل عليه السلام (قریش) می گفتند: این بت‌ها شفیعیان ما نزد خدا هستند و با این سخن کافر می شدند، ولی بت‌ها را پرستش نمی کردند.

عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَ دُرِّسْتِ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ الْوَاسِطِيِّ عَنْهُمَا قَالَ: ... قَدْ كَانَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام نَبِيًّا وَ لَيْسَ بِإِمَامٍ حَتَّى قَالَ اللَّهُ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ دُرِّيَّتِي بَأَنَّهُ يَكُونُ فِي وُلْدِهِ كُلِّهِمْ قَالَ: لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ، أَيَّ مَنْ عَبَدَ صَنَمًا أَوْ وَثَنًا. (۱)

یعنی: امام صادق عليه السلام فرمودند: حضرت ابراهیم عليه السلام پیامبر بود ولی امام نبود، تا جایی که خدا به او فرمود: من تو را برای مردم به عنوان امام قرار می دهم، (قال: وَ مِنْ دُرِّيَّتِي؟) حضرت ابراهیم عليه السلام گفت: و از ذریه‌ی من هم قرار بده؟ و منظورش تمام فرزندان او بود، خدا فرمود: امامت و عهد من بر ظالمین نمی رسد، سپس حضرت فرمود: کسی که بتی را پرستیده باشد امام نخواهد شد.

قدر متیقن، روایاتی که ذکر شد دلالت کامل بر این که اجداد اهل بیت عليهم السلام هیچ یک حتی لحظه‌ای بت پرستیده‌اند، دارد و ایضا این که مقام والای امامت و نبوت به غیر مشرکان آن‌ها خواهد رسید.

امام حسن عليه السلام در خطبه‌ای در مورد خاندان و اجداد خود می فرماید:

عَلِيٌّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ الْحَسَنِ عليه السلام فِي خُطْبَةٍ طَوِيلَةٍ خَطَبَهَا بِمَحْضَرِ مُعَاوِيَةَ وَ قَالَ فِيهَا: إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ أَكْرَمَنَا اللَّهُ بِالْإِسْلَامِ، وَ اخْتَارَنَا وَ اصْطَفَانَا وَ اجْتَبَانَا، فَأَذْهَبَ عَنَّا الرَّجْسَ وَ طَهَّرَنَا تَطْهِيرًا (وَ الرَّجْسُ: هُوَ الشُّكُّ) فَلَا نَشْكُ فِي اللَّهِ الْحَقِّ وَ دِينِهِ أَبَدًا، وَ طَهَّرَنَا مِنْ كُلِّ أَفْنٍ وَ عَيْبَةٍ، مُخْلِصِينَ إِلَى آدَمَ عليه السلام نِعْمَةً مِنْهُ... (۲)

۱ - بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد عليهم السلام، جلد: ۱، صفحه: ۳۷۳.

۲ - البرهان فی تفسیر القرآن، جلد: ۳، صفحه: ۹۲.



یعنی: امام سجاد از امام حسن علیه السلام نقل می‌کند، در خطبه‌ای طولانی که آن حضرت در حضور معاویه خواند، فرمود: ما اهل بیتی هستیم که خداوند به اسلام اکرامان نمود و ما را برگزید و انتخاب کرد و از هر رجسی پاک و طاهرمان نمود رجس یعنی: شک پس ما در خدا و دین او هیچ شکی نداریم و خداوند ما را از هر عیب و نقصی پاک و نعمتش را بر ما عطا کرد و تا آدم علیه السلام همه اجداد ما را از مخلصین قرار داد... .

حضرت رضا علیه السلام در مجلس مأمون که جمعی از علماء عراق و خراسان در آن حضور داشتند در مورد فضائل عترت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

لَمَّا حَضَرَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى عليه السلام مَجْلِسَ الْأُمَمُونَ وَ قَدِ اجْتَمَعَ فِيهِ جَمَاعَةٌ عُلَمَاءِ أَهْلِ الْعِرَاقِ وَ خُرَّاسَانَ قَالَ عليه السلام فِي الْفَرْقِ بَيْنَ الْعَتَرَةِ وَ الْأُمَّةِ حَدِيثٌ طَوِيلٌ يَقُولُ فِيهِ: ... أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّمَا وَقَعَتِ الْوَرَاثَةُ وَ الطَّهَارَةُ عَلَى الْمُصْطَفَيْنِ الْمُهْتَدِينَ دُونَ سَائِرِهِمْ قَالُوا مِنْ أَيْنَ قُلْتَ يَا أَبَا الْحَسَنِ قَالَ عليه السلام مِنْ قَوْلِ اللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَ إِبْرَاهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النَّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ فَصَارَتْ وَرَاثَةُ النَّبُوَّةِ وَ الْكِتَابِ فِي الْمُهْتَدِينَ دُونَ الْفَاسِقِينَ. (۱)

یعنی: آیانی دانید که طهارت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله فقط در انتخاب شدگان و هدایت شدگان قرار داده شده، نه سایر مردم، آن‌ها گفتند: ای ابالحسن! چه دلیلی بر این مطلب دارید؟ فرمود: آیه قرآن که می‌فرماید: لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَ إِبْرَاهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النَّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ، (یعنی: و قطعاً ما نوح و ابراهیم علیه السلام را فرستادیم و در ذریه آن‌ها نبوت و کتاب قرار دادیم پس بعضی از آن‌ها هدایت شدند و بسیاری از آن‌ها فاسق گردیدند.) پس نبوت و کتاب در میان هدایت

۱ - تحف العقول، صفحه: ۴۲۵.



شدگان به ارث گذاشته شد نه فاسقان.

از مجموع آن چه عرض شد مطالب زیر استفاده می شود:

اول: خدای تعالی آل ابراهیم علیهم السلام را انتخاب نمود و ایشان را بر جهانیان سروری داد.

دوم: خداوند برخی از دعاهای ابراهیم علیه السلام را در حق فرزندانش بی قید و شرط و برخی را با شرط و شروط استجاب نمود، مکه را حرم امن الهی قرار داد و همواره در ذریه او مسلمانان زیادی وجود داشت، در هر زمانی پیامبری از آنها را بر مردم می گمارد و امامت و نبوت را در ذریه غیر ظالم و طاهر او گذاشت.

سوم: آن چه که از مجموع روایات این باب به دست می آید این که هر کدام از فرزندان ابراهیم علیه السلام که مشرک نشد و بندگی بت ها را به جا نیاورد و دارای روحی پاک و طاهر بود به مقام نبوت و امامت بر مردم خواهد رسید.

در نتیجه از آنجا که حضرت ابوطالب علیه السلام از ذریه حضرت ابراهیم علیه السلام بوده و به صریح روایات بسیار، لحظه ای در عمر شریف خود بت نپرستیده و روایات، ایشان را از هر گونه عیبی مبرا دانسته و طاهر و مطهر نامیده اند، استفاده می شود که ایشان منتخب خدا برای مقام نبوت و از انبیاء الهی بوده اند.



فهرست منابع و مآخذ

الف

- ۱- القرآن الكريم، كتاب آسمانى مسلمانان.
- ۲- باالفضل العباس عليه السلام (۲ جلد) تأليف: شيخ قاسم رجبىان، شيعه مذهب، زبان كتاب: فارسى.
- ۳- أبكار الأفكار فى اصول الدين (۵ جلد) تأليف: سيف الدين آمدى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۴- أبوطالب عليه السلام اسوه مقاومت وايمان (۱ جلد) تأليف: اسدالله رضاى، شيعه مذهب، زبان كتاب: فارسى.
- ۵- أبوطالب عليه السلام حامى الرسول صلّى الله عليه وآله وناصره (۱ جلد) تأليف: نجم الدين العسكرى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۶- أبوطالب عليه السلام شيخ بنى هاشم (۱ جلد) تأليف: عبدالعزيز سيد الأهل، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۷- أبهى المداد فى شرح مؤتمر علماء بغداد (۲ جلد) تأليف: ابن عطيه - جميل محمود، ابن عطيه سنى مذهب - جميل محمود، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۸- آثار الصادقين (۱ جلد) تأليف: صادق احسان بخش، شيعه مذهب، زبان كتاب: فارسى.
- ۹- إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات (۵ جلد) تأليف: محمد بن حسن بن على بن

- محمد بن حسين، معروف به شيخ حر عاملى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۰- إثبات الوصية للإمام على بن أبى طالب عليه السلام (۱ جلدى) تأليف: أبو الحسن على بن حسين بن على بن عبد الله هذلى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۱- إحقاق الحق وإزهاق الباطل (۳۴ جلد) تأليف: قاضى نورالله المرعشى التستري، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۲- أخبار المدينة (۱ جلدى) تأليف: محمد بن حسن مخزومى معروف به ابن زباله، مجهول المذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۳- آراء علماء المسلمين فى التقية و الصحابه فى الصيانة القرآن الكريم (۱ جلد) تأليف: سيد مرتضى رضوى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۴- أرجح المطالب فى مناقب على بن أبى طالب عليه السلام (۱ جلد) تأليف: عبدالله بن بسمل، شيعه مذهب، زبان كتاب: اردو.
- ۱۵- إرشاد السارى لشرح صحيح البخارى (۱۰ جلد) تأليف: أحمد بن محمد بن أبى بكر بن عبد الملك القسطلانى مصرى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۶- إرشاد الطالبين إلى نهج المسترشدين (۱ جلد) تأليف: جمال الدين مقداد بن عبد الله السيورى الحلّى معروف به فاضل مقداد، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۷- إرواء الغليل فى تخريج أحاديث منار السبيل (۸ جلد) تأليف: محمد ناصرالدين الألبانى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۸- لمد الغابه فى معرفة الصحابه (۶ جلد) تأليف: أبو الحسن على بن محمد بن محمد بن عبد الكريم شيبانى جزرى مشهور به عز الدين ابن أثير، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۹- أسنى المطالب فى مناقب سيدنا على بن أبى طالب عليه السلام (۱ جلد) تأليف: محمد بن



محمد جزرى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.

٢٠- أسنى المطالب فى نجاته أبى طالب ﷺ (١ جلد) تأليف: أحمد زينى دحلان، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.

٢١- إشراق اللاهوت فى نقد شرح الياقوت (١ جلد) تأليف: سيد عميد الدين أبو عبد الله عبد المطلب بن مجد الدين الحسينى العبيدلى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.

٢٢- إعلام الورى بأعلام الهدى (١ جلد) تأليف: أبو على، فضل بن حسن بن فضل طبرسى، معروف به أمين الاسلام طبرسى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.

٢٣- كتائب أعلام الأخيار من فقهاء مذهب النعمان المختار (٢ جلد) تأليف: محمود بن سليمان رومى كفوى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.

٢٤- أعيان الشيعة (١١ جلد) تأليف: سيد محسن أمين، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.

٢٥- الابانه عن اصول الديانة (١ جلد) تأليف: أبو الحسن على بن إسماعيل بصرى أشعري، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.

٢٦- الاتحاف بحب الأشراف (١ جلد) تأليف: جمال الدين أبو محمد عبد الله بن محمد بن عامر شبراوى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.

٢٧- الإحتجاج على أهل اللجاج (٢ جلد) تأليف: أبو منصور أحمد بن على بن أبى طالب طبرسى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.

٢٨- الإرشاد فى معرفة حجج الله على العباد (٢ جلد) تأليف: محمد بن محمد بن نعمان معروف به شيخ مفيد، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.

٢٩- الإرشاد إلى قواطع الأدلة فى أول الاعتقاد (١ جلد) تأليف: عبد الملك بن عبد الله بن يوسف بن محمد بن حيويه جوينى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.

- ٣٠- الاستغاثة في بدع الثلاثة (١ جلد) تأليف: أبو القاسم كوفي، علي بن أحمد بن موسى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ٣١- الاستيعاب (٤ جلد) تأليف: أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر عاصم نمرى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ٣٢- الأسرار المرفوعة في الأخبار الموضوعة (١ جلد) تأليف: ملأ علي قارى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ٣٣- الاصابة في تمييز الصحابة (٨ جلد) تأليف: شهاب الدين أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن محمد بن علي بن أحمد بن محمود بن احمد حنجر عسقلانى كنانى مصرى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ٣٤- الاعتقادات (١ جلد) تأليف: محمد بن علي بن حسين بن بابويه قمى، مشهور به شيخ صدوق، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ٣٥- الأعلام (١ جلد) تأليف: خير الدين الزركلى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ٣٦- الاقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرة في السنه (٣ جلد) تأليف: علي بن موسى بن جعفر بن طاووس مشهور به سيد بن طاووس، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ٣٧- الأم (٨ جلد) تأليف: الشافعى أبو عبد الله محمد بن إدريس بن العباس بن عثمان بن شافع بن عبد المطلب بن عبد مناف المطلبى القرشى المكى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ٣٨- الامام على عليه السلام صوت العدالة الانسانيه (٥ جلد) تأليف: جرج سمعان جرداق، مسيحي، زبان كتاب: عربى.
- ٣٩- الامامة والسياسة (٢ جلد) تأليف: أبو محمد عبد الله بن مسلم معروف به ابن قتيبه دينورى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.



- ٤٠- الانجيل، كتاب آسماني مسيحيان.
- ٤١- الأنوار الساطعة من الغراء الطاهرة (خديجة بنت خويلد عليها السلام) (١ جلد) تأليف: الشيخ غالب السيلاوي، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ٤٢- الايضاح (١ جلد) تأليف: فضل بن شاذان نيشابورى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ٤٣- الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة (١ جلد) تأليف: محمد بن حسن بن على بن محمد بن حسين، معروف به شيخ حر عاملى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ٤٤- الباب الحادى عشر مع شرحه النافع يوم الحشر ومفتاح الباب (١ جلد) تأليف: علامه حلى - فاضل مقداد - أبو الفتح بن مخدوم حسيني، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ٤٥- البخلاء (١ جلد) تأليف: جاحظ أبو عثمان عمرو بن بحر، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ٤٦- البداية والنهاية (١٥ جلد) تأليف: عماد الدين إسماعيل بن كثير دمشقى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ٤٧- البرهان فى تفسير القرآن (٥ جلد) تأليف: بحراني سيد هاشم بن سليمان، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ٤٨- التبيان فى تفسير القرآن (١٠ جلد) تأليف: محمد بن حسن طوسى معروف به شيخ طوسى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ٤٩- التبيين فى أنساب القرشيين (١ جلد) تأليف: موفق الدين ابن قدامه مقدسى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ٥٠- التسهيل لعلوم التنزيل (٢ جلد) تأليف: الغرناطى الكلبى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.

کتاب: عربی.

۵۱- التمهید (۱ جلد) تألیف: أبوبکر محمد بن الطیب بن محمد بن جعفر بن قاسم بصری بغدادی معروف به باقلانی، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.

۵۲- التوراة، کتاب آسمانی یهودیان.

۵۳- الجامع لأحكام القرآن والمبين لما تضمنته من السنة وآي الفرقان (۲۰ جلد) تألیف: أبو عبد الله محمد بن أحمد أنصاري قرطبي، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.

۵۴- الجرح والتعديل (۹ جلد) تألیف: ابن أبي حاتم رازی، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.

۵۵- الجمع بين الصحيحين (۴ جلد) تألیف: محمد بن فتوح حمیدی، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.

۵۶- الحجة على الذاهب إلى تكفير أبي طالب عليه السلام معروف به ايمان أبي طالب عليه السلام (۱ جلد) تألیف: شمس الدين أبو علي فخار بن معد الموسوي، شيعه مذهب، زبان کتاب: عربی.

۵۷- الخرائج و الجرائح (۳ جلد) تألیف: سعيد بن هبة الله قطب الدين راوندي، شيعه مذهب، زبان کتاب: عربی.

۵۸- الخصال (۲ جلد) تألیف: محمد بن علي بن حسين بن بابويه قمی معروف به شيخ صدوق، شيعه مذهب، زبان کتاب: عربی.

۵۹- الدر المنثور في تفسير المأثور (۶ جلد) تألیف: جلال الدين سيوطي، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.

۶۰- الدر النظيم في مناقب الأئمة الهمام (۱ جلد) تألیف: جمال الدين يوسف بن حاتم شامی عاملی، شيعه مذهب، زبان کتاب: عربی.



- ٦١- الدرجات الرفيعة في طبقات الشيعة (١ جلد) تأليف: علي خان بن أحمد مدني، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربي.
- ٦٢- الرعاية في علم الدراية (١ جلد) تأليف: زين الدين بن علي بن احمد عاملي جبعي معروف به شهيد ثاني، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربي.
- ٦٣- الروض الأنف في شرح السيرة النبوية (٧ جلد) تأليف: أبو القاسم عبد الرحمن بن خطيب سهيلي أندلسي، سني مذهب، زبان كتاب: عربي.
- ٦٤- الرياض النضرة في مناقب العشرة (٤ جلد) تأليف: أبي جعفر أحمد مشهور به محب طبري، سني مذهب، زبان كتاب: عربي.
- ٦٥- السبعين في فضائل أمير المؤمنين ﷺ (١ جلد) تأليف: مير سيد علي بن شهاب الدين همداني، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربي.
- ٦٦- السلفية بين أهل السنة والإمامية (١ جلد) تأليف: سيد محمد كثيري، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربي.
- ٦٧- السير والمغازي (١ جلد) تأليف: محمد بن اسحاق مطلبي مشهور به ابن إسحاق، سني مذهب، زبان كتاب: عربي.
- ٦٨- السيرة النبوية (٢ جلد) تأليف: عبد الملك بن هشام، سني مذهب، زبان كتاب: عربي.
- ٦٩- السيرة النبويه (٤ جلد) تأليف: أبي الفداء إسماعيل بن كثير، سني مذهب، زبان كتاب: عربي.
- ٧٠- الشفاء بتعريف حقوق المصطفى (٢ جلد) تأليف: عياض بن موسى بن عياض بن عمرو بن موسى بن عياض بن محمد بن عبد الله بن موسى بن عياض اليحصبي السبتي معروف به قاضي عياض أندلسي، سني مذهب، زبان كتاب: عربي.

- ٧١- الصراط المستقيم إلى مستحقي التقديم (٣ جلد) تأليف: زين الدين ابو محمد على بن يونس نباطى بياضى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ٧٢- الصواعق المحرقة فى الرد على أهل البدع والزندقة (١ جلد) تأليف: أحمد بن حجر الهيتمى المكى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ٧٣- الطبقات الكبرى (٨ جلد) تأليف: أبو عبد الله محمد بن سعد بن منيع معروف به كاتب واقدى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ٧٤- الطوائف فى معرفة مذاهب الطوائف (١ جلد) تأليف: سيد رضى الدين، على بن موسى بن جعفر بن طاووس، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ٧٥- العثمانيه (١ جلد) تأليف: جاحظ ابو عثمان عمرو بن بحر، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ٧٦- الغدير فى الكتاب والسنة والأدب (١١ جلد) تأليف: علامه عبد الحسين امينى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ٧٧- الغيبة (للطوسى) (١ جلد) تأليف: ابو جعفر محمد بن حسن طوسى معروف به شيخ طوسى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ٧٨- الفتنة الكبرى (٢ جلد) تأليف: طه حسين مصرى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ٧٩- الفصول المختاره (١ جلد) تأليف: محمد بن محمد بن نعمان معروف به شيخ مفيد، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ٨٠- الفضائل (١ جلد) تأليف: شاذان بن جبرئيل القمى معروف به ابن شاذان، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ٨١- الفقه المنسوب إلى الامام الرضا عليه السلام (١ جلد) منسوب به إمام هشتم، على بن



موسى عليه السلام، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.

۸۲- الفوائد البهيه فى شرح عقايد الاماميه (۲ جلد) تأليف: محمد جميل حمود، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.

۸۳- الكافى (۸ جلد) تأليف: محمد بن يعقوب بن إسحاق كلينى رازى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.

۸۴- الكامل فى التاريخ (۱۳ جلد) تأليف: أبو الحسن على بن محمد بن محمد بن عبد الكريم شيبانى جزرى معروف به عز الدين ابن اثير، سننى مذهب، زبان كتاب: عربى.
 ۸۵- الكفاية فى علم الرواية (۱ جلد) تأليف: خطيب بغدادى، سننى مذهب، زبان كتاب: عربى.

۸۶- الكشاف عن حقائق التنزيل و عيون الأقاويل فى وجوه التأويل (۴ جلد) تأليف: أبى القاسم جار الله محمود بن عمر زمخشرى خوارزمى، سننى مذهب، زبان كتاب: عربى.

۸۷- الكشف والبيان فى تفسير القرآن (۱۰ جلد) تأليف: أبو اسحاق أحمد بن إبراهيم ثعلبى نيشابورى، سننى مذهب، زبان كتاب: عربى.

۸۸- الكنى والألقاب (۳ جلد) تأليف: شيخ عباس قمى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.

۸۹- الكوكب الأنور على عقد الجوهر فى مولد النبى الأزهري صلى الله عليه وآله (۱ جلد) تأليف: جعفر بن اسماعيل البرزنجى، سننى مذهب، زبان كتاب: عربى.

۹۰- المجموع شرح المذهب (۲۰ جلد) تأليف: أبى زكريا محيى الدين بن شرف نووى، سننى مذهب، زبان كتاب: عربى.

۹۱- المحبر (۱ جلد) تأليف: محمد بن حبيب بغدادى، سننى مذهب، زبان كتاب:

عربی.

۹۲-المختصر (۱ جلد) تأليف: حسن بن سليمان حلّی، شيعه مذهب، زبان کتاب:

عربی.

۹۳-المختصر فی الأخبار البشر (۴ جلد) تأليف: عماد الدين إسماعيل أبي الفدا، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.

۹۴-المزار (۱ جلد) تأليف: محمد بن محمد بن نعمان معروف به شيخ مفيد، شيعه مذهب، زبان کتاب: عربی.

۹۵-المزار الكبير (۱ جلد) تأليف: محمد بن جعفر مشهدی، شيعه مذهب، زبان کتاب: عربی.

۹۶-المستدرک علی الصحيحين (۴ جلد) تأليف: حافظ أبي عبد الله حاكم نيشابوري، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.

۹۷-المصنف (۸ جلد) تأليف: حافظ عبد الله بن محمد بن أبي شيبة إبراهيم بن عثمان ابن أبي بسكر بن أبي شيبة كوفي عسبي، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.

۹۸-المعجم الكبير (۲۰ جلد) تأليف: حافظ أبي القاسم سليمان بن أحمد الطبراني، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.

۹۹-المقنعه (۱ جلد) تأليف: محمد بن محمد بن نعمان معروف به شيخ مفيد، شيعه مذهب، زبان کتاب: عربی.

۱۰۰-المناقب والمثالب (۱ جلد) تأليف: أبو حنيفة، نعمان بن محمد بن منصور بن أحمد بن حيّون تميمي مغربي، إسماعيلي مذهب، زبان کتاب: عربی.

۱۰۱-المنتظم فی تاريخ الملوك والأمم (۱۹ جلد) تأليف: أبو الفرج جمال الدين عبد الرحمن بن علي بن عبد الله بن جمادى بن محمد بن جعفر الجوزي قرشي تيمي بكرى



- بغدادى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۰۲- المواهب اللدنية بالمنح المحمدية فى السيرة النبوية (۳ جلد) تأليف: شهاب الدين أحمد بن محمد قسطلانى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۰۳- النبوة فى نهج البلاغه (۱ جلد) تأليف: أحمد راسم النفيس، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۰۴- النور المبين فى قصص الأنبياء والمرسلين  (۱ جلد) تأليف: سيد نعمة الله الجزائرى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۰۵- النهاية فى غريب الحديث و الأثر (۵ جلد) تأليف: مجد الدين أبو السعادات مبارك بن محمد بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد شيبانى جزرى، معروف به مجد الدين ابن أثير، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۰۶- الوافى بالوفيات (۱۸ جلد) تأليف: صلاح الدين خليل بن ايبك الصفدى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۰۷- الوجيز فى تفسير كتاب العزيز (۱ جلد) تأليف: دخيل على بن محمد على، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۰۸- أלו سى والتشيع (۱ جلد) تأليف: سيد امير محمد قزوينى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۰۹- أمالى صدوق (۱ جلد) تأليف: محمد بن على بن حسين بن بابويه قمى مشهور به شيخ صدوق، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۱۰- أمالى طوسى (۱ جلد) تأليف: أبو جعفر محمد بن حسن طوسى، معروف به شيخ طوسى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۱۱- أمالى مرتضى (۲ جلد) تأليف: أبو القاسم على بن حسين بن موسى مشهور به

- سید مرتضی، شیعه مذهب، زبان کتاب: عربی.
- ۱۱۲- أمالی مفید (۱ جلد) تألیف: محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید، شیعه مذهب، زبان کتاب: عربی.
- ۱۱۳- إمام شناسی (۱۸ جلد) تألیف: حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، شیعه مذهب، زبان کتاب: عربی.
- ۱۱۴- أمتاع الأسماع بما للرسول من الأبناء و الأحوال و الحفدة و المتاع (۱۵ جلد) تألیف تقی الدین أبو محمد أحمد بن علی بن عبد القادر مقریزی شافعی، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.
- ۱۱۵- أمير المؤمنين عليه السلام (۱ جلد) تألیف حضرت آیت الله استاد حاج سید حسن ابطحي خراسانی رحمته الله، شیعه مذهب، زبان کتاب: فارسی.
- ۱۱۶- أنساب الاشراف (۱۳ جلد) تألیف: بلاذری، أبو الحسن أحمد بن يحيى بن جابر بن داوود، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.
- ۱۱۷- إنسان العيون فى سيرة الأمين المأمون معروف به السيرة الحلبیه (۳ جلد) تألیف: أبو الفرج نور الدين على بن ابراهيم (برهان الدين) بن أحمد حلبى قاهرى، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.
- ۱۱۸- أنوار التنزيل و أسرار التاويل معروف به تفسير بيضاوى (۵ جلد) تألیف: ناصرالدين عبد الله بيضاوى، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.

ب

- ۱۱۹- بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام (۱۱۱ جلد) تألیف: علامه محمد باقر مجلسى، شیعه مذهب، زبان کتاب: عربی.
- ۱۲۰- بداية المعارف الالهيه فى شرح عقائد الاماميه (۲ جلد) تألیف: سيد محسن



خرازی، شیعه مذهب، زبان کتاب: عربی.

۱۲۱- بشارة المصطفى لشيعة المرتضى (۱ جلد) تأليف: أبو جعفر، محمد بن أبي

القاسم طبري، معروف به عماد الدين طبري، شیعه مذهب، زبان کتاب: عربی.

۱۲۲- بصائر الدرجات في فضائل آل محمد ﷺ (۱ جلد) تأليف: محمد بن حسن بن

فروخ صفار، شیعه مذهب، زبان کتاب: عربی.

۱۲۳- بغية الباحث عن زوائد مسند الحارث (۱ جلد) تأليف: علي بن أبي بكر الهيثمي،

سني مذهب، زبان کتاب: عربی.

۱۲۴- بلوغ الأرب و كنوز الذهب في معرفة المذهب (۱ جلد) تأليف: علي بن عبد الله

بن القاسم بن محمد بن القاسم بن محمد الحسنی الشهازی الصنعانی، زیدی مذهب،

زبان کتاب: عربی.

ت

۱۲۵- تاج العروس من جواهر القاموس (۲۰ جلد) تأليف: سيد مرتضى حسيني

واسطی زبیدی، سني مذهب، زبان کتاب: عربی.

۱۲۶- تاج العقائد ومعدن الفوائد (۱ جلد) تأليف: علي بن محمد بن جعفر بن إبراهيم

بن الوليد، إسماعيلي مذهب، زبان کتاب: عربی.

۱۲۷- تاريخ أبوزرعه (۱ جلد) تأليف: أبوزرعه، عبد الرحمن بن عمرو بن عبد الله بن

صفوان بن عمرو نصری دمشقی، سني مذهب، زبان کتاب: عربی.

۱۲۸- تاريخ الامم والملوك مشهور به تاريخ طبري (۱۱ جلد) تأليف: محمد بن جرير

طبري، سني مذهب، زبان کتاب: عربی.

۱۲۹- تاريخ اورشليم (۱ جلد) تأليف: سيد جعفر حميدي، شیعه مذهب، زبان کتاب:

فارسی.

- ۱۳۰- تاریخ الخميس فى أحوال أنفس النفيس (۲ جلد) تأليف: حسين بن محمد بن حسن ديار بكرى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۳۱- تاريخ بغداد ومدينة الاسلام (۱۴ جلد) تأليف: أحمد بن على معروف به خطيب بغدادى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۳۲- تاريخ گزیده (۱ جلد) تأليف: حمد الله بن أبى بكر بن أحمد بن نصر مستوفى قزوینى، مجهول المذهب، زبان كتاب: فارسى.
- ۱۳۳- تاريخ مدينة دمشق (۸۰ جلد) تأليف: على بن حسن بن عساكر، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۳۴- تاريخ اليعقوبى (۲ جلد) تأليف: أحمد بن أبى يعقوب اسحاق بن جعفر بن وهب واضع، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۳۵- تأويل مشكل القرآن (۱ جلد) تأليف: أبى محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبه دينورى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۳۶- تأويل الآيات الظاهرة فى فضائل العترة الطاهرة (۲ جلد) تأليف: سيد شرف الدين على حسینی أسترآبادى نجفى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۳۷- تجريد الاعتقاد (۱ جلد) تأليف: أبو جعفر، محمد بن محمد بن حسن طوسى معروف به محقق طوسى وخواجه نصير الدين طوسى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۳۸- تحف العقول عن آل الرسول ﷺ (۱ جلد) تأليف: أبو محمد، حسن بن على بن حسين بن شعبه حرانى حلبى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۳۹- تدریب الراوى فى شرح تقريب النواوى (۲ جلد) تأليف: جلال الدين سيوطى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.



- ١٤٠- تذكرة الحفاظ (٤ جلد) تأليف: أبو عبد الله شمس الدين الذهبي، سني مذهب،
زبان كتاب: عربي.
- ١٤١- تذكرة الخواص (١ جلد) تأليف: شمس الدين أبوالمظفر يوسف بن قزاوغلي بن
عبدالله بغدادى معروف به سبط بن جوزى، سني مذهب، زبان كتاب: عربي.
- ١٤٢- ترجمة مناقب الامام على بن أبى طالب ﷺ (١ جلد) تأليف: محمد جواد
مرعشى نجفى، شيعه مذهب، زبان كتاب: فارسي.
- ١٤٣- تسلية المجالس وزينة المجالس (مقتل الحسين ﷺ) (٢ جلد) تأليف: محمد بن
أبى طالب حسيني موسى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربي.
- ١٤٤- تفسير القرآن العظيم (١٣ جلد) تأليف: عبد الرحمن بن محمد ابن إدريس الرازى
ابن أبى حاتم، سني مذهب، زبان كتاب: عربي.
- ١٤٥- تفسير ابن أبى زمنين (٥ جلد) تأليف: محمد بن عبدالله ابن أبى زمنين، سني
مذهب، زبان كتاب: عربي.
- ١٤٦- تفسير ابن عربي (٢ جلد) تأليف: محمد بن على بن محمد بن أحمد بن عبدالله
بن حاتم طائى معروف به محيى الدين بن عربي، سني مذهب، زبان كتاب: عربي.
- ١٤٧- تفسير ابن كثير (٤ جلد) تأليف: حافظ عماد الدين، أبو الفداء إسماعيل بن كثير
قرشى دمشقى، سني مذهب، زبان كتاب: عربي.
- ١٤٨- تفسير الكبير (مفاتيح الغيب) (٣٢ جلد) تأليف: محمد بن عمر بن حسن بن
حسين تيمى بكرى مشهور به فخر رازى، سني مذهب، زبان كتاب: عربي.
- ١٤٩- تفسير آلوسى (روح المعانى) (٣٠ جلد) تأليف: محمود أفندى آلوسى بغدادى،
سني مذهب، زبان كتاب: عربي.
- ١٥٠- تفسير الوسيط (٣ جلد) تأليف: وهبة مصطفى زحيلي، سني مذهب، زبان كتاب:

عربی.

۱۵۱- تفسیر امام عسکری علیه السلام (جلد ۱) منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، شیعه مذهب، زبان کتاب: عربی.

۱۵۲- تفسیر سلمی (جلد ۲) تألیف: سلمی، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.

۱۵۳- تفسیر بحرالعلوم (جلد ۳) تألیف: ابوليث نصر بن محمد سمرقندی بلخی، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.

۱۵۴- تفسیر سمعانی (جلد ۶) تألیف: منصور بن محمد سمعانی، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.

۱۵۵- تفسیر صافی (جلد ۵) تألیف: محمد بن مرتضی مشهور به ملا محسن فیض کاشانی، شیعه مذهب، زبان کتاب: عربی.

۱۵۶- تفسیر عیاشی (جلد ۲) تألیف: محمد بن مسعود بن محمد بن عیاشی سمرقندی کوفی، شیعه مذهب، زبان کتاب: عربی.

۱۵۷- تفسیر فرات کوفی (جلد ۱) تألیف: أبو القاسم فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی، شیعه مذهب، زبان کتاب: عربی.

۱۵۸- تفسیر قمی (جلد ۲) تألیف: أبو الحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، شیعه مذهب، زبان کتاب: عربی.

۱۵۹- تفسیر نسفی (مدارک التاویل و حقائق التاویل) (جلد ۴) تألیف: أبو حفص نجم الدین عمر بن محمد نسفی، سنی مذهب، زبان کتاب: فارسی.

۱۶۰- تفسیر نورالثقلین (جلد ۵) تألیف: شیخ عبد علی بن جمعه عروسی حویزی، شیعه مذهب، زبان کتاب: عربی.

۱۶۱- تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه مشهور به وسائل الشیعه (۳۰



جلد) تالیف: محمد بن حسن معروف به شیخ حرعاملی، شیعه مذهب، زبان کتاب: عربی.

۱۶۲- تکملة الأمل الأمل (۱ جلد) تالیف: سید حسن صدر، شیعه مذهب، زبان کتاب: عربی.

۱۶۳- توضیح آیات قرآن کریم (۱ جلد) تالیف: حضرت آیت الله سید حسن ابطحی خراسانی، شیعه مذهب، زبان کتاب فارسی.

۱۶۴- تهذیب التهذیب (۱۲ جلد) تالیف: شهاب الدین أحمد بن علی بن حجر عسقلانی، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.

۱۶۵- تیسیر الکریم الرحمن فی کلام المنان (۱ جلد) تالیف: عبد الرحمن بن ناصر سعدی، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.

ث

۱۶۶- ثمرات الأوراق (۱ جلد) تالیف: أبوبکر بن محمد بن حجة حموی، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.

ج

۱۶۷- جامع الأخبار (۱ جلد) تالیف: تاج الدین محمد بن محمد بن حیدر شعیری، شیعه مذهب، زبان کتاب: عربی.

۱۶۸- جامع الاصول فی أحادیث الرسول صلی الله علیه و آله (۱۳ جلد) تالیف: أبو السعادات مجدالدین مبارک بن محمد بن محمد شیبانی موصلی، معروف به ابن اثیر، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.

۱۶۹- جامع البیان عن تاویل آی القرآن (۳۰ جلد) تالیف: أبی جعفر محمد بن جریر طبری، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.

۱۷۰- جواهر الكلام (جلد ۴۳) تأليف: شيخ محمد حسن نجفى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.

ح

۱۷۱- حديقه الشيعه (جلد ۲) تأليف: ملا أحمد بن محمد نجفى مقدس أردبيلى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.

۱۷۲- حق اليقين فى معرفة أصول الدين (جلد ۱) تأليف: سيد عبد الله شبر حسيني كاظمى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.

۱۷۳- حلية الاولياء وطبقات الاصفياء (جلد ۱۳) تأليف: أبو نعيم أحمد بن عبد الله بن أحمد بن إسحاق بن موسى بن مهران اصفهاني، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.

۱۷۴- حياة القلوب (جلد ۵) تأليف: علامه محمد باقر مجلسى، شيعه مذهب، زبان كتاب: فارسى.

د

۱۷۵- دعائم الاسلام (جلد ۲) تأليف: أبى حنيفة النعمان بن محمد بن منصور بن أحمد بن حيون تميمى مغربى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.

۱۷۶- دلائل الصدق لنهج الحق (جلد ۶) تأليف: محمد حسن مظفر نجفى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.

۱۷۷- دلائل النبوة (اصبهانى) (جلد ۴) تأليف: أبو القاسم إسماعيل بن محمد إصبهاني، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.

۱۷۸- دلائل النبوة ومعرفة أحوال صاحب الشريعة (جلد ۷) تأليف: أبى بكر أحمد بن حسين بيهقى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.

۱۷۹- ديوان الامام على أمير المؤمنين وسيد البلغاء والمتكلمين عليه السلام (جلد ۱) منسوب

به إمام علي عليه السلام، شيعه مذهب، زبان کتاب: عربی.

ذ

۱۸۰- ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی عليه السلام (۱ جلد) تألیف: أبو العباس أحمد بن عبد الله بن محمد طبری مشهور به محبّ الدین، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.

ر

۱۸۱- ربيع الأبرار و نصوص الأخبار (۵ جلد) تألیف: أبي القاسم محمود بن عمر زمخشري، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.

۱۸۲- رسائل الجاحظ (الرسائل الكلامية) (۱ جلد) تألیف: أبو عثمان عمر بن بحر معروف به جاحظ، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.

۱۸۳- رسول أكرم صلى الله عليه وآله (۱ جلد) تألیف: حضرت آیت الله سید حسن ابطحی خراسانی، شيعه مذهب، زبان کتاب: فارسی.

۱۸۴- رَوْضُ الْجَنَانِ وَ رَوْحُ الْجَنَانِ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ (۲۰ جلد) تألیف: جمال الدین حسین بن علی بن محمد خزاعی نیشابوری رازی مشهور به ابو الفتوح رازی، شيعه مذهب، زبان کتاب: عربی.

۱۸۵- روضة الصفا فی سيرة الأنبياء عليهم السلام والملوك والخلفاء (۲ جلد) تألیف: محمد بن خاوند شاه معروف به میرخواند، سنی مذهب، زبان کتاب: فارسی.

۱۸۶- روضة العلماء و نزهة الفضلاء (۱ جلد) تألیف: علی بن یحیی بن محمد الزندویستی بخاری، مجهول المذهب، زبان کتاب: عربی.

۱۸۷- روضة الواعظین و بصيرة المتعظین (۲ جلد) تألیف: محمد بن حسن فتال نیشابوری، مجهول المذهب، زبان کتاب: عربی.

س

- ۱۸۸- سبل الهدى والرشاد فى سيرة خير العباد (۱۲ جلد) تأليف: شمس الدين أبو عبد الله محمد بن يوسف بن علي صالحى شامى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۸۹- سفينة البحار ومدينة الحكم والآثار (۸ جلد) تأليف: شيخ عباس قمى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۹۰- سنن أبى داوود (۲ جلد) تأليف: حافظ أبى داوود سليمان بن أشعث سجستانى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۹۱- سنن ترمذى (۵ جلد) تأليف: أبى عيسى محمد بن عيسى بن سورة ترمذى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۹۲- سنن سعيد بن منصور (۲ جلد) تأليف: سعيد بن منصور بن شعبة خراسانى مكي، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۹۳- سنن كبرى (۱۰ جلد) تأليف: أبى بكر أحمد بن الحسين بن علي بيهقى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۹۴- سير أعلام النبلاء (۲۳ جلد) تأليف: أبو عبد الله شمس الدين ذهبى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.

ش

- ۱۹۵- شب های پیشاور در دفاع از حریم تشيع (۱ جلد) تأليف: سيد محمد سلطان الواعظين شيرازى، شيعه مذهب، زبان كتاب: فارسى.
- ۱۹۶- شذرات الذهب فى أخبار من ذهب (۱۱ جلد) تأليف: ابن عماد عبد الحى بن أحمد، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۱۹۷- شرح الشفاء (۲ جلد) تأليف: ملاعلى قارى هروى حنفى، سنى مذهب، زبان



کتاب: عربی.

۱۹۸- شرح العقيدة الطحاوية (۱ جلد) تالیف: ابن أبي العز حنفي طحاوی، سنی

مذهب، زبان کتاب: عربی.

۱۹۹- شرح العقيدة الواسطية (۱ جلد) تالیف: محمد بن صالح بن محمد عثيمين، سنی

مذهب، زبان کتاب: عربی.

۲۰۰- شرح المقاصد (۵ جلد) تالیف: سعدالدين مسعود بن عمر بن عبد الله تفتازانی،

سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.

۲۰۱- شرح الكافي -الأصول و الروضة (للمولى صالح مازندراني) (۱۲ جلد) تالیف:

محمد صالح بن أحمد بن شمس الدين سروی مازندرانی، حسام الدين صالح، شيعه

مذهب، زبان کتاب: عربی.

۲۰۲- شرح المواقف (۴ جلد) تالیف: قاضی عضد الدين ایجی، سنی مذهب، زبان

کتاب: عربی.

۲۰۳- شرح تنقيح الفصول (۱ جلد) تالیف: أبو العباس شهاب الدين أحمد بن إدريس

بن عبد الرحمن مالکی مشهور به قرافی، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.

۲۰۴- شرح دعای صباح (۱ جلد) تالیف: محمد إمامی أراکی، شيعه مذهب، زبان

کتاب: عربی.

۲۰۵- شرح سيره ابن هشام (۲ جلد) تالیف: أبوذر بن محمد بن مسعود خَشَنِي،

مجهول المذهب، زبان کتاب: عربی.

۲۰۶- شرح صحيح مسلم للنووي (۱۸ جلد) تالیف: أبو زكريا يحيى بن شرف نووي،

سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.

۲۰۷- شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد (۱۰ جلد) تالیف: أبو حامد، عبد الحميد بن هبة

- اللّه بن أبي الحديد معتزلى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
۲۰۸- شرف المصطفى (۶ جلد) تأليف: أبو سعد عبد الملك بن أبى عثمان محمد بن إبراهيم خرگوشى نيشابورى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
۲۰۹- شواهد التنزيل لقواعد التفصيل (۳ جلد) تأليف: عبیداللّه بن عبد اللّه حسانى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
۲۱۰- شيخ الأبطح (۱ جلد) تأليف: سيد محمد على شرف الدين موسى عاملى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.

ص

- ۲۱۱- صحيح ابن حبان (۱۶ جلد) تأليف: علاء الدين على بن بلبان الفارسى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
۲۱۲- صحيح بخارى (۸ جلد) تأليف: أبى عبد اللّه محمد بن إسماعيل بن إبراهيم ابن مغيرة بن بردزبة بخارى جعفى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
۲۱۳- صحيح مسلم (۸ جلد) تأليف: أبى الحسين مسلم بن حجاج ابن مسلم قشيرى نيشابورى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.

ض

- ۲۱۴- ضحى الاسلام (۳ جلد) تأليف: أحمد أمين مصرى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
۲۱۵- ضياء العالمين فى بيان إمامه الأئمة المصطفين عليهم السلام (۸ جلد) تأليف: أبو الحسن بن محمد طاهر شريف فتونى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.

ع

- ۲۱۶- عدّة الاصول (۲ جلد) تأليف: محمد بن حسن طوسى معروف به شيخ طوسى،



شيخ الطائفة، شيعة مذهب، زبان كتاب: عربى.

٢١٧- عصمة الأنبياء ﷺ (١ جلد) تأليف: شيخ جعفر سبحانى، شيعة مذهب، زبان كتاب: عربى.

٢١٨- عقائد الامامية الاثني عشرية (٣ جلد) تأليف: سيد إبراهيم موسى زنجانى، شيعة مذهب، زبان كتاب: عربى.

٢١٩- علل الشرائع (٢ جلد) تأليف: محمد بن على بن حسين بن بابويه قمى، مشهور به شيخ صدوق، شيعة مذهب، زبان كتاب: عربى.

٢٢٠- عمدة الطالب فى أنساب آل أبى طالب ﷺ (١ جلد) تأليف: سيد جمال الدين احمد بن على بن حسين حسنى حسينى معروف به ابن عنبه، شيعة مذهب، زبان كتاب: عربى.

٢٢١- عمدة القارى فى شرح البخارى (٢٥ جلد) تأليف: بدر الدين أبو محمد محمود بن أحمد عيني، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.

٢٢٢- عمدة عيون صحاح الأخبار فى مناقب إمام الأبرار (١ جلد) تأليف: يحيى بن حسن بن حسين أسدى حلى، معروف به ابن بطريق حلى، شيعة مذهب، زبان كتاب: عربى.

٢٢٣- عهد جديد، كتاب مقدس مسيحيان.

غ

٢٢٤- غاية المرام و حجة الخصام فى تعيين الإمام من طريق الخاص و العام (٧ جلد) تأليف: سيد هاشم بن سليمان بن إسماعيل حسينى بحراني، شيعة مذهب، زبان كتاب: عربى.

ف

۲۲۵- فتح الباری بشرح صحیح بخاری (۱۷ جلد) تألیف: أحمد بن علی بن حجر عسقلانی، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.

۲۲۶- فتح المغیث بشرح ألفیه الحدیث (۵ جلد) تألیف: محمد بن عبد الرحمن سخاوی شمس الدین، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.

۲۲۷- فرائد السمطین فی فضائل المرتضی والبتول والسبطين والأئمة من ذریتهم علیهم السلام (۲ جلد) تألیف: صدرالدین ابراهیم بن محمد بن مؤید حموی جوینی، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.

۲۲۸- فرهنگ ابجدی (۱ جلد) تألیف: فواد افرام بستانی، مسیحی، زبان کتاب: عربی و فارسی.

۲۲۹- فرهنگ نامه علوم قرآن (۱ جلد) تألیف: ابراهیم اقبال، شیعه مذهب، زبان کتاب: فارسی.

۲۳۰- فضائل الخمسة من الصحاح الستة (۳ جلد) تألیف: سید مرتضی بن محمد بن محمد باقر بن حسین حسینی فیروزآبادی، شیعه مذهب، زبان کتاب: عربی.

ق

۲۳۱- قادتنا کیف نعرفهم؟ (۵ جلد) تألیف: سید محمد هادی میلانی، شیعه مذهب، زبان کتاب: عربی.

۲۳۲- قاموس قرآن (۷ جلد) تألیف: علی أكبر قرشی بنایی، شیعه مذهب، زبان کتاب: عربی و فارسی.

ک

۲۳۳- کتاب العین (۹ جلد) تألیف: خلیل بن أحمد بن عمر بن تمیم، أبو عبد الرحمن،



أبو الصفای فراهیدی یحمدی عتکی أزدی باهلی بصری نحوی عروسی، شیعه مذهب، زبان کتاب: عربی.

۲۳۴- کتاب سلیم بن قیس الهاللی (۲ جلد) تألیف: شیخ أبو صادق سلیم بن قیس هلالی عامری کوفی، شیعه مذهب، زبان کتاب: عربی.

۲۳۵- کحل البصر فی سیرة خیر البشر (۱ جلد) تألیف: شیخ عباس قمی، شیعه مذهب، زبان کتاب: عربی.

۲۳۶- کشف القناع عن متن الإقناع (۶ جلد) تألیف: منصور بن یونس البهوتی، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.

۲۳۷- کشف الیقین فی فضائل أميرالمؤمنين ﷺ (۱ جلد) تألیف: جمال الدین أبو منصور حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلّی ملقب به علامه حلّی، شیعه مذهب، زبان کتاب: عربی.

۲۳۸- کفایة الاثر فی النص علی الأئمة الاثنی عشر ﷺ (۱ جلد) تألیف: أبو القاسم علی بن محمد بن علی خزار قمی رازی، شیعه مذهب، زبان کتاب: عربی.

۲۳۹- کفایة الطالب فی علی بن أبی طالب ﷺ (۱ جلد) تألیف: حافظ فخر الدین أبی عبد الله محمد بن یوسف بن محمد گنجی شافعی، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.

۲۴۰- کفایة الموحدين فی عقائد الدین (۴ جلد) تألیف: سید اسماعیل نوری طبرسی، شیعه مذهب، زبان کتاب: فارسی.

۲۴۱- کمال الدین و تمام النعمه (۱ جلد) تألیف: محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، مشهور به شیخ صدوق، شیعه مذهب، زبان کتاب: عربی.

۲۴۲- کنز العمال (۱۶ جلد) تألیف: علاء الدین علی بن حسام مشهور به متقی هندی، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.

۲۴۳- كنز الفوائد (۲ جلد) تأليف: شيخ أبو الفتح محمد بن علي كراجكي طرابلسي،
شيعه مذهب، زبان كتاب: عربي.

۲۴۴- كنوز الحقائق في حديث خير الخلائق (۲ جلد) تأليف: محمد بن عبدالرئوف بن
تاج عارفين بن علي مناوي قاهري، سني مذهب، زبان كتاب: عربي.

ل

۲۴۵- لسان العرب (۱۵ جلد) تأليف: محمد بن مكرم بن منظور، سني مذهب، زبان
كتاب: عربي.

۲۴۶- لسان الميزان (۷ جلد) تأليف: شهاب الدين أبي الفضل أحمد بن علي بن حجر
العسقلاني، سني مذهب، زبان كتاب: عربي.

۲۴۷- لمع الأدلة في قواعد أهل السنة والجماعة (۱ جلد) تأليف: عبد الملك جويني،
سني مذهب، زبان كتاب: عربي.

م

۲۴۸- مجالس المؤمنين (۱ جلد) تأليف: سيد نورالله حسيني شوشتری، شيعه مذهب،
زبان كتاب: عربي.

۲۴۹- مجمع البحرين (۶ جلد) تأليف: شيخ فخر الدين بن محمد علي بن أحمد بن
علي بن أحمد بن طريح بن خفاجي بن فياض بن حيمه بن خميس بن جمعة بن
سليمان بن داوود بن جابر بن يعقوب طريحي مسلمي عزيزي اسدي رماحي، شيعه
مذهب، زبان كتاب: عربي.

۲۵۰- مجمع البيان في تفسير القرآن (۱۰ جلد) تأليف: أبي علي فضل بن حسن
طبرسي، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربي.

۲۵۱- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد (۱۰ جلد) تأليف: حافظ نور الدين علي بن أبي بكر



- هيشمی، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.
- ۲۵۲- مجموع فتاواى ابن تيميه (۳۵ جلد) تأليف: تقى الدين أحمد بن تيمية حرانى، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.
- ۲۵۳- محبوب القلوب (۱ جلد) تأليف: محمد بن شيخ على بن عبد الوهاب بن پيله فقيه اشكوری ديلمى ملقب به قطب الدين، شيعه مذهب، زبان کتاب: عربی.
- ۲۵۴- محمد و على و بنوة الاوصياء (۲ جلد) تأليف: نجم الدين شريف عسكرى، شيعه مذهب، زبان کتاب: عربی.
- ۲۵۵- مدينه شناسى (۳ جلد) تأليف: سيد محمد باقر نجفى، شيعه مذهب، زبان کتاب: فارسى.
- ۲۵۶- مرآة العقول فى شرح أخبار آل الرسول ﷺ (۲۶ جلد) تأليف: علامه محمد باقر مجلسى، شيعه مذهب، زبان کتاب: عربی.
- ۲۵۷- مروج الذهب و معادن الجواهر (۴ جلد) تأليف: ابو الحسن على بن حسين بن على بن عبد الله هذلى، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.
- ۲۵۸- مستدرک سفينة البحار (۱۰ جلد) تأليف: شيخ على نمازى شاهرودى، شيعه مذهب، زبان کتاب: عربی.
- ۲۵۹- مسند أحمد بن حنبل (۶ جلد) تأليف: أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.
- ۲۶۰- معالم المدرستين (۳ جلد) تأليف: سيد مرتضى عسكرى، شيعه مذهب، زبان کتاب: عربی.
- ۲۶۱- معانى الأخبار (۱ جلد) تأليف: محمد بن على بن حسين بن بابويه قمى، مشهور به شيخ صدوق، شيعه مذهب، زبان کتاب: عربی.

- ۲۶۲- معجم القبور (۱ جلد) تألیف: سید محمد مهدی بن محمد بن محمد صادق بن زین العابدین بن ابی القاسم جعفر بن حسین بن ابی القاسم جعفر موسوی خوانساری کاظمی اصفهانی ، شیعه مذهب، زبان کتاب: عربی.
- ۲۶۳- معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة (۲۴ جلد) تألیف: سید أبو القاسم موسوی خوئی ، شیعه مذهب، زبان کتاب: عربی.
- ۲۶۴- معرفة علوم الحديث (۱ جلد) تألیف: حاکم ابی عبد الله محمد بن عبد الله حافظ نیشابوری، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.
- ۲۶۵- مفردات ألفاظ قرآن (۱ جلد) تألیف: حسین بن محمد راغب اصفهانی ، مجهول المذهب، زبان کتاب: عربی.
- ۲۶۶- مقباس الهدایة فی علم الدراية (۷ جلد) تألیف: شیخ عبد الله مامقانی ، شیعه مذهب، زبان کتاب: عربی.
- ۲۶۷- مکاتیب الرسول ﷺ (۳ جلد) تألیف: میرزا علی أحمدی میانجی ، شیعه مذهب، زبان کتاب: عربی.
- ۲۶۸- منار الهدی فی النص علی إمامة الأئمة الإثني عشر ؑ (۱ جلد) تألیف: شیخ علی بن عبد الله بن علی بحرانی ستري، شیعه مذهب، زبان کتاب: عربی.
- ۲۶۹- مناقب الإمام علی بن أبی طالب ؑ (۱ جلد) تألیف: ابو الحسن علی بن محمد جلابی مشهور به ابن مغازلی ، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.
- ۲۷۰- مناقب آل أبی طالب ؑ (۴ جلد) تألیف: حافظ أبو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب ، شیعه مذهب، زبان کتاب: عربی.
- ۲۷۱- مناقب الامام أمير المؤمنين ؑ (۱ جلد) تألیف: موفق بن أحمد خوارزمی ، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.



- ۲۷۲- من لا يحضره الفقيه (۴ جلد) تأليف: محمد بن علي بن حسين بن بابويه قمى، مشهور به شيخ صدوق، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۲۷۳- منهاج البراعه فى شرح نهج البلاغه (۲۱ جلد) تأليف: حاج ميرزا حبيب الله هاشمى خوئى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۲۷۴- منهاج السنّة النبوية فى نقض كلام الشيعة والقدرية (۸ جلد) تأليف: أحمد بن عبد الحليم بن عبد السلام بن تيميه حرانى حنبلى معروف به ابن تيميه، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۲۷۵- منهاج العابدين إلى جنة رب العالمين (۱ جلد) تأليف: أبى حامد محمد بن محمد غزالى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۲۷۶- منيه الراغب فى ايمان أبى طالب عليه السلام (۱ جلد) تأليف: محمد رضا طبسى نجفى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۲۷۷- موسوعة طبقات الفقهاء (۱۵ جلد) تأليف: مجمع علمى مؤسسة إمام الصادق عليه السلام زير نظر شيخ جعفر سبحانى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۲۷۸- حديث مولد الامام على بن أبى طالب عليه السلام (۱ جلد) تأليف: أبوالحسن أحمد بن عبد الله بكرى، شيعه مذهب، زبان كتاب: عربى.
- ۲۷۹- ميزان الاعتدال فى نقد الرجال (۴ جلد) تأليف: أبى عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان ذهبى، سنى مذهب، زبان كتاب: عربى.

ن

- ۲۸۰- نصوص من مصادر السنين فى الجبر والاختيار والقضاء والقدر (۱ جلد) تأليف: مركز المصطفى عليه السلام، زبان كتاب: عربى.
- ۲۸۱- نقش ائمه عليهم السلام در احياء دين (۲ جلد) تأليف: سيد مرتضى عسكرى، شيعه

مذهب، زبان کتاب: فارسی.

۲۸۲- نقض العثمانيه (۱ جلد) تأليف: ابو جعفر محمد بن عبد الله إسكافي، مجهول المذهب، زبان کتاب: عربی.

۲۸۳- نوادر الأخبار فی ما يتعلق بأصول الدين (۱ جلد) تأليف: محمد بن مرتضى مشهور به ملا محسن فيض كاشاني، شيعه مذهب، زبان کتاب: عربی.

۲۸۴- نور الأبصار فی مناقب آل بيت النبي المختار عليه السلام (۱ جلد) تأليف: مؤمن بن حسن شبليجي، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.

۲۸۵- نور الأفهام فی علم الكلام (۲ جلد) تأليف: سيد حسن حسيني لواساني، شيعه مذهب، زبان کتاب: عربی.

۲۸۶- نهاية الدرايه (۱ جلد) تأليف: سيد حسن صدر، شيعه مذهب، زبان کتاب: عربی.

۲۸۷- نهج الفصاحه (۱ جلد) تأليف: أبو القاسم پاينده، شيعه مذهب، زبان کتاب: فارسی - عربی.

۲۸۸- نهج الحق و كشف الصدق (۱ جلد) تأليف: ابو منصور جمال الدين حسن بن يوسف بن علي بن مطهر حلّي، شيعه مذهب، زبان کتاب: عربی.

و

۲۸۹- وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفى عليه السلام (۴ جلد) تأليف: علي بن عبد الله سمهودي، سنی مذهب، زبان کتاب: عربی.

هـ

۲۹۰- هداية الامة إلى أحكام الأئمة عليهم السلام (۸ جلد) تأليف: محمد بن حسن حرعاملی، شيعه مذهب، زبان کتاب: عربی.



۲۹۱- هاشم وامیه فی الجاهلیة (۱ جلد) تألیف: سید صدر الدین شرف الدین، شیعه
مذهب، زبان کتاب: عربی.

ی

۲۹۲- ینابیع المودة لذوی القربی (۴ جلد) تألیف: سلیمان بن ابراهیم قندوزی، سنی
مذهب، زبان کتاب: عربی.



فهرست

| صفحه | موضوع |
|------|---------------|
| ۵ | پیشگفتار..... |

فصل اول / ترفند شیطان

| | |
|---|---|
| ۸ | حربه شیطان علیه شخصیت حضرت ابوطالب <small>علیه السلام</small> |
|---|---|

فصل دوم / مراتب نبوت

| | |
|----|-----------------------------------|
| ۱۸ | مراتب انبیاء و پیامبران الهی..... |
|----|-----------------------------------|

فصل سوم / زندگی نامه و شرح احوالات حضرت ابوطالب علیه السلام

| | |
|----|--|
| ۲۴ | ولادت و خصوصیات حضرت ابوطالب <small>علیه السلام</small> |
| ۲۵ | عظمت حضرت ابوطالب <small>علیه السلام</small> |
| ۲۷ | پدر و مادر حضرت ابوطالب <small>علیه السلام</small> |
| ۲۷ | ازدواج حضرت ابوطالب <small>علیه السلام</small> |
| ۲۸ | فرزندان حضرت ابوطالب <small>علیه السلام</small> |
| ۲۸ | بشارت کاهن درباره ولادت علی بن ابی طالب <small>علیه السلام</small> |
| ۳۱ | بسته شدن نطفه علی بن ابی طالب <small>علیه السلام</small> از میوه بهشتی..... |
| ۳۱ | خواب فاطمه بنت اسد <small>علیها السلام</small> هنگام ولادت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> |



- ۳۲..... عظمت و وفات فاطمه بنت اسد علیه السلام
- ۳۴..... خدمت و محبت فاطمه بنت اسد علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا علیه السلام
- ۳۵..... عبدالمطلب علیه السلام و نقش فرزنداناش در یاری پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۶..... اسامی و القاب حضرت ابوطالب علیه السلام
- ۳۷..... القاب حضرت ابوطالب علیه السلام
- ۳۷..... وفات حضرت آمنه و حضرت عبدالمطلب علیه السلام
- ۳۸..... ابوطالب علیه السلام کفیل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۳۹..... علت محبت حضرت ابوطالب علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۴۰..... وصیت عبدالمطلب به ابوطالب علیه السلام
- ۴۲..... حضرت ابوطالب علیه السلام ولی ای از اولیاء بزرگ خدا
- ۴۳..... بشارت مثرم راهب به ولادت علی بن ابی طالب علیه السلام
- ۴۵..... شفاعت حضرت ابوطالب علیه السلام نزد خدای تعالی برای قریش
- ۴۷..... شکافتن کعبه و ولادت علی بن ابی طالب علیه السلام
- ۴۹..... خروج فاطمه بنت اسد علیه السلام از کعبه
- ۵۱..... بشارت ولادت علی بن ابی طالب علیه السلام به مثرم راهب
- ۵۳..... بارش باران به دعای حضرت ابوطالب علیه السلام
- ۵۴..... توضیحی اجمالی بر نبوت حضرت ابوطالب علیه السلام
- ۵۸..... ملاقات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با بحیرا در سفر شام
- ۶۳..... ملاقات نسطورای راهب با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفر شام
- ۶۵..... عظمت حضرت خدیجه کبری علیه السلام
- ۶۶..... وصیت حضرت خدیجه کبری علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۶۷..... وفات حضرت خدیجه کبری علیه السلام
- ۶۸..... جایگاه حضرت خدیجه کبری علیه السلام نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خدای تعالی



- ۶۹ آشنایی حضرت خدیجه کبری علیها السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۷۲ اولین سفر تجاری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و کرامات ایشان در این سفر
- ۷۵ خواستگاری حضرت خدیجه کبری علیها السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۷۶ سن حضرت خدیجه علیها السلام و باکره بودن ایشان هنگام ازدواج با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۷۹ شبیه فرزندان حضرت خدیجه کبری علیها السلام
- ۸۰ خواستگاری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از حضرت خدیجه کبری علیها السلام
- ۸۴ ازدواج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با حضرت خدیجه کبری علیها السلام
- ۸۶ فرزندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت خدیجه کبری علیها السلام
- ۸۶ حمایت حضرت ابوطالب علیه السلام در بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۸۹ کتمان ایمان ابوطالب علیه السلام در بین مردم
- ۹۲ حضرت خدیجه کبری علیها السلام اولین زن مسلمان
- ۹۳ اعلام رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله به قریش و خویشاوندان
- ۹۷ اولین نماز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با فرزندان حضرت ابوطالب علیه السلام در مسجد الحرام
- ۱۰۰ حضرت ابوطالب علیه السلام یگانه حامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۱۰۴ دقت و نظارت حضرت ابوطالب علیه السلام بر سلامتی پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۰۶ تعرض مشرکین به عثمان بن مظعون و عکس العمل حضرت ابوطالب علیه السلام
- ۱۱۰ حضرت حمزه علیه السلام حامی دین و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۱۱۱ علت علنی شدن ایمان حضرت حمزه علیه السلام
- ۱۱۲ شعر حضرت ابوطالب علیه السلام برای حضرت حمزه علیه السلام
- ۱۱۴ شهادت حضرت حمزه علیه السلام
- ۱۱۶ توصیه حضرت ابوطالب علیه السلام به بنی هاشم در حمایت پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۱۸ هجرت مسلمانان به حبشه
- ۱۱۹ جعفر بن ابی طالب علیه السلام نماینده حضرت ابوطالب علیه السلام در حبشه



- نامه‌های حضرت ابوطالب علیه السلام به نجاشی و دعوت او به اسلام ۱۲۳
- حمایت‌های حضرت ابوطالب علیه السلام و فرزندانش در شعب ابی طالب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۱۲۵
- یاری کفار و مشرکین به مسلمانان شعب ابوطالب ۱۳۰
- نزول رحمت الهی و خروج از شعب ابی طالب ۱۳۲
- وفات حضرت ابوطالب علیه السلام و حضرت خدیجه کبری علیها السلام ۱۳۵
- وصیت حضرت ابوطالب علیه السلام ۱۳۶
- آشکار شدن ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام قبل از مرگ ۱۳۸
- مصیبت فقدان حضرت ابوطالب علیه السلام ۱۳۹
- وداع با حضرت ابوطالب علیه السلام ۱۴۰
- علت نخواندن نماز میت بر جنازه حضرت ابوطالب علیه السلام ۱۴۲
- نقش نگین انگشتری حضرت ابوطالب علیه السلام ۱۴۲

فصل چهارم / پاسخ به اتهامات

- نام حضرت ابوطالب علیه السلام ۱۴۶
- رد ادعای کفر حضرت ابوطالب علیه السلام ۱۴۷
- بطلان حدیث ضحضاح ۱۴۹
- رد ارتباط آیه ۲۶ سوره انعام با کفر حضرت ابوطالب علیه السلام ۱۵۶
- رد ارتباط آیه ۱۱۳ سوره توبه با کفر حضرت ابوطالب علیه السلام ۱۶۱

فصل پنجم / صحابه

- حضرت ابوطالب علیه السلام بهترین صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله ۱۷۴
- معنا و مصداق صحابه از منظر شیعه و اهل سنت ۱۷۵



فصل ششم / حضرت ابوطالب علیه السلام از منظر روایات و بزرگان

- ۱۸۸..... حضرت ابوطالب علیه السلام از منظر روایات.....
- ۱۸۸..... عظمت حضرت ابوطالب علیه السلام در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله.....
- ۱۸۹..... عظمت حضرت ابوطالب علیه السلام در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام.....
- ۱۹۱..... عظمت حضرت ابوطالب علیه السلام در کلام زین العابدین علیه السلام.....
- ۱۹۲..... عظمت حضرت ابوطالب علیه السلام در کلام امام باقر علیه السلام.....
- ۱۹۳..... عظمت حضرت ابوطالب علیه السلام در کلام امام صادق علیه السلام.....
- ۱۹۳..... عظمت حضرت ابوطالب علیه السلام در کلام امام رضا علیه السلام.....
- ۱۹۵..... عظمت حضرت ابوطالب علیه السلام در کلام علماء و بزرگان شیعه.....
- ۱۹۵..... امام سید شمس الدین ابوعلی فخار بن معد موسوی علیه السلام.....
- ۱۹۶..... علامه محمد باقر مجلسی علیه السلام.....
- ۱۹۷..... حسین بن روح علیه السلام.....
- ۱۹۷..... سلطان الواعظین شیرازی علیه السلام.....
- ۱۹۸..... سید بن طاووس علیه السلام.....
- ۲۰۲..... امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن طبرسی معروف به علامه طبرسی علیه السلام.....
- ۲۰۳..... شیخ مفید علیه السلام.....
- قطب الدین ابوالحسین سعید بن عبدالله بن حسین بن هبة الله راوندی کاشانی معروف به قطب راوندی.....
- ۲۰۳..... سید محمد علی صدرالدین شرف الدین علیه السلام.....
- ۲۰۳..... شیخ ابو جعفر دانشمند بزرگ شیعه معروف به شیخ صدوق علیه السلام.....
- ۲۰۴..... شیخ طوسی علیه السلام.....
- ۲۰۵..... ابوالفتح محمد بن علی بن عثمان بن علی کراچکی.....



- ابن فتال نیشابوری ۲۰۵
- علامه سید عبداللہ شبر ۲۰۵
- سید محسن بن سید عبدالکریم امین عاملی معروف به سید محسن امین ۲۰۶
- ابوالحسین یحیی بن حسن بن حسین بن علی بن محمد بن بطریق حلی اسدی
معروف به ابن بطریق حلی ﷺ از بزرگان شیعه در قرن ششم هجری قمری ۲۰۶
- محقق راوندی ۲۰۹
- سید مرتضی ﷺ ۲۱۰
- عظمت حضرت ابوطالب ﷺ در کلام علماء و بزرگان اهل سنت ۲۱۰
- برزنجی ۲۱۰
- شیخ ابراهیم حنبلی ۲۱۱
- سید احمد زینی دحلان امام الحرمین و مفتی بزرگ مکہ ۲۱۲
- ابن اثیر ۲۱۲
- اسماعیل بن علی ابوالفداء مورخ شهیر ۲۱۲
- ابوجعفر محمد بن عبداللہ اسکافی ۲۱۳
- محمد بن خاوند شاه بن سید برهان الدین ۲۱۳
- معروف به میرخواند از مورخان بزرگ قرن نهم هجری قمری ۲۱۳
- ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ بصری ۲۱۴
- سبط ابن جوزی ۲۱۴
- عبدالواحد سفاقی معروف به ابن التین ۲۱۵
- ابن ابی الحدید ۲۱۶
- دکتر طه حسین ۲۱۸
- عبدالعزیز، سید الاهل ۲۱۸
- بدر الدین قرافی عالم بزرگ و قاضی مصری ۲۲۰



- ۲۲۱..... شیخ محمد ابوزهره از علمای بزرگ مصر
- ۲۲۲..... دکتر احمد راسم النفیس دانشمند بزرگ جهان اسلام
- ۲۲۲..... امام احمد بن حسین موصلی حنفی مشهور به ابن وحشی
- ۲۲۲..... تلسمانی
- ۲۲۳..... امام ابوطاهر
- ۲۲۳..... عماد الدین ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر معروف به ابن کثیر
- ۲۲۳..... شیخ سحیمی
- ۲۲۴..... عظمت حضرت ابوطالب علیه السلام در کلام علماء و بزرگان مسیحی
- ۲۲۴..... عبدالمسیح انطاکی
- ۲۲۶..... جرج جرداق
- ۲۲۹..... عظمت حضرت ابوطالب علیه السلام در کلام صحابه و خلفاء
- ۲۲۹..... ابوبکر بن ابی قحافه
- ۲۳۰..... عکرمه
- ۲۳۰..... عبداللہ بن عباس
- ۲۳۰..... ابوذر غفاری
- ۲۳۱..... مأمون عباسی
- ۲۳۱..... حسان بن ثابت
- ۲۳۳..... عظمت حضرت ابوطالب علیه السلام در سخنان ادباء و شعراء صدر اسلام
- ۲۳۳..... ثابت بن جابر الفهمی معروف به تأبط شراً
- ۲۳۳..... ابو بحر صخر بن قیس بن معاویه بن حصین معروف به احنف بن قیس



فصل هفتم / خصوصیات اوصیاء الهی

- ۲۳۶..... وصی کیست؟
- ۲۳۷..... اهمیت وصیت در قرآن و سنت
- ۲۴۱..... تناقض در کلمات علماء عامه در مورد وصیت
- ۲۴۱..... نظرات اهل سنت در مورد جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۴۳..... روایات اهل سنت در مورد لزوم وصیت کردن
- ۲۴۴..... انتخاب وصی از ناحیه خلفاء
- ۲۴۷..... وصیت انبیاء صلی الله علیه و آله در کتب آسمانی
- ۲۴۹..... روایات اهل سنت در مورد وصی انتخاب کردن رسول الله صلی الله علیه و آله
- ۲۵۷..... معنای متبادر از وصی
- ۲۶۰..... اساس انتخاب اوصیاء الهی
- ۲۶۶..... اعتقاد شیعه در مورد انتخاب وصی
- ۲۶۶..... دلایل عقلی در انتخاب وصی
- ۲۶۶..... اول
- ۲۶۷..... دوم
- ۲۶۹..... دلایل نقلی و شرعی در انتخاب وصی
- ۲۷۴..... مراتب امامت
- ۲۷۴..... اول: امام عام
- ۲۷۵..... دوم: امام خاص
- ۲۷۵..... سوم: امام خاص الخاص
- ۲۷۵..... مهمترین دلیل انتخاب وصی
- ۳۰۹..... امامت و وصایت از اصول دین



۳۱۱..... فضیلت اوصیاء بر مردم زمان خود

۳۱۲..... حکم عقل در مورد افضلیت وصی

۳۱۴..... دلایل نقلی بر افضلیت وصی

۳۲۲..... کمالات انبیاء علیهم السلام در اوصیاء الهی

۳۳۰..... خصوصیات جسمی انبیاء و اوصیاء الهی علیهم السلام

۳۳۴..... عصمت اوصیاء الهی

۳۳۶..... دلیل عقلی بر عصمت اوصیاء الهی

۳۴۰..... پاسخ به شبهه اسماعیلیه در مورد سلسله اوصیاء

فصل هشتم / اثبات نبوت حضرت ابوطالب علیه السلام

۳۴۴..... دلیل اول نبوت حضرت ابوطالب علیه السلام

۳۴۴..... مقدمه اول

۳۴۴..... وصایت حضرت ابوطالب علیه السلام

۳۶۶..... بیان احادیثی در ولایت و معرفت اهل بیت علیهم السلام

۳۷۴..... نبوت اوصیاء قبل از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله

۳۷۴..... دلیل اول بر نبوت اوصیاء قبل از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله

۳۸۰..... اثبات نبوت اوصیاء از حدیث منزلت

۳۸۴..... دلیل دیگر بر نبوت اوصیاء قبل از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله

۳۸۵..... علم اوصیاء الهی

۳۸۷..... عصمت اوصیاء الهی

۳۸۸..... معجزه داشتن اوصیاء الهی

۳۸۹..... اهمیت سابقه و شخصیت انبیاء و اوصیاء الهی علیهم السلام

۳۹۰..... فرستادن وحی بر اوصیاء الهی



| | |
|-----|---|
| ۳۹۳ | میراث نبوت و اوصیاء الهی |
| ۳۹۴ | نتیجه |
| ۳۹۵ | نتیجه دلیل اول |
| ۳۹۵ | دلیل دوم نبوت حضرت ابوطالب <small>علیه السلام</small> |
| ۴۰۶ | برتری انبیاء <small>علیهم السلام</small> بر یکدیگر |
| ۴۰۹ | دلیل سوم نبوت حضرت ابوطالب <small>علیه السلام</small> |
| ۴۲۰ | دلیل چهارم نبوت حضرت ابوطالب <small>علیه السلام</small> |
| ۴۲۰ | علم |
| ۴۲۳ | معجزه |
| ۴۲۴ | ۱- خبر دادن از اتفاقاتی که در آینده رخ می دهد: |
| ۴۲۴ | ۲- مستجاب الدعوه بودن حضرت ابوطالب <small>علیه السلام</small> : |
| ۴۲۶ | ۳- سخن گفتن حضرت ابوطالب <small>علیه السلام</small> با شیر در راه طائف |
| ۴۲۷ | عصمت |
| ۴۲۷ | اول: |
| ۴۲۸ | دوم: |
| ۴۲۸ | نزول وحی |
| ۴۳۰ | دلیل پنجم نبوت حضرت ابوطالب <small>علیه السلام</small> |
| ۴۴۲ | زیارت وارث گواهی بر نبوت حضرت ابوطالب <small>علیه السلام</small> |
| ۴۵۱ | حضرت ابوطالب <small>علیه السلام</small> وارث امامت ابراهیم <small>علیه السلام</small> |
| ۴۵۷ | حضرت ابوطالب <small>علیه السلام</small> منتخب مقام نبوت |
| ۴۶۴ | فهرست منابع و مأخذ |
| ۴۹۵ | فهرست مطالب |